



زبان و فرهنگ ایران

۴۳

خاندان نوحی

تالیف دانشمند فقید

عباس اقبال

« آشتیانی »

یادداشت ناشر در چاپ دوم

طبع اول کتاب خاندان نوبختی تألیف ارجمند استاد دانشمند فقید د عباس اقبال آشتیانی، بسال ۱۳۱۱ هجری شمسی در مطبعه مجلس بانجام رسید . مؤلف فاضل هم در مقدمه کتاب (س : یه) و هم در چند موضع از متن (از جمله ص : ۱۶۰ و ۱۸۱) با کمال خلوص و انصافی که شیوه خاص رجال علم و اهل تحقیق است به این نکته اشارت فرموده که این رساله را در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع می شمارد و از اهل فضل و اطلاع انتظار دارد که در این بحث معلومات مستند کاملتری را که حاصل میکنند منتشر سازند .

پس از نشر نخستین چاپ این کتاب - که در موضوع خود اثری یگانه و تألیفی بیسابقه و از لحاظ تاریخ و ادب ایران بسیار مهم بود - به دعوت مؤلف ارجمند آن کسان از اهل فضل در تأیید یا توضیح برخی از مطالب، یادداشت هایی در برخی از مجلات منتشر کردند که مطالعه آنها نیز برای خوانندگان دانش پژوه در این زمینه سودمند تواند ؛ بیشک هر گاه تجدید چاپ این کتاب نفیس در زمان حیات مؤلف دانشمند مقدر شده بود همه آنچه پس از نشر چاپ اول درباره خاندان نوبختی گفته و نوشته بود مورد توجه خاص استاد قرار میگرفت و طبع جدید آن حاوی فواید تازه ای از تفصیل بعضی از مجملات نیز میبود .

اما تجدید چاپ کتاب بزودی مقدور نگردید و سالها گذشت و نسخ - بکلی نایاب شد و چندی پس از اینکه اینجانب آرزوی خود را برای نشر چاپ به استاد عزیز ابراز نموده و ایشان وعده تجدید نظر و آماده کردن نسخه را داده بودند ایفای این مأمول با رحلت نا بهنگام و اسفانگیز مؤلف ارجمند دوچا جبران ناپذیر گشت .

اکنون پس از اینکه سالهاست نسخ چاپ اول کتاب نایاب است ، جست و علاقه مندان مطالعه این کتاب سبب شد که این کتابخانه با کسب اجازه استاد فقید بنشر چاپ تازه ای از این کتاب عزیز اهتمام کند و چون شایسته تر آن بود که متن کامل نسخه چاپی کتاب بی هیچ تغییر و تصرف

منتشر گردد برای اینکه در صفحات کتاب نیز تغییری حاصل نشود و رجوع یادداشتهای مضبوطی که در این مدت در مطبوعات و آثار محققان بصفحات آن اشاره شده دشوار نگردد این طبع جدید بطریق عکسی افست بعمل آمد. تنها تفاوتی که این نسخه با چاپ قبلی دارد این است که اغلاط چاپی مشروح در ذیل صفحه ۲۹۷ چاپ ۱۳۱۱ و برخی از اغلاط جزئی دیگر که در آن فهرست ضبط نشده و سیاق عبارت تصحیح آن راهبر بود در این نسخه تصحیح گردیده و غلطنامه قبلی حذف شده. و امید است صنعت چاپ افست که گاه میتواند کارچاپی را از نسخه اصلی نیز واضح تر بسازد توانسته باشد تکثیر نسخ این کتاب را بهمان خوبی چاپ اول بدرستی تعهد کند، و سعی این کتابخانه در تجدید چاپ این کتاب در نظر اهل فضل باحسن قبول مواجه گردد.

ضمناً نظر باینکه بعضی از مقالات انتقادی و توضیحی که درباره خاندان نوبختی در مطبوعات فارسی مقارن زمان نشر چاپ اول کتاب منتشر شده نیز ممکن است برای خوانندگان کتاب مفید باشد امیدوار است در فرصتی که چندان دیر نباشد مجموعه ای از اهم آن نوشته ها را نیز با استخراج از مآخذ گردآوری نموده در جیره ای جداگانه و مستقل منتشر نماید و از ارباب اطلاع تقاضا دارد ناشر را بمنابیی که در این موضوع بحثی داشته اند رهبری فرمایند.

اول اردیبهشت ۱۳۴۵ - سید عبدالغفار طهروری

«خلخال»

مقدمه

یکی از شیرین ترین ودلاویز ترین مباحث تاریخی بلا تردید تاریخ ادیان و مذاهب و احوال ملل و نحل و شرح آراء و مقالات فرق مذهبی است که مثل جمیع شئون و متعلقات زندگانی ادبی و اجتماعی در طی قرون متوالیه معروض تغییر و تبدیل و دستخوش انقلاب و تبدل بوده و بر اثر مقتضیات تاریخی رو بکمال رفته و یا بتبع بعضی پیش آمد های قاطع راه انقراض و زوال سپرده است .

مسامحه میگویند که عقاید دینی انسان زاده بیم و امید است و اختیار آن عقاید چه بتقلید چه بشکل تحمیل آنها بر خود ، برای جلوگیری از غلبه بیم و تقویت حس امید در زندگانی است .

اعم از آنکه این بیان کاملاً صحیح باشد و یا از جهاتی ناقص و قابل تردید بنظر آید يك نکته مسلم است و آن اینکه نوع بشر از قدیم ترین ازمئه ماقبل تاریخی همراه با احتیاجات ضروری زندگانی مادی خود احتیاج بزرگ دیگری نیز داشته که دفع آن کمتر از تهیه غذا و مسکن و لباس و وسایل دفاع خیال او را مشغول نمیکرده است؛ بعبارة اخری همچنانکه هستی بشر در مقابل ناملایمات محیط طبیعی مسکونی او و تعرضات موجودات زنده در خطر بوده و انسان بایستی باتمام قوی در دفع این ناملایمات و بستن راه آن تعرضات بکوشد خاطر حساس و فکرات توان و اندیشه چاره جوی او نیز در برابر قوای اسرار آمیز طبیعت، که از هر طرف انسان را احاطه میکرد، و تصور مرگ و بیخبری از عالم فردا بسختی دوچار اضطراب و واهمه بوده است و خواهی نخواهی بهمان طریق که تن خود را با برانگیختن وسایل و اندیشیدن تدابیر دفاع میکرده جان خویش را نیز بایستی باتدابیری از این حالت قلق و اضطراب بیرون آورد و پریشانی خاطر را در برابر انقلابات پی در پی و آثار نامعلوم طبیعت و ترس مرگ و فکر فردا بشکلی بآرامش و فراغ بال مبدل سازد و آن راهی نداشته است جز آنکه یا انسان آنچه را که موجب بیم و انقلاب احوال نفسانی او باشد تحت اختیار در آورد و آنها را مطیع امر و اراده خویش

کند و یا آنکه سر خضوع و احترام در پیشگاه قوای حاکمه فرود آورده خود را خدمتگزار فرمانبردار آنها بداند؛ یعنی یا بر اثر حس کنجکاوی و موشکافی و تحقیق که ذاتی افراد بلند نظر است با صرف فکر و بکار بردن هوش و ذوق فطری پرده اسرار عالم نامعلوم را ببرد و با معلوم ساختن علل واقعی آثار آن حتی الامکان طبیعت را بخدمت خود آورد و اضطراب خاطر خویش را تقلیل دهد و یا آنکه راه تحقیق و طلب را مهمل گذاشته در دریای توهم غوطه خورد و برای هر امر مجهول خارجی پیش خود علتی فرض کرده خویشتن را بآن قانع سازد و از زاده های قوای واهمه خود در برابر پریشانی خاطر سدی سدید بکشد و در پناه آن حصار خوشبخت و فارغ البال بنشیند و در همین دوراهی است که میزان لیاقت فکری و درجه هوش و ذوق افراد یا اقوام مختلفه بایکدیگر مشخص میشود و بهمان نسبت نیز در مراتب ترقیات مادی و معنوی ایشان تفاوت بروز میکند و در همین مقام است که پویندگان طریق تحقیق یعنی پژوهندگان جواهر معارف و حقایق متعبدین مقلد را در زوایای محصور خود بینی پای بند و گرفتار گذاشته پیش میروند و در مقابل هیچ مانع و رادعی از پای طلب ننشسته بقدر وسع میکوشند تا مگر بیشتر از پیشینیان بر اسرار خلقت واقف شوند و بالنتیجه رنج خاطر خود و دیگران را اندکی کمتر کنند.

هر يك از افراد یا اقوام زیرك با استعداد خواهی نخواهی از این مرحله دوم که باید آنرا «مرحله دینی» نامید گذشته و قبل از آنکه مدعی گشودن راز طبیعت و یافتن حقیقت شوند و در مرحله عقلانی و منطقی قدم گذارند پی سپر این مقام بوده اند حتی از این جماعت آنها هم که بعدها خواسته اند علایق خود را با افکار گذشته قطع کنند و جز با قوای عاقله و اصول مسلمة منطق سرو کاری نداشته باشند چون طبیعت بی پایان و آثار نامعلوم آن بی شمار و معلومات علمی در مقابل دریای بیکران مجهولات ناچیز و متزلزل است بعجز خود اقرار آورده و با انصاف تمام تصدیق کرده اند که با وجود و جوب طلب حقیقت باز هنوز مدتها وقت لازم است تا چشم خرد انسانی چنانکه باید از زیارت جمال شاهد حق فروغ بصیرت بگیرد و

با وصول بآن آستانه قدس کاملاً از رنج باطن و اضطراب خاطر بیاساید و سعادت ابدی فائز گردد.

بنابر این مقدمه تا زمانی که این سعادت بوسیله علم و عقل میسر نتواند شد و استعداد طبقات مختلفه مردم در درک حقایق بیک میزان نیست مرحله دینی در طی طریق زندگانی و تحمل شداید و مصائب آن سالمترین مراحل برای تحصیل فراغت و سعادتست بخصوص برای افراد یا اقوامی که قوای دماغی و نفسانی ایشان هنوز اقتضای طرز فکر و حس دیگری را پیدا نکرده است و خوشی و سعادت خود را جز در همین مقام در مرحله دیگری نمیدانند.

انبیا و مصلحین دینی بهتر از هر کس نبض مردمی را که در میان ایشان بتبلیغ پرداخته اند در دست داشته و استعداد ایشان را میشناخته اند بهمین جهت با قلبی پراز ایمان و سری پر از شور مصلحت خواهی و خیراندیشی مصالح مردم را از همان راه که بآن عادت داشته اند در دماغ ایشان فرو کرده و ریشه ردایلی را که موجب بدبختی بوده بتدبیر و حکمت از میان آن جماعت برکنده اند:

در مقابل این طبقه خیر خواه مصلحت اندیش همه وقت جماعتی نیز بوده اند که یا بادعای پیشوائی و بیبانه هدایت عامه و راندن ایشان یسمت شاه راه حقایق و معارف و یا باسم مخالفت با ادیان باسظهار یک مشت معلومات ناقص یا آلوده باغراض قیام کرده و چون خود آن ایمانی را که لازمه طی این طریق است نداشته اند توفیق نیافته بلکه تیشه بریشه نیکبختی سواد اعظم مردم زده اند و مانند راهزنانی طرار جمعی را که بسادگی ضمیر و صفای باطن و ایمان صادق قلبی بعقایدی تکیه امیدواری داده بوده اند باسم رفیق قافله فریفته و در قدم اول زاد و راحله ایشان را بغارت برده آن ینوایان را در مغاک پریشان روزگاری و نامرادی فرو گذاشته اند.

تاریخ ادیان و مذاهب بنظری شرح صفای ضمیر و ایمان قلبی جماعتی از نوع بشر و بیان طراری و مخرقه و نیرنگ سازی جماعتی دیگر است و چون در ضمن تصادم بین این دو طبقه از مردم و مناظرات و مباحثات ایشان اقسام آراء و عقاید و اسواء

و نحل از پست ترین درجات تا عالیترین آن ظاهر شده است این قسمت از تاریخ حکم بوستانی دارد که در آن از هر زده ترین علفهای خود رو گرفته تا زیباترین و خوشبو ترین ازهار انواع گوناگون بدست میآید و ضمناً از مطالعه آن چنین استنباط میشود که نهال بسیاری از افکار و آراء دینی و سیاسی و ذوقی مردم عصر ما در همین بوستان از طرف گذشتگان نشانده شده است و آن نهالها در طی قرونیکه برای این باغ گذشته است گاهی رشد و نضج داشته و زمانی در حال پژمردگی تحمل دم نامساعد ایام را میکرده اند .



در میان ملل قدیمه گویا مسلمین اولین ملتی باشند که بتدوین و انشاء کتب در باب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی و ملل مذهبی پرداخته چه یونانیها بمناسبت آنکه مسائل حکمتی را بکلی مجزا از دین مورد بحث قرار میدادند و مذهب ایشان نیز هیچگونه جنبه اخلاقی و حکمتی نداشت کتبی که در باب عقاید پیشینیان خود نوشته اند بیشتر بشکل تاریخ حکمت و حکماست و کتب عیسویان نیز کمتر حیث عمومی دارد و غالباً در حکم نقض آراء اهل بدعت یا مخالفین مذهبی ایشان است . در میان مسلمین نوشتن این نوع کتب بعنوان «مقالات» یا «آراء و دیانات» یا «ملل و نحل» اول دفعه از طرف متکلمین فرقه معتزله شروع شده و گویا معتزله این قبیل کتب را بمناسبت آشنائی بفلسفه یونان و احوال و آراء حکمای آن سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب مختلفه ایشان داشته اند تألیف کرده باشند .

بعد از معتزله سایر فرق اسلامی نیز بتبعیت از ایشان این کار را پیش گرفته و فضایل شیعی و خارجی و سنی و اشعری و کرامی و صوفی همه کتبی متعدد در باب مقالات و ملل و نحل نوشته اند و غالباً غرض در پرداختن اینگونه کتب رد آراء سایر فرق و بر کرسی نشاندن حرف «حق» فرقه خود که فقط همان را فرقه ناجیه میدانستند بوده و آراء حکما و ملل غیر اسلامی را بهمین قصد در طی مؤلفات خود میآوردند و معلوم است

که در این نوع تقریر مطالب چون عنان کشت قلم تعصب دینی است غالباً نگارندگان کتب مقالات بر مخالفین خود طعن‌ها زده و اقسام تهمت‌ها برایشان بسته‌اند و این حال کمتر از همه در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده‌اند دیده می‌شود و بیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره و امامیه در این راه با قدم تعصب پیش رفته‌اند و همین کیفیت باعث مستور ماندن بسیاری از حقایق تاریخی در زیر اغراض شخصی شده است بخصوص که متعصبین مذهبی در راه خدمت بمذهب خود اخفای هر گونه حقیقت و تزویر و تدلیس را در این راه خدمتی بایمان میدانسته‌اند و از ارتکاب هیچ قسم جنایت تاریخی یا ادبی خودداری نداشته و در حکایتی که از قول مخالفین می‌کرده‌اند جز تشنیع برایشان یا برگرداندن و تأویل صورت اصلی مقالات آنان منظوری را تعقیب نمی‌نموده‌اند. بهمین علل کمتر ممکن است که از مطالعه این نوع کتب غرض اصلی قائلین فرق مختلفه اسلامی و محرک باطنی ایشان را مشخص کرد و مؤمنین حقیقی بعقیده‌ای را از شیادان و طرادان تمیز داد و مقالات واقعی هر کدام را دانست.



مغلویت ملت متمدن باستانی ایران بدست لشکریان عرب که قبل از ظهور اسلام همه وقت در عرب بچشم حقارت دیده و در میان همسایگان دیگر خود آنها را از همه پست‌تر و خوارتر می‌شمردند نه چنان ضربه‌ای بود که بآسانی جراحات آن التیام پذیرد و کینه غالبین را از خاطر مغلوبین بیرون ببرد. ایرانی خواهی نخواهی تسلیم شمشیر عرب و دیانت اسلام شد و دولت و سلطنت و استقلال خود را در میدانهای قادیسیه و جلولاء و حلوان و نهاوند از کف داد ولی عرب نتوانست بهمین سهولت مجرای خیال ایرانی متعصب در حفظ آداب قومی و یادگارهای اجدادی را نیز عوض نماید و او را بر آن دارد که بطرز عرب فکر کند و دارای همان آمال و آرزو و منظور معنوی و عقاید و افکار شود چه بین این دو قوم هم از جهت ساختمان نژادی

و استعداد ذوقی و فکری تفاوتی فاحش وجود داشت و هم درجه معیشت و طرز تمدن ایشان بکلی با هم متباین بود .

همینکه ایام محنت لشکر کشی بایران و قتل و غارتها رو بکوتاهی رفت و هول و اضطراب ایرانیها در مقابل این واقعه هایل و کاسته شد برای مغلوبین دوره ندبه و تأسف بر ایام شوکت گذشته و چاره اندیشی برای آینده فرا رسید یعنی بعد از مخاصمات نظامی و لشکری که بمغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید مجادلات فکری بین دو طرز فکر آریائی ایرانی و فکر سامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را بحکم تدبیر وا گذاشت .

در نیمه اول قرن دوم هجری یکی از فرزندان ارجمند ایران قدیم که کمال آشنائی بتاریخ و آداب و زبان مملکت باستانی خود داشت و زبان غالبین را نیز بحد کمال میدانست بعلاوه از حکیم ترین و هوشیار ترین مردم روزگار بود یعنی داذبه پسرداد چشمش از مردم شهر جور (فیروز آباد) فارس که پس از قبول خدمت مسلمین بنام عبدالله بن المقفع شناخته شده چون میدانست که انقراض یک قوم بمغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فناى آن مترادف با نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است فقط بذوق شخصی آنچه توانست از کتب ایران قدیم را که متضمن این فضایل بود بطریق نقل از زبان و خط فارسی (پهلوی) عبری از انقراض نجات داد و منظور عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را بحشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را بیاد جلال و درخشانی آداب اجداد خود بیندازد و دلایل و شواهدی بدست ایشان دهد تا کمیت همشهریان او در مقابل عرب که بنسب خود و اخبار شجعان و فرسان خویش میبایلدند لنگ نماند بعلاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقفع خود تربیت شده آنها بود و با طبع ایرانیها نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیها دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشانرا در میدان مبارزات فکری

و مجادلات مذهبی تقویت نماید و بهمین نیت بود که کتب مرقیون و ابن دیسان و مانی را عبری ترجمه کرده در میان مردم انتشار داد^(۱) و باب برزویه طیب را بقصد شك انداختن در دل مردم سست عقیده و تبلیغ مذهب مانی که خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کلیله و دمنه افزود^(۲).

انتشار این کتب بتدریج مردم را در باب عقاید دینی بشك انداخت و راه برای کنجکاوی و بحث و جدل باز شد و چون ابن المقفع خود نیز اهل کسی بود که کتب منطقی ارسطو را از پهلوی عبری ترجمه نمود و فن استدلال را بمسلمین عربی زبان آموخت و مقارن همان اوقات کتب دیگر ارسطو و حکمای یونان هم عبری نقل گردید کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمین انتشار یافت که چون منشأ آنها يك نفر مانوی (زندیق) یعنی ابن المقفع و طرفداران آنها نیز از همین زناده بودند آنها را بطور عموم زندقه خواندند و اشتباه ابن المقفع در انتشار اینگونه مقالات تا آنجا کشیده شده بود که مهدی خلیفه میگفت من هیچ کتاب زندقه بدست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد^(۳) بعلاوه هر کتابی را که در این بابها انتشار می یافت مخالفین با ابن المقفع منسوب میداشتند^(۴).

نیم قرن قبل از عبدالله بن المقفع، معبد بن عبدالله یا معبد بن خالد جهنی که در بصره با ایرانیها خلطه و آمیزش داشت از یکنفر از بزرگزان ایرانی از طبقه اسواران (اساوره) بنام سنمویه که گویا همان یونس اسواری از رؤسای اولیه فرقه معتزله باشد^(۵) رأی خود را راجع بقدر آموخته بر ضد جبریه قیام کرد و اوو یونس اسواری (که بهر حال از اساوره ایرانی بوده است) اساس فرقه عظیم الشان معتزله را

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) کتاب الهدایه ابوریحان بیرونی ص ۷۶
(۳) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶۴ (۴) رجوع کنید بر ساله ای که نکارنده در شرح حال ابن المقفع نگاشته است. (۵) در خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۸۱ نام این شخص چنین مذکور است: «ابو یونس سنمویه یعرف بالاسواری» و چون این چاپ بسیار مغلوط است احتمال دارد که تحریفی در این اسم راه یافته باشد.

ریختند و عمر بن عبید قائد دیگر معتزلی نیز در این طریق پیرو معبد گردید .
 انتشار کتبی که بدست ابن المقفع ترجمه شده بود و قوت گرفتن فرقه معتزله
 بتدریج روح ملت پرستی و تعلق ایرانیها را با فکر و آراء قدیمه بجوش آورد و دوره
 قیام و نهضت های دینی این قوم بر ضد خلفا، یعنی کسانی که خود را جانشین پیغمبر اسلام
 میدانستند، و برخلاف اصحاب حدیث و سنت که پای ادله عقلیه را بکلی بسته و در
 قشر ظاهر پرستی بیحرکت مانده و عقاید بسیار سخیف در اصول دین از خود اظهار
 کرده بودند شروع شد و علیرغم ایشان میل قلبی ایرانیها بطرف دشمنان خلفا و
 مخالفین اصحاب حدیث و سنت رفت و مقدمات توافق بین افکار ایرانی و عقاید مخالفین
 خلفا و اصحاب سنت و روایت فراهم گردید و چون مذهب شیعه که علمداران آن يك
 طبقه از فرزندان پرهیز کار و عالم حضرت علی بن ابی طالب پسر عم و داماد حضرت رسول
 بودند و خلفا را بعلمت غصب خلافت و حرکات ناشایست سزاوار این مقام نمیدانستند
 و در اصول عقاید نیز با معتزله فرقی فاحش نداشتند اکثر ایرانیها بمذهب شیعه
 گرویدند و از مؤیدین آراء و مقالات پیروان این فرقه گردیدند منتهی در اختیار
 این طریق نیز جماعتی بتدبیر و حکمت آراء موروثی اجدادی را که بظاهر نیز چندان
 زننده بنظر نمی آمد با مذهب شیعه وفق دادند و بین عقاید مذهبی این فرقه و طبع
 خود يك نوع توفیق موفق آمدند ولی جمعی دیگر تقبل عنوان شیعه را آلتی ساخته
 علناً بر ضد خلفا و هر گونه فکر عربی حتی در باطن بر ضد اسلام برخاستند و اگر چه
 در رفتن این راه عده ای از این فرق بعمد قدم بر نمیداشتند و چنین می پنداشتند که
 جمیع افکار ایشان عین اسلام است باز محرك اصلی آن جماعت غلیان احساسات ایران
 پرستی و بستگی بآراء و افکار اجدادی بوده که اختیار را از کف ایشان بدر میبرد
 و در این طریقشان می انداخته است .

فرقی که در آخر این کتاب فهرستی از اسامی و شمه ای از مقالاتشان بدست
 داده ایم اکثر از میان ایرانیها برخاسته و غالباً نیز عنوان تشیع را پیش کشیده اند

در صورتیکه مقالات بیشتر ایشان مخالف با اسلام و منافی با اصول مذهب شیعه امامی است و چون غالب اینگونه مقالات ابتدا از طرف ایرانیها که متعصبین عربی نژاد ایشانرا در ولایات اسیر میگرفتند و «موالی» میخواندند شیوع یافته متکلمین اهل سنت خبری جعلی نقل میکردند که: «عموم بدعتها و ضاللتها در ادیان از جانب ابناء اسرا ظاهر میگردد»^(۱) و در باب فرقه سازی ایرانیها و تمایل ایشان بتشیع میگویند که: «ایرانیها قومی بودند دارای مملکتی وسیع و نفوذ و قدرت بر سایر اقوام و شوکت ذاتی تا آنجا که خود را ابناء احرار (آزادگان) و سایرین را بنده میخواندند. چون به رنج زوال دولت خود بدست عرب که پیش ایشان یقیندترین اقوام بودند دچار گردیدند این پیش آمد را بسی ناگوار یافتند و این مصیبت را عظیم دیدند ابتدا بقصد اسلام بجنگ برخاستند و بریاست امثال سنباذ و استاسیس و مقنع قیام کردند و چون دیدند که این تدبیر مؤثر نیفتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام نمودند و با ابراز محبت نسبت بخاندان رسول الله بتشیع گرویدند و ظلمی را که بعلی بن ابی طالب وارد آمده بود تشیع شمردند و شیعه را براهپائی مختلف بردند تا ایشانرا از اسلام خارج کردند»^(۲).



کتاب حاضر که پس از مدتی مطالعه تقدیم قارئین محترم میگردد شرح احوال خانواده ای از ایرانیان اصیل است که صمیمانه در راه توفیق بین آراء خاصه ایرانی و مذهب تشیع کوشیده و در منزله ساختن ساحت این مذهب از تهمتهائی که سایر فرق بر آن وارد میکرده اند سعی بسیار نموده و با اختیار اصول اعتزال و دفع عقیده بتشیع و تجسیم و رؤیت در باب توحید و داخل کردن باب امامت در مباحث کلامی و دفاع از مسأله غیبت و جلوگیری از بدعت گذاران در این دین و تقویت جامعه شیعه در مقابل قدرت خلفا و عنصر متعصب ترك و اصحاب حدیث و سنت این فرقه

(۱) الفرق بین الفرق ص ۱۰۱

(۲) الملل والنحل ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۵ و خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۹۰

را صاحب شوکت و اقتدار و اسم و اعتبار کرده‌اند. کسانی که در تاریخ ایران دقت کرده باشند دانسته‌اند که همچنانکه قبل از اسلام ایرانی وزردشتی برای خارجیان يك مفهوم بیش نداشته از بعد از اسلام تا زمان حاضر نیز ایرانی و شیعه يك معنی بوده، دشمن شیعه یعنی دشمن ایران و مخالف ایران یعنی خصم شیعه. عبارتی که در فوق نقل کردیم سیاست سلاطین آل عثمان از ابتدای عهد صفویه بعد همه شاهد این نکته است. بنابراین، خدمت خاندان ایرانی نوبختی در راه دفاع استقلال ایرانی و نجات آن از استحاله در جامعه اهل سنت یکی از بزرگترین خدماتی است که تذکر و قدردانی از آن فرض ذمه هر ایرانی ملت پرست است.



هفت سال قبل موقعی که نگارنده در دارالفنون پاریس بادامه تحصیلات خود اشتغال داشتم برای گذراندن درجه «لیسانس» در ادبیات یکی از موضوعاتی را که اختیار کردم تاریخ ادیان و مذاهب بود و چون جهت گرفتن شهادتنامه ایت قسمت شخص محصل بایستی در باب موضوعی رساله‌ای بنویسد اینجانب نیز باشاره علامه ارجمند حضرت آقای میرزا محمدخان قزوینی دامت ایام افاضاته شرح حال خاندان نوبختی را جهت این کار اختیار کردم و مختصر رساله‌ای بفرانسه در همین خصوص نوشته از تصدیق ممتحنین گذراندم و بتحصیل شهادتنامه نایل آمدم و چون در طی جمع‌آوری یادداشت جهت تهیه آن رساله مختصر بتدریج با اهمیت موضوع برخوردیم بعدها بیشتر در راه تکمیل آن کوشیدیم و برخی از عمر را در اینکار صرف کردم تا این رساله ناچیز گرد آمد.

سال گذشته موقعی که بفرنگستان رفته بودم دوست دانشمند من آقای استاد لوئی ماسین یون، از مشاهیر مستشرقین فرانسه معلم «کلژ دو فرانس» و مدیر مجله «تبعات راجع باسلام»^(۱) مرا مشوق شد که این رساله را برای مجله ایشان بزبان

[1] Monsieur Louis Massignon professeur au collège de France et directeur de la Revue des Etudes Islamiques.

فرانسه انشاء کنم . قسمتی از اینکار در پاریس انجام یافت و چون بایران برگشتم
بتشویق بعضی از دوستان گرامی متن فارسی آنرا بطبع رساندم و ترجمه فرانسه را
نیز بانجام رسانده برای انتشار حاضر کردم .

البته این رساله ناقص است و موضوع آن بقدری بنظر نگارنده مهم است که
شایسته تحقیقات و توجه بیشتری است اما متأسفانه با نداشتن فراغت کافی و عدم
دسترسی بجمیع نسخ خطی راجع باین مبحث استقصای آن علی العجاله از عهده این
ضعیف خارج مینماید . امید است که ارباب فضل و ادب در عیوب این تألیف بچشم
اصلاح و انصاف نگرسته هر قدر بتوانند در تکمیل آن بکوشند و این خدمت بتاریخ
ایران و جامعه شیعه را که نگارنده فقط بقصد روشن کردن یکی از مباحث تاریخی
و بدون هیچگونه تعصب خاص با قدمی ناتوان و معرفتی ناقص در خط آن داخل
شده است ایشان بسر منزل کمال نزدیک کنند .

در پایان این مقدمه وظیفه اخلاقی و فرض ذمه خود میدانم که از دوستان و
سروران معظمی که در تهیه وسایل مادی و معنوی این تألیف بنگارنده کمک کرده
و بهمت و دانش و تشویق خود در انجام آن مساعی جمیله مبذول داشته اند از صمیم
قلب تشکر کنم علی الخصوص از حضرت مخدوم معظم و استاد فرجاد مکرم آقای آقا
میرزا محمد خان قزوینی دام اجلاله که در هر دو سفر اینجانب بفرنگستان در بذل انواع
راهنمائیها و گذاردن کتابخانه خود باختیار نگارنده مرحمت را بکمال رساندند .
من و امثال من هر چه در این راه داریم از برکت هدایت و دانش و فضایل ایشان
است متعنا الله بطول بقائه .

فاضل بزرگوار حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی و اخوی
دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله مد ظلهما نیز در تشویق نگارنده و یاری
باساس این بنا خالصاً از هیچ قسم عنایت دریغ نفرمودند مخصوصاً آقای
شیخ الاسلام را در تألیف این کتاب منتهی بر نگارنده ثابت است چه معظم له علاوه
بر اظهار مرحمت در نویساندن يك نسخه از کتاب انوار الملکوت بخرج شخصی جهت

خدمت باین کار سه چهار فقره یادداشت گرانها در مکاتیب خود برای نگارنده فرستاده اند که تمام آنها را بنام نامی فاضل محترم ثبت کرده ام و خود را رهین مرحمت ایشان میشناسم .

تشویق و ترغیب آقای استاد لوئی ماسین یون نیز از محرر کین عمده اینجانب در اتمام این نسخه گردید ، لازم است که در ضمن این مقدمه از آن استاد ارجمند نیز تشکر کنم .

کسانی که در طهران با کتاب و کتابخانه سروکار دارند میدانند که نفیس ترین گنجینه پربهائی که از این نوع در شهر ما فراهم است بهمت و زحمت و مساعی صادقانه حضرت آقای حاج حسین آقا ملک مد ظله العالی گرد آمده و ایشان در این راه از بذل هیچگونه مال و صرف عمر دریغ نفرموده و در نتیجه سالها زحمت و رنج خزانه الکتابی از کتابهای فارسی و عربی جمع آورده اند که از بسیاری جهات در عالم نظیر ندارد و با این عمل خیر حقیقه حفظ آبرویی از ایران که زاده های طبع و فکر و نوشته های فرزندان آنرا غالباً ایرانی باید در یکی از پایتختهای خارجی تحصیل کند فرموده اند . نگارنده از کتابخانه ذیقیمت ایشان استفاده بسیار کرده و از آن گنجینه نفیس تمتع بسیار بر گرفته ام . بعلاوه حضرت آقای ملک در طبع این کتاب نیز مؤید اینجانب شده و مقداری از مخارج چاپ آنرا شخصاً مرحمت کرده اند . این مقدمه را باظهار تشکر و مسئلت دوام توفیق ایشان در راه خدمتی که اختیار نموده اند ختم میکنم .

طهران ، آذرماه ۱۳۱۱

عباس اقبال (آشتیانی)

خاندان نوبختی

خاندان ایرانی نژاد نوبختی که در این مختصر رساله مقصود تجدید ذکر و احیای مآثر گذشته ایشانست یکی از جمله خانواده های اصیل ایرانند که با قبول آئین اسلام در خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان داخل شده و از راه تشر علوم و حکمت و آداب و اداره یاره ای مشاغل دیوانی ذکر می بخیر از خود در تاریخ تمدن اسلامی بجا گذاشته و گذشته اند.

اعضای این سلاله بزرگ چنانکه از اشارات مورخین و شعرا و ادباء بر می آید از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بیشتر در دارالخلافه بغداد مصدر کارهای کشوری و یا در یکی از شعب علوم و ادبیات شاخص و مشارالیه بالبنان بوده اند مخصوصاً چند نفر از ایشان از پیشوایان جلیل القدر فرقه امامیه اثنی عشریه محسوب میشده و يك عده هم از افراد این خاندان در جمع اخبار و اشعار سه نفر از بزرگترین شعرای تازی زبای یعنی آبوثواس حسن بن هانی (۱۴۱-۱۹۹) و ابوعباده ولید بن عئید بختری (۲۰۶-۲۸۳) و علی بن القاسم بن الرومی (۱۱۲-۲۸۳) رنجهایرده و یادکارهای فکر و ذوق این سه گوینده استاد را مخلد ساخته اند.

جد اغلای این خانواده یعنی نوبخت و پسر او ابوسهل و چند تن از پسران این ابوسهل از مترجمین زبان فارسی بهلوی یعربی و از منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ایرانی عهد ساسانی بوده و بوسیله ترجمه کتب چند از زبان اجدادی خود بتازی خدمتی بنشر این علم در میان مسلمین کرده و بسیاری از آداب و معلومات ایرانیان را در باب زائجه و علم احکام نجوم و غیره بمسلمین عربی زبان آموخته اند.

يك عده از نوادگان ابوسهل بن نوبخت بواسطه قبول مذهب جعفری از مدافعين جدی این آئین شده و در راه تشدید مبانی مذهب مزبور و رد آراء مخالفین از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرده و با تألیف رسائل و کتب بسیار اصول عقاید فرقه امامیه را

در میان مردم منتشر ساخته اند بلکه این عدّه از بنی نوبخت را بشرحیکه بعد خواهیم گفت باید از اوّلین پیشقدمان متکلمین طایفه امامیه و از بزرگترین استادان علم کلام این فرقه محسوب داشت چه این جماعت بوده اند که قبل از طبقه متکلمین بزرگ شیعه اثنی عشریه با ادله کلامی برد انتقاداتیکه معتزله و عامّه و فرقه دیگر اسلام بر امامیه وارد میساخته اند قیام کرده و آن اصول علمی را که باید متکلمین دیگر این فرقه بعدها تعقیب کنند مدوّن و بر اساسی استوار پایدار نموده اند.

ابو سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۷-۳۱۱) از بزرگترین علما و وجهای شیعه امامیه و از مبرزین متکلمین این طایفه و صاحب تصانیف مهمه در تأیید این مذهب است و بواسطه مقام علمی و شؤن دنیاوی مشهور ترین آل نوبخت بشمار می آید و خواهر زاده او ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (وفاتش بین سنوات ۳۰۰ و ۳۱۰) مؤلف کتاب فَرْقُ الشَّيْعة و کتاب الآراء والذیّانات از اوّلین کسانی است که در باب ملل و نحل بتألیف کتاب پرداخته و این دونفر بواسطه تبعیت از معتزله در بعضی از مسائل اصولی و تقریر و تدوین قطعی مسئله امامت مطابق عقائد شیعیان امامی بوسیله ادله عقلیه بر کردن این طایفه متّنی بزرگ دارند.

شیخ ابواسحاق ابراهیم نوبختی از متکلمین اواسط قرن چهارم تا حدّیکه اطلاع داریم قدیمترین کسی است از علمای امامیه که کتابی از او در علم کلام مطابق عقاید این طایفه در دست است و این کتاب که یاقوت نام دارد بواسطه شرحیکه ابتدا عزّ الدین ابو حامد عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶) شارح نهج البلاغه و بعد از او علامه حسن بن یوسف جلی (۶۴۸-۷۲۶) بنام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت بر آن نوشته و کتابی که خواهر زاده علامه سید عمید الدین عبد المطلب حسینی جلی (۶۸۱-۷۵۴) بعنوان شرح کتاب انوار الملکوت برشته تألیف آورده در میان متکلمین امامی مذهب شهرت بسیار پیدا کرده و از معروفترین کتب کلامی فرقه امامیه شده است.

چند نفر دیگر از خاندان نوبختی مثل ابویعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل (متوفی سال ۳۲۲) و پسرش ابوالفضل یعقوب و ابوطالب نوبختی و ابوالحسن علی بن عباس بن اسماعیل

بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۴-۳۲۴) و پسرش ابو عبدالله حسین (متوفی سال ۳۲۶) از کتاب و منشیان خلفای عباسی و امرای ایشان بوده و چند نفر دیگر مانند ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن پسر ابو عبدالله حسین (۳۲۰-۴۰۲) از مشاهیر علمای اخبار شیعه محسوب و ابو القاسم حسین بن روح بن ابی جبر نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) بعقیده شیعه امامیه نایب سوم حضرت حجت و از وکلا و ثواب محمودین امام غایب است.

بطور کلی افراد متعدده خاندان نوبختی را بشش طبقه میتوان تقسیم کرد بشرح ذیل:

۱- مترجمین کتب فارسی بهلوی بمری و منجمین مثل نوبخت و پسرش ابوسهل و چند تن از پسران ابوسهل مانند عبدالله و ابو العباس فضل؛

۲- متکلمین امامی مثل ابو اسحق ابراهیم و ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو محمد حسن بن موسی؛

۳- اصحاب و خواص ائمه اثنی عشریه مثل یعقوب بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و اسحق بن اسماعیل بن ابی سهل و ابو القاسم حسین بن روح؛

۴- ادبا و رواة اشعار مثل اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت و بعضی از برادران او و ابوطالب و محمد بن روح و ابو الحسین علی و ابو عبدالله حسین؛

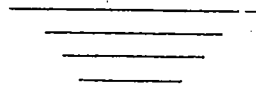
۵- کتاب و منشیان مانند دو نفر اخیر و ابو جعفر محمد بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و ابو یعقوب اسحق و ابو الفضل یعقوب و علی بن احمد بن علی؛

۶- علمای اخبار امامی مثل ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن بن حسین و غیر ایشان این شش طبقه بزرگان نوبختی بتفصیلی که در فصول آینده خواهیم دید هر یک در رشته خود منظور نظر و مشهور خاص و عام بوده و اقوال و نوشته هاشان برای علمای بعد حجت محسوب میشده چنانکه در نجوم ایشانرا اعلم ناس میگفتند (۱) و در کلام مطابق مذهب طایفه امامیه قول ایشانرا سند می شمرده اند (۲) و در علم بمقالات و آراء و دیانات کتاب ابو محمد نوبختی را از کتب معتبره این فن (۳) و شخص او را نمونه

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۲۲-۱۲۴ (۲) ج ۱۴ الانوار ص ۳۵۲-۳۵۵ (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و مروج الذهب مسعودی ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ و کتاب تلخیص ابیسی ابن جوزی در مواضع متعدده.

کامل معرفت بمثل و محل میدانسته (۱) و در اخبار شیعۀ امامیه و تقریر مذهب ایشان آل نوبخت را در ردیف شیخ مفید و ابن بابویه و پدر او از ارکان این دین می‌شمرده اند (۲) و در جمع اخبار و اشعار ابونواس و بختی و ابن الرومی آل نوبخت از مهمترین و موثوق ترین مراجع بوده اند و در هنر ترجمه در ردیف مترجمین بزرگ محسوب میشده (۳).

نظر باین مراتب نگارنده این سطور از مدتی پیش در صدد نوشتن شرح حال و فراهم آوردن اخبار خاندان جلیل القدر نویختی بود و بتدریج از مطالعه کتب تاریخ و ادب یاد داشت‌هایی در این خصوص گرد می‌کرد اینک که تاخندی این کار با انجام رسیده آنها را با بعضی ملاحظات در چند فصل ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانم. باشد که مفید افتد و طالبان اطلاعات تاریخی و عشاق سرگذشت پر مجد و عظمت نژاد ایرانی را تذکره ای فراهم باشد.



(۱) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹ (۲) ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۹۷ (۳) ابن ابی اَصْبِیْه ج ۱ ص ۳۰۹

فصل اول

نوبخت جدّ این خاندان

از خاندان نوبختی اوّل کسی که ذکرش بمیان می آید و در تواریخ باو اشاره میشود نوبخت زردشتی است که در عهد منصور خلیفه دوّم عباسی (۱۳۶-۱۵۸) میزیسته و اعضای این خانواده عظیم عموماً باو منسوبند و همه از فرزندان او بشمار میروند و بهمین مناسبت است که مورّخین و نویسندگان اسلامی ایشان را آل نوبخت یا بنی نوبخت یا نوبختیون نامیده اند.

املائی اسم این شخص در اشعار و نوشته های شعرا و ادبای معاصر یا قریب العهد با او هم نوبخت (با واو) و هم نیبخت (با یاء) ضبط شده و هر دو نیز صحیح بنظر میرسد و آن از کلمات مرکبه فارسی است که جزء اوّل آن نو بمعنی تازه و جدید و جزء دوّم آن بخت بمعنی حظّ عربی است و این دو جزء هر دو امروز هم بهمین معانی در زبان فارسی مستعمل است.

گویا فارسی قدیم تلفظی داشته است بین تلفّظ یاء ماقبل متحرّک و واو ماقبل متحرّک عربی و چون رساندن آن با الفبای عربی ممکن نبوده آنرا گاهی با یاء ماقبل متحرّک و گاهی نیز با واو ماقبل متحرّک ادا میکرده اند و لابد هیچکدام از این دو صوت هم تلفّظ مزبور را درست نمیرسانده ولی چون از همه بیشتر بآن صوت شبیه میشده آنرا باین دو وضع درمی آورده اند و این کار را مسلمین عربی زبان در باب يك عده از تلفّظهای فارسی که در عربی نظیر آنها وجود نداشته کرده اند که ذکر آن از موضوع ما خارج است. حقیقه امروز هم درست نمیدانیم که کلمه نو را که جزء اوّل يك عده از اسامی

و اعلام مرکبۀ فارسی است ایرانیان عهد ساسانی بجه شکل تلفظ میکردند زیرا که اعلام و اسامی مزبور همه بوسیله رسم الخط عربی بما رسیده و تلفظ امروزی ما هم برای فهم تلفظهای قدیم این قبیل کلمات چندان مناسبت اعتبار نیست همینقدر میدانیم که مسلمین عربی زبان در عموم کلماتی که جزء اول آن از این قبیل تلفظ داشته آنرا بهر دو شکل مذکور در فوق نوشته اند مثل نوبخت و نبیخت و نوروز و نیروز و غیره.

آل نوبخت خود را از نژاد کَیو پسر کوردَرز پهلوان معروف شاهنامه میدانستند و بختری شاعر مشهور که چند نفر از این خاندان را مدح گفته در دو قصیده از قصاید خود باین نکته اشاره میکند: از آن جله در مدح ابوالفضل یعقوب بن ابی یعقوب اسحق نوبختی میگوید:

وَاِذَا أَبُو الْفَضْلِ اسْتَعَارَ سَجِيَّةً	لِلْمَكْرُمَاتِ فَمِنْ اَبِي يَعْقُوبٍ
لَا يَحْتَدِي خُلُقِي الْقَصِي وَلَا يُرِي	مُتَشَبِّهًا فِي سُودٍ بَعْرِيبٍ
تَمْضِي صَرِيْمَتُهُ وَ تَوْقِدُ رَأْيُهُ	عَزَمَاتِ جُودَرَزٍ وَسُورَةِ بَيْسٍ (۱)
شَرَفٌ تَتَابَعُ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ	كَالْمَرْجِ اَنْبُوبًا عَلٰى اَنْبُوبٍ (۲)
وَاَرَى النَّجَابَةَ لَا يَكُونُ تَمَامُهَا	لِنَجِيْبٍ قَوْمٍ لَيْسَ بِاَبْنِ نَجِيْبٍ (۳) الخ

و همین شاعر در قصیده دیگر که در مدح پدر عمودح فوق یعنی ابو یعقوب اسحق بن اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (مقتول در ۳۲۲ هـ) سروده می گوید:

مَا لِلْمَكَارِمِ لَا تُرِيدُ سِوَى اَبِي	يَعْقُوبَ اسْحَقَ بْنِ اِسْمَاعِيلَ
وَاِلَى اَبِي سَهْلٍ بِنِ نَوْبَخْتٍ اَنْتَهَى	مَا كَانَ مِنْ غُرِّ لَهَا وَ حُجُولٍ

- (۱) جودرز معرب و یکی از اشکال کلمه کوردرز ویب شکل دیگر گبراست ، قلب واو و کاف فارسی بیا در السۀ آریائی بسبار معمول بوده و هست ، گشتاسب رادر کتب و کتیبه های قدیم و اوراق مترجم از پهلوی باشکال هِستَاسِپ و وِشْتَاسِپ و وِستَاسِپ وِستَاسِپ نوشته اند .
- (۲) این بیت بختری در باب آل نوبخت از امثال سائره گردیده است .
- (۳) دیوان بختری طبع بیروت (۱۹۱۱ م) ص ۱۷۶-۱۷۷ .

نَسَبًا كَمَا اطَّرَدَتْ كُغُوبٌ مُثَقِّفٌ لَدُنِّ يَرِيدِكَ بَسْطَةً فِي الطُّولِ
يُقْضَى إِلَى يَبِ بْنِ جَوْدَرِزِ الَّذِي شَهَرَ الشَّجَاعَةَ بَعْدَ قَرْطِ خُمُولِ
أَعْقَابُ أَمْلَاكِ لَهُمْ عَادَاتُهَا مِنْ كُلِّ نَيْلٍ مِثْلَ مَدِّ التَّيْلِ
أَلْوَارِ ثُونٌ مِنَ السَّرِيرِ سَرَاتُهُ عَنْ كُلِّ رَبٍّ تَحِيَّةٌ مَأْمُولِ
وَالضَّارِبُونَ بِسَهْمَةٍ مَعْرُوفَةٍ فِي التَّاجِ ذِي الشَّرَفَاتِ وَالْإِكْلِيلِ (۱) .. الخ

نوبخت از معاصرین منصور خلیفه است و چون منصور در میان خلفای عباسی
اول کسی است که بستاره شناسی و احکام نجوم توجه کرده و منجمین را نزد خود
خوانده و اشارات ایشان را بکار برده نوبخت جد آل نوبخت را هم که بآئین زردشتی
سرمیکرده جلب نموده و او را بقبول دین اسلام واداشته است. (۲)

تاریخ آشنائی نوبخت با منصور و داخل شدن او در خدمت ابن خلیفه درست مشخص
نیست. مطابق شرحی که ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) در تاریخ
بغداد آورده (۳) و سید رضی الذین علی بن طاوس (۵۸۹ - ۶۶۴) آنرا در کتاب فَرْجُ الْهُمُومِ
نقل کرده (۴) نوبخت قبل از آنکه ابوجعفر منصور بخلافیت برسد یعنی قبل از سال
۱۳۶ در اهواز محبوس بوده است.

اسماعیل بن علی نوبختی برای حسین بن قاسم کوکبی از شاگردان خود چنین حکایت
کرده که: «جد ما نوبخت در ابتدا کیش زردشتی داشت و در علم نجوم سرآمد اقران
خود بود. موقعیکه در اهواز در حبس میزیست روزی ابوجعفر منصور را دید که
پزندان قدم گذارده؛ نوبخت خود نقل میکند که من او را مردی باهیت و جلالت و حسن
صورت و دارای اندامی متناسب و سیمائی نیکو دیدم و تا آن تاریخ کسی را بآن هیأت
ندیده بودم. از مکان خود برخاسته پیش او رفتم دیدم قیافه مردم این بلاد را ندارد»

(۱) دیوان بختری ص ۱۷۷ - ۱۷۹

(۲) سراج الذهب ج ۸ ص ۲۹۰

(۳) تاریخ خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۵۴ - ۵۵

(۴) نسخه خطی متعلق بکتابخانه آستانه رضوی مشهد.

بر سبیل استفسار از او پرسیدم که اهل کدام شهری؟ گفت از مردم مدینه. گفتم از مدینه النبی؟ گفت آری، گفتم از فرزندان حضرت رسولی گفت نه بلکه از عرب مدینه ام. باو نزدیکتر شدم و از کنیه او پرسیدم گفت: ابو جعفر. گفتم مزدگانی بده چه بدین بهی قسم که عنقریب مالک مملکتی خواهی شد شامل این نواحی و فارس و خراسان و جبال. از من نپذیرفت، او را اطمینان دادم و از او خواستم تا با من عهد کند که اگر این پیشگوئی درست در آمد حق خدمت و جائزه مرا فراموش ننماید. ابو جعفر نوشته ای در این خصوص بمن داد. چون بخلافت رسید یش اورقم و نوشته را باو نشان دادم. خدا را شکر گفتم و مرا بخدمت خود پذیرفت، بدست او اسلام آوردم و منجم و مولای او گردیدم.

اگرچه بقرینه نوبخت بایستی بستن و مذهب رسمی خلفای بغداد گرویده باشد ولی فرزندان او بعد ها بتشیع مشهور و لا اقل بقول ابن الدیم بولایت آل علی بظاهر معروف شده اند (۱) و چنانکه بعد خواهیم دید يك عده از ایشان از بزرگان علمای امامیه گردیده و در این راه بمدارج عالیّه ارتقاء جسته اند.

نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمین خاصّه منصور بوده و منصور در موقع بنای دارالخلافه بغداد (شروع بنای آن در سال ۱۴۴) اساس آن شهر را در ساعتی ریخت که نوبخت از روی احکام نجومی اختیار کرده بود (۲).

طبری در تاریخ خود در وقایع سال ۱۴۵ در ضمن تفصیل قتل ابراهیم بن عبدالله التّخض بن الحسن الثّنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب برادر محمد التّفس الزّکیّه گوید که قبل از رسیدن خبر قتل ابراهیم، نوبخت بر خلیفه ابو جعفر منصور وارد شد و گفت یا امیر المؤمنین فتح و ظفر ترا خواهد بود. خلیفه این پیشگوئی را نپذیرفت، نوبخت گفت خلیفه امر بحبس من فرماید و اگر قضیه چنانکه من میگویم انجام نیافت مرا بقتل رساند. در این اثنا خبر هزیمت ابراهیم رسید و منصور بیت ذیل را انشاد کرد:

(۱) الفهرست ص ۱۷۷

(۲) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۶۷ و یعقوبی ص ۲۳۸. B. G. A. VII. de Goeje و الآثار الباقیه ص ۲۷۰ و آثار البلاد و تواریخ ص ۲۰۹ و ابن الأثیر ج ۵ ص ۴۲۶ (چاپ لیدن) و کتب دیگر تاریخی و جغرافیائی و Salmon, Introd. à la topog. de Bagdad p. 1,76

فَالْقَتَّ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَاتِ الْمَسَافِرُ

چون پیشگوئی نوبخت درست درآمد منصور دوستان جریب از اراضی تهر جوهر را بعنوان اقطاع (تبلول) باو بخشید (۱).

این بیت که منصور پس از اطلاع بر قتل ابراهیم بن عبدالله بدان تمثیل کرده از معمر بن آوس ابزاری و جزء قطعه ایست که آنرا ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی آورده است (۲) و بیت مزبور از امثال سائره عرب بوده است که غالباً در این موارد بآن تمثیل میشده چنانکه عایشه پس از قتل علی بن ابی طالب و منصور بعد از کشته شدن ابومسلم خراسانی آنرا انشاد کرده اند (۳).

تهر جوهر یکی از نواحی با اصطلاح جغرافیون قدیم از طسوج های نزدیک بغداد و در جانب غربی شطر دجله بوده (۴) و گویا در همین دوهزار جریب زمینی که منصور بنوبخت واگذاشته او و فرزندانش برای خود منازلی ساخته و بناهایی کرده بوده اند چه آل نوبخت چنانکه از قرائن معلوم میشود در بعضی اراضی حومه بغداد و اطراف دجله املاک و خانه هایی داشته و در محله تهر طابق از محلات غربی بغداد (۵) و نوبختیه (۶) و در نزدیکی نهمانه (از آبادیهای بین بغداد و واسط در ساحل غربی دجله) نیز مالک منازلی بوده اند (۷).

غیر از آنچه در فوق نقل کردیم اطلاع دیگری از احوال نوبخت در دست نیست جز اینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون در موقع نام بردن مؤلفین کتب احکام نجومی نوبخت را نیز ذکر میکند و کتابی در احکام نجوم باو نسبت میدهد (۸).

- (۱) طبری ج ۳ ص ۳۱۷-۳۱۸ (چاپ لندن) و ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۵ و کتاب العیون ص ۲۴۸ در جزء قطعات تاریخ عربی Fragmenta hist. arabicorum طبع دگرده de Goeje و دیونک de Jong
(۲) الاغانی ج ۱۰ ص ۴۶ (۳) حیات الحيوان ج ۱ ص ۷ و ۴۲ و ۶۸ و کتاب الاذکیاء ابن جوزی ص ۵۲ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۰۷
(۴) ابن خردادبه ص ۷ (۵) الاغانی ج ۲ ص ۱۶۱ (۶) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۱ و ج ۶ ص ۱۹۷ و کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۲۵۲ (۷) یعقوبی ص ۲۲۱
(۸) کشف الظنون ج ۵ ص ۲۵

بشرط صحت این نسبت احتمال کلی دارد که نوبخت این کتاب را از فارسی پهلوی به عربی ترجمه کرده باشد چه نوبخت را بعضی از مورخین در عداد افراد اولی خاندان منسوب باو از مترجمین پهلوی به عربی نام برده اند و پسر نوبخت یعنی ابوسهل چندی کتاب از پهلوی به عربی نقل کرده و بگفته ابن الندیم تکیه او در علم نجوم بکتاب ایرانیها در این فن بوده است (۱).

نوبخت در همان زمان خلافت منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) پیر بوده و در اواخر بواسطه کهولت و ضعف نمیتوانسته است چنانکه باید بوظایف خدمت مصاحبت خلیفه قیام کند بهمین جهت با امر منصور پسر خود ابوسهل را بجای خویش گماشته است و گویا نوبخت جز این يك پسر فرزند دیگری نداشته چه نسب عموم بنی نوبخت بهمین ابوسهل منتهی میشود و ذکر فرزندی دیگر جز او از نوبخت در کتب و اشعار نیست.

فصل دوم

ابوسهل بن نوبخت

چنانکه گفتیم بعد از آنکه نوبخت پیر و ضعیف شد و از خدمت منصور باز ماند پسر خود ابوسهل را با اشاره خلیفه بمصاحبت او گماشت.

« ابوسهل خود نقل میکند که پس از رسیدن بحضور منصور خویشتن را چنین معرفی کردم: (۱) خَرساژ ماه (۲) طیاذا مازیاد (۳) خسروا بهمشاذ (۴). خلیفه گفت تمام این کلمات که گفتمی اسم تست، گفتم آری. خلیفه را خنده گرفت و گفت یا از آنچه شمردی بر کلمه طیاذا اقتصار کن و آنرا نام خود قرار ده و یا بکنیه‌ای که بتو خواهم داد راضی شو، من شوق دوم را اختیار کردم و کنیه ابوسهل را از خلیفه پذیرفتم (۵) از آن زمان بی‌بعد پسر نوبخت بابوسهل مشهور شد و اسمش باطل گردید. » (۶)

ابوسهل از قراریکه با قوت نقل میکند از همان تاریخ بنای بغداد (سال ۱۴۴) در خدمت منصور بوده و در موقع انشاء این شهر با اشاره خلیفه مزبور اختیار طالع نموده و از روی احکام نجومی گفته که شهری که بآن طالع بنا شود بطول بقاء و کثرت آبادی نایل و مورد احتیاج مردم خواهد شد و از فضایل آن یکی نیز این خواهد بود که هیچ خلیفه در آنجا بمرگ عادی نخواهد مرد (۷).

ابوسهل از تاریخ بنای بغداد تا سال فوت منصور (یعنی از ۱۴۴ تا ۱۵۸)

- (۱) این کلمات قطعاً تحریف شده و بهمین جهت فهم معانی آنها مشکل است. جز- اول مسلماً خورشید است که در قدیم آنرا خرشید (بدون واو) هم مینوشتند و الف بعد از خاء الف عربی است که آنرا مؤلفین تازی گاهی برای رساندن صوت یاء مجهول فارسی بکار میرده‌اند.
- (۲) خ. ل = خرساژ (۳) خ. ل = مازیاد (۴) خ. ل = خسروا بهمشاذ.
- (۵) شاید اختیار کنیه ابوسهل هم بملاحظه صمیمیت تلفظ اسم دراز او بوده و خلیفه در اختیار آن باین نکته نظر داشته.

(۶) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ و قطعی ص ۴۰۹ و مختصر الدول ص ۲۲۴.

(۷) معجم البلدان ج ۱ ص ۶۸۴ - ۶۸۵. در تاریخ بغداد بنام این منجم تصریح نشده ویشکونی فوق از یکی از منجمین بدون تصریح باسم منقول است (تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱ ص ۶۷).

همه وقت در خدمت این خلیفه میزیسته و ازندهای او بوده حتی در آخرین سفر حجی که منصور کرده و در همان سفر نیز وفات یافته (۲۴ ذی الحجه ۱۵۸) ابوسهل همراه او بوده است .

ابوسهل خود برای پسر خویش اسمعیل چنین نقل کرده که در سفر حج آخری منصور او و ابن اللجلاج طبیب مخصوص خلیفه مصاحب منصور بودند و چون خلیفه بر بستر استراحت میخواست این دو تن بایکدیگر بمنادیه می نشستند . موقعی ابن اللجلاج ابوسهل را بصرف نبیذ دعوت کرد و ضمناً از او پرسید که از عمر منصور چقدر باقیست ابوسهل را این سؤال کران آمد از صرف نبیذ دست باز داشت و مصمم شد که دیگر از منادمت ابن اللجلاج خود داری کند و تا سه روز از او دوری جست بعد از سه روز باز طریق مصادقت پیش گرفتند و تقارین اثنین بصلح و صفا مبتدل گردید و بعادت معمول بشرب نبیذ نشستند . ابن اللجلاج بر سیبل کله ابوسهل را مخاطب ساخته گفت : با آنکه من هیچگاه در علم خود بخل نورزیده و در مواقع احتیاج بسؤالات تو جواب داده ام ندانستم بچه علت در پاسخ سؤال من از بعضی امور بخل پیشه کردی و از من دوری جستی؟ منصور را مزاجی کرم است و هر قدر سالخورده تر شود خستگی بدن او رو بتزاید خواهد رفت . در جیره موی سر خود را تراشیده و در جای آن غالبه بکار برده و در حجاز نیز باین کار ادامه میدهد و سخن مرا در ترك این عادت نمی پذیرد . گمانم آنست که در رسیدن بآبادی قید (در وسط راه کوفه بمکه) در دماغ او بیوستی ظاهر شود که من و اطبای دیگر از علاج آن عاجز آئیم و در این صورت زنده بمکه نخواهد رسید .

ابوسهل میگوید همانطور که ابن اللجلاج پیش بینی کرده بود منصور در رسیدن بفید علیل بود و قبل از وصول بمکه جان سپرد و در بئر متیون مدفون گردید (۱) .
ابوسهل بن نویخت بعد از فوت منصور نیز مدتی حیات داشته و زمان خلیفه هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) را هم درك کرده و در سِتِّ الحِکْمَةِ یا نِزَاة الحِکْمَةِ مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیه بسر میرده است (۲) .

(۱) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و طبقات الامم ص ۶۰

از این قرار ابوسهل لا اقل بیست و پنجسال از عمر خود را در خدمت خلفای اوّلی بنی عباس میزیسته و گویا در همان اوایل خلافت هارون هم فوت کرده زیرا که از این تاریخ بعد دیگر از او ذکری بمیان نمی آید و در اشعار ابو نواس که در خاندان نوبختی میزیسته و با پسران ابو سهل محشور بوده بهیچوجه از پدر ایشان ذکری دیده نمیشود.

ابو سهل از منجمین ایرانی و از مترجمین کتب فارسی پهلوی است بعربی و در نجوم نیز مستند او اطلاعات و کتب منجمین ایرانی عهد ساسانی بوده و ابن التّدیم هفت کتاب ذیل را از او اسم میدهد:

۱ - کتاب الیهبطان^(۱) در موالید؛

۲ - کتاب القال الثّجومی؛

۳ - کتاب التّوالید (جدا گانه غیر از کتاب الیهبطان)؛

۴ - کتاب تّخویرل سینی التّوالید؛

۵ - کتاب التّدخل؛

۶ - کتاب التّسبی و التّثیل؛

۷ - کتاب التّشخّل من آقاویل التّجین در اخبار و مسائل و موالید و غیرها^(۲).

گویا مشهورترین این کتب همان کتاب اوّل یعنی الیهبطان است در موالید که ابن التّدیم فصل بزرگی از آنرا در الفهرست نقل میکند^(۳).

اسم این کتاب در نسخه چایی الفهرست التهمطان ضبط شده ولی ما شکل فوق را ترجیح دادیم و با قرب احتمالات بهبطان یکی از هوز وارشهای پهلوی است که آنرا در عربی بموالید ترجمه کرده اند و الف و نون آخر آن علامت جمع فارسی است. ابن التّدیم و بتقلید او قفطی اسم ابوسهل را فضل نوشته اند و این گویا خطاست زیرا که اوّل اسم ابوسهل بشرحیکه نقل کردیم بمناسبت درازی از طرف منصور خلیفه

(۱) با اختلاف فرا آت: البهبطان و البهمطان و در نسخه خطی متعلق بقاضی معاصر آقای حاج

میرزا ابو عبدالله زنجانی: البهبطان مطابق ضبط فوق (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و قفطی ص ۲۵۵

(۳) الفهرست ص ۲۳۸-۲۳۹

باطل و بجای آن کنیه ابو سهل اختیار شد ثانیاً چنانکه خواهیم دید ابو سهل پسر بنام فضل داشته و شاید ابن التّدم این پسر یعنی ابوالعبّاس فضل بن ابی سهل بن نوبخت را با ابو- سهل بن نوبخت اشتباه کرده ثالثاً بهمین مناسبت از میان رفتن اسم ابو سهل مؤلفین قرون بعد هیچکدام اسم او را نبرده و در این خصوص در زحمت بوده و حتی معاصرین و مردم قریب العهد با ابو سهل نیز نام او را نمیدانسته اند (۱)

ابوالعبّاس نجاشی صاحب رجال معروف بتزجید اسم او را طیارث ذکر میکند (۲) و این کلمه تحریف شده يك جزء از همان اسم درازی است که قفطی و ابن العبري و ابن ابی اصیبعه ذکر کرده اند.

فصل سوم

پسران ابو سهل بن نوبخت

ابو سهل بن نوبخت پسران متعدّد داشته و اسامی ده پسر از او در کتب و اخبار و اشعار مذکور شده است.

پسران ابو سهل بشرحیکه بعد خواهیم گفت همه با ابونواس شاعر مشهور معاصر و مربوط بوده و این گوینده ظریف القول نامی غالباً بمنزل ایشان وارد میشده و از خوان نعمت آل نوبخت منتقم میگردیده و آن جمع را باقتضای طبع شاعری مدح یا هجو میگفته است و همین امر باعث بقای نام يك عده از ایشان شده و ذکر جماعت مذکور در اخبار و اشعار ابونواس مانده است.

اسامی این ده پسر ابو سهل و اخبار هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱. اسماعیل

مشهور ترین پسران ابوسهل، اسماعیل است که اخبار او با ابونواس فوق العاده مشهور شده و این شاعر تیز زبان او را هجوهای رکیک گفته است. چهار قطعه شعر در هجو اسماعیل در دیوان او دیده میشود (۱) که معروفترین آنها دو قطعه ایست که در آنها ابونواس اسماعیل را بیخبل و ثأمت منسوب داشته و آن دو قطعه اینست :

تُخْبِرُ إِسْمَاعِيلَ كَالْوَشِيِّ إِذَا مَاشَقَّ يَرْفَا
عَجَبًا مِنْ آثَرِ الصَّنْعَةِ فِيهِ كَيْفَ يَنْخَفِي
إِنَّ رَفَاءَكَ هَذَا • اللَّطْفُ الْأُمَّةِ كَمَا
فَإِذَا قَابَلَ بِالنَّصْفِ مِنَ الْجِرْدِ قِ نَصْفَا
الْطَّفُ الصَّنْعَةِ حَتَّى لَا يُرَى مَطْمَنٍ إِشْفَا
مِثْلُ مَا جَاءَ مِنَ التَّنْصُورِ مَا غَادَرَ حَرْفَا

(۱) دیوان ابونواس چاپ قاهره من ۱۷۱-۱۷۲ و شرح دیوان او ج ۱ (نسخه خطی پاریس)

وَلَهُ فِي الْمَاءِ أَيْضًا عَمَلٌ أَبَدٌ ظَرْفًا
مَرْجُهُ الْعَذَبَ بِمَاءِ السِّبْزِ كَمَا يَزْدَادُ ضِعْفًا
فَهُوَ لَا يُسْقِيكَ مِنْهُ مِثْلُ مَا يَشْرَبُ صِرْفًا (۱)

ایضاً

عَلَى نُجْبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَاقِئَةُ النَّحْلِ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَأَوْيِ بَرِي ابْنِهِ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَعَنْقَاءِ مُغْرِبٍ
يُحَدِّثُ عَنْهُ النَّاسُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَكَلْبِ بْنِ وَائِلٍ
وَإِذَا هُوَ لَا يَسْتَبْخَصِمَانِ عِنْدَهُ
فَأَنْ نُجْبَرِ إِسْمَاعِيلَ حَلَّ بِهِ الَّذِي
وَلَكِنْ قَضَاءُ لَيْسَ يُسْطَاعُ رَدُّهُ
بِحِيلَةٍ دِي مَكْبَرٍ وَلَا فِكْرٍ دِي عَقْلٍ (۲)

این دو قطعه شعر مخصوصاً قطعه دوم در میان ادبای نازی زبان خیلی مشهور شده و آنها را بر سبیل تمثیل نقل و انشاد میکردند چنانکه ابو زید مروزی موقعیکه با ابو حیان علی بن محمد توحیدی بمنزل ذوالکفایتین علی بن محمد بن العبد رفته بودند و حاجب وزیر ایشان را باین عذر که ذوالکفایتین مشغول نان خوردن است بار نداده بقطعه دوم تمثیل جسته است (۳) و مر کلبوت (۴) طابع معجم الادباء بتصور اینکه این قطعه از

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۵ - ۱۲۷ و شرح دیوان این شاعر تألیف حمزه اصفهانی نسخه کتابخانه

ملی پاریس ج ۱ ورق ۲۵۲h

(۲) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۷ - ۱۲۸ و شرح دیوان ارج ۱ و کتاب الحيوان جاحظ ج ۳ ص ۴۰

(۳) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۸۲ (۴) Margoliouth

ابوزید مروزی است در ذیل صفحه بمنا سبت اسم اسماعیل آنها را در حق صاحب اسماعیل بن عبّاد گرفته است در صورتیکه قطعه فوق از ابونواس است در ذم اسماعیل بن ابی سهل و ابوزید مروزی بتصریح یا قوت آنها را بر سییل تمثّل خوانده.

هجوی که ابونواس از اسماعیل گفته و او را با وجود ا کرام و مهمان نوازی در حق خود بیخبل منسوب داشته مورد ملامت ادبای بعد قرار گرفته چنانکه جلیظ از مذمت رفتار حق شکنانه ابونواس خود داری توانسته است (۱)

اتفاقاً میان پسران ابوسهل کسی که بیش از همه بابونواس خدمت کرده و اخبار و اشعار او را ضبط و برای دیگران روایت نموده است همین اسماعیل است و جزه اصفهانی و دیگران بچند واسطه از او اخبار ابونواس را نقل نموده اند (۲) و ابونواس خود نیز در مدایحی که از اسماعیل گفته مجد و حلم او را ستوده است (۳).

اسماعیل بن ابی سهل مدتها بعد از مرگ ابونواس (بقول اصح سال ۱۹۹) حیات داشته و در حق این شاعر گفته است: «من از ابونواس داناتر و با حافظه تر هرگز ندیده ام» پس از فوت او خانه اش را جستیم جز صندوقچه ای که متضمن چند پاره نوشته بود مشتمل بر نحو و لغات غریبه چیز دیگر نیافتیم (۴).

اسماعیل لا قبل تا سال ۲۳۲ که سال فوت واثق خلیفه باشد میزیسته و در دستگاه مأمون جزء ندما و ادبای محضر او بوده است (۵) و یکی از شاگردان او یعنی ابوالحسن یوسف بن ابراهیم کاتب از خدمتگزاران ابوالحسن ابراهیم بن مهدی (۱۶۳ - ۲۲۴)

که در سال ۲۲۵ در دمشق بوده از اسماعیل بن ابن سهل بن نوبخت روایت میکرده (۶). بنا بشهادت طبری در سال ۲۳۲ موقعیکه واثق خلیفه در حال احتضار بوده از جماعتی از اطبّا و منجمین در باب حالت خلیفه استشاره شد از آن جمله بودند حسن بن سهل برادر ذوالریاستین فضل بن سهل سرخسی و اسماعیل بن [ابی سهل] بن نوبخت (۷) ابوالفرج بن العبری بین حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل و اسماعیل

(۱) کتاب الخلاء ص ۷۷ (۲) شرح دیوان ابونواس در مواضع متعدده و اخبار ابونواس ج ۲ (خطی) و ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ چاپ de Slane (۳) دیوان ابونواس ص ۱۰۶ (چاپ مصر سال ۱۳۲۳). (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) تاریخ بغداد ابن طیفور ص ۲۹۹-۳۰۰ (۶) معجم الادباء ج ۲ ص ۱۵۷ (۷) تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۶۴

بن ابی سهل بن نوبخت که نام هر دو در روایت طبری هست خلط کرده و گفته است که حسن بن سهل بن نوبخت نیز از جمله منجمینی بوده است که بریالین واثق خلیفه حضور داشته در صورتیکه مقصود از حسن منجم چنانکه طبری آورده و در این الاثر هم حسن بن سهل المنجم^(۱) قید شده همان برادر فضل ذوالریاستین است که چهار سال بعد از فوت واثق یعنی در سال ۲۳۶ فوت کرده و او در موقع ناخوشی واثق غالباً باحوال پرسی آن خلیفه می آمده و با او از اقسام اغذیه و انواع امراض گفتگو میکرد است^(۲)

تقریباً عین همین اشتباه برای یکلز^(۳) ناشر قسمتی از تاریخ بغداد تألیف احمد بن ابی طاهر طیفور دست داده موقعیکه خواسته است فهرستی الفبائی جهت آن کتاب ترتیب دهد. با اینکه مؤلف کتاب در عموم موارد غرضش از حسن بن سهل برادر ذوالریاستین است چون يك بار هم او را بعنوان منجم ذکر میکند ناشر در فهرست آخر کتاب حسن بن سهل را هم از خاندان نوبختی گرفته و بعضی دیگر نیز دو چار این خبط شده اند^(۴)

۲ - ابویوب سلیمان

ابویوب سلیمان از ندما و مهمانداران ابونواس و راوی يك قسمت از اخبار و اشعار اوست که بیشتر آنها را جزء اصفهانی در شرح دیوان ابونواس و این منظور مصری در کتاب اخبار این شاعر نقل کرده اند و از يك قطعه از اشعار ابونواس معلوم میشود که سلیمان وقتی نیز حکومت زاب را داشته است^(۵). سلیمان در عداد شعرای کم شعر معدود بوده و بقول ابن الندیم دیوان شعر او بینجاه ورقه میرسیده^(۶)

۳ - داود

داود ناقل يك قسمت از اخبار ابونواس و از معاشرین اوست^(۷).

۴ - اسحاق

اسحاق جد پدری ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف و برادرش ابو جعفر محمد و جد مادری ابو محمد حسن بن موسی است که عنقریب بذکر ایشان خواهیم پرداخت.

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۳۲ (۲) کتاب الاوائل تألیف ابو ملال عسکری نسخه کتابخانه ملی یاریس ورق ۱۸۴ Keller (۳) (۴) L. Massignon, Passion d'al - Hallâdj P. 144 و مقدمه کتاب فرق الشیعه صفحه ط - (۵) دیوان جایی ابونواس ص ۱۸۲ (۶) الفهرست ص ۱۶۶ (۷) شرح دیوان ابونواس نسخه خطی کتابخانه ملی یاریس ج ۲ ورق ۲۹۵b

۵ و ۶ و ۷ - ابوالحسین علی و هارون و محمد

علی نیز از معاصرین ابونواس بوده و این شاعر او را مدح می‌گفته است (۱)
وقتی ابونواس بر سبیل مزاح گفت:

أَبُو الْحُسَيْنِ كُنِّيْتُهُ بِحَقِّ قَائِ صَحَّفْتُ قُلْتُ أَبُو الْحُسَيْنِ

چون علی در حلم مقام عبدالله و سلیمان و عباس برادران دیگر خود را نداشت
بر ابونواس متغیّر شد و بقصد سیاست او را دنبال کرد. ابونواس بخانه هارون بن ابی سهل
برادر دیگر علی گریخت ولی علی باورسید و او را بر زمین کوفته بسختی زد، عاقبت هارون
ابونواس را از چنگ برادر رهائی بخشید و بعضی گفته‌اند که ابونواس بر اثر همین کوفتگی
چندی بعد وفات یافت. (۲)

علامه مجلسی در بحار الانوار نقل از کتاب فَرَجُ الْهَمُومِ تألیف سید رضی الدین علی بن
طاوس نقل می‌کند که هارون بن ابی سهل و برادرش محمد عریضه ای بحضرت امام ابو عبدالله
جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸) نوشته سؤال کردند که ما از فرزندان نوبختیم
و پدر و جدّ ما عمر خود را بتحصیل نجوم می‌گذرانند؛ آیا اشتغال باین فنّ حلال و
مجاز است یا نه؟ حضرت در جواب فرمودند آری حلال است. (۳)

این روایت از لحاظ تاریخی درست در نمی‌آید زیرا که حضرت صادق در سال
۱۴۸ یعنی ده سال قبل از فوت منصور خلیفه وفات یافته و ابوسهل بن نوبخت پدر
هارون و محمد بشرحیکه سابقاً گفتیم در آن وقت بلکه لااقلّ تا سال ۱۷۰ که سال اول
خلافت رشید است حیات داشته. در این صورت چگونه ممکن است که پسران ابوسهل
(از معاصرین امین و ابونواس) قریب سی سال قبل از فوت پدر خود از او مثل يك
شخص مرده نام ببرند. احتمال دارد که پسران ابوسهل این عریضه را بیکی دیگر از
اثمه عنوان کرده و در باب حلال و حرام نجوم کسب تکلیف کرده باشند.

(۱) شرح دیوان ج ۲ ورق 510b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۲) اخبار ابونواس ج ۲ (خطی)

(۳) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۲۲

۸ - ابو العباس فضل

ابو العباس فضل ازندمای ابونواس و از منجمین معاصر هارون الرشید و مأمون خلیفه است (۱) که در نجوم تألیفاتی نیز داشته و این همان کس است که مأمون را بخطای منجمین در اختیار ساعت جهت انتخاب حضرت رضا بولایت عهد مسبوق کرده و بقول مشهور مأمون بهمین علت از او مکدر شده و او را زجر نموده است. سید بن - طاوس بعضی از تألیفات نجومی او را مطالعه کرده بوده و بمنهارت او در این فن شهادت میدهد (۲).

ابونواس او را گاهی مدح و زمانی هجو گفته و در یکی از هجویات خود اشاره میکند که فضل بن ابی سهل دو دختر توأمان داشته است (۳).

۹ - عبد الله

ابو نواس او را در قطعه ای هجو گفته و سلیمان برادرش در جواب ابو نواس و رد هجو او قطعه ای منظوم ساخته است و این دو قطعه در دیوان ابو نواس و شرح آن تألیف حمزه اصفهانی و کتاب اخبار ابی نواس باقی است (۴). قفطی حکایت متنبه ساختن مأمون را در باب خطای منجمین که از آن جمله فضل ذو الریاستین بوده است بعد از الله نسبت میدهد و نام پدر او را باشتباه سهل ذکر میکند (۵) و زنجیری در کتاب ربیع الابرار از او حکایتی نقل مینماید (۶).

۱۰ - سهل و پسرش حسن

سهل ازندمای ابونواس (۷) و پدر حسن از منجمین مشهور است و این حسن صاحب کتابی است در نجوم بنام الآلئواء (۸) و يك عدد از مؤلفین او را با حسن بن سهل سرخسی برادر ذوالریاستین اشتباه کرده اند و از آن جمله است ابن العبری که او را بجای برادر ذوالریاستین

(۱) طبقات الامم ص ۶۰ و بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ بنقل از فرج المهموم تألیف سید بن طاوس

و عیون اخبار الرضا ص ۳۱۹ - ۳۲۰

(۲) فرج المهموم (خطی) (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 298b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

(۴) دیوان چایی ص ۳۴ و شرح حمزه ج ۱ ورق 45b و اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۹۹-۲۰۰

(۵) تاریخ الحکماء ص ۲۲۲ (۶) بنقل سید بن طاوس از آن کتاب در فرج المهموم (۷) اخبار

ابی نواس ص ۱۱۱ (۸) الفهرست ص ۲۷۵

جزء منحصوبی فرض نموده است که در حال احتضار واثق خلیفه برپالین او بوده اند (۱)
از کتاب الا نواء تألیف حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت اثری باقی نیست ولی
ابو سعید بن منصور بن علی بنندار دامغانی که در اوایل قرن ششم هجری میزیسته کتابی در
احکام نجوم دارد که در آنجا اقوال حسن را نقل میکند و از این کتاب احکام دامغانی
که در سال ۵۰۷ تألیف شده يك نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران
وجود دارد (۲).

ابونواس و آل نوبخت

ابونواس حسن بن هانی شاعر شیرین زبان فارسی الاصل که لطافت قول و عذوبت الفاظ
و ظرافت و ذوق او را کثر شاعری در قرون بعد از اسلام داشته چنانکه از دیوان او و
شرح نفیسی که حمزه اصفهانی بر آن نوشته بر می آید با آل نوبخت ارتباط کلی داشته و غالب
ایام خود را در منازل ایشان میگذرانیده، با ایشان پیاله میزده و از خوان نعمت و کرم
و بخشش آن بزرگ زادگان فضل دوست بهره بر میداشته است و خود در اشعار خویش
مکرر باین جمله اشاره میکند و نوبختیان را ندیمان یعنی هم پیا لکان خود میخواند (۳)
با این حال شاعر مزبور که طبیعتی هجاء و زبانی تند داشته از ناسزا گفتن بآل نوبخت
و ذم ایشان خود داری نتوانسته و بالفاظ رکیک پسران ابو سهل مخصوصاً اسماعیل را
هجو گفته و حتی عرض و ناموس ایشان نیز حمله کرده است.

در میان آل نوبخت چون سلیمان بن ابی سهل طبع شعر داشته که میگوید
ابونواس را جواب می گفته و این شاعر خلیع العذار را مذمت و ملامت مینموده است
ولی این ملامتها بجای آنکه ابو نواس را متذکر سوابق نعمت بنی نوبخت و حقوق
ایشان نماید بر خلاف او را بغضب می آورده و تند تر و رکیک تر از پیش بهجو پسران
ابو سهل و امید داشته است چنانکه در نتیجه همین ترتیب وقتی ابو نواس در هجو زرن
زن ابو سهل و جدّه نوبختیان قطعه ای بسیار زشت ساخت و در آخر آن در رد جواب
آل نوبخت گفت:

(۱) مختصر الدول ص ۲۴۵ (۲) گاهنامه سال ۱۳۱۱ شمسی ص ۱۶۱

(۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 258 b

سَيِّقَى بَقَاءَ الدَّهْرِ مَا قُلْتُ فِيكُمْ وَأَمَّا الَّذِي قَدْ قُلْتُمُوهُ فَرِيحٌ (۱)

در واقع از عجایب روزگار است که این ابیات زشت رکیک همانطور که ابونواس ادعا کرده هزارو دوست و کسری سال است که باقی است و از عموم تألیفات کرانبهای آل نوبخت جز یکی دو کتاب اثر دیگری بجا نمانده و از این نیز عجیب تر آنکه بیت فوق حکم امثال سایره را پیدا کرده و در زمان حمزه اصفهانی بر سر زبانها جاری بوده است (۲).

خصوصیتی که در آخر کار بین ابونواس و پسران ابوسهل ظاهر گردید و آن شاعر را بزشت کوئی از ایشان واداشت سبب شده است که بعضی آل نوبخت را بمسموم ساختن ابونواس متهم ساخته اند. جمعی گفته اند که آل نوبخت بمناسبت قطعه ای که زُبُور کاتب از معاصرین ابونواس در هجو علی بن ابی طالب و پیروان آن حضرت باسم ابونواس ساخته و روایت کرده بود او را مسموم نموده اند جمعی دیگر گفته اند که اسماعیل بن ابی سهل بعثت هجو ابونواس از او و از مادرش و منسوب ساختن او را بر فرض و بخل مرتکب این عمل شده و بعضی دیگر مرگ ابونواس را نتیجه ضربتی میدانند که علی بن ابی سهل در خانه برادر خود هارون باو وارد آورده (۳) بهر حال دخالت آل نوبخت در مرگ ابونواس درست روشن و ثابت نیست و چون بزرگان نویسندگان و مورخین بضبط آن اعتنائی نکرده اند باید آنرا از جمله تهمت‌هایی دانست که دشمنان آل نوبخت بایشان بسته اند.

بعد از مرگ ابونواس پسران ابوسهل در سر کفن و دفن او بر یکدیگر مسابقت می‌جست و هر کدام میخواستند که افتخار این کار نصیب او شود عاقبت اتفاق کردند که در این عمل همه سهیم باشند (۴) و در مرثیه او ابیاتی نیز منظوم ساختند (۵).

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۲۰۰ (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق ۴۰۵ b (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۴) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) شرح دیوان ابونواس ج ۳ ورق ۲۰۸ b

بمناسبت الفتی که ابونواس با فرزندان ابوسهل بن نوبخت داشته و غالباً مهمان ایشان بوده پسران ابوسهل از هر کس بهتر میتوانسته اند اخبار و اشعار شاعر ندیم و مصحبت خود را جمع آوری نمایند بخصوص که همه اهل فضل و ادب بودند و این جنس متاع را بهر قیمت که بود میخریدند و کرد میکردند.

با اینکه ابونواس خود چندان دقتی در ضبط اشعار خویش نداشته و همین جهت مقداری از آنها پراکنده و نابود شده (۱) آل نوبخت حتی المقدور شعر او را مدون و اخبار او را ضبط کرده اند و آنرا در خاندان خویش سینه بسینه نقل نموده و بکسانی که در قرون بعد در صدد تدوین اشعار و اخبار ابونواس برآمده رسانده اند. ابو عبدالله حمزة بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) ادیب و مورخ مشهور که شرح بسیار نفیسی بر دیوان ابونواس نوشته و گفته های او را گرد کرده غالب اخبار و اشعار این شاعر را مستقیماً از بنی نوبخت گرفته و برای این کار سه سفر ببغداد رفته و در سفر سوم یعنی در سال ۳۲۶ نسخه دیوان ابونواس را که آل نوبخت جمع کرده بودند از ایشان خواسته و مطالعه و استنساخ نموده است (۲) و آل نوبخت علاوه بر دادن نسخه خود بحمزه او را پیش کسان دیگری هم که اخبار و اشعار ابونواس را فراهم داشته هدایت کرده اند و یکی از این جماعت که حمزه برهمانی آل نوبخت از او مقداری از اخبار و اشعار ابونواس را گرفته مهلهل بن یوت بن مزرع از شعرای استاد و نواده خواهری جاحظ معروف است که در جمع اشعار ابونواس سعی داشته و گویا غرض او از این کار ترتیب کتابی بوده است در سرقات شعریه و تقلب ابونواس و از این کتاب مهلهل يك نسخه در کتابخانه اسکوریال اسپانیا موجود است (۳).

از آل نوبخت کسانی که اخبار و اشعار ابونواس را از اجداد خود یعنی فرزندان ابوسهل بن نوبخت نقل کرده و بدیگران مثل حمزة اصفهانی و ابوبکر صولی جامعین دیوان این شاعر یا رواة دیگر رسانده اند اسامی اشخاص ذیل در کتب دیده میشود:

(۱) شرح دیوان او ج ۱ ورق 4b (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 199 b

(۳) Hart. Derenbourg. Mss. ar. d'Escorial II, № 772

- ۱ - ابوطالب نو بختی (۱)؛
 - ۲ - محمد بن روح (۲)؛
 - ۳ - ابو محمد حسن بن موسی (۲) (وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)؛
 - ۴ - یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل (۴)؛
 - ۵ - ابوسهل اسماعیل بن علی (۵) (۲۳۷-۳۱۱)؛
 - ۶ - ابو محمد حسن بن حسین (۶) (۳۲۰-۴۰۲)؛
 - ۷ - علی بن اسحاق بن اسماعیل (۷).
- و ما در فصول بعد شرح حال این جماعت را ذکر خواهیم کرد.



- (۱) شرح د. ان ابونواس ج ۲ ورق 271 b
- (۲) ایضاً ج ۲ ورق 281 و کتاب الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
- (۳) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
- (۴) الموشح ایضاً ص ۲۷۴
- (۵) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)
- (۶) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۷ ص ۴۴۳
- (۷) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶

فصل چهارم

ظهور علم کلام و متکلمین اولیه

چنانکه در مقدمه این رساله اشاره شد از خاندان نوبختی چند نفر در عداد بزرگان متکلمین فرقه امامیه معدودند و عصر زندگانی ایشان مقارن است با دوره جوش و خروش فرق مختلفه اسلامی در پیش بردن آراء و مقالات خود و مناظره با مخالفین و در همین ایام بوده است که برائش ترجمه مؤلفات حکمتی و منطقی مردم یونان و کتب مذهبی و مقالات ملل غیر مسلمان مخصوصاً زنادقه یعنی پیروان مانی و اصحاب مرقیون^(۱) و ابن دیمان^(۲)

(۱) - مرقیون *Marcion* یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شده و او از آن یعد پایباد مذهب جدیدی پرداخته است که اساس آن مقتبس از آئین مسیحی است باین تفاوت که آسمانی بودن قسمت عمده عهد عتیق و یک قسمت از عهد جدید را انکار کرده و بتئوت یعنی دواصل متضاد نور و ظلمت معتقد شده و گفته که چون این دواصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد اصل ثالث دیگری که از جهت رتبه است تر از نور و بالاتر از ظلمت است بین آن دو واسطه آمیزش و سازگاری شده و عالم در نتیجه این اختلاط و جمع بوجود آمده است . عالم بقیده مرقیون بسه طبقه که هر یک روی دیگری قرار گرفته منقسم شده است . طبقه اعلیٰ مقر خداوند رحمان و طبقه اسفل قلمرو ماده و طبقه وسطی که بر فراز زمین است حوزه اقتدار خداوند خالق یعنی ایجاد کننده عدالت و شریعت است که انسان را بصورت خود از ماده بوجود آورده است . پیروان مرقیون که بمرقیه معروفند در ممالک ایتالیا و مصر و شام و ایران منتشر و تا مدتها بعد از اودراین نواحی باقی بوده اند . برای مختصری از عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۳۲۹ و شهرستانی ص ۱۹۵-۱۹۶ و التنبیه و الاشراف ص ۱۰۱ و ۱۲۷ و ۱۳۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۳۶ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۰۸-۱۰۹ و مقالات اشعری ص ۳۲۲ و ۳۲۸ و *Burkitt, Religion of the Manichees 80-84*

(۲) - ابن دیمان (۲۲۲-۱۵۴) *Barādesano* یکی از حکمای شام است که اصلاً از نژاد یارت بوده و والدین او از ایران بشهر رها (اورفه حایه) *Edesse* مهاجرت کرده و ابن دیمان در آنجا تولد یافته و بنهر دیمان رودخانه شهر رها منتسب گردیده است . در سال ۱۷۹ بآئین عیسوی درآمده و از بزرگترین مدافعین آن کیش در مقابل مخالفین و اهل بدعت خصوصاً پیروان مرقیون شده ولی بعدها از خود آراء و عقایدی ظاهر کرده که مورد قبول ***

و سَنَتِه (۱) و براهمه و یهود و نصاری و زردشتیان (ماصطلاح مسلمین مجوس) بازار مباحثه و مجادله و مناظره رواج کَلّی داشته و فرق مذهبی در تألیف کتب و رسائل برای ردّ و نقض عقاید مخالفین و دفاع و تأیید مذهب خود دقیقه‌ای از پای نمی‌نشته‌اند و باندازه‌ای اذهان متوجه این قضیه بوده که هر کس بقدر وسع و نفوذ و درجه

عسویان نشده و او را مرتد اعلام کرده‌اند. ابن دیصان که مردی شاعر و اخترشناس و موزن بوده بثنویت عقیده داشته و می‌گفته که نور فاعل خیر است باختر و ظلمت فاعل شرّ است باضطرار. نیکی و خیر و نعم و بوی خوش عموماً از نور وزشتی و شرّ و ضرر و عقوبت کلیّه از ظلمت بعمل می‌آید. نور زنده و دانا و توانا و حسّاس و ذرّاک است و حرکت و زندگی از اوست و ظلمت مرده و نادان و عاجز و بی حرکت است و قابل عمل و تمییز نیست. دیصانیه در چین و خراسان و اراضی قسمت سفلی فرات یعنی ناحیه بطایح متفرّق بوده و در قرن سوم هجری هنوز جماعتی از ایشان در عراق عرب وجود داشته‌اند و یکی از مشاهیر ایشان آبوشاکرد یصانی است که خود را بفرقه امامیه بسته بوده و با ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در ۱۹۹) از متکلمین بزرگ شیعه در یک عصر می‌زیسته.

مذهب مانّی از عقاید مرفیون و ابن دیصان اقتباسات بسیار کرده و بهمین جهت معمولاً این دو نفر را از پیشقدمان مانّی میدانند و ذکر هر سه تقریباً غالباً در یک ردیف می‌آورند. عبدالله بن المقفع مترجم و کاتب مانوی معروف متهم بوده است که کتب این سه نفر را اول بار بزبان عربی ترجمه و در میان مسلمین منتشر کرده است (مروج الذهب ج ۸ ص ۹۲۳). برای عقاید و احوال ابن دیصان رجوع کنید بالفهرست ص ۲۳۸-۲۳۹ و شهرستانی ص ۱۹۴-۱۹۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۲۶ و تلیس ابلیس ابن جوزی ص ۴۷-۴۸ و کتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۳۰ و ۱۳۵ و الاقتصار ۲۹-۴۲ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۶ و مقالات اشعری ص ۲۰۸ و ۲۳۲ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۳۰۰ و W.Wright, Syriac Literature 28-30

و Burkitt, op cit. 70-79

(۱) سَنَتِه از کلمه سَنَن مشتق است که یا نام مؤسس کیش این فرقه و یا بتعبیر بعضی از لغویون اسلامی اسم بت ایشان بوده. این فرقه ابتدا در هند بظهور رسیده و مذهب سنی کوبا اصلاً مستخرج از ادیان هندی است و سمنیه بقدمت عالم و تناسخ ارواح عقیده داشته و منکر نظر و استدلال بوده‌اند و می‌گفتند برای شناختن اشیاء راه دیگری جز بوسیله حواسّ خمسّه نیست. این فرقه در چین و هند و خراسان زیاد بوده‌اند و در قرن دوم هجری یکی از مشاهیر ایشان باسم جریر بن حازم آزدی در بصره با عمرو بن عبید (۸۰-۱۴۴) متکلم معروف معتزلی مناظره کرده است (الاغانی ج ۲ ص ۲۴). برای عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۲۴۵ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۵ چاپ مصر و الفرق بین الفرق ص ۳۴ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۳۴.

فهم و تفکر خویش در این مبارزه اظهار حیاتی میکرده و از خلیفه و ارکان دولت گرفته تا کتبه و پیشه‌ورانی که قوه تمیز و درک این گونه مطالب داشتند کسی نبود که از خود راجع بموضوع فوق ابراز علاقه ننماید.

برای دفاع اصول دین اسلام از تعرض مخالفین و یا از نفوذ فکری بعضی تازه مسلمانان سست باطن، که باوجود قبول شریعت محمدی و یا تظاهر بمسلمانی هنوز عقاید آباء و اجدادی را در خاک نکرده و برای توفیق بین معتقدات باطنی خود و اصول اسلام در پی یافتن راهی بودند، مسلمین واقعی بایستی از یک طرف بایرادات و اعتراضات ناقضین جواب مقنع دندان شکن بدهند و از طرفی دیگر بوسیله تقریر منطقی روشن و تألیف کتب متقن اصول دینی اسلام را کاملاً تشریح و توضیح کنند تا هم مسلمین بضالت نیفتند و هم راه اعمال غرض بر اهل بدعت و نومسلمانان متظاهر سد شود و این دفاع کاری بوده است که عموم فرق اسلامی انجام آنرا وظیفه دینی و تکلیف ایمانی خویش میدانستند و با اینکه بین خود بر سر بعضی از همین اصول و فروع دیگر اختلافات کلی داشتند باز همه بنام دفاع از اسلام ورد و نقض ادله اهل خلاف و بدعت در این صحنه قدم می گذاشتند و آل نوبخت بشرحی که خواهیم دید در میدان مبارزه مزبور از علمداران فرقه امامیه اثنی عشریه بشمار میرفته و با قلم و قدم و بیان، اصول دین اسلام را موافق عقاید مذهبی این فرقه دفاع و تأیید میکرده اند و چون در همین دوره بوده است که متکلمین هر یک از فرق اسلامی پس از مناظرات بسیار و بحث و جدل با خصم و تدقیق نظر و تکمیل کار اصطلاحات و تعیین حد و رسم هر یک از موضوعات مورد خلاف بالاخره عقاید خود را منقحاً مدوّن کرده و کار تمام شده را برای پیروان خلف خود بیادگار گذاشته اند بخوبی اهمیت مقام متکلمین نوبختی در تقریر و تدوین اصول مذهبی شیعه واضح میشود و اگر چه متأسفانه از کتب کلامی این جماعت تا حدی که نگارنده اطلاع دارد بغیر از یکی دو کتاب اثری دیگر بزمان ما نرسیده ولی این مؤلفات تا مدتها بعد از ایشان در دست علمای امامیه میکشته و برای این طایفه مأخذ و منبع کسب معرفت بوده است.

چند نفر از بزرگان متکلمین شیعه و علمای امانیه مثل شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن -
حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰) و سید اجل علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵-
۴۳۶) و شیخ مقید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶-۴۱۳) و ابوالجیش مظفر بن
محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) و ابوالحسن علی بن وصیف الثانی الأستر (۲۷۰-۳۶۵)
و ابوالحسن محمد بن پسر سوسنجر دی مستقیماً یا بواسطه از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی
(۲۳۷-۳۱۱) اخذ علم کرده اند. شیخ طوسی شاگرد سید مرتضی و سید مرتضی
شاگرد شیخ مفید و شیخ مفید شاگرد ابوالجیش و ابوالجیش شاگرد ابوسهل اسماعیل
بوده است. (۱) علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶) از علمای بزرگ
امانیه و عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۵) از ادباء و متکلمین بزرگ و از معتزله بغداد
که در بسیاری از عقاید نزدیک بشیعه بوده هر دو کتاب کلامی مشهور شیخ ابوسحق
نوبختی یعنی کتاب الباقوت را شرح کرده و آراء مؤلف آنرا بتفصیل و بسط
منتشر ساخته اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین فصلی از کتاب التنبیه ابوسهل
اسماعیل را نقل مینماید و ابن ابی الحدید و علامه حلی و مجلسی در مؤلفات خویش
باقوال کلامی آل نوبخت استشهاد مینمایند.

بمناسبت آنکه در ترجمه احوال متکلمین نوبختی و تعداد تألیفات ایشان و اشاره
بمسائلی که بر سر آنها این فصل و مخالفین فرقه امانیه اختلاف موجود بوده بسیاری
از موضوعات و اصطلاحات کلامی تصادف میشود برای روشن ساختن مطلب خود را
ناگزیر دیدیم که در این فصل از تاریخ ظهور علم کلام در میان مسلمین و احوال مشاهیر
متکلمین اولیه شیعه کلمه ای چند بر سبیل توضیح بیاوریم و غرض از تمهید این مقدمه
تنها تقریر نکات تاریخی است چه نه بحث در مسائل کلامی موضوع رساله فعلی است و
نه نگارنده ناچیز آن از عهده انجام این کار خطیر بیرون تواند آمد بهمین علت از خوانندگان
بصیر مستدعی است که در این مرحله اگر بخیط و خطائی برخوردند در آن بیچشم گذشت
و اغماض بینند و نگارنده این سطور را که خود بیمایکی و قصور اطلاع خویش معترف

است بیدگمانی مورد ملامت قرار ندهند .

دور زمان حیات حضرت رسول اکرم بعثت نفوذ و اقتدار کلی پیغمبر اسلام و شور و شوق مسلمین در انتشار شریعت و احکام دینی قرآن و انحصار جامعه اسلامی به‌عصر عرب بین مسلمین هیچگونه اختلافی که باعث بحث و نزاع شود و گردندگان بآن حضرت را بفرق مختلفه متقسم نماید بروز نکرد چه صاحب شریعت عموم مشکلات را حل میکرد و دستور عالی او متبع و اطاعت از آن بر هر مسلمی واجب بود و هیچکس حق نافرمانی و سرپیچی از آن نداشت . اما همینکه پیغمبر اسلام رحلت یافت هنوز امر کفن و دفن آن حضرت بانجام نرسیده بود که بین صحابه و مسلمین بر سر امامت یعنی تعیین جانشین حضرت رسول و پیشوای مسلمانان اختلاف حاصل شد و با این که صحابه بزرگ سعی کردند که از پیش آمد این موضوع ، که بتدریج اهمیت بسیار پیدا کرد و از بزرگترین موارد خلاف بین مسلمین گردید ، جلو گیری کنند ممکن نشد .

غیر از مسئله امامت که عنقریب بشرح آن خواهیم پرداخت باره ای اختلافات دیگر هم در فروع دین و امور دنیائی بظهور رسید که رفع آنها بمناسبت اقتدار کلی صحابه بزودی میسر گردید و راه حل این گونه اختلافها در آن ایام فقط استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی یعنی احادیث مرویه از حضرت رسول بود . همینکه یکی از صحابه حدیثی از حضرت رسول نقل میکرد و در باب موضوع مورد خلاف آنچه را از حضرت شنیده یا دیده بود روایت مینمود دیگر برای کسی مجال بحث باقی نمینامد چه در آن ایام یکی بعثت محدود بودن مسلمین به‌عصر عرب و معرفت کامل و آشنائی ایشان بدقایق و رموز زبان عربی و لحن قرآن و عدم اطلاع بطرز فکر مردم غیر عرب و مخلوط نشدن بامتدنین سایر ممالک ، دیگر بعثت نهی شدید صحابه از تأویل آیات متشابه قرآن و تفسیر برآی ، عموم مسلمین بیک شکل فکر میکردند و هنوز راه شبهه و تفکر در مسائل دینی بر ایشان باز نشده بود بخصوص که مسلمین گرفتار جهاد و فتح بلاد و گرفتن ایمان از مخالفین بودند و هنوز آن آرامش و سکوتی که جهت این

قبیل تفکر ها و بحث ها مجال فراهم سازد در جامعه اسلامی بر قرار نکر دیده بود. بهمین علل اختلافاتی که پیش می آمد هم بیشتر در باب فروع دین و عبادات و معاملات بود و هم حل آنها بوسیله مراجع بصحابه و استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی بسهولت دست میداد.

در عصر خلافت ابوبکر و مرتد شدن جماعت کثیری از مردم عربستان و ظهور مدعیان پیغمبری برای تمیز مسلمین حقیقی از اهل زده و کسانی که سر از اطاعت احکام اسلام پیچیده بودند اول بار احتیاج بتعریف کامل ایمان و اسلام حس شد تا معلوم شود که يك نفر بل رعایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و با ارتکاب چه خطایا و گناهانی در زمره مرتدین و کفار معدود خواهد شد و این مسئله پس از بروز يك زشته اعمال ناپسند از عثمان خلیفه سوم و قیام طلحه و زبیر و عایشه بر حضرت علی بن ابی طالب و ظهور خوارج و حکومت غیر قانونی معاویه و حرکات خلاف او کسب اهمیت فوق العاده کرد و بین مسلمین ایجاد تفرقه و انقسام نمود.

بعد از قتل عثمان و بیعت اکثریت مردم با حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۳۵) مسلمین سه فرقه متقسم گردیدند:

۱ - يك فرقه در ولایت امیر المؤمنین علی ماندند و مطیع اوامر و نواهی آن حضرت شدند.

۲ - فرقه دیگر بیطرفی اختیار کرده کنار رفتند و این جماعت که قلیلی بیش نبودند نه حاضر شدند که در جنگهای بین مسلمین بطرفداری آن حضرت قیام کنند و نه طرف مخالفین را بگیرند و بقول خود از فتنه اعتزال کردند و بهمین جهت معتزله نامیده شدند و این فرقه کوچک بیطرف را نباید با فرقه عظیمی که بعدها ظهور نمود اشتباه کرد. و از این فرقه بیطرف بودند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بن الخطاب و محمد بن مسلمة آناری و اسامة بن زید بن حارث کلبی و آنحن بن قیس و غیر هم.

۳ - فرقه سوم بخونخواهی عثمان و مخالفت با امیر المؤمنین قیام کردند و این فرقه که عثمانی خوانده میشوند ریاستشان با طلحه و زبیر و عایشه دختر ابوبکر و زوجه

حضرت رسول بود. حضرت علی بن ابی طالب این جماعت را در وقعه جمل (سنه ۳۶) مغلوب کرد. طلحه و زبیر بقتل رسیدند و بقیه یاران ایشان گریخته جمعی از آنان پناه معاویه رفتند و با اهل شام بدخالت امیر المؤمنین برخاسته معاویه را پیشوای خود اعلام نمودند و جنگ متین (سنه ۳۷) بروز کرد و آن وقعه چنانکه میدانیم بحکم حکمین منتهی گردید. بعد از اعلان نتیجه حکم جماعتی از مسلمین که خواریست حضرت علی بن ابی طالب بودند قبول حکمت را و صحیح نشمرده از بیعت آن حضرت بیرون رفتند و بغنوان خوارج قیام کردند و با اینکه در وقعه جمل (سنه ۳۹) جمع کثیری از ایشان بقتل رسیدند باز دست از عقیده خود برنداشتند و روز بروز بر عقیده خود افزودند و در مقابل اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه فرقه بزرگی شدند که بعدها اسباب زحمت کلی مسلمین گردیدند و در میان ایشان فرق چند بظهور رسید.

بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۴۰) غیر از فرقه کوچک شیعه که با سامت آن حضرت بعد از پیغمبر اسلام ایمان داشتند و این حق را نصیب آل علی می دانستند بقیه مسلمین و اتباع طلحه و زبیر و عایشه با انتخاب معاویه که سواد اعظم مسلمین میشدند دست بکی کرده بفرقه مرجئه موسوم شدند و این فرقه مشتمل بود بر درباریان و ریزه خواران خوان معاویه و طرفداران کسانی که غلبه یافته بودند یعنی جمعیتی که گرد معاویه جمع آمده و عقیده ایشان این بود که جمیع اهل قبله همین که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند. ارتکاب گناه بایمان ضرری وارد نمی آورد چنانکه بطاعت کفر زایل نمیشود. هیچکس حق ندارد که در دنیا در باب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند حکم دهد. باید حکم این اشخاص را بروز قیامت موکول کرد و عذاب ایشان را تا روز حشر بتأخیر انداخت و این تأخیر را إرجاء (بتأخیر انداختن) میگویند.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین حضرت رسول این بود که پس از انتخاب شخصی باجماع باین مقام باید هر چه را او میگوید و امر میدهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد و عصمت او را از خطا لازم نمیدانستند و این عقیده کاملاً بمنفعت معاویه

و جانشینان او بود بهمین علت مرجئه را فرقه حکومتی بنی امیه می گویند و چون شیعه و خوارج بواسطه حرکات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند مرجئه اسباب تقویت کار بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشتند ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد مرجئه هم از اهمیت افتادند و ابوحنیفه ثمان بن ثابت که یکی از این فرقه و از مرجئه عراق بود شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را درست کرد.

فرقه معتزله

در اواسط دوره بنی امیه بتدریج تفکر در اصول مذهب و اظهار شبهه و تاویل آیات قرآن از طرف جمعی از مسلمین غیر عرب یا کسانی که با ملل غیر مسلمات خارجی حشر و از ایشان اقتباس بعضی آراء و عقاید کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار بود و اول شبهه ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) بروز کرد و اظهار کنندۀ این مقاله معتد بن عبدالله جهنی بود و او برخلاف مجتبه یا جیره برخاست و قوی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجتبه می گفتند بندگان خدا قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث میکند و نسبت افعال خیر و شر با افراد ناس نسبت مجازی است همانطور که مجازاً میگوئیم نهر جریان میکند و آسیا میگردد بانسان نیز از راه مجاز نسبت فعل میدهیم و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآنی را نیز از همین نظر تاویل میکردند.

معبد جهنی که رأی خود را از يك نفر ایرانی بنام سَبَّوْیه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را بقضاء و قدر انکار کرد و گفت که افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند کاملاً توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که تفویض خوانده میشود. بیروان معبد جهنی بنام قدریه معروف شده اند ولی معتزله که بعدها این رأی معبد

را پذیرفته از قبول این لقب تبری جسته اند و میگفتند چون ما منکر قدریم و نسبت آنرا بخدای تعالی خطامیدانیم باید مخالفین ما یعنی جبریه که بقضاء و قدر عقیده دارند باین اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر بار قبول این عنوان نمیرفتند و هر دو فرقه مخالف از شهرت باین صفت جداً بیزار بودند چه حضرت رسول قدریه را لعنت کرده و فرموده بود: الْقَدَرِيَّةُ مَجْهُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ (۱).

معبد جهنی را در سال ۸۰ بقولی حبّاج بن یوسف ثقفی در بصره و بقولی عبدالملك بن مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مثل غیلان دمشقی و یوش اسواری و جمد بن درهم نیز همین عقیده را اظهار داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را بزعم خود تأویل کردند ولی این مقاله تازه چیزی نبود که بزودی پذیرفته شود و مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار نگیرد بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند و اخلاف خود را توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه های ایشان نماز نگزارند و بعبادت مرضای آن طایفه نروند (۲).

غیلان دمشقی را خلیفه هشام بن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵) و جمد بن درهم را هم خالد بن عبدالله القسری (مقتول در سال ۱۲۶) والی عراق و خراسان بقتل آورد ولی رأی ایشان از میان نرفت و روز بروز عده گروندگان بآن زیادتر شد بخصوص وقتیکه آبُو حَذِیْفَه واصل بن عطا (۸۰-۱۳۱) از والی ایرانی و از شاگردان حسن بن یسار بصری (۲۱-۱۱۰) بتأیید آراء معبد و غیلان برخاست و محرّک نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

در ایامی که حسن بصری در بصره بتعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواظط او در ذمّ دنیا و لزوم عبرت اندوزی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی توّجه و ارادت جمیع کثیری از مسلمین را جلب کرده بود يك فرقه از خوارج با اسم آزاریه که یبروان نافع بن آزر بودند در تحت سرکردگی قطری بن القعّاج بر بنی امیه شوریدند و قطری با لقب امیر المؤمنین بجمع آوری خوارج

(۱) کنز القوائد کراجکی ص ۴۹ (۲) - الفرق بین الفرق ص ۱۰

ازارقه و تهیج ایشان بر ضد بنی امیه مشغول شده اهواز را گرفت و مدتها در حوالی بصره و شط کارون باعمال امویان زد و خورد میکرد تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج بن یوسف بر عراقین بدست مهلب بن ابی صفره از آن حدود رانده شد. در زمان فتنه ازارقه بین مسلمین بر سر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز

کرد و هر دسته در این خصوص رائی داشتند بشرح ذیل:

۱ - ازارقه میگفتند که هر کس، چه مسلم چه غیر مسلم، مرتکب گناهی شود اعم از آنکه گناه او از گناهان صغیره باشد یا کبیره مشرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم میآید.

۲ - طایفه دیگر از خوارج که صفریه خوانده میشدند قول ازارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند.

۳ - فرقه دیگر از خوارج بنام نجات میگفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجماع کرده باشند مشرک محسوب میشود ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمین در باب تحریم آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب بحرام بودن آن علم نداشته باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر را برای علمای فقه وا گذاشت.

۴ - مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون بانیبای مرسل و کتب آسمانی و بحقایق احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فبق منافی با ایمان و اسلام نیست.

۵ - حسن بصری و پیروان او میگفتند که مرتکبین کبائر منافق بشمار میروند و منافق از کافری که علناً اظهار کفر میکند بمراتب بدتر است.

واصل بن عطار ای هیدچیک از این فرق را که بایکفر و شرک گناهکاران حکم میکردند و با ایمان و اسلام ایشان نپذیرفت و رائی آورد که حد وسط این دو محسوب میشد و گفت که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد چه ایمان از یک سلسله خصلت های نیکوست که چون در مرد جمع آمد او را

بلفظ مؤمن میستایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند ولی باین علت که خصال نیک دیگر در او موجود است و منکر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمیشود و در حقیقت مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هر دو خارجند و از ایشان کناره گیری (اعتزال) جسته اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند ولی اگر مرتکب کبیره ای بدون توبه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است چه در آن دنیا مردم دو گروه بیش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت با این تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرار گاه او از قرار گاه کفار بالاتر خواهد بود

عقیده و اصل بن عطا از این تاریخ بنام التنزیل بین التزلزلین و اغترال معروف شده و پیروان او را هم اهل اغترال یا معتزله خوانده اند و چون این عقیده از او بروز کرد حسن بصری او را از خلقه درس خود را ند و واصل موفق شد که یکی دیگر از شاگردان حسن یعنی عمرو بن عبید بن باب (۸۰ - ۱۴۴) را که او نیز از موالی ایرانی بود با خود بار کنند و بدستگیری یکدیگر فرقه بزرگ معتزله را تأسیس نمایند.

غیر از عقیده بتفویض و اعتزال و انکار قدر و اصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شده و با وجود اختلافاتی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرده و آثار بفرق چند منقسم ساخته است اصول عقاید و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که با اصول خمس معروفست محفوظ مانده و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدا نمیکرده است که باین اصول معتقد باشد (۱) و آن اصول این است:

۱ - توحید: «خداوند عز و جل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است. هیچیک از حواس نمیتواند او را دریابد نه در دنیا و نه در آخرت. مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست بلکه خداوند لمزلی است و زمان و مکان و نهایت و حد ندارد. خالق اشیاء است

و مانند اشیاء نیست و هر چه غیر از اوست مُخَدَّتْ است *.

۲ - **عدل** : « خداوند شر و فساد را دوست نمیدارد و از این جمله بری است و افعال بندگان را خلق نمیکند بلکه مردم بقدرتی که خداوند بایشان داده بآنچه بآن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت مینمایند . او امر ایزدی جهت اجرای اموری است که مصلحت خلق در آنها و پسندیده خداست و نواهی او برای جلوگیری از ارتکاب بامور ناپسند و فساد انگیز است . خداوند بندگان را تکلیف باعملی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمیکند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمیخواهد . مبادرت بفعل یا خود داری از آن بقدرتی است که خداوند آنها ببندگان خود داده و مالک این قدرت اوست اگر نخواهد میتواند آنها سلب کند یا باقی بگذارد . خداوند قادر است که مردم را بطاعت خود مجبور سازد و یا ایشان را از راه اضطراب از معصیت باز دارد ولی اراده او برای آنکه از بندگان خود رفع محنت کند و باب هرج و مرج را مسدود سازد باین ترتیب قرار نگرفته . معتزله را بمناسبت اصرار در باب تعریف و تقریر توحید و عدل و مناظره در این خصوص با طرفداران تجسیم و تشبیه و مجبره و غیره اهل توحید و عدل نیز میکوبند .

۳ - **وعد و وعید** : « خداوند در احکام خویش تغییر نمیدهد و در وعد و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی آمرزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند ».

۴ - **المنزلة بین المنزلتین** : که شرح آن در فوق گذشت .

۵ - **امر بمعروف و نهی از منکر** : « بر هر مسلمانی بقدر وسع و استطاعت او واجب است که احکام خداوند را بر هر کس راه عصیان رفته و از او امر و نواهی الهی سرپیچی کرده ، چه کافر باشد چه فاسق ، عرضه دارد و در پیش بردن آن با شمشیر یا وسایل مادی آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نکند » (۱).

بعد از اصل بن عطا و عمرو بن عبید شاگردان و پیروان ایشان مثل ابوالهذیل محمد بن هذیل علاف (۱۳۱ - ۲۳۵) و ابوسهل بشر بن مختار (متوفی سال ۲۱۰)

و ابواسحق ابراهیم بن سَیَّار نَظَّام (وفاتش بین ۲۲۱ و ۲۳۱) و ثنَّاتِین اسَّرس (از معاصرین هارون و مأمون) و هشام بن عمرو قَوَطِی (از معاصرین مأمون) و ابوالحسین عبد الرحیم بن محمد خَیَّاط (نیمه دوم قرن سوم) و ابوموسی عیسی بن مَیْنَح النِّدَّار (از معاصرین بشر بن معتمر) و ابو محمد جَعْفَر بن مُبَشِّر (وفاتش در ۲۳۴) و ابوالفضل جَعْفَر بن حَرَب (وفاتش در ۲۳۶) و ابو عثمان عمرو بن بَحر جَاحِظ (وفاتش در ۲۵۵) اصول خمسَه معتزله را با شرح و تفصیل در بصره و بغداد که دو مرکز عمده ایشان بود منتشر نمودند و با اینکه با استادان اوّلی خود و با یکدیگر اختلافات زیاد پیدا کردند باز در مقابل فرق دیگر اسلامی و مخالفین غیر مسلمان همه با هم معتزله شناخته میشدند و جمیعاً اصول خمسَه را با مختصر تفاوت هائی که گاهی ایشان را بشیعه و گاهی با صاحب سنت و مرجئه نزدیک مینمود دفاع میکردند.

در زمان خلافت یزید بن ولید بن عبدالملک (سال ۱۲۶) یعنی موقعیکه واصل بن عطا و عمرو بن عبید اصول خمسَه را اظهار کرده بودند این خلیفه عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و او را در میان بنی امیه در دیانت حتّی بر عمر بن عبد العزیز نیز ترجیح دادند و یزید اوّل خلیفه ای بود که جانب اهل اعتزال را گرفت و بعد از او در عهد بنی عباس چند نفر دیگر از خلفا نیز این سیره را تعقیب کردند.

علم اسلام

پس از تأسیس دولت عباسی و توجه به ترجمه کتب ملل غیر عرب و انتشار مؤلفات حکمتی و منطقی یونانی و مقالات مذهبی ملل غیر مسلمان افکار خارجی و یک نوع طرز فکر و استدلال تازه در میان مسلمین شیوع یافت و این عامل مهمّ که حتّی در آخر دوره بنی امیه هم بوسیله معاشرت مسلمین با ملل غیر مسلمان و بحث و مناظره با ایشان بروز کرده بود در این دوره بتدریج قوّت گرفت و مخالفت فرق اسلامی را با یکدیگر بیش از پیش شدّت داد.

از یک طرف کتب مانوی و مرقیون و ابن دیمان در ایام خلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۹) در دست مردم منتشر شد و چند نفر از زنادقه مثل عبد الکریم بن آبی التوجاء و

جَدَّ عَجَزَه و یحیی بن زید و مُطیع بن ابیاس کتبی چُنْد در تأیید مذاهب مانوی و مرقیونی و دیسانی تألیف کردند (۱) و از طرفی دیگر از مسلمانانی که بی مطالعه فلسفه یونانی پرداختند و در اصل و مبدأ هر چیز بتحقیق و استدلال مشغول شدند ذات باری تعالی و صفات حضرت احدیت را نیز مورد بحث قرار دادند و گفتند که برای نجات از تلك عوامی و تقلید از اقوال اسلاف و توقف در حد ظواهر شرع باید در این مرحله هم بقدم نظر و استدلال پیش رفت و از فلاسفه که مردمانی بی نهایت هوشمند و روشن فکر بوده اند تبعیت کرد. (۲)

بطور کلی احکام شرعی اسلام یا متعلق بعمل و طاعت است یا متعلق بمعرفت و اعتقاد، قسمت اول را احکام فروعی یا عقلی و قسمت دوم را احکام اصلی یا اعتقادی میگویند. بحث در مسائل مربوط بهبادات و احکام عقلی جزء فروع و بحث در اعتقادات و معرفت جزء اصول شمرده میشود. کسی که در معرفت و توحید بحث کند اصول و کسی که در طاعت و شریعت تحقیق نماید فروعی بشمار می رود. (۳)

در اوایل از برکت وجود حضرت رسول با نزدیکی بزمان بعثت بواسطه امکان سماع اخبار از صاحب شریعت و قلت اختلافات و سهولت مراجعه بصحابه و ثقات، مسلمانان از تدوین احکام شرع و ترتیب آن بفصول و ابواب و تقسیم آن بفروع و اصول بی نیاز بودند ولی همینکه اختلاف آراء بروز کرد و میل ببدعت و اظهار رأیهای مختلف ظاهر و فتاوی و آراء گوناگون زیاد شد احتیاج بتدقیق نظر و التفات بامر تدوین و تقریر احکام شرعی محسوس گردید و ارباب استدلال و نظر باستنباط احکام و بذل جهد در تحقیق عقاید دینی و تمهید اصول و قوانین و حجج و براهین آن و تدوین مسائل با ادله و تهیه جواب جهت رفع شبهات شروع کردند. علمانی که از این راه بدست آمد فقه خوانده شد و قسمتی از آن که با اعتقادات اختصاص داشت بعنوان فقه اکبر موسوم گردید. غالباً عملیات را فقه و اعتقادات را بمناسبت مشهورترین و عالی ترین مباحث آن که میبحث توحید و صفات باشد علم التوحید و الصِّفات

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) تلیس ابلیس ص ۵۲ و ۸۷

(۳) شهرستانی ص ۲۸ و شرح مقاصد تفتازانی ص ۶

میکفتند و این علم درم را چون مباحث آن باجمله «کلام در ذکر فلان مبحث یا فلان» شروع میشد علم کلام نیز خواندند و کلام در این مورد بمعنی شرح و بیان و استدلال عقلی است (۱) بعلاوه مشهور ترین موضوعات خلافي این علم جدید بحث در کلام الله بود که آیا قدیم است یا محدث. علمای کلام میگفتند که همانطور که علم منطق بر قدرت شخص در تحقیق فلسفیات می افزاید علم کلام نیز در تحقیق شرعیات باو توانائی می بخشد. گذشته از این، کلام در بحث در شرعیات ورد مخالفین بیش از هر مورد دیگر محل احتیاج واقع میشود چنانکه کوئی استدلال در این مقام بهمان کلام انحصار نمی یابد و میان دو کلام آنرا که قوی تر و قاطع تر بود بطور مطلق کلام میخواندند (۲).

علم کلام در فاصله مابین خلافت مهدی و عصر مأمون (مابین ۱۵۸ و ۲۱۸) در میان مسلمین نضج گرفت چه مهدی پس از انتشار مقالات پیروان مانی و مرقیون و ابن دیصان اهل جدل و بحث را بتألیف کتب در رد عقاید ایشان و اقامه براهین بر نقض شبهات آن جماعت و توضیح حق جهت مردم متزلزل و اهل شک و تردید و اذاشت (۳) و مأمون که خود بعقاید معتزله اظهار تعلق میکرد با اهل کلام مجالست داشت و از اطراف ارباب جدل و مناظره را پیش خود میخواند و مردم را بآموختن آداب بحث و مجادله و صنعت استدلال تشویق مینمود (۴).

علم کلام در اصطلاح واضعین آن علمی است که در آن از ذات باری تعالی و صفات او و احوال ممکنات از مبدأ و معاد موافق قانون اسلام بحث میشود و این قید اخیر برای آن است که کلام با علم الهی که در فلسفه موضوع بحث است مشتبّه نگردد (۵). کسی که باین علم اشتغال میورزید متکلم خوانده میشد.

ظهور علم کلام که شروع آن را باید از متکلمین معتزلی مخصوصاً از ابواسحق ابراهیم بن سيار نظام از فریفتگان فلسفه یونان دانست فقهای اصحاب حدیث و سنت را بمخالفت شدید با آن واداشت. این جماعت اخیر میگفتند که مباحثات متکلمین بالاخره

(۱) برای شواهد این معنی رجوع کنید بکتاب الانتصار ص ۲ (۲) شرح مقاصد ص ۶

(۳) مروج الذهب ج ۱ ص ۲۹۲ (۴) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۵

(۵) ترمذیات جرجانی ص ۸۰

بخروج از اسلام و شك و الحاد منتهی میشود بهین جهت باید شدیداً از اشتغال بکلام احتراز داشت و در امر ایمان بقرآن و سنت پیغمبر مراجعه کرد. شافعی میگوید که اگر بنده ای بغیر از شرك مرتکب عموم منہیات شود از آن بهتر است که در کلام نظر کند و احمد بن حنبل علمای کلام را زنادقه میشمرد و مشتغلین بآن را رستکار نمیدانست (۱).

۱ - مخالفین اهل کلام یعنی اصحاب حدیث و سنت میگویند که آنچه از آباء و اسلاف بطریق نقل بما رسیده مسلمین را در هدایت بایمان و دفع ضلالت کافی است و معرفت اعتقادات نیز باید با ادله سنی یعنی ادله ای که سابقین ما از قرآن و احادیث نبوی استخراج کرده و بما رسانده اند میسر گردد بعلاوه اجماع مسلمین نیز در هر امر حجّت است و اطاعت و تبعیت از آن واجب. عقیده این جماعت این بود که در باب اصول دین و بحث در آن هیچوجه نباید از عقل استعانت جست چه عقل از فهم این مسائل قاصر است. احکام و اصول دین را باید همانطور که بما منتقل شده پذیرفت و ذره ای از آن کم یا بر آن زیاد نکرد و در بیان صفات خداوند از ذکر چگونگی و تشبیه ذات باری تعالی یحیزی احتراز جست. با تمام این نهی شدید باز جماعتی از متکلمین در تأویل آیات قرآنی و بیان صفات و ذات خداوند تعالی کلماتی استعمال کردند که از آن راجحه تشبیه و تجسیم استشام شد و فرقه مزبور که مشبهه و مجسّم خوانده شدند مورد اعتراض عامّه مسلمین و ارباب نظر و استدلال قرار گرفتند چه این جماعت مخالف میگویند که خداوند در هیچیک از صفات خود بینندگان شایهت ندارد و هر صفتی که در خداوند موجود است با همان صفت در انسان مخالف است مثلاً علم و قدرت و اراده الهی بکلی با علم و قدرت و اراده بشری تفاوت دارد. این جماعت اخیر را اهل تنزیه می گویند.

۲ - بر خلاف اصحاب سنت و حدیث معتزله پای استدلال عقلی را در

مباحثات اصولی باز کردند و ادله عقلیه یا بینه را برای معرفت اعتقادات لازم شمردند و باهمین وسیله اثبات صفات را بعنوان مخالفت با توحید و عقیده بقدر را بعنوان منافات با عدل رد کردند و اصول معتقدات خود را با نظر و استدلال تقریر و مدّون نمودند.

۳ - هر مقابل طرفداران ادله سمعیه و عقلیه فرقه دیگری در میان زهاد و عباد و پشت پا زنندگان باسباب دنیائی پیدا شد که طریقه ایشان در معرفت ذات باری تعالی تمسّیه باطن و ترکیه نفس از راه ریاضات (۱) و مجاهدات (۲) بود و وسیله آنرا خطرات (۳) و ساوس (۴) میدانستند (۵) و خلاصه عقیده این جماعت که اهل کشف یا متصوّفه خوانده میشوند رعایت چهار اصل ذیلست: ریاضت نفس، مجاهده طبع، منع آن از اخلاق رفیله و واداشتن آن باخلاق حمیده مثل زهد و حلم و صبر و اخلاص و صدق که تحصیل آن در دنیا باعث نام نیک و در آخرت وسیله جلب ثوابست (۶) این اصول را در ابتدا غالب مسلمین رعایت میکردند چه متصوّفه اوّل مدّعی معرفت خداوند بر ریاضت و مراقبت و تفکر بودند ولی همینکه بعد ها مقالات دیگری

(۱) - ریاضت عبارت است از تهذیب اخلاق نفسانی و غرض از تهذیب در این مورد فارغ ساختن آن است از آلیشا و انگیزشهای طبع (تعریفات جرجانی ص ۵۰ و اصطلاحات فتوحات مکیه ضمیمه آن کتاب ص ۱۱۷).

(۲) - مجاهده واداشتن نفس است باعمال شاقّه بدنی و مخالفت با هوای دهر حالتی (تعریفات ص ۸۱ و اصطلاحات فتوحات مکیه ص ۱۱۷).

(۳) - خطرات و مخاطرات و خواطر جمع خطرّه و خاطر - و خاطر و بهمنی خطاب هائی است که بقلب برسد بدون آنکه شخص در آنها دخالتی داشته باشد و آن خطاب بر چهار قسم است ربّانی که اوّلین خواطر است و آن هیچگاه خطا نمیکند و بواسطه قوّت و تسلّط و عدم امکان جلوگیری از آن شناخته میشود؛ ملکی و آن خطابی است که شخص را یا بایحاط خدمتی یا ادای فریضه ای و میدارد و آن الهام خوانده میشود؛ نفسانی یا هاجس خطابی است که در آن حظّ نفس باشد و شیطانی که انسان را بخیالفت باحقّ و ارتکاب فحشا و معاصی وامیدارد (تعریفات ص ۴۳ و اصطلاحات الصوفیه ص ۱۵۷).

(۴) - وسوسه کلامی است خفی که قلب بی وسیله شیعین مفهوم آنرا در می یابد (مجمع البحرین ص ۲۵۲).

(۵) - تلبیس ابلیس ص ۱۷۴ و الفهرست ص ۱۸۳ و معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

(۶) - تلبیس ابلیس ص ۱۷۳، اوّلین کسیکه بمطابق متصوّفه در بغداد بلمن کلام پرداخته

ابوحزمه محمد بن ابراهیم صوفی (متوفی سال ۲۶۹) است (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۹۳).

از ایشان ظاهر شد و عقیده بحلول و وحدت وجود و علاقه بسمع و رقص و غیره در میان آن فرقه نفوذ یافت جماعتی از علما و متکلمین برّده عقاید ایشان یرداختند و موجبات آزار متصوّفه در بسیاری از بلاد اسلام فراهم آمد.

معتزله در ایام پیشین خلافت مأمون و متوکل (۱۹۸ تا ۲۳۲) باوج اقتدار و اعتلای خود رسیدند چه مأمون شخصاً آشنا بعلوم کلام و از دوستانان بحث و جدل در مسائل مذهبی بود. نامعتزله برفاقت کلی داشت. متکلمین را از نقاط مختلفه بیغداد میخواست و در باب اعتقادات بمنظربه و مباحثه وادار میکرد. کتب حکمتی یونان را از خارج بیغداد می طلبید و مترجمین را بترجمه و شرح آنها تشویق مینمود و غالب ایام خویش را با ابواسحق ابراهیم بن سّیّار نظام و ابوالهذیل علاّف و ثلّامه این اشرف و ابوعبدالله احمد بن ابی دؤاد ابادی (متوفی ۲۴۰) از رؤسای بزرگ معتزله میکردند و در نتیجه این معاشرت بفرقه معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان گردید ولی در این راه هم چندان تمصّبی از خود ظاهر نمیکرد بلکه بیشتر میل او این بود که متکلمین فرق مختلفه با یکدیگر مباحثه کنند و با اقامه بزمها و حجّت حقانیت عقاید خود را بثبوت برسانند و خود او میگفت که من دوست دارم که غلبه بر خصم بحجّت باشد تا بقدرت چه غلبه بقدرت همینکه قدرت از میان رفت دوره حکومت آن نیز پایان می رسد ولی غلبه بحجّت را هیچ چیز نمیتواند از میان ببرد (۱).

مأمون که بقولی بتوسط ثلّامه بن اشرف بعقیده معتزله گرویده بود (۲) احمد بن ابی دؤاد را که در عداد شعرا و متکلمین و فصحای معتبر محسوب میشد بخود نزدیک کرد و سمت قضا داد و باندازه ای او را محترم و مقرب میداشت که بمعتمد برادر خود وصیت کرد که احمد بن ابی دؤاد را در جمیع امور شریک مشورت خویش قرار دهد و جزا و وزیر دیگری اختیار نکند.

نفوذ احمد بن ابی دؤاد که از شاگردان واصل بن عطاء بود در بغداد در دستکام مأمون و نمایان این خلیفه باعتزال زمام امور خلافت را تقریباً در کف فرقه معتزله

(۱) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۱۸۶ (۲) الفرق بین الفرق ص ۱۵۷

قرارداد و فرقه مزبور در صدد بر آمدند که از قدرت احمد بن ابی دؤاد قاضی و نماینده خلیفه نسبت بخود استفاده کرده بوسیله ایشان و بدست عمال دولتی عطا بد خود را و مخالفین تحمیل نمایند و این ترتیب از سال ۲۱۸ تا ۲۳۲ که موکل بحکومت نشست دوام داشت.

عقیده بخلق قرآن

در ربیع الاول سال ۲۱۸ مأمون بدستاری احمد بن ابی دؤاد و مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که قضات و محدثین را عمال دولتی تحت آزار و اذیت که آنرا میخواستند بیاورند. از این جماعت کسانی را که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند بر سر کار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را بپذیرند و از قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خود داری کنند و حکم آنرا بمقبول بشمارند. خلیفه و ابی دؤاد در تأیید و تنفیذ این حکم مراسلات متعدده بولایات تحت فرمان خود نوشتند و بحکام در اجرای آن تأکید بسیار کردند.

فرق مختلفه مسلمین در باب قرآن با یکدیگر اختلاف کلی داشتند و در عین اینکه جمیع ایشان خداوند تعالی را متکلم یعنی متصف بصفه کلام میدانستند در معنی کلام و حدوث و قدم آن هر یک رأی خاصی بودند.

اصحاب حدیث و سنت میگویند که کلام خدا قدیم و ازلی است و مخلوق نیست و امام احمد بن حنبل قزوینی (۱۶۴ - ۲۴۱) امام اهل حدیث در عصر مأمون و معتصم و واثق اگر چه مثل معتزله و شیعه کلام خدا را حروف و اصواتی میدانست که بقصد افهام با یکدیگر ترکیب شده اند باز میگفت که این ترکیب حروف و اصوات بهمین شکل در عالم ازل ثابت و بذات باری تعالی قائم بوده و صوتی که امروز از آواز قراء قرآن شنیده و رؤیتی که از سطور آن حاصل میشود عین همان کلام قدیم خداوند است حتی بعضی از پیروان او هر يك از نسخ قرآن بلکه جلد و غلاف آنرا هم ازلی میپنداشتند (۱) و خود امام احمد بن حنبل

اصلاً بحث در این موضوع را صلاح نمیدانست و مخالف با سیره اسلاف می‌شمرد و اتباع خود را از تقوّه بآن نیز نهی میکرد (۱).

معتزله و شیعه این عقیده را سخیف شمرده گفتند که کلام فعل خداوند است و بهمین جهت نمیتوان آنرا قدیم و ازلی دانست بلکه قرآن مخلوق و محدث است و معنی متکلم بودن خداوند این است که او در بعضی اجسام ایجاد و خلقت کلام میکند... ابوالحسن خیاط معتزلی میگوید من اطمینان دارم که اگر حضرت رسول در عهد معتزله میزیست عقیده بخلق قرآن را جهت ائمت خود بنص صریح بیان مینمود (۲).

بحث در باره کلام الله که بعد ها ظهور فرقه اشعری بر شدت آن افزود از اولین و مهمترین مباحثی بود که بین مسلمانین موضوع گفتگو و جدل واقع شد و چون این مبحث از مباحثی است که قبل از انتشار کتب حکمتی یونانیها در میان فرق اسلامی مورد نظر قرار گرفته و اساساً حکما زیاد بآن توجه نکرده اند عقیده جماعتی این است که علم کلام را هم بهمین علت باین اسم موسوم ساخته اند. عقیده بقدمت یعنی ازلی بودن قرآن در اواخر دوره بنی امیه تقریباً رأی عمومی بود و کسی جرأت نداشت که با آن مخالفت کند. اول کسی که بمخالفت با آن برخاست و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد جعفر بن دزّهم بود که بهمین مناسبت هم بشرحیکه سابقاً گفتیم در ایام خلافت هشام بن عبد الملك (۱۰۵ - ۱۲۵) بقتل رسید.

در زمان خلافت هارون الرشید بواسطه قوّت گرفتن معتزله عقیده بخلق قرآن رواج کثیری پیدا کرد ولی قدرت و تعصب این خلیفه مقتدر مانع از آن بود که معتزله علناً این رأی خود را اظهار کنند مخصوصاً که رشید هر کس را که باین عقیده تظاهر میکرد بسختی میکشت.

در عصر مأمون چنانکه در فوق گفتیم عقیده بخلق قرآن علنی شد و این خلیفه

(۱) تلخیص البیسی ص ۹۴ (۲) الانصار ص ۱۶۰

جانب کروندگان باین مقاله را گرفت بلکه در این مرحله بخصوص بسختی و تعصب قدم برداشت و او وزیرستان همفکرش موجب آزار مخالفین را فراهم آوردند و کار «محنه» یعنی تحقیق و آزمودن عقیده قضاة و شهود و محدثین را بسختی و زجر کشاندند. کسی که پیش از همه در نگاهداری عقیده قدیم خود و مخالفت با رأی مأمون و معتزله یا فشاری کرد امام احمد بن حنبل بود (۱) و او با وجود سختگیرهای عمال مأمون زیر بار این قول نرفت تا آنجا که او را با غلّ و زنجیر پیش مأمون که در شام بود روانه کردند ولی قبل از آنکه امام احمد بن حنبل بحضور مأمون برسد خبر مرگ خلیفه در راه رسید و گماشتگان مأمون امام را بیغداد مراجعت دادند.

در خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) برادر مأمون در باب عقیده بقرآن همان سیره سابق تعقیب شد و احمد بن ابی دؤاد که در این دوره بمقام قاضی القضاتی رسیده بود قدرت خود را پیش از پیش در این راه بکار برد و تعقیب «محنه» در عصر این خلیفه بیشتر از ایام مأمون بالا گرفت تا آنجا که معتصم امام احمد بن حنبل را که کماکان در حفظ عقیده خود یا فشاری میکرد در سال ۲۱۹ مدّت سه روز در حضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین بمنظره و سؤال و جواب را داشت چون دید که ترك عقیده نمیگوید امر داد که او را تازیانه بزنند. عمال خلیفه امام را سی و هشت تازیانه زدند و بقدری در این عمل بیرحمانه سختی کردند که بیچاره امام احمد بن حنبل بیهوش افتاد و پوست بدن او بر آمد سپس چون خلیفه از اجتماع و شورش فرقه حنبلی و مخالفین دیگر بیم داشت امر داد او را محبوس کردند. در زمان خلافت واثق (۲۲۷ - ۲۳۲) پسر معتصم نیز همان روش مأمون و معتصم تعقیب شد و واثق که مثل مأمون با حکما و معتزله و اهل بحث و جدل می نشست و احمد بن ابی دؤاد و جعفر بن حرب همدانی (متوفی سال ۲۳۶) از رؤسای بزرگ معتزله از خواص او بودند بتفتیش عقاید دینی مردم و ادامه «محنه» پرداخت و بهمین علت بسیاری از مردم را از خود رنجاند و زبان طعن و لعن ایشان در او دراز شد و بقدری

(۱) برای تفصیل یا فشاری و عذاب چهارقر از علای اهل مرو در این قضیه رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۷۷

عقال او در طی این مسلك تعصب بخرج میدادند که در سال ۲۳۱. موقعیکه کماشتمکان خلیفه اسرای مسلمان را با دادن فدیة از رومیان میگرفتند نماینده‌ای از طرف قاضی القضاة احمد بن ابی دؤاد بسرحد روم آمد تا عقیده اسرار را پیرسد. نماینده مزبور کسانی را که بمخلق قرآن ونفی رؤیت از حق تعالی عقیده داشتند از چنگ رومیان خلاص میکرد و مورد نوازش قرار میداد بر خلاف کسانی را که حاضر باین اقرار نمیشدند همچنان باسیری باقی میکذاشت و در این امتحان جماعتی از مسلمین زیر بار تکلیف نماینده قاضی القضاة نرفتند و بیلاد عیسوی نشین برگشتند (۱)

در سال ۲۳۲ چون متوکل بر کرسی خلافت نشست بمخالفت با سیره مأمون و معتصم ووائق قیام نمود. مجادله و مناظره را موقوف کرد و بر خلاف ایشان مسلك تقلید و روش ارباب حدیث و سنت را پیش گرفت و امام احمد بن حنبل را محترم داشت و او را طرف مشورت خود قرار داد و دوره محنت باین ترتیب بانتهای رسید. از زمان متوکل بعد قدرت معتزله رو بتنزل گذاشت چه از طرفی اصحاب حدیث و سنت مجدداً قوت گرفتند و بفکر دفاع از عقاید خود و رد آراء و مقالات معتزله افتادند و از طرفی دیگر فرقه شیعه بواسطه ظهور چندین نفر از متکلمین قادر بمخالفت با معتزله و نقض بعضی از عقاید ایشان برخاستند و این فرقه را بتدریج از شوکت و اعتبار اولی انداختند.

علم کلام که ابتدا وسیله پیشرفت کار معتزله و شیعه بود و اصحاب حدیث و سنت با آن کمال عناد و مخالفت را داشتند کم کم مورد توجه عموم مسلمین قرار گرفت چه این فرقه اخیر دیدند که برای رد اعتراضات مخالفین چاره‌ای ندارند جز آنکه بهمان ادله کلامی ایشان متمسک شوند و همان روش استدلال و تکلم مخالفین را پیش بگیرند و این استعانت از ادله کلامی ابتدا از طرف اصحاب حدیث و سنت منحصرأ بعنوان دفاع اصول عقاید خود بود و تغییر مبانی مذهبی این فرقه قدیمی دیگر چندان سهولت نداشت ولی در اوایل قرن چهارم هجری اکثریت

علمای حدیث و سنت کلام را در اثبات و تقریر عقاید خود نیز پذیرفتند و این در موقعی بود که هنوز چند نفر از بزرگان رؤسای معتزله مثل ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و پسرش ابوهاشم عبدالسلام جبائی (متوفی ۳۲۱) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (وفاتش در ۳۱۹) و ابوبکر احمد بن علی بن اخشید^(۱) (۲۷۰ - ۳۲۶) در بصره و بغداد بانقشار عقاید فرقه خود اشتغال داشتند و در گرد هر کدام نیز شاگردان متعدّد جمع بودند.

یکی از شاگردان ابو علی جبائی بنام ابوالحسن علی اسفندی (۲۶۰ - ۳۲۴) بعد از آنکه مدتها در حلقه درس استاد خود از عقاید معتزله پیروی میکرد بر بعضی از آراء استاد خویش اعتراض کرده از او جدا شد و علناً از اعتزال توبه نمود و با قبول احکام امام شافعی در باب فروع ادله کلامی را با وجود نهی اسلاف در تحقیق اعتقادات بکار برد و اصول آنها را با عقاید اهل سنت وفق داد و واضح و ناشر علم کلام در میان این فرقه اخیر گردید.

ابوالحسن اشعری که بمخالفت با استاد خود برخاسته بود بعد از آنکه اصول عقاید خویش را مدوّن کرد بمنظرة با معتزله و ردّ مقالات ایشان دامن مجاهدت بکمر بست و چون هم در کلام قویست بود و هم بر حدیث و سنت اطلاع کامل داشت در این میدان مبارزه کاملاً موفق آمد و او و شاگردانش از يك طرف و متکلمین شیعه بشرحیکه خواهیم دید از طرفی دیگر معتزله را در میان گرفتند و تقریباً بساط ایشان را برچیدند چنانکه بعد از ابوعلی و ابوهاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی جز یکی دو سه نفر دیگر مرد نامی بزرگی از میان ایشان برنخواست که اهل

(۱) ابو بکر احمد بن علی بن یغجور [یا اجور یا میجور] (ابن حزم ج ۴ ص ۲۰۳ و الفهرست ص ۱۷۳) [بن اخشید (یا اخشاذ) یکی از مشهورترین متکلمین و مصنفین و صاحبان فرقه معتزله است و او یکی از سه نفری است که ریاست معتزله بایشان ختم میشود و بعد از این سه نفر فرقه در میان آن فرقه می افتد. دو نفر دیگر عبارتند از ابوهاشم جبائی و ابوالقاسم کعبی بلخی (برای شرح حال و عقاید و تألیفات ابو بکر بن اخشید رجوع شود بکتاب الفصل تألیف ابن حزم ظاهری ج ۴ ص ۲۰۲ و الفهرست ص ۱۷۲ و تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۴ ص ۳۰۹).

مناظره و بحث باشد و در مقابل اشعریه مخصوصاً قد علم کند. آخرین دوره اعتبار معتزله مقارن ابیامی است که صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (۲۲۶ - ۳۸۵) وزیر آل بویه از شاگردان ابوهاشم جُبَّائِی نفوذ و ریاست داشته و دیالمه بمناسبت دشمنی با خلفا و اهل تسنن از ایشان تشویق میکرده اند.

معتزله معتبر این دوره اخیر عبارتند از قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احمَد اسَدآبادی همدانی (نیمه دوم قرن چهارم) و ابوالحسن محمد بن علی بَصْرَی (وفاتش در ۴۳۶) و ابو عیدالله محمد بن عمران مرزبانی خراسانی (۲۹۷ - ۳۸۴) از بزرگان کتّاب و ادبا که عقاید معتزلی او بشیعه نزدیک بوده و او کتابی داشته است بنام الاوائل در اخبار ایرانیهای قدیم و اهل عدل و توحید (معتزله) و ذکر بعضی از مجالس ایشان در هزار ورقه تقریباً (۱).

عقیده باعترال با اینکه تا استیلای مغول بر بلاد اسلامی و اواسط قرن هفتم هجری هنوز پیروانی داشت و علامه بزرگ جاراالله ابوالقاسم محمود بن عَفَر زَمَخْشَرِی (۴۶۷ - ۵۳۸) و ادیب مورّخ مشهور عبد الحمید بن ابی الحَدید (۵۸۶ - ۶۵۵) شارح هیچ البلاغه در قرون ششم و هفتم هجری هنوز از این مذهب تبعیت میکردند بتدریج از میان رفت و امروز تقریباً دیگر اثری از آن بجا نیست.

فصل پنجم

فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

بعد از ظهور معتزله مسلمین بینج فرقه بزرگ تقسیم میشدند از اینقرار : اهل سنت یعنی اصحاب حدیث و روایت ، شیعه ، خوارج ، معتزله و مرجئه (۱) . بعد ها این فرق هر کدام بفرقه های چند منقسم گردیدند و از میان بعضی از آنها فرق دیگری بیرون آمد که بمناسبت اختلاف مقالات با یکدیگر هر کدام فرقه علیحده ای محسوب شدند . در باب متصوفه و باطنیه و بعضی فرق دیگر بین ارباب ملل و نحل اختلاف بوده عدّه ای ایشان را درعداد فرق اسلامی می آورده اند و عدّه ای دیگر آن فرق ها را بعلمت بعضی از عقایدشان از اهل اسلام نمیشردند .

فرق مختلفه شیعه

عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت حضرت رسول امامت را حقّ حضرت علیّ بن ابی طالب میدانستند و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودّت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند این عدّه را بهمین نظر شیعه علیّ یعنی اتباع آن حضرت میگفتند و از این جماعت بودند یقّادین الاسودّ و سلمان فارسی و ابوذر غفّاری و عمار بن یاسر و ایشان اولین کسانی هستند که در مملّت اسلام بنام تشیّع معروف شده اند و شیعه در این مورد بمعنی مجموع گروندگان حضرت علیّ بن ابی طالب است و همین جماعتند که اصل و منشاء عموم فرق شیعه محسوب میشوند (۲) چه عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند مانند این جمعیت کوچک امامت را حقّ آل علی دانستند فقط در باب اینکه بعد از هرامامی جانشین او کیست و این جانشین چه مقامی دارد و آیا امامت باو ختم میشود یا نه با یکدیگر اختلاف حاصل کردند و در نتیجه این گونه اختلافات شیعه بفرق بسیار تجزیه شده . ذکر نام جمیع این فرق و عقاید ایشان در باب امامت از موضوع بحث ما خارج است ، برای مزید

(۱) انتصار ص ۱۳۹ و ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۱ و فرق السیبه ص ۱۵ (۲) فرق السیبه ص ۶ و ۱۶

اطلاع ممکن است بکتاب ملل و نحل و مقالات مخصوصاً دو کتاب فرق الشیعه منسوب به ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری مراجعه شود.

فرق شیعه را در ابتدا به صنف بزرگ که هر کدام از آن اصناف نیز بعدها مجزاً بفرقه های متعدد شده تقسیم میکردند:

۱ - غلاة یا غالیه: یعنی کسانی که در حق حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او راه غلو رفته و بالوهِیت ایشان قائل شده اند این جماعت در حقیقت جزء شیعه محسوب نمیشوند، یا خود را باین طایفه بسته و یا معاندین شیعه ایشان را در عداد فرقه مزبور آورده اند.

۲ - امامیه: یعنی کسانی که نصب حضرت علی بن ابی طالب را بامامت از جانب حضرت رسول میدانند و میگویند که رسول اکرم پسر عم خود را با اسم و رسم در حیات خویش باین مقام برگزیده و این اختیار خود را بمسلمین اظهار و اعلان کرده. کسانی که برخلاف امر و دستور آن حضرت با ابوبکر و عمر بیعت نموده اند راه ضلالت رفته و خلاف رأی پیغمبر اسلام رفتار کرده اند. امامت بمعنیه امامیه باید بنص و توقیف نصیب بستگان حضرت رسول شود و امام در هر عصر باید افضل مردم باشد. مخالفین شیعه این طبقه را چون امامت ابوبکر و عمر را رد کرده و آن دو خلیفه را رها نموده اند رافضه میگویند و این نسبت را از سر دشمنی بر ایشان بسته اند.

۳ - زیدیه: یعنی کسانی که بعد از حضرت سجاد در کوفه با فرزند او زید (در امام خلافت هشام بن عبدالملک) بیعت کرده اند. زید چون از شاگردان و اصل بن عطاء معتزلی بود در اصول یرو اعتزال گردید و یروان او همه معتزلی شدند.

بعد از وقعه کربلا و شهادت حضرت حسین امامیه بدو فرقه بزرگ متقسم شدند، یک دسته حضرت علی بن حسین را که جدّه اش حضرت فاطمه زهرا بود بر خود امام اختیار کردند و زیدیه از همین فرقه بیرون آمدند. دسته دیگر امامت را حق محمد حنفیه پسر دیگر حضرت علی بن ابی طالب که مادرش دختر حضرت رسول

نبود اعلان کردند و باو گرویدند و این فرقه را کسان میگویند و کسان لقب مختار بن آبی غنید ثقی بود که بر این فرقه ریاست داشت و بعد خواهی حضرت امام حسن قیام کرد. کسانیه محمد حنفیه را وصی پدر خود و مختار را عامل او میشمارند.

پس از فوت محمد بن حنفیه در سال ۸۱ هجری يك فرقه از کسانیه یا ابوهاشم عبدالله پسر او بیعت کردند و چون وی در سال ۸۸ وفات یافت جماعتی از اصحاب او باین عنوان که ابو هاشم جانشینی خود را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب وا گذاشته دور محمد بن علی را گرفتند و ایشان که در تبلیغ و یسرت عبیده خود سعی بسیار میکردند از این تاریخ بتمام شیعه آل عباس یا راوویه معروف گردیدند و همین جماعت هستند که بالاخره بنی عباس یعنی فرزندان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را بخلاف رسانیدند. فرقه امامیه را از تاریخ ظهور شیعه آل عباس برای تمیز از ایشان شیعه علویه گفتند.

شیعه علویه بعد از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و دو فرزند او، حضرت زین العابدین ابو محمد علی بن حسین را بر خود امام دانستند و پس از وفات آن حضرت در سال ۹۴ در مقابل زیدیه که با زید فرزند آن حضرت بیعت کردند امام ابو جعفر محمد بن علی (۵۹-۱۱۴) فرزند دیگر امام چهارم را که باقر علیه السلام لقب داشت بعنوان امام پنجم و پس از آن حضرت فرزندش امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) را بعنوان امام ششم با امامت شناختند.

بعد از وفات امام ششم شیعیان علوی بخش فرقه انضمام یافتند و يك فرقه از ایشان بعدها اهمیت اسم و رسم بسیار پیدا کرد؛ جماعتی گفتند که امام ششم وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید باز گشتن آن حضرت را بعنوان مهدی انتظار کشید. این فرقه را راوویه میگویند.

فرقه دیگر گفتند که اسماعیل فرزند آن حضرت که در حیات پدر فوت کرده بود نمرده است و جانشین حقیقی امام ششم اوست و او نخواهد مرد مگر آنکه دنیا را در

تحت امر بیاورد و امور مردم را اداره نماید. این فرقه را إسماعیلیه و یا بنام آبی الخطّاب محمّد رئیس ایشان خطّاییه خواندند و ایشان منشاء فرقه عمده اسماعیلی هستند که بعدها ظاهر شدند.

فرقه سوم بعد از رحلت حضرت صادق دور محمّد بن اسماعیل نواده آن حضرت را گرفتند و چون ریاست ایشان با مبارک از غلامان امام ششم بود آن فرقه را مبارکیه نام داده اند و ظهور این فرقه باعث آن شد که جماعتی از اسماعیلیه نیز در سلك ایشان در آمدند.

از مبارکیه و خطّاییه جماعتی گفتند که روح امام ششم ببدن آبی الخطّاب و بعد از او بیدن محمد بن اسماعیل انتقال یافته و امامت بعد از محمّد بن اسماعیل حق اولاد اوست. چون ریاست ایشان با شخصی بود قرمطویه نام ایشان را قرمطیه خواندند.

فرقه چهارم یکی دیگر از فرزندان امام ششم یعنی محمّد بن جعفر را با امامت بر کزیدند و چون رئیس ایشان یحیی بن آبی الشّبط نام داشت این فرقه را سبطیه می گویند.

فرقه پنجم فرزند ارشد امام ششم یعنی عبدالله بن جعفر افطح را با امامت برداشتند و این فرقه را افطحیه میخواندند.

فرقه ششم از شیعیان علوی کسانی هستند که حضرت موسی بن جعفر (۱۲۸- ۱۸۳) فرزند دیگر امام ششم را امام شناختند و امامت عبدالله افطح را انکار کردند و این فرقه مشتمل بود بر بزرگان اصحاب امام ششم و علما و متکلمین شیعه مثل ابو جعفر مؤمن الطّاق و ابان بن تغلب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم.

بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر ملقب بکظم که امام هفتم شیعیان امامی محسوب است باز مابین پیروان آن حضرت اختلاف بروز کرد و پنج فرقه از ایشان بیرون آمد که مشهور ترین آنها دو فرقه است اول جماعتی که رحلت امام هفتم را انکار کردند و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته امامت را بآن حضرت ختم کردند و گفتند که امام هفتم زنده است و تا دنیا را ارعدل پرنماید رحلت نخواهد کرد.

این فرقه را واقفه میگویند .
دوم جماعتی که برخلاف واقفه برحلت امام هفتم قطع کردند و امامت را بعد از آن حضرت حق امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵ - ۲۰۳) دانستند و بهمین مناسبت با اسم قطیه مشهور شدند .

بعد از در گذشتن حضرت رضا اگر چه باز شیعه بفرق چند منقسم گردیدند مخصوصاً بعد از رحلت حضرت امام ابو محمد حسن بن علی (۲۳۲ - ۲۶۰) چهارده فرقه از میان ایشان بیرون آمد اما از این فرق هیچکدام اهمیتی نیافتند و تمام شهرت و اعتبار از آن شیعیانی شد که بعد از امام هشتم علی بن موسی الرضا فرزندش امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵ - ۲۲۰) را امام نهم و بعد از امام نهم فرزندش حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) را امام دهم و فرزند او امام ابو محمد حسن بن علی التکری (۲۳۲ - ۲۶۰) را امام یازدهم شناختند .
بعد از رحلت امام یازدهم چنانکه گفتیم شیعه بچهارده فرقه تقسیم شدند ولی هیچکدام مقابل فرقه ای که امامیه خوانده میشوند دوام نکردند و همگی از میان رفتند .

بعقیده فرقه امامیه دنیا هیچوقت از وجود امام خالی نیست و خداوند مختار است که امام را در میان خلق ظاهر نماید و با از انظار ایشان غایب نگاه دارد چه زمین هیچگاه از حجت خالی نیست و حجت خداوند بعد از امام یازدهم فرزند اوست که در حال غیبت است و هر وقت که مشیت الهی تعلق گیرد ظاهر خواهد شد و این بعد از آنی است که دنیا را ظلم و جور فرا گیرد و قیام امام دوازدهم را برای پر کردن عالم از عدل و قسط ایجاد نماید و ما شرح غیبت امام دوازدهم و عقیده فرقه امامیه را در این خصوص در فصول بعد ذکر خواهیم کرد .

مسئله امامت

بزرگترین اختلافی که در اسلام بین مسلمین بر سر مسائل دینی بروز کرده مسئله امامت یعنی جانشینی حضرت رسول است چه باندازه ای که مسلمین در این

خصوص با زبان و قلم و شمشیر با یکدیگر مناظره و مجادله و کشمکش کرده و جد و جهد و حرارت بخرج داده اند. در هیچیک از موارد دیگر از ایشان تا این حد اختلاف و نزاع دیده نشده و علت این امر اینست که مسئله امامت بیشتر جنبه سیاسی داشته و با پیشرفت عقیده يك فرقه با فرقه دیگر زمام اداره امور دنیائی مسلمین نیز مثل امور دینی ایشان در کف پیشوای فرقه غالب قرار می گرفته است و این خلاف که از زمان رحلت حضرت رسول بروز کرده همه وقت بین مسلمین باقی بوده و هست. کلمه امام در زبان عربی معنی کسی است که مردم باو بگمایند و از او تبعیت و اخذ دستور کنند و راه را نیز بهمین مناسبت امام میگویند چه خلق بسمت آن میگردانند و در رسیدن بمقصد آنرا پیروی میکنند^(۱) و در اصطلاح امامت ریاست بر عامه است در امور دین و دنیا بنیابت از حضرت رسول.

در باب اینکه چه کسانی استحقاق مقام امامت دارند و امام بچه ترتیب باید تعیین شود و اینکه آیا امامت واجب است یا نه و در آن واحد يك امام کافی است یا ائمه متعدّد بین فرق مختلفه اسلامی اختلاف است.

عموم فرق اسلامی غیر از يك فرقه از خوارج و دو نفر از رؤسای معتزله امامت را واجب میدانستند. فرقه نجدات از خوارج میگفتند اصلاً امامت واجب نیست مردم خود باید برسپیل حق و بحکم قرآن با یکدیگر معامله کنند. ابوبکر آسم از قدمای معتزله میگفت در مواقیمکه عدل و انصاف بین مردم حاکم است بوجود امام احتیاجی نیست فقط وقتیکه ظلم بروز کند امامت واجب میشود. هشام قوطی (از معاصرین مأمون خلیفه) یکی دیگر از معتزله بر خلاف عقیده داشت که امامت در موقع حکومت عدل در بین مردم واجب است تا امام شرایع الهی را اظهار نماید، در موقع ظهور ظلم ممکن است ظلم کنندگان از او اطاعت نکنند و وجود او موجب مزید فتنه شود^(۲).

(۱) مجمع البحرین ص ۵۲۵ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۳ و مقالات اشعری ص ۴۶۰ و ابن حزم ج ۴ ص ۸۷ - ۸۸ و کتاب الفتن غلامه ص ۸

اما در طریق وجوب امامت متکلمین بر سه رأی بودند :

متکلمین اشعری و اهل سنت و جماعت و عده ای از معتزله بطریق نقل یعنی با ادله سمعیه وجوب امام را ثابت میکردند و جاحظ و ابوالقاسم کلبی و ابوالحسن بصری با ادله سمعیه و عقلیه و اسماعیلیه و شیعه امامیه فقط با ادله عقلیه.

متکلمین امامیه میگویند نصب امام عقلاً بر خداوند تعالی واجب است و علت وجوب عقلی آن این است که امامت لطف است و هر لطفی برحق تعالی واجب است و لطف هر چیزی است که بندگان را بطاعت نزدیک و از معصیت دور نماید و این معنی در امامت حاصل است چه همینکه رئیسی مطاع و راهنما در میان مردم باشد ستمکار را از ستم و متجاوز را از تجاوز باز میدارد و داد مظلوم را را از ظالم میستاند و ایشان را با احکام عقلی و وظایف دینی آشنا مینماید و از مفاسدی که موجب اختلال نظام امور زندگی و قیامی که بخیران اخروی منتهی میشود باز میدارد و ترس از باز خواست او مردم را بصلاح نزدیکتر و از فساد دور تر میکند و چون مقصود از لطف همین معانی است و امامت موجب تحصیل آن میشود پس امامت نیز لطف است (۱).

اسماعیلیه نیز مثل امامیه نصب امام را عقلاً بر خداوند واجب میشمردند ولی نصب امام را مانند امامیه از لحاظ لطف نمیدانستند بلکه میگفتند چون نظر عقل برای معرفت خداوند تعالی کافی نیست امام باید در این راه جهت خلاق معلّم باشد (۲) و مردم معلومات را از راه تعلیم از او فرا بگیرند و بهمین جهت است که این فرقه را تئلیه نیز میگویند (۳).

عقیده علمای امامیه اینست که هر چه بروجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت نیز دال است چه امامت قائم مقام نبوت میباشد مگر در تلقی وحی الهی بلا واسطه ولی امامت لطف عام است و نبوت لطف خاص چه ممکن است روزگار از پیغمبری زنده خالی بماند در صورتیکه خالی ماندن آن از امام امکان ندارد (۴) و همین

(۱) شرح باب حادی عشر من ۵۲-۵۳ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۲ (۳) تلیس ابلیس ص ۱۱۲

(۴) شرح باب حادی عشر من ۵۳ و کتاب الفین ص ۴

نظر است که فرقه امامیه مبحث امامت را از فروع و توابع مبحث نبوت و از اعظم ارکان دین می‌شمارند و ایمان را بدون عقیده بامامت پایدار نمی‌دانند و کسرا مطلقاً مؤمن می‌گویند که بعقیده امامیه باشد^(۱) در صورتیکه فرق دیگر اسلامی آنرا در عدد فروع دین بشمار می‌آورند^(۲) و متکلمین اهل سنت فقط برای ردّ عقاید شیعه در این باب این مبحث را در علم کلام خود داخل کرده اند^(۳).

بعد از رحلت حضرت رسول بین مسلمین چنانکه پیش نیز گفتیم بین مهاجر و انصار بر سر تعیین امام اختلاف حاصل شد، غیر از فرقه کوچک شیعه که امامت را حقّ حضرت علی بن ابی طالب میدانستند اکثریت قریش با ابوبکر بیعت کردند و انصار که این مقام را برای خود دعوی میکردند مغلوب شده بتدریج از میان رفتند و از این تاریخ راه بحث در اینکه چه کسانی صلاحیت مقام امامت دارند باز شد. جمیع فرق شیعه و اهل سنت و بعضی از فرق معتزله و اکثریت مرجئه امامت را در غیر قبیلۀ قریش صحیح نمی‌دانند ولی تمام خوارج و اکثریت معتزله و بعضی از مرجئه می‌گویند هر کس با قافله احکام قرآن و سنت پیغمبر قیام کرد خواه قرشی باشد خواه از سایر قبایل عرب خواه از بنده زادگان میتواند بمقام امامت برسد. شیعه امامت را بالاخصاص حقّ بنی هاشم میدانند و طرفداران دیگر امامت قریش غیر بنی هاشم را هم سزاوار این مقام می‌شمارند. راوندیه یعنی شیعه آل عباس بامامت فرزندان عباس بن عبدالمطلب عمّ حضرت رسول و علویه بامامت اولاد علی قائلند. اختلاف زیدیه و کسانیه و اسماعیلیه را نیز در این باب سابقاً ذکر کردیم.

در باب تعدّد ائمه در آن واحد عده ای وجود بیشتر از یک امام را در یک زمان صحیح نمی‌دانستند، جمعی دیگر می‌گفتند باید در آن واحد دو امام باشد یکی ناطق دیگری صامت و چون امام ناطق وفات کرد امام صامت جای او را بگیرد و پاره ای دیگر حتی وجود سه امام را هم در یک زمان جایز میدانستند.

(۱) مجمع البحرین ص ۵۷۲ (۲) شرح باب حادی عشر ص ۵۱ و اثنتین ص ۱۰ (۳) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۱.

در باب ترتیب تعیین و تثبیت امام جماعتی می گفتند که امامت ثابت میشود با اتفاق و اختیار یعنی هر کس را که عموم مسلمین با جمعیّت معتبری از ایشان بر امامت او اتفاق کردند و او را باجماع باین مقام اختیار نمودند امام شناخته میشود این عده را اهل اجماع میخوانند و ایشان امامت خلفای راشدین و معاویه و مروان بن الحکم و اولاد او را بهمین نظر صحیح میدانند. فرقه دیگر میگویند امامت از مهمترین مسائل دینی است و ممکن نیست حضرت رسول در حیات خود بآن توجه نکرده و امور دینی و دنیائی مسلمین و دفاع از اسلام را بدون تعیین جانشینی مهمل گذاشته باشد بلکه بر خلاف این تصوّر آن حضرت پسر عم خود حضرت علی بن ابی طالب را در حیات خویش صریحاً باین مقام تعیین و منصوص کرده و این جماعت را اهل نصّ میگویند و امامیه و کیسانیه و اسماعیلیّه جزء این دسته اند.

راوندیه عباس بن عبد المطلب را وارث حضرت رسول می پنداشتند و بهمین تصوّر امامت را برای بنی عباس ارثی میدانستند. خوارج در هر زمانی یکی از خود را باجماع با امامت بر می گزیدند و با او شرط میکردند که بر وفق عقاید ایشان و راه و رسم عدالت برود و اگر از این طریقه سر می پیچید او را خلع میکردند و گاهی نیز میکشتند. بعقیده زیدیه هر شخص فاطمی که خروج کند بشرط داشتن علم و زهد و شجاعت و سخاوت اگرچه از فرزندان امام حسن نیز باشد امام و پیروی از او واجب است.

یکی از شرایط امامت بعقیده فرقه امامیه این است که امام باید فاضلترین مردم زمان خود باشد ولی زیدیه و بیشتر معتزله با این عقیده همراه نیستند و میگویند همانطور که ممکن است در میان رعیت پادشاهی کسی پیدا شود که از او بهتر و فاضلتر باشد در میان اتباع امام هم وجود همین کیفیت امکان دارد بهمین جهت امامت مفضول اشکالی ندارد چنانکه عده ای از معتزله مخصوصاً معتزله بغداد با اینکه حضرت علی بن ابی طالب را از ابوبکر افضل میدانستند باز امامت ابوبکر را که باصطلاح نسبت بمحضرت علی بن ابی طالب مفضول محسوب میشود صحیح می شمردند.

اگرچه در ضمن سطور فوق باصول عقیده فرقه امامیه اثنی عشریه در باب

امامت اشاره کردیم ولی برای آنکه مطلب روشن تر شود خلاصه رأی ایشان را ذیلاً نقل میکنیم:

- ۱ - امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم این است که با وجود قدرت هیچ داعیه ای از دواعی برای ترك طاعت و ارتکاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد و در این قول اسماعیلیه نیز با امامیه شریکند.
- ۲ - امام باید منصوص علیه باشد زیرا که عصمت از امور باطنی است که هیچکس جز خداوند بر آن آگاه نیست. یا باید خداوند که بر عصمت او داناست بامامت او بنص حکم کند و یا بر دست امام معجزی صادر شود که صدق دعوای او را برساند؛ تنصیص باید از جانب خداوند یا ینغمبر یا امام سابق صورت بگیرد.
- ۳ - امام باید افضل مردم زمان خود باشد.

- ۴ - امام بر حق بعد از حضرت رسول بنص صریح حضرت علی بن ابی طالب و بعد از آن حضرت یازده فرزند او باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلائق بوده و همه بنص صریح امام قبل باین مقام تعیین شده اند. (۱)
- فرقه امامیه و متکلمین اولیه آن**

فرق شیعه اعم از غلاة و زیدیه و کیسانیه و امامیه در عهد بنی امیه نسبت بفرق دیگر اسلامی (اصحاب حدیث و سنت، خوارج، مرجئه و معتزله) که در اواخر عصر اموی بظهور رسیدند) هم از جهت عدد قلیل بودند و هم بمناسبت آزار بنی امیه و قدرت فرق دیگر اهمیت سیاسی چندانی نداشتند بلکه در نقاط دور از حوزه اقتدار امویان مخصوصاً در حجاز و یمن و افریقیه و از همه بیشتر در کوفه (پایتخت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از مراکز عمده اقامت ایرانیان تازه مسلمان) و در بصره و الجزیره و حدود ری و خراسان در گرد رؤسای دینی خود که مدعیان جدی بنی امیه محسوب میشدند مجتمع بودند و از ترس ولای و عمال سخت کش اموی غالباً مخفی میزیستند و اجتماعات خود را از آن جماعت پنهان میکردند و در ابتدا اسرار

دینی خویش را نیز مکتوم می‌داشتند مخصوصاً طایفه امامیه بدستور ائمه هدی در کتمان اسرار و اظهار تقیه در مقابل غلبه مخالفین بیش از سایر فرق شیعه جهد میکردند تا معرض آزار عمال اموی قرار نگیرند و کینه ایشان را در برانداختن اساس این دین و قتل عام رؤسای امامیه که ممکن بود بعواقب وخیم منتهی گردد تحریک نکنند. با وجود این حال باز شیعه هر وقت که بنی امیه را ضعیف میدیدند و با فرصتی جهت اظهار دعاوی خود بدست می‌آوردند علناً حکومت جائزانه این خلفا را مورد اعتراض و انتقاد قرار میدادند و از اعمال فاسقانه معاویه و پسرش یزید که با وجود غصب خلافت و موروثی کردن آن از ارتکاب منهیات و فسق خود داری نداشتند تبری می‌جستند و برانداختن چنین دودمانی را بسایر مسلمین توصیه میکردند.

مردن معاویه و روی کار آمدن پسرش یزید یکی از همین مواقع فرصت بود که نه تنها شیعیان طرفدار امامت اولاد علی را بر خلاف او واداشت بلکه فرزندان و پیروان صحابه دیگر حضرت رسول را نیز بمخالفت علنی با او برانگیخت مخصوصاً جمع کثیری از مردم یمن و حجاز و الجزیره و کوفه و بصره که در ولایت حضرت علی بن ابی طالب باقی مانده و از اعمال زشت امویان تنقّر داشتند دست توسل بطرف مخالفین یزید دراز کردند و شیعیان آل علی بشرحیکه میدانیم حضرت امام حسین را بکوفه دعوت نموده در آن شهر و بصره مقدمات قیام بریزید و اعلان خلافت حضرت امام حسین را فراهم ساختند.

عمال یزید بوسیله کثرت عدد و تهدید و آزار سخت مردم بصره و کوفه و تطمیع ایشان بزودی بر مشکلات فایق آمدند و رؤسای قیام را در این دو شهر یا مطیع خود کردند و یا از میان بردند و در وقعه الیم کربلا (محرّم سال ۶۱ هجری) حضرت امام حسین بن علی را با کسان آن حضرت شهید نمودند و امید شیعیان و مخالفین بنی امیه از این جانب مقطوع گردید.

واقعه جانسوز کربلا و مظلومیت شهدای آن از طرفی و اعمال زشت دیگر یزید از طرفی دیگر روز بروز کینه دشمنان خاندان اموی را قوّت داد مخصوصاً در میان

این مخالفین عنصر بسیار مهمی بود که در منتهای برپاشی فکر سر میکرد و برای اعلای شأن از دست رفته بلکه نهی نیست شده خود چاره‌ای می‌اندیشید و سمنگوار در آتش حرمان میسوخت و آن عنصر مظلوم ایرانی بود که نه تنها قربانی امیه بچشم بغض و عداوت می‌نگریست بلکه عرب را نوعاً دشمن میدانست و هنوز خراحتها و خیریهائی که در استیلای خانه برانداز این قوم برپیکره استقلال و نمغن و آداب او وارد آمده بود چندان التیامی نیافته بود که کینه و بران کنندگان کاخ بلند ساسانیان را از دل پیرون کند و در عرب که در این دوره بنی امیه پیشوایان سیاسی و قائدين آن بودند و غیر عرب را بسجق خوار و در عداد بندگان (موالی) می‌شمردند بدیده یزادری و برادری ببینند.

این قوم که بعدها باید محور گردش کارهای خلافت و سیاست و تمدن اسلام شوند و بقوه فکر و تدبیر زمام مهمترین مشاغل را در دست بگیرند در ولایات دوردست مثل طبرستان و جرجان و خراسان و ماوراءالنهر سالم و از قبول نفوذ عرب تقریباً فارغ مانده بودند ولی بهمین مناسبت دوری از مرکز خلافت و محصور نبودن با عرب چندان از اوضاع حقیقی دارالخلافت و سیر وقایع اطلاع نداشتند و نمیتوانستند با بصیرت کامل مستقیماً در امور دخالت کنند. برخلاف ایشان ایرانیهای الجزیره و دو مرکز مهم کوفه و بصره که با وجود کثرت عرب مهاجر در این نواحی هنوز بقارسی تکلم میکردند و نیش ذلت و جفای عمال عرب را بیشتر از دیگران می‌چشیدند با تذکر شوکت ایران قدیم که ایشان در قلب آن مقیم بودند زودتر از ایرانیان دیگر از جور عرب بترسیدند و علی رغم بنی امیه مظلوم کش با مظلومین دیگر همدرد شده نجات خود را در آن دیدند که با هر کس که از امویان ستم دیده و برای قیام برایشان متمهز فرصت است دست یکی کنند تا مگر ریشه این خاندان ظالم متعصب را براندازند و در این گیر و دار راه خلاصی جهت خود ببینند.

واقعه کربلا که در پیش چشم این جماعت اتفاق افتاد و جماعتی از ایرانیان بصره و کوفه را که در دعوت حضرت امام حسین بخلافت شرکت کرده معرض آزار عمال

یزید قرارداد و حکومت سخت عبدالله بن زیاد بیشتر از پیشتر دل این طایفه را بر بنی امیه شوراند و زمینه برای قیام برامویان و کارکنان ایشان کاملاً مستعد گردید. بعد از مرگ یزید بن معاویه (در سال ۶۴ هـ) واستغفای پسر ضعیف النفس او از خلافت جماعتی از مردم کوفه که با مخالفین حضرت امام حسین ساخته و در جنگ برخلاف آن حضرت شرکت کرده بودند از کرده پشیمان شده توبه کردند و نام خود را تَوَائِب گذاشتند و قسم خوردند که بخونخواهی آن حضرت قیام کنند و حق را بیکى از اهل بیت پیغمبر اسلام برسانند و یکى از رؤسای ایشان یمکاتبه با شیعیان سایر بلاد مشغول شد و نِیّات شیعه کوفه را با اطلاع کسانی که در این راه با آن جماعت همفکر و همقدم محسوب میشدند رساند و از همه طرف در جواب اظهار موافقت شنید و این پیش آمد مقارن شد با ایامی که أَبُو إِسْحَاقٍ مُخْتَارُ بْنُ أَبِي عَیْنَةَ ثَقَفِی بر بنی امیه قیام کرد (۱). مختار پسر ابو عبید ثقفی سردار معروف اسلام از کسانی بود که هنگام مأموریت مُسْلِمُ بْنُ عَقْبَلٍ از جانب حضرت امام حسین بکوفه در زمزمه کردندگان باو درآمده بود و چون مسلم بدست عبدالله بن زیاد بقتل رسید مختار گرفتار شد و عبدالله او را بخروج از کوفه امر داد: مختار از کوفه بکوفه رفت و بعد الله بن زبیر مدعی خلافت یزید که در این ایام در حجاز و یمن و عراق قدرت فوق العاده بهمرسانده بود گروید ولی چون از عبد الله رنجید بکوفه که در این موقع در دست عمّال او بود برگشت و چون از جنبش و استعداد مردم کوفه برای خونخواهی قتلۀ کربلا اطلاع داشت نمایندگانی پیش شیعیان آن شهر و بلاد مجاور آن فرستاد و بایشان وعده داد که بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کنند بعلاوه شیعه را با امامت محمد بن الحنفیه خواند و بتدریج اساس مذهب کیسانیه را ریخت.

قیام مختار بهترین موقعی بود برای ایرانیان کوفه و بصره و الجزیره که جانب او را علی رغم بنی امیه بگیرند و ملک کار کسی شوند که بخونخواهی مظلومین برخاسته و اگر چه در این نیت خود صدیق نیست باز چون دشمن بنی امیه شمرده میشود

معاونت با و کمک است در بر انداختن دولت ظالمه و دشمنان متعصب مسلمان غیر عرب. مختار و سردار شهیر او ابراهیم بن مالک الاشتر نیز بخوبی قیمت معاونت ایرانیان را دریافتند و مختار در قدم اول قریب ۳۰,۰۰۰ هزار نفر از ایشان را که در کوفه بنا کن و البحراء خوانده میشدند بخود نزدیک و در انجام مقاصد خود بآن طایفه تکیه کرد (۱) و این اول موقعی بود که در دولت اسلام دو عنصر غالب و مغلوب عرب و عجم در دو صف مخالف قرار می گرفتند و جمع کثیری از ایرانیها برای کشیدن انتقام از دشمنان با شمشیر بجنگ با متسلطین عرب بر میخواستند.

مختار بعد از آنکه قانلین شهدای کربلارا کشت و خانه های ایشان را در کوفه ویران کرد امر داد که اموال آن جماعت را بین ایرانیان یاور خود تقسیم کردند (۲) و بعد ها برای آن طایفه و فرزندان ایشان وظائفی مقرر نمود؛ با ایرانیها نشست و برخاست میکرد و عرب را برخلاف از خود میراند و این مسئله بر آن باعث شده که اشراف عرب مختار را در این باب مورد عتاب قرار دادند. او در جواب گفت من شما را محترم داشتم اما شما سرکشی کردید و چون بحکومت منصوب کردم باعث کسر عایدات شدید ولی ایرانیها از شما مطیع تر و در انجام اوامر من صدیقتر و فرمان بردارترند (۳). قشون ابراهیم بن الاشتر سردار مختار همه از ایرانیها مرکب بود و موقعیکه سرداران عبدالملک بن مروان خلیفه با ۴۰,۰۰۰ سپاهیان شامی بجنگ او آمدند یکی از ایشان که برای مذاکره با ابراهیم بملاقات او مأمور شده بود بابراهیم گفت که من از وقتی که داخل اردوی تو شدم تا این موقع که بخدمت تو رسیدم گله ای از سپاهیان تو بعربی نشنیدم و این مسئله موجب تأسف و اندوه من است و نمیدانم که امیر چگونه میخواهد با این جماعت بر بهلوانان و گردان شام فایق آید. ابراهیم گفت قسم بخدا که اگر همراه من جز مور نبود با شامیان میجنگیدم تا چه رسد باین قوم که از هر کس بهتر در جنگ با مردم شام بصیرت دارند و همه فرزندان مرزبانان و آسوارانند (۴).

(۱) الاخبار الطوال ۲۹۶ و ۳۰۶ (۲) ایضاً ص ۳۰۰ (۳) ایضاً ص ۳۰۶ (۴) ایضاً ص ۳۰۲

آنکای مختار بر ایرانیها باعث نفرت عرب از او گردید و جماعتی از ایشان پیتس مصعب بن زبیر گریختند و باو شکایت بردند که مختار خاندان ما را بر انداخته و ایرانیان را بر ما مسلط و اموال ما را بر آن طایفه حلال کرده و او را بجنگ با مختار تشویق نمودند^(۱) و مصعب نیز پس از غلبه بر مختار بهمین نظر قریب ۴۰۰۰ نفر از ایرانیان طرفدار او را گردن زد^(۲).

با از میان رفتن مختار شیعیان و ایرانیها نیز موقتاً از اعتبار افتادند مخصوصاً چون مختار در خونخواهی از شهدای کربلا و طرفداری از شیعیان صمیمی نبود و بتدریج کار ادعای او بالا گرفت و دعوی قزول و حی بر خود کرد و بعضی مواعید دروغ داد اتباع او نیز بکذب و طرفداری از باطل معروف شدند و کار ایشان پیشرفت نکرد. خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۵) و دوره حکومت عمال ستمپیشه

او یعنی حجاج بن یوسف ثقفی و قتیبه بن مسلم باطنی زمان شدت تعصب عربی و دوره محنت و خواری مسلمانین غیر عرب است مخصوصاً عبدالملک که از ایرانیها و تسلط یافتن ایشان تنفر و وحشت داشت از جمیع خلفای بنی امیه بیشتر در محو آثار غیر عرب و ترویج تعصب عربیت سعی میکرد. دیوانهای عراق و شام در عهد او از پهلوی و رومی به عربی مبدل گردید و مسکوکات را نیز او امر داد بخط عربی نوشتند. وقتی بسم رکشی حلقه های درس وارد مسجد الحرام شد و چون دانست که مدرّسین این حلقه ها همه ایرانی و از ابناء احرارند اندیشه ناک شده بخانه برگشت و بزرگان قریش را طلب کرده از راه دلسوزی بایشان گفت: « شما دین اسلام را تا این حدّ خوار شمردید که ابناء فرس بر شما غلبه یافتند. من نظیر این ایرانیها ندیده ام، از اوّل روز کار تا ظهور اسلام پادشاهی کردند و ساعتی بجا محتاج نشدند. امروز هم که ما بر ایشان حکومت میکنیم ساعتی از آن قوم بی نیاز نیستیم »^(۳). همین خلیفه چون اطلاع یافت که بیشتر حکام و فقهای شهر ها و ولایات تابعه از موالی (مسلمانین غیر عرب) هستند متغیر شد و بر خود ناکوار دانست که موالی بر عرب سیادت یافته بر منابر بنام ایشان خطبه بخوانند و عرب در پای متبر آن خطبه ها را بشنوند^(۴).

(۱) الاخبار الطوال ص ۲۱۰ (۲) ابضام ص ۳۱۰ (۳) کتاب الف با و ج ص ۲۴ (۴) حیره الجوان ج ۲ ص ۷۸

مظالم بیست ساله حجاج بن یوسف در حوزه حکومت بر عراقین (۷۵ - ۹۵) و خوئریزها و خائمانسوزی های قتیبه در خراسان و ماوراءالنهر تسلط عرب یعنی بنی امیه را که هنوز درست در این نواحی ریشه ندوانیده بود قوت داد و بسیاری از ایرانیها و آثار و کتب ایشان را یا باسم ملت پرستی و ایران دوستی و یا بنام طرفداری از مخالفین بنی امیه نابود ساخت ولی در عوض باین ملت زنده دل فهماند که ایرانی با وجود قبول اسلام از تعرض متعصبین در امان نیست و تا خود زمام کار را در دست نگیرد و حکومت آزادی فکر و حجت عقل را بر عصیّت بدوی مسلط نکند روی خوشی نخواهد دید. این بود که بلافاصله بعد از سپری شدن ایام سیاه حکومت حجاج و قتیبه خراسان و ماوراءالنهر مرکز اجتماعات سرّی برضد بنی امیه شد و شیعیان و ایرانیها در جمیع نقاط پیرا آمدن تخم خصومت امویان مشغول گردیدند. قیام زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب پیشوای فرقه زیدیه در ماه صفر سال ۱۱۸ بار دیگر محالی جهت شیعیان کوفه برای شوریدن بر بنی امیه فراهم کرد و بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر از ایشان بزید گرویدند و غیر از این جماعت جمع کثیری از ایرانیان مداین و بصره و واسط و موصل و ری و چرجان و خراسان در بیعت او در آمدند ولی این بار هم کاری از پیش شیعیان نرفت و یوسف بن عمر حکمران کوفه مخالفین بنی امیه را تار و مار کرد و زید که در جنگ با فشاری سخت میکرد شهید شد و یوسف جسد او را پس از آویختن بدار سوخت و خاکستر آنرا بآب فرات داد. در ایام قیام زیدیه فرقه دیگری از شیعه یعنی بقایای کیسانیه که بعد از فوت ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه در سال ۹۸ با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بیعت کرده و بشیعه آل عباس یا رازندیه مشهور شده بودند در ولایات مختلفه مخصوصاً بلاد شرق اسلامی نفوذ فوق العاده یافته و آن بآن انتظار سرنگون شدن دولت اموی را داشتند و چون گمان ایشان این بود که با انجام مائه اول هجرت دولت امویان نیز باید سپری شود و پس از صد سال حق بمقدار برسد در سال ۱۰۱ هجری نمایندگان ییش محمد بن علی که لقب امام اختیار کرده و

درقریه حَبِیْه از قراء شام ساکن بود فرستادند و با او بامامت و خلافت بیعت نمودند. محمد امام نیز بزودی مبلغین و دعائی بمراق و خراسان فرستاد تا زشتی رفتار بنی امیه و سوءسیرت و حکومت ایشان را بعامه بفهمانند و مردم را بطرف بنی عباس بخوانند. در عهد محمد امام و پسرش ابراهیم امام دعاة بنی عباس در عراق و خراسان که بیش از هر يك از ولایات دعوت ایشان را اجابت کرده بودند فعالیت مهمی برضد بنی امیه از خود نشان دادند و باوجود اینکه خلفاء و عمال اموی جمعی از طرفداران ابراهیم را کشتند باز بقلع ماده شیعیان راوندی موفق نیامدند و این طایفه که در خراسان پس از وفات محمد بن علی امام (در ۱۲۴) جامه های خود را سیاه کرده و باسم مسوَدَه معروف شدند و اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان ایرانی بودند بدستباری ابوشلیم خراسانی و ابو سلته حفص بن سلیمان خلال متدانی بالاخره دولت اموی را در سال ۱۳۲ هجری برانداختند و در وقعه زاب غلبه عنصر ایرانی را بر عرب ثابت و افتتاح دوره جدیدی را در تاریخ خلافت و تمدن اسلامی اعلان کردند. اما فرقه شیعه علویه که بعد از ظهور کیسانیه و زیدیه بمناسبت گرویدن اکثریت شیعه باین دو مذهب چندان زیاد و از حیث عدد مهم محسوب نمیشدند در عهد بنی امیه در مدینه گرد ائمه خود مجتمع بودند و در ولایات دور دست متفرق و غالباً در خفا میزیستند و فعالیت ایشان بیشتر منحصر بود باحتجاج با مخالفین مخصوصاً با فرق دیگر شیعه مثل غلاة و کیسانیه و زیدیه و بعد ها با واقفه و رد دلایل آنان و اثبات حقانیت مذهب خود.

در موقع قیام مردم عراق و خراسان بر بنی امیه بهواخواهی بنی عباس معدودی از شیعیان که بزرگ ایشان ابوسلمه خلال بود برای خلافت آل علی را در نظر گرفتند و این در زمان امامت حضرت امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) امام ششم شیعیان علوی بود. ابوسلمه سه نفر از بزرگان آل علی یعنی بامام ششم و عبدالله المحض بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی و بعمر الاشرف بن امام زین العابدین سه دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد و او را مأمور کرد

که بدو بخدمت حضرت صادق رود و اگر از آن حضرت جوابی گرفت دودعوتنامه دیگر را باطل کند و الا پیش عبدالله المحض شتابد و در صورت گرفتن جواب از او مراسله عمرالاشرف را محو نماید و در صورت خلاف بخدمت عمرالاشرف رود. حضرت صادق مراسله ابوسلمه را نخوانده سوخت و بدعوت او جوابی نداد. رسول ابوسلمه پیش عبدالله رفت و نامه او را رساند. عبدالله دعوت ابوسلمه را پذیرفت و بخدمت حضرت صادق شتافت و گفت که ابوسلمه او را بخلاف دعوت کرده و نامه ای بردست یکی از شیعیان خراسانی. ما ارسال داشته. حضرت صادق عبدالله را با احتیاط توصیه فرمود و گفت: «مردم خراسان که تو نه ایشان را دیده و شناخته ای و نه ایشان تو را چگونه پیرو تو محسوب میشوند؟ آیا ابومسلم را تو بخراسان فرستاده ای؟ خدا میداند که من برخود آگاه گردن هر مسلمی را واجب شمرده ام و از تو نیز نصیحت را دریغ نمیدارم. نفس خود را دستخوش اباطیل مکن و بدان که این دولت بر همانها که برای آن قیام کرده اند قرار خواهد گرفت». عبدالله دلکران از خدمت حضرت صادق رفت و عمرالاشرف نیز بدعوت ابوسلمه جوابی نداد و نقشه ابوسلمه ب نتیجه ای نرسید بلکه افشای آن موجب تغییر منصور خلیفه براو و بکشتن آن مرد که اول وزیر بنی عباس شمرده میشود منتهی گردید (۱) بهمین وجه ابومسلم نیز در این خصوص بحضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب از نوشت که نه تو از باران منی و نه زمان زمان من، ابومسلم مأیوس شده با ابوالعباس سقاح بیعت نمود (۲). در ایام ضعف بنی امیه و دعوت شیعیان آل عباس اگرچه تا حدی از ظلم و جور این خلفا کاسته شده و دسته ای از شیعیان قوت گرفته بودند ولی چون بنی عباس علویان را مدعیان مستقیم خود میدیدند و از زیاد شدن شوکت و عدد ایشان وحشت داشتند ائمه علوی همه وقت اصحاب و پیروان خود را بمیان روی و تقیه و کتمان اسرار مذهبی اهل بیت توصیه میفرمودند.

از حضرت صادق مروی است که: «زحمت کسیکه با فروختن جنک برضد ما

پیردازد زیاد تر از زحمت شخصی که اسرار مارا فاش کند نیست . کسیکه سر ما را پیش نا اهل افشا نماید از دنیا خارج نخواهد شد مگر آنکه از دم تیغ بگذرد و یا دربند بمیرد ، (۱) و یکی از اصحاب حضرت باقر که جابر بن یزید الجعفی نام داشت و مدّعی بود که ۵۰۰۰۰ حدیث در حفظ دارد روزی بحضرت گفت : « امام مرا در نقل اسرار اهل بیت مورد مرحمتی عظیم قرار داده و دستور فرموده است که احدی را بر آنها آگاه نسازم . کتمان این اسرار چنان خاطر مرا بجوش و سینه‌ام را در خروش افکنده که عنقریب دستخوش چنون خواهم شد . » حضرت باقر فرمود : « هروقت این حال بر تو عارض میشود رو بصحرا آور و کودالی بکن و سر در آن کن بعد بگو که محمد بن علی (یعنی حضرت امام محمد باقر) چنین و چنان روایت کرد ، (۲) .

اما ایرانیان مخصوصاً کسانی که از خاندانهای اصیل دهقانان و شهرکاتان و مرزبانان و آسواران عهد ساسانی بودند و نیاکان ایشان در دوره ساسانیان عموم مشاغل کشوری و لشکری را در دست داشتند در زمان بنی عباس با وجود قبول مذهب اسلام و زبان عرب باز میکوشیدند که موافق آداب قدیم ایرانی و خواهش تمایلاتی ذاتی خود رئیسی جهت خویش بیابند و ایشان که عموم مقامات اداری خلفا از اداره دواوین کوچک تا وزارت را باختیار خود گرفته و در تحت سرپرستی دودمانهای اصیلی مثل برامکه و آل نوبخت و آل سهل و غیره در بغداد و بلاد عمده دیگر زمامدار امور اداری و کشوری بودند چون اصول دینی مذهب شیعیان علوی را با یادگارهایی که از عهد ساسانی در خاطر داشتند موافق یافتند بمیل قلبی بآن گرویدند و پیرو و مدافع مذهب امامیه گردیدند چه مذهب قرّه امامیه مخالف غصب حق و مبنی بر اثبات اولوئیت و افضلیت کسانی است که از جانب خدا و رسول بامامت و خلافت منصوبند و در این مذهب جامعه شیعی در حکم خاندان بزرگی است که امام معصوم رأس و رئیس آن شناخته میشود و او امر و نواهی او بخواصّ صحابه و از ایشان بشیعه بترتیب مقام از طبقه‌ای بطبقه دیگر میرسد . ایرانی‌ها با ایمان باین اصل بخوبی

(۱) رجال کتبی ص ۲۴۲ (۲) رجال کتبی ص ۱۲۸ و ترجم البحرین ص ۲۶۰

میتوانستند وضع طبقه بندی خاندانهای عهد ساسانی را که بآن خو گرفته بودند و آن سلسله را که شاهنشاه یعنی نماینده و سایه خدا حلقه اول آن محسوب میشود محفوظ دارند.

عقیده امامیه در باب امامت اگر چه بعد از حضرت امیرالمؤمنین علی و امام حسن هیچوقت صورت خارجی نیافت و هیچیک از ائمه بخلافت نرسیدند و همه یادرجه شهادت یافتند و یا در حبس و قید ظالمانه خلفای عهد دار دنیا را و داع کردند باز بمناسبت استحکام مبانی اخلاقی و اتکاء آن بر مظلومیت خاندان رسول و تذکر سرگذشتهای جانگذا هر يك که بظلم شهید شده یا مورد شکنجه و عذاب غاصبین قرار گرفته بودند محکم و جهت مردم عنصاف غیر قابل انکار بود و مسلمین عموماً نام این شهدای مظلوم را با احترام میبردند و قبور ایشان را زیارت میکردند.

از خلفای عباسی بعضی مثل متوکل و معتضد فرقه امامیه را فرقه سیاسی میشمردند و عقیده ایشان را در باب امامت نوطنه ای بر ضد خاندان خود میدانستند و سعی میکردند نه بهر وسیله باشد آن فرقه را از میان بردارند ولی بعضی دیگر از خلفای تربیت یافته این سلسله مانند مأمون و ناصر عقیده امامیه را عالی ترین عقاید دینی دانسته باطناً از بابت حکمفرما نشدن آن بر عالم در زحمت فکری بودند و بعضی هم مثل مقتدر خلیفه که خلافت عباسی را غاصبانه میدانست قلباً بعقیده امامیه اعتقاد داشتند.

از رؤسای فرقه امامیه کسانی که در دستگاه خلفای عباسی راه مییافتند خاندانهای اشرافی ایرانیان باستان را با دادن مقامات نمازه در کارها داخل میکردند و امامیه در دربار بغداد عامدار فرقه مخالف اوضاع زمان محسوب میشدند که با قدرتی اخلاقی و معنوی باصطلاح خود «سلطان» یعنی خلیفه زمان را دائماً مورد ملامت قرار میدادند و بوسیله تهدیدی که از حد تحذیر کلامی نیز تجاوز نمیکرد او را بواگذاری مقامات و درجات بنحود و میداشتند و هیچوقت نیز راضی و ممنون نبودند (۱).

(۱) L. Massignon, *Passion d'Al-Hallâdj* p. 141-142.

فرقه امامیه در ابتدا یعنی قبل از ظهور علم کلام مثل سایر فرق اسلامی آن زمان در اصول و فروع بکلام الله و سنت نبوی استناد میکردند و در این مورد فرق ایشان با سایر فرق اسلامی در این بود که امامیه در تفسیر و تأویل آیات قرآنی و سنن نبوی همیشه با ائمه معصومین مراجعه میکردند و بیانات ائمه که همانها نیز برای امامیه حکم احکام دینی و دستور متبع داشت مشکلات آیات و سنن را حل مینمود.

انشعاب شیعه بفرق چند و اصرار اهل سنت و خوارج در مخالفت با امامیه ائمه علوی و پیروان ایشان را با احتجاج با آن جماعت و داشت دستور علمای امامیه در ابتدا در این راه بمناسبت مقصور بودن مباحثات بعبادات و فروع همان استدلال بآیات قرآن و سنن منقوله از حضرت رسول و پیروی از احتجاج جانی بود که حضرت امیر المؤمنین علی مخصوصاً در مقابل مدعیان خود مثل خلفای اولیه و معاویه و خوارج و یهود و نصاری بکار برده بود و در این احتجاجات و خطب دیگر حضرت امیر المؤمنین علی ریشه استدلال با ادله عقلیه و براهین یقینیه موجود است و با اینکه قصد حضرت در این راه تکلم بوضع متکلمین نبوده بعد ها معتزله و شیعه تاحدی از بیانات آن حضرت سرمشق گرفته و در اثبات اصول و اعتقادات دینی و رد اقوال خصم بآنها استناد جسته اند.

در زمان امامت حضرت صادق از يك طرف معتزله قوت گرفتند و علم کلام را بشکلی که در فصل پیش ذکر کردیم مدون کردند و از طرف دیگر زنادقه (مانویه) و اصحاب مرقیون و ابن دیصان و فرق خارجی دیگر مقالات خود را منتشر نمودند و فرقه امامیه علویه که بر اثر ظهور کیساتیه و زیدیه و اسماعیلیه و فرق دیگر شیعه در اقلیت و زحمت افتاده بودند مجبور شدند با این ملل جدید مخصوصاً معتزله که پیشروانی قوی مثل ادله عقلیه کلامی آنکاء داشتند و باطرز استدلال و اصطلاحاتی تازه قدم در میدان مجادله گذاشته بودند بمنظره بیرازند و عقاید مذهبی خود را از حملات و تعرض ایشان محفوظ دارند بعلاوه در همین ایام ابوحنیفه نعمان بن ثابت

(۸۰-۱۵۰) از مرجئه عراق و از موالی زادگان ایرانی مذهب حنفی را ظاهر کرد و برخلاف اصحاب حدیث که جمیع تو جهشان معطوف بتحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر نصوص بود مذهب خود را بر اساس قیاس جلی و خفی^(۱) و استنباط معانی از احکام گذاشت و پیروان او که باصحاب رأی و قیاس معروفند گاهی قیاس جلی را حتی بر «خبر واحد» نیز مقدم میداشتند و ابوحنیفه غالباً میگفت این رأی من است و این بهترین رأیی است که من بر آن دست یافته ام اگر کسی برای دیگر قادر آید من بر رأی خویش میمانم و او بر رأی خود و همین اظهار بر آن باعث آمد که اصحاب ابوحنیفه بر اجتهاد امام خود اجتهادات دیگری بیفزایند و در پاره ای از احکام اجتهادی با او اختلاف حاصل کنند^(۲).

دوره امامت حضرت باقر (از ۹۵ تا ۱۱۴) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸) امام پنجم و ششم فرقه امامیه مقارن بوده است با دوره شروع نهضت های دینی و احتجاجات و مناظرات مذهبی و فرقه امامیه در این عصر ناچار بودند از طرفی با فرق مختلفه شیعه مثل کیسائیّه و زیدیه و غلاة و اسماعیلیّه مناظره و دعاوی ایشان را رد کنند و از طرفی دیگر باصحاب حدیث و سنت و طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و از همه سخت تر بامعترله مخاصمه و مجادله نمایند و این کار در ابتدا بعلت مدون نبودن حدیث مطابق روایت فرقه امامیه و قلت عدد علمای این مذهب

(۱) قیاس بمعنی سنجش است و در اصطلاح اصول عبارت از آشکار ساختن شبه حکم و علت یکی از دو گفته است در گفته دیگر. ذکر آشکار کردن بجای اثبات رای آن است که قیاس هیچ حکمی را باثبات نمیرساند بلکه آنرا ظاهر مینماید و ذکر شبه حکم و علت برای احتراز از بیان انتقال اوصاف یکی از دو گفته است بگفته دیگر. قیاس هم ممکن است بین دو شیئی موجود صورت بگیرد و هم بین دو معدوم و آن بر دو قسم است: جلی و خفی. قیاس جلی آن است که فهم آن را باسانی در یابد و پذیرد و خفی برعکس آن و این نوع دوم جزء استیحتسان شمرده میشود (تقریفات جرجانی ص ۷۸) و از احادیث مرویه از ائمه معصومین است که: «گرویدن بدین خدا بوسیله هوی و رای و اقسام قیاس امری ایزدی نیست» و ذکر اقسام قیاس در این حدیث بعد از ایراد رأی از قبیل ذکر امر خاص است بعد از ایراد امر عام و آن برای رساندن اهمیت مطلب است (مجم البحرین ص ۳۴۶ - ۳۴۷) (۲) شهرستانی ص ۱۶۰ - ۱۶۱

چندان آسان نمی نمود و ایشان چاره‌ای نداشتند جز آنکه بائمه خویش مراجعه کنند و چون بموجب عقیده امامیه امام داناترین و پرهیزکارترین مردم عهد خود و بر جمیع مصالح ناس آگاه است متکلمین بمذهب امامی در جمیع موارد ائمه هدی را مرجع خود قرار میدادند و از ایشان اخذ دستور میکردند و دعاوی خصم را بهدایت پیشوایان خویش نقض می نمودند و اخباری را که از ایشان می شنیدند کرد می‌آوردند مخصوصاً از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق بیش از جمیع ائمه حدیث و اخبار در این موارد مروی است و اخبار شیعه امامیه غالباً با امام پنجم و ششم بخصوص بحضرت صادق منتهی میشود و اصول آرشانه امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا بکفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت امیر المؤمنین علی تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را اصول میخوانند.

اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست (۱) و مؤلفین کتب رجال در ابتدا اصحاب اصول را از مصنفین جدا میکردند و اول کسی که این کار را بحد استیفا انجام داده بود ابوالحسن آتدین حسین بن عیدالله قضایری از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که در کتاب یکی در ذکر مصنفات دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود ولی این دو کتاب او بزودی از میان رفته و شیخ طوسی کتاب فهرست خود را بعد از او در جمع بین مصنفین و اصحاب اصول کرد آورده است (۲).

اما چون این اخبار و احادیث تا مدتی مقنون نبوده و فقط در مائه دوم هجری تدوین شده است (۳) بعدها مخصوصاً بعد از وفات حضرت صادق و در عهد امام هفتم بسبب ظهور فرق جدیدی از شیعه از قبیل اسماعیلیه و فطحیه و واقفه هر فرقه‌ای این اخبار و احادیث را مطابق غرضی خاص تأویل کردند و بسیاری نیز اخبار و احادیث دروغ از پیش خود جعل و بنام ائمه روایت نمودند و این کار جتنی در حیات حضرت صادق شروع شده بود و حضرت خود میفرمود: «مردم حرصی دارند

(۱) رجال ابوعلی ص ۱۱ (۲) فهرست طوسی ص ۱ - ۲ (۳) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۶۲

بر اینکه بر ما دروغ بیندند . من حدیثی برایشان نقل میکنم ، هنوز از پیش من خارج نشده آنرا برخلاف حقیقت تأویل میکنند و علت این امر آنست که ایشان در سماع حدیث و اظهار دوستی بما طالب احکام خدا نیستند بلکه دنیا را خواستارند (۱) . از جمله کسانی که بجعل اخبار و داخل کردن آنها در احادیث مبرویه از ائمه مشهور شده اند اسامی این اشخاص زیاد برده میشود : ابوعلی عبدالله بن بکیر شیانی (از فطحیه) ، سقاه بن مهران (از واقفه) ، ابوالحسن علی بن حمزه بطنینی (از واقفه) ، ابو عمر عثمان بن عیسی (از واقفه) ، بنو قنّال (از واقفه) ، و معتز بن سعید (از غلاة) ، ابوالخطاب محمد (از اسماعیلیه) ، طاطریه یعنی اصحاب علی بن حسن طاطری و بنو سقاه (همه از واقفه) و غیره (۲) . بطور عموم بسیاری از مصنفین و اصحاب اصول امامیه در اوایل امر عقاید و مذاهبی داشته اند که علمای بعد آنها را فاسد شمرده و بجرح و تعدیل و بیان حق و ناحق آنها پرداخته اند (۳) .

فرق مختلفه شیعه حتی کسانی که جعل اخبار میکردند برای آنکه غرض خود را بکرسی بنشانند تمام روایات خویش را بائمه منتهی میساختند و این مسئله اسباب زحمت کثلی جهت مردم و منتهی بلعن رواة اخبار ضعیف جعلی از طرف ائمه میشد و میدان در ایراد طعن بدست مخالفین شیعه می افتاد و بعدها معتزله و اهل سنت این پیش آمد را برای تخطئه شیعه و حمله بایشان دست آویز قرار دادند (۴) .

بعد از ظهور علم کلام بتدریج علمای فرقه امامیه نیز برای رد ادله خصم و دفاع عقاید خویش خود را ناگزیر دیدند که با اصطلاحات و طرز استدلال متکلمین متمسک شوند و با اینکه در ابتدا اکثریت شیعه از کلام نفرت داشتند (۵) و احادیثی نیز در نهی استدلال و نظر در مسائل مذهبی روایت میکردند متدرجاً بفرا گرفتن اصول این علم توجه نمودند و جماعتی از اصحاب حضرت صادق بشرحیکه خواهیم گفت طبقه اول متکلمین فرقه امامیه محسوب میشوند و حضرت ایشان را در مناظره

(۱) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۵ (۲) ایضاً ج ۱ ص ۱۹۶-۱۹۸ (۳) فهرست طوسی ص ۳

(۴) الاتتصار ص ۱۳۴ و تلیس ابلیس ص ۱۰۵ (۵) الاتتصار ص ۴

با خصم و ابطال دعاوی مخالفین و اثبات خفائت مذهب شیعه تشویق میفرمود. با این حال در این فرقه هم مثل فرق دیگر بین اخباریون و متکلمین اختلاف شدید موجود بود و هر طایفه طایفه دیگر را رد و تکفیر میکردند^(۱) ولی احتیاج بدفاع از عقاید دینی با ادله کلامی و مبارزه با معتزله روز بروز بر اهمیت متکلمین افزود و ایشان برای نمودن درستی این راه با احتجاجات ائمه و بیانات حضرت امیر المؤمنین علی استشهد جستند مخصوصاً متکلمین این دوره چنانکه گفتیم اعم از معتزله و امامیه در ضمن مطالبه و تشریح خطابه‌ها و بیانات حکیمانه حضرت امیر المؤمنین علی بسیاری از مطالبی که بوسیله ادله عقلیه استنباط کرده و آنها را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند بر خوردند و همانها را مؤبد خویش در اشتغال بکلام دانسته حضرت را در این مورد استاذ و رئیس خود شمردند^(۲) و در میان متکلمین امامیه شیخ مفید در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب الکامل فی علوم الدین و کتاب الاذکان فی دعائم الدین ترجمه حال متکلمین فرقه امامیه و تألیفات ایشان و شرح ستایش ائمه را از آنت جماعت بتفصیل ذکر نموده و نقل کرده بوده است که فقهای امامیه و رؤسای دینی ایشان مناظره را بکار میبرده و بصحت آن ایمان داشته اند^(۳) بعلاوه احتجاجات ائمه مخصوصاً حضرت صادق و حضرت رضا با زنادقه و دیصانیه و اصحاب ابوحنیفه و زبیدی و ملل عیسوی و یهود و زردشتی برای متکلمین امامیه سر مشق بوده و ایشان هم بدستور و تشویق پیشوایان خود این طریقه را پیش میگرفته اند.

اما طبقه اول متکلمین شیعه در ابتدا بمناسبت عدم تدوین این علم موافق عقاید فرقه مزبور و معین نبودن حد و رسم قطعی اصطلاحات و مباحثات کلامی با یکدیگر در این موارد توافق کامل نداشتند و چون زنادقه و بعضی دیگر از نومسلمانان مغرض نیز تازه روی کار آمده و بواسطه کینه با معتزله که بسختی و با ادله محکم عقاید ایشان را نقض میکردند با امامیه متمایل شده و مقالات خود را با مقالات

(۱) شهرستانی ص ۱۴۱

(۲) احتجاج طبرسی ص ۱۰۲ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۲۰ و ۱۲۸

(۳) بحار الانوار ج ۴ ص ۲۷۵

شیعه مخلوط کرده بودند از بعضی از متکلمین امامیه مقالانی ناشی شد که با اصول دینی این مذهب اختلاف کلی داشت و لازم شد که ائمه هدی و نزدیکان ایشان آنها را رد کنند و این متکلمین را بخطای خود در اقتباس و ترویج آنها آگاه سازند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان امامیه رواج نیافته بود علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه بودند ولی بعد ها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف بروز کرد و طبقه متکلمین از اخبار به جدا شده با اصول اعتزال گریزیدند (۱) مخصوصاً جماعتی از ایشان در ابتدا از مشبهه بودند و بعد ها بمناسبت هسی ائمه و خلطه و آمیزش با معتزله از این عقیده برگشتند (۲) و بتدریج کلام فرقه امامیه اگرچه در ابتدا اساس آن مقتبس از معتزله بود بمناسبت هدایت ائمه اطهار و ظهور يك عده از فضلاء بزرگ اساسی خاص پیدا کرد و بین متکلمین امامیه و معتزله بر سر بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده حاصل شد و مناظرات سخت در گرفت و هر طایفه بر رد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

با این حال باز دو فرقه معتزله و شیعه در باب اصول بایکدیگر تفاوت زیاد ندارند خصوصاً بعضی از طبقات شیعه بمعزله و بهمین شکل بعضی از رؤسای معتزله از جهت عقیده بشیعه تقرب جسته اند و همین نکته باعث آن شده است که تشخیص عقاید عده ای از ایشان برای بعضی از مورخین مشکل گردیده گاهی آنانرا در ردیف معتزله و گاهی در عداد شیعه ذکر کرده اند و اصحاب رجال سنت غالب اوقات شیعه و معتزله را با هم خلط کرده و هر دو را در يك شمار آورده اند. بخصوص که یکی از فرق بزرگ شیعه یعنی زیدیه بمناسبت آنکه زید بن علی بانی آن شا کرد و اصل بن عطاء معتزلی بوده از اعتزال پیروی میکرده و ائمه معتزلی را حتی از ائمه اهل بیت هم بزرگتر میشمرده اند و بهمین نظر هم بوده است که جماعتی از شیعیان کوفه بعد از آنکه شنیدند که زید بتبعیت از معتزله با امامت مفضول قائل و منکر تبری از دو خلیفه اول است از او کناره

(۱) شهرستانی ص ۱۲۴ و ۱۲۱ (۲) شهرستانی ص ۱۲۲ و ج ۴ الانوج ص ۳۷۵

گرفتند و حضرت امام محمد باقر با برادر در این خصوص مناظره و او را در اقتباس علم از کسیکه جد او را در قتال با شکنندگان بیعت بخطا منسوب میدارد و بر خلاف مذهب اهل بیت بقدر معتقد است و خروج سیف را از شرایط امام میداند ملامت نمود. (۱)

عمده مناظرات معتزله و شیعه امامیه و مخاصمات ایشان در باب مسائل ذیل بود:

در باب شرایط امام و کیفیت نصب آن و اجماع و نص، غیبت، رجعت، بداء، تقیه، تشبیه و رؤیت و مقالات غلاة مثل حلول و تناسخ که امامیه بطور کلی آنها را رد و معتزله بمناسبت تکلم بعضی از متکلمین اولیه شیعه با آنها عموم امامیه را بداشتن این عقاید متهم میکردند، حکم در باب صحابه، احادیث منسوب یا مروی از حضرت رسول و مقدار قرآن (۲) و عقیده بقدر که امامیه نه حکم مجبره را در این خصوص قبول داشتند و نه حکم معتزله را بلکه حضرت صادق فرموده بود: لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِیَصَ وَلَکِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ (۳) و پاره ای مسائل دیگر.

در میان متکلمین امامیه گویا اول کسی که بتالیف کتابی در باب امامت پرداخته و در این باب با مخالفین این فرقه مناظره کرده است عیسی بن روضه از موالی و مصاحبین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸) است (۴) و اول متکلمی که بر حسب اصول عقاید امامیه و با ادله کلامی با مخالفین بمناظره و تکلم پرداخته ابو الحسن علی بن اسمعیل بن میثم تمار از متکلمین نیمه اول قرن سوم هجری است و مناظرات او با ابوالهذیل علاف و ابو اسحق نظام و ضرار بن عمرو ضبی معروف است.

از بزرگترین دعویهای بین امامیه از طرفی و معتزله و اهل سنت از طرفی دیگر دعوی نص جلی است در باب امامت. معتزله و اهل سنت میگویند که امامیه قبل از ابو عیسی و راقی و ابن الراوندی و هشام بن الحکم باین نکته بر نخورده بودند و این سه نفر اول کسانی هستند که دعوی فوق را طرح کرده اند (۵) ولی متکلمین امامیه

(۱) شهرستانی ص ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۲۱ (۲) الاقتصار ص ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۲۵-۱۳۶

(۳) اصول کافی ص ۵۰ و شهرستانی ص ۱۲۵ و مجمع البحرین ص ۳۷۲ (۴) رجال نجاشی ص ۲۰۹

(۵) شافعی سید مرتضی ص ۹۸ بنقل از مینی قاضی عبد الجبار و شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۸۵

این عقیده را رد میکنند و میگویند که قول بنص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است و چون مخالفین قبل از زمان ابن الزاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم در این خصوص از شیعه کلامی مجذوع نیافته اند و اوّل بار در مؤلفات سه نفر فوق بشرح و بسط این مطلب برخورد کرده چنین پنداشته اند که ابن الزاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم واضمین آن بوده (۱)

چون نزاع عمده بین متکلمین امامی و اهل کلام سایر فرق بر سر امامت بوده از عهد حضرت صادق بیحد عموم متکلمین فرقه قطعیه امامیه هر یک در این باب کتاب یا کتب متعدده نوشته و با ادله جمعیه و عقلیه عقاید خود را تقریر و تشریح کرده اند و در جزء مؤلفات طبقه اول از متکلمین امامیه مثل ابوالحسن علی بن اسمعیل تلمار و هشام بن الحکم و ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق و ابوجعفر محمد بن خلیل سگاک و ابومحمد یونس بن عبدالرحمن قمی کتبی چند در باب امامت مذکور شده و سگاک کتابی بر رد عقاید کسانی که وجوب امامت را بنص منکر بوده اند تألیف کرده بوده است (۲)

انتشار مؤلفات این جماعت در باب امامت و سعی شیعه امامیه در تقریر و رساندن اهمیت این موضوع بتدریج مبحث امامت را در ردیف مهمترین مباحث موضوع علم کلام آورد مخصوصاً در طبقه دوم متکلمین امامیه یا منتسبین بایشان مؤلفین بزرگی مثل ابو عیسی محمد بن هارون و راق و احمد بن یحیی بن الزاوندی و ابوالاحوص داود بن اسد بصری و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی پیدا شدند که عقاید متکلمین سابق را مشر و حتر منتشر کردند و با ادله یقینیه برد آراء معتزله و فرق دیگر در این خصوص پرداختند و کتب این جماعت در باب امامت مطابق اصول مذهب امامیه از معتبرترین مؤلفات شیعه است و در نتیجه انتشار آنها بوده است که مبحث امامت در علم کلام شیعه وارد شده و اوّل کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرد و در آن باب احتجاج کرده ابوسهل

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۹۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶

اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱) است (۱) بعدها متکلمین دیگر باو تأسی و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده اند.

بعد از طبقه و راق و ابن الرائدی و بنی نوبخت و شاگردان مستقیم ایشان علم کلام شیعه بسط و تفصیل پیدا کرد و متکلمین جدید کتب متعدّد با ترتیب و اسلوبهای مختلف تألیف نمودند و با اینکه اصول عقاید همه یکی و جمعاً پیرو اصول تدوین شده بتوسط متکلمین قدیم بودند باز در بسیاری از موارد جزئی باهم اختلاف و هر کدام بمذاقی خاص پیدا کردند و همین مختلف شدن آراء متکلمین در باب مسائل کلامی حربه ای شد برای اخباریون امامی که باستناد همانها برایشان بتازند و بگویند که طریقه کلام در معرفت احکام دینی طریقه ای مطمئن و خالی از شبهه نیست و قطب الدین ابوالحسن سعید بن هبة الله راوندی (متوفی سال ۵۷۳) شارح نهج البلاغه برای اثبات این رأی رساله ای در ذکر موارد خلاف بین شیخ مفید و سید مرتضی تألیف کرده و نود و پنج مورد آنرا یاد آور شده و در آن رساله گفته بوده است که اگر میخواستم در این باب استیفا کنم این کتاب بدر ازا میکشید (۲)

پس از ذکر این مقدمات اینک میپردازیم بذکر مجمعی از احوال متکلمین اولیه فرقه امامیه یا منتسبین بآنها که قبل از آل نوبخت در این راه قدم میزده و متکلمین نوبختی واسطه بین ایشان و متکلمین بزرگ قرون چهارم و پنجم محسوب میشوند:

۱ - ابو جعفر مؤمن الطاق

(او - اواسط قرن دوم)

ابو جعفر محمد بن نعمان از موالی کوفه است که چون در طاق مجامع در کوفه دکان صرافی داشته او را مؤمن الطاق و مخالفین بمناسبت اجول بودن او را شیطان الطاق لقب داده اند و او از معاصرین امام اعظم ابوحنیفه (۸۰ - ۱۵۰) و از اصحاب حضرت امام جعفر صادق (۱۳ - ۱۴۸) است و از قدمای شیوخ شیعه و از متکلمین اولیه این فرقه محسوب میشود و با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج

(۱) تحفه المقال ص ۱۲۲ (۲) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۵۰ - ۱۵۶ و روضات الجنات ص ۳۰۱

مناظرات بسیار داشته . ابو جعفر از جمله قدمای متکلمین شیعه است که بعقیده تشبیه متهم بوده مخصوصاً معتزله در این خصوص بر او تاخته اند (۱) و چون او از قدیمترین کسانی است از امامیه که در باب ذات و صفات باریتمالی بتکلم پرداخته و هنوز علم کلام مطابق مذهب این فرقه مدون نشده بوده متکلمین دیگر امامیه یاره ای از عقاید او را نپذیرفته اند و از آنجمله ابو محمد هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۲). وفات ابو جعفر بعد از وفات حضرت صادق اتفاق افتاده . ابو جعفر در تأیید مذهب شیعه و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی برای این فرقه ورد آراء خوارج و معتزله در این خصوص و حکم در باب جنک جبل و طلحه و زبیر و عایشه کتابها نوشته بوده . اصحاب او را ثقات و مخالفین شیطانیه میخوانده اند . برای احوال و عقاید او رجوع شود برجال کشی ص ۱۲۲ - ۱۲۶ و رجال نجاشی ص ۲۲۸ و فهرست طوسی ص ۳۲۴ و فرق الثیعه ص ۶۶ و فهرست ص ۱۷۶ چاپ آلمان ص ۸ از ضمیمه چاپ مصر و شهرستانی ص ۱۴۲ - ۱۴۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۷ و ۴۲ و ۵۱ و الانتصار ص ۶ و ۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۳- هشام بن سالم جوالیقی

(نصف دوم قرن دوم)

ابو الحکم هشام بن سالم جوالیقی از موالی کوفه و اصلاً از اسرای جوزجانان بوده و در جزء اصحاب امام جعفر صادق (۸۳-۱۴۸) و امام موسی کاظم (۱۲۸-۱۸۳) معدود است و او نیز از کسانی است که در ابتدا در توحید بتشبییه و صورت قائل بوده و در باب استطاعت و معصیت آرائی داشته که مورد قبول سایر متکلمین شیعه واقع شده و هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۳) . برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال کشی ص ۱۸۱ - ۱۸۴ و رجال نجاشی ص ۳۰۵ و فهرست طوسی ص ۳۵۶ و فرق الثیعه ص ۶۶ و اصول کافی ص ۳۷ و مقالات اشعری ص ۳۴ و شهرستانی ص ۱۴۱-۱۴۲ الانتصار ص ۶ و ۵۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۲ و الفرق بین الفرق ص ۵۱ - ۵۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵ و غیره .

(۱) الانتصار ص ۵۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶ (۳) الفهرست ص ۱۷۶

۳ - هشام بن الحکم

(وفاتش در ۱۹۹)

ابو محمد هشام بن الحکم از موالی کوفه است که در واسط نشو و نما یافته و بعدها از آنجا بعنوان تجارت بیعداد رفته است و او در ابتدا از مرجئه و از پیروان یحیی بن صفوان رئیس مرجئه خراسان (مقتول در ۱۲۸) بوده ولی بعد از این فرقه روگردان شده و بدلائل نظری موافق عقیده شیعه با امامت قائل و از اجله اصحاب حضرت صادق گردیده است.

هشام بن الحکم از بزرگترین متکلمین امامیه است و اول کسی است که با ادله کلامی و نظری مبحث امامت را مورد بحث قرار داده و حجج سهل بر اثبات این موضوع یافته است و با بزرگان متکلمین مخالف در عصر خود مناظره و احتجاج کرده مخصوصاً چون از شیعه قطعیه یعنی از کسانی بوده که بر خلاف واقعه بر حلت حضرت امام موسی کاظم قطع نموده و بعد از او امام علی بن موسی الرضا را امام میدانسته اند با واقعه و خوارج و معتزله دائماً در مناظره بسر میبرد و مردی حاضر جواب و در علم کلام حاذق بوده.

مسمودی نقل میکند که هشام بن الحکم با عبدالله بن یزید کوفی از خوارج اباضیه در دگانی خرازی شرکت داشتند و شاگردان و اصحاب ایشان غالباً برای اخذ معلومات پیش استادان خود می آمدند و با اینکه هر دو در يك دگان سر میگردند و در مذهب مخالف یکدیگر بودند هیچوقت از طریق عقل و راه شرع و احکام نظر و سیر خارج نمیشدند و از ایشان نسبت بهم امر سوئی سر نمیزد و کار موافقت ایشان تا آنجا کشید که وقتی عبدالله بن یزید دختر هشام بن الحکم یعنی فاطمه را بزوجهیت خواست هشام بن الحکم گفت او مؤمنه است. عبدالله دیگر از این موضوع با او چیزی نگفت تا مرگ بین آن دو جدائی افکند (۱).

هشام بن الحکم از مصنفین شیعه است و در موضوعات دینی و تاریخی و ادبی مؤلفات بسیار داشته و او در جزء ملازمین یحیی بن خالد برمکی معدود بوده و در

مجالس مناظره که این وزیر در بغداد تشکیل میداده هشام همیشه حضور داشته است .
 هشام بن الحکم نیز از کسانی است که در ابتداء بجز و قول بتجسم و تشبیه قائل بوده
 و بعد ها در نتیجه صحبت حضرت صادق و حضرت امام موسی کاظم در عقاید خود
 تغییراتی داده و معتزله از جهت عقیده داشتن او بتجسم و تشبیه و حدوث علم و بداء
 بر او تاخته اند از آن جمله جاحظ و خیاط و کعبی و ابن ابی الحدید و کسی که بیش از
 همه این اقوال را از او نقل میکرده جاحظ بوده است (۱) حتی بعضی از مصنفین اولیه
 شیعه مثل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی نیز در کتاب الآراء و الدیانات این آراء
 را بهشام نسبت داده اند (۲) ولی مؤلفین امامی قرون بعد مخصوصاً سید مرتضی
 در کتاب شافی و مؤلف تبصرة العوام این نسبتها را بهشام تهمت دانسته و شدیداً آنها را
 رد کرده اند (۳) . طرفداران عقاید هشام بن سالم و هشام بن الحکم را در قول
 بصورت و تشبیه و تجسم ارباب ملل و نحل هشامی میخواندند .

برای شرح حال و عقاید و تألیفات هشام بن الحکم رجوع شود برجال کشی ص ۱۶۵-۱۸۲
 و رجال نجاشی ص ۳۰۵-۳۰۶ و فهرست طوسی ۳۵۵-۳۵۶ و الفهرست ص ۱۷۵-۱۷۶ از چاپ
 آلمان و ص ۲ از ضمیمه چاپ مصر و فیرق السبعة ص ۶۶ و مقالات اشعری ص ۲۱-۵۵ و شهرستانی
 ۱۴۱-۱۴۲ و اصول کافی ص ۳۷ و کمال الذین ص ۲۰۶-۲۰۹ و الفرق بین الفریق ص ۴۸-۵۱
 و تبصرة العوام ص ۴۱۹-۴۲۰ و الانتصار ص ۴۰۶-۴۱ و ۱۲۳-۱۲۴ و ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۲۵-۱۲۶
 و ۱۵۷-۱۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و ۱۵۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴-۲۹۵ و سراج الذهب
 ج ۲ ص ۱۳۷ چاپ مصر و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۲-۱۴۵ و غیره .

۴ - ابو الحسن علی بن میثم تمار

(نیمه دوم قرن دوم)

آبو الحسن علی بن اسمعیل بن شعیب بن میثم تمار از موالی زادگان کوفه است و جد او ابوسالم
 میثم از ایرانیهای کوفه و از اجله اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بوده و او را

(۱) الانتصار ص ۴۱ و ۶۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و مقالات اشعری ص ۳۱-۳۴

(۲) بنقل ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ از آن کتاب

(۳) شافی سید مرتضی ص ۱۲ و تبصرة العوام ص ۴۱۹

عبداللہ بن زیاد ده روز قبل از آنکه حضرت امام حسین بمراق وارد شود. در کوفه بقتل رسانند.

ابوالحسن میثمی جزء طبقه اول متکلمین شیعه امامیه و از معاصرین دوهشام و رؤسای بزرگ معتزله مثل ابوالهذیل علاّف (وفاتش در ۲۲۷ یا ۲۳۵) و ابواسحق ابراهیم نظام (وفاتش مابین ۲۲۱ و ۲۳۱) و علی اسواری است و او با معتزله عصر خود مناظرات بسیار کرده و اول کسی است که مطابق عقاید امامیه بتکلم یعنی با ادله عقلی و براهین نظری با مخالفین باحتجاج پرداخته (۱) و تألیفاتی داشته است که مشهور ترین آنها یکی کتابی است در امامت باسم کامل دیگری مجالس هشام بن الحکم که او گرد آورده بوده.

برای احوال و اسامی تألیفات او رجوع کنید بالفهرست ص ۱۷۵ و رجال نجاشی ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۱۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۹۹ و ۱۴۲ و ۱۷۷ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۵۴ و کتاب فصول سید مرتضی (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره.

۵ - ابو مالک حضرمی

(اواسط قرن دوم)

أبو مالک ضحاک حضرمی از اعراب کوفه و از اصحاب حضرت صادق یا امام موسی کاظم و از متکلمین ثقه صاحب کتابی است در توحید بروایت علی بن حسن طاطری فقیه واقفی معروف.

برای احوال و عقاید او رجوع شود ب رجال نجاشی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۴۳ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و غیره.

۶ - ابو جعفر سکاک

(نیمه اول قرن سوم)

أبو جعفر محمد بن خلیل مشهور بسکاک شاگرد ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در حدود ۱۹۹) و از معاصرین چند نفر از مشاهیر معتزله مثل ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) و ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی (وفاتش در ۲۴۰) و ابو الفضل جعفر بن حرب (وفاتش در ۲۳۶) است و با این دو

(۱) الفهرست ص ۱۷۵ و فهرست طوسی ۲۱۲

نفر اخیر مناظرانی نیز داشته (۱) و او از رجال مشهور شیعه و از مصنفین کتب ایشان است (۲).

لقب او در غالب کتب قدیم بتحریف شکل و سکاال ضبط شده ولی بلا شبهه این کلمه سکاال است بمعنی کسی که کار او ساختن سگه یعنی کوا آهن باشد (۳) و مصحف آن سکاال است (۴).

ابو جعفر سکاال از شاگردان هشام بن الحکم است و علم کلام را از او فرا گرفته و بآنکه در بعضی مسائل با او اختلاف حاصل کرده باز در اصل امامت پیرو عقیده هشام بوده است. از جمله تألیفات او کتاب المعرفة، کتابی در باب استطاعت، کتابی در امامت، و کتابی بنام کتاب التوحید که در آن سکاال بتشبیهِ قائل شده و بهمین جهت بعضی بر کتاب او ردّ نوشته اند و کتابی در ردّ کسانی که منکر وجوب امامت بنصّ شده اند.

برای شرح حال او رجوع شود برجال نجاشی ص ۲۳۱، الفهرست ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۹۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۴۲ و ۱۷۸ و مواضع متعدده از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۴ از چاپ فرنک و غیره.

۷ - یونس بن عبدالرحمن قمی

(وفاتش در ۲۰۸)

آبُو مُحَمَّد یُونُس بن عبدالرحمن قُمی از بزرگترین رجال شیعه و از مصنفین مشهور این طایفه است (۵) که در عهد خلافت هشام بن عبد الملک (۱۰۵ - ۱۲۵) تولّد یافته و از معاصرین حضرت صادق و امام موسی کاظم و از وکلا و خواصّ امام علی بن موسی الرضا (۱۴۸ - ۲۰۳) بوده و قریب بسی کتاب در مواضع مختلفه از جمله در باب امامت و ردّ بر غلاة تألیف داشته و او را شیعه در آن عصر مانند سلمان فارسی در عصر حضرت رسول می‌شمردند (۶). یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او یعنی یونسیه را هم مخالفین شیعه از مشبّهه می‌شمарند.

(۱) الانتصار ص ۱۱۰ و ۱۴۲ (۲) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات الاسلامیین ص ۶۳ (۳) رجال نجاشی ص ۲۳۱ (۴) ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۲۹ (رجوع کنید بحکایتی خوشمزه که ابن ابی الحدید از او و از جاحظ نقل مینماید). (۵) مقالات اشعری ص ۶۳ و شهرستانی ص ۱۴۵ (۶) رجال کتبی ص ۳۰۲

برای احوال او رجوع شود برجال کثی ص ۳۰۱ - ۲۱۲ و رجال نجاشی ص ۳۱۱ - ۳۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۶ - ۲۶۷ و الفرق بین الفرق ص ۵۲ - ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۵ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و غیره.

۸ - علی بن منصور

(نیمه اول قرن سوم)

آبوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان و اصحاب ابو محمد هشام بن الحکم و از اقران ابوجعفر سگاک و از شیوخ متکلمین و مؤلفین شیعه است (۱) و اواز کلام استاد خود هشام کتابی جمع آورده بوده است در امامت و توحید بنام کتاب التذییر (۲).
برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال نجاشی ص ۱۷۶ و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۲ از چاپ فرنک و الانتصار ص ۶ و ۱۷۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در مواضع متعدده و غیره.

۹ - ابو حفص حداد نیشابوری

(وفاتش در ۲۵۲ یا ۲۶۵ یا ۲۷۰)

آبوحفص عمرو بن سلته صوفی نیشابوری از کسانی است که مثل ابن الرائوندی و ابو عیسی و راق بزندقه متهم بوده و معتزله او را هم مثل دونفر دیگر بشیعه بسته و از شیوخ این طایفه دانسته اند (۳) در صورتیکه شیعه او را بهیچوجه از خود نمی دانسته چه نه از او عقیده ای ظاهر شده که انتساب او را باین فرقه برساند و نه در باب امامت کلامی از او منقول است (۴). سمعانی مختصر شرح حالی از این شخص در کتاب الانساب در ماده حداد ذکر کرده. ابو حفص حداد از بنوس بن عبدالرحمن قمی روایت می کرده است (۵).
برای شرح حال او رجوع کنید بتذکره الاولیاء شیخ عطار در طبقه بابزید بسطامی و غیره.

۱۰ - ابوالاحوص بصری

(اواسط قرن سوم)

آبوالاحوص داود بن اسد بصری (۶) از متکلمین و فقهای اصحاب حدیث شیعه است و او در باب امامت تالیفاتی داشته و ابو محمد حسن بن موسی نو بختی در نجف اشرف موقعیکه بقصد زیارت آمده بود ابوالاحوص را ملاقات کرده و از او اخذ علم نموده.

(۱) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۶۳ (۲) رجال نجاشی ص ۱۷۶ و ۳۰۴

(۳) الانتصار ص ۹۷ و ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) کتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۳ (۵) رجال کثی ص ۱۶۷

(۶) در مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۳ اسم پدر این شخص را شد ضبط شده و آن گویا تحریف است.

برای احوال او رجوع کنید برجال نجاشی ص ۱۱۳ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و شافعی سید مرتضی ص ۱۴ و غیره.

۱۱ - ابو عیسی و راق

(وفاتش در ۲۴۷-)

ابو عیسی محدثین هارون و راق استاد ابن الزاوندی است و از کسانی بوده که مثل ابن الزاوندی و یک عدد دیگر از فضلاء آن عصر چندان عقیده دینی یا زجائی نداشته‌اند بلکه در تحت تأثیر تعالیم زنادقه (مانویه) و مطالعه کتب ایشان که در آن ایام بمقدار زیاد عبری ترجمه شده و در دست مردم افتاده بوده در حال شک و تردید سر میگرد و هر چند روز یکی از فرق مخصوصاً بدو فرقه معتزله و شیعه اقبال میکرده و با وجود تظاهر باسلام همچنانکه ابن الندیم میگوید در باطن مانوی بوده است (۱).

ابو عیسی از مؤلفینی است که از یک طرف در تأیید مذهب مانوی و ثنوییه کتاب مینوشته (۲) و از طرفی دیگر بشیعه اظهار تمایل مینموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع و برای آن فرقه تألیف کتاب میکرده است (۳) و در دفاع از عقاید شیعه در باب امامت کتابی تألیف کرده و گویا این کتاب را ابو عیسی بزرگ عقاید ابو عمرو عثمان بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) در خصوص مسئله امامت تألیف نموده بوده است.

جاحظ که از نویسندگان بزرگ معتزلی بصره است و کتب ادبی و لغوی و بلاغت انشاء او ضرب المثل شده از مؤلفینی است که در باب امامت از خود عقاید متضاد ظاهر کرده و چند کتاب در این خصوص نوشته که هر کدام از آنها در دفاع از عقاید یکی از فرق اسلامی است در موضوع امامت (۴) از آن جمله کتابی است بنام امامت فرزندان عباس یا عباسیه در تأیید شیعیان راوندیه و طرفداران بنی عباس و باینکه مضمون آن با عقاید شخصی او وفق نداشته آنرا برای خوش آمد بنی عباس برشته تألیف آورده ، دیگر کتابی است بنام عثمانیه در طرفداری از هواخواهان

(۱) الفهرست ص ۳۲۸ (۲) الاتصا ص ۱۴۹ (۳) مقالات اشعری ص ۶۴ (۴) برای تفصیل این موضوع رجوع کنید بکتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۲ و مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ چاپ مصر .

عثمان بن عفان و انکار فضائل حضرت علی بن ابی طالب ، دیگر کتابی باسم مروّات در طرفداری از آل مروان و معاویه و دشمنی با علی بن ابی طالب و دفاع از امامت بنی امیه ، دیگر کتابی بنام السائل الثمانيه در تکمیل کتاب العثمانیه که سابقاً تألیف کرده بوده و کتب دیگری مثل الثمنا و کتاب الرافضه و کتاب الزنديه .

این کتب متضادّ جاحظ اسباب تحريك حسّ غضب فرق دیگر مخصوصاً شیعه و معتزله بغداد شده و ایشان بر غالب آنها ردّ نوشته و از جمله کسانی که این کتب را نقض کرده اند از معتزله بغداد أبو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی (۱) (متوفی سال ۲۴۰) و از شیعه بامتنسین بایشان ابن الراوندي و ابوعیسی وراق و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و أبو الحسن محمد بن ابراهیم کاتب شافعی و شیخ مفید محمد بن محمد بن نمان و غیره .

بعد از انتشار ردودی که شیعه بر کتب جاحظ در باب امامت نوشته بودند معتزله طرفدار جاحظ نیز در صدد معارضه بمثل برآمده کتب ابن الراوندي و ابو عیسی را نقض و انتقاد کردند و مشهورترین ایشان یکی أبو الحسن عبد الرحیم بن محمد خياط استاد أبو القاسم کعبی صاحب کتاب الانصار است (۲) دیگر فاضل القضاة عبد الجبار بن احمد آسَد آبادی همدانی (وفاتش در ۴۱۵) صاحب کتاب التمنی و همین کتاب المغنی قاضی عبد الجبار است که علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۶۶) بر ردّ آن کتاب الشافعی را تألیف کرده و در آن تهمت‌هایی را که معتزله بر ابن الراوندي و ابو عیسی بسته اند ردّ نموده (۳) و یکی از این جمله تهمتها این بوده است که معتزله میگفتند که ابو عیسی وراق در عین اینکه از امامت حضرت امیر دفاع میکرده در خلوت میگفته که : من بیاری از کسی دوچار شده ام که از تمام مردم بیشتر مرتکب قتل شده و من از او بیش از هر کس تنفر دارم بعلاوه معتزله میگفتند که ابو عیسی چون مانوی بوده قتل هیچ چیز و تلف کردن موجودات حیّه را جایز نمیشمرده است (۴) .

ابو عیسی وراق غیر از کتابی که در باب امامت نوشته تألیفات دیگری نیز

(۱) مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۸ چاپ مصر و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹
(۲) الانصار ص ۹۷ (۳) شافعی ص ۱۳ (۴) بقل از کتاب مغنی در کتاب شافعی ص ۲ و کتاب الانصار

داشتند از آن جمله کتاب السقیفه و کتاب اختلاف السیقه و کتاب الحکم علی سوره لم یکن و کتاب المقالات (۱) و کتاب مجالس (۲).

دو کتاب الامامة و السقیفه ابو عیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده و علمای این فرقه در مؤلفات خویش آنها را ستوده اند و در همین کتب بوده است که راق برای تقریر و تأیید نص جلی و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی از این راه دلایل عقلیه صریح آورده و بوسیله آنها بر معتزله و اهل سنت در این دعوی تاخته است. کتاب السقیفه و راق را شیخ مفید در دست داشته و آنرا مکرر وصف نموده و آن قریب بدویست ورقه بوده و شیخ مفید در کتاب الإنصاح در امامت میگوید که راق در کتاب السقیفه هیچ نکته را فرو نگذاشته و فساد اقوال اهل سنت و کذب طرفداران ایشانرا بخوبی روشن ساخته است (۳).

از مؤلفات و راق از همه مشهور تر کتاب مقالات اوست که تاریخ ملل و نحل و شرح آراء و عقاید فرق مختلفه بوده و این کتاب و راق از معتبرترین و مشهورترین کتب قدیمه در این خصوص محسوب میشده و در ردیف کتاب مقالات زرقان معتزلی و شرح آن تألیف ابوالقاسم کعبی و مقالات محمد بن الهیثم کرامی و مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری و کتاب الآراء والذیانیات ابو محمد نوبختی و کتاب المقالات ابوالحسن مسعودی صاحب مروج الذهب برای مؤلفین بعد از منابع مهمه بوده است.

وراق بشهادت سید مرتضی در کتاب المقالات خود در تقریر شبهات و مقالات تنوییه راه تأکید و اطمینان رفته بوده و همین مسئله یکی از اسباب جلب سوء ظن در باب مانوی بودن او شده است. کتاب مقالات ابو عیسی را غالب مؤلفین بعد از او مثل مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبدالقاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در دست داشته و از آن مطالب بسیار نقل کرده اند.

(۱) رجال نجاشی ۲۶۲ (۲) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۴۶ (چاپ فرنک).
(۳) نقل از مکتوبی که حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانى مد ظله بنگارنده مرقوم داشته اند.

سید مرتضی دو کتاب دیگر نام میبرد یکی باسم الشرقی دیگری باسم الأنوار علی البهائم و میگوید که صحت نسبت این دو کتاب بابوعیسی و راق ثابت نیست و بعید نمیدانند که یکی از تنویه آنها را از زبان و راق ساخته باشد و معتقد است که چون ابوعیسی باین قبیل عقاید متظاهر نبوده و در اظهار ایمان نسبت بآنها تجاهر نمیکرده نمیتوانیم آن دو کتاب را از او بدانیم (۱).

کتاب اول که شاید موضوع آن دفاع از يك قسمت از افکار تنویه بوده است همان است که در الفهرست و فهرست شیخ طوسی باسم کتاب الغرب الشرقی چاپ شده و ابو محمد نوبختی بر آن نقض نوشته (۲) و در رجال نجاشی نقض دیگری از ابو محمد نوبختی بر کتابی از ابوعیسی مذکور است بنام رد بر اهل تجیز (۳) و ما در شرح حال ابو محمد نوبختی از این موضوع گفتگو خواهیم کرد.

یکی دیگر از تألیفات ابوعیسی کتابی بوده است بنام فی الرد علی الفرق الثلاث من النصارى که آنرا یحیی بن عدی (۲۸۳ - ۳۶۴) فیلسوف عیسوی معروف رد کرده و این رد یحیی بن عدی باقی است و یحیی تمام کتاب ابوعیسی را در تألیف خود جزء بجزء نقل کرده است (۴).

برای شرح حال او رجوع شود بمنابعیکه در ذیل صفحات این قسمت بآنها اشاره شده است.

۱۲ - ابن الراوندى

(۲۴۵ یا ۲۹۸)

أبوالحسين احمد بن يحيى بن محمد بن إسحق مشهور بابن الراوندى یا ابن الروندى اصلاً از مردم مرو الروذ خراسان بوده و او یکی از معروفترین متکلمین است که بمناسبت نداشتن عقیده یابرجا و چند بار تغییر مسلک دادن و تزلزل در ایمان و اظهار الحاذق و زندقه درست نمیتوان گفت جزء کدام فرقه معدود است و کلمه ملحد یا زندیق (بمعنی اعم این کلمه که مترادف باملحد است) که مورخین متعصب ابن الراوندى را بآن عنوان خوانده اند برای تشخیص عقاید دینی او کافی نیست.

(۱) شافعی ص ۱۲ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ (۳) رجال نجاشی ص ۴۷

(۴) L. Massignon, Recueil des textes. p 182 - 183

شاید بتوان گفت که ابن الرّاوندی هم مثل جماعتی دیگر از معاصرین خود در پی یافتن عقیده ثابت دلنشینی همه عمر را در تشکیک و طلب و بحث و اجتهاد بسر میبرد و هر چند روز بفرقه‌ای می‌گرویده و پس از آن بامی معدود از خود آرائی ظاهر می‌کرده که مقبول جمهور آن فرقه نمی‌افتاده و او را از میان خود طرد می‌نموده اند و باینکه چون قلمی شیوا و قدرتی کامل در کلام داشته تاحدی مانند جاحظ موافق خوشامد این فرقه یا آن فرقه برای ایشان تألیف کتاب می‌نموده و با گرفتن جوائزی عمری را بی‌ای می‌گذرانده و ضمناً در عقاید مردم خلل وارد می‌کرده است و بهترین شاهد این مطلب نقضهائی است که او خود بر تألیفات خویش نوشته و عقاید سابق خود را رد کرده است.

شرح حال و عقاید ابن الرّاوندی بعلل مذکور در فوق درست روشن نیست و مورّخین و اصحاب کتب ملل و نحل از او آراء و مقالات بسیار نقل کرده اند و چون عقاید در باب او مختلف است وصحت نسبت آرائی که باو منسوب شده مسلم نیست قطعاً نمیشود از آنها نتیجه‌ای گرفت بخصوص که مؤلفین متعصب و دشمنان ابن الرّاوندی و امثال او موافق معمول آن اّیام باینگونه مردم همه وقت نهمتها می‌بسته و با تحقیر و لعنت ذکر ایشانرا در کتب خود می‌آورده اند.

اگر مسلم اینک ابن الرّاوندی در ابتدا مثل وراق و برادر و عم خود از معتزله بوده (۱) و پس از آنکه از جمع آن فرقه طرد شده مدتی نیز علی رغم اهل اعتزال بمذهب تشیع اظهار تمایل کرده و در ردّ معتزله و تأیید فرقه شیعه و عقاید کروندگان بآن کتبی چند نوشته و چون کاملاً بآراء معتزله آشنا و در کلام و انشاء نیز استاد بوده در این راه بخوبی از عهده برآمده و حسن انتقام بزرگان معتزله قریب بعهد خود از قبیل ابوهاشم جبائی و ابوعلی جبائی و ابوالحسن خیاط و کعبی را بجنبش آورده و بواسطه تألیف کتابهای بالنسبه متقن و جمع آوری ادله و آراء کلامی در تأیید عقیده اهل تشیع مخصوصاً مسئله امامت برای پیشرفت کار این فرقه در آن اّیام کمک بزرگی شده است.

بهین مناسبت قیام ابن الرّاوندی بر معتزله و دفاع از عقاید فرقه شیعه متکلمین و مؤلفین معتزلی و سنی از او بزشتی تمام در کتب خود ذکر کرده اند مخصوصاً در میان معتزله ابوالحسین خنّاط و ابو هاشم جبّائی و ابوعلی بسر او و در میان اهل تسنّن ابوالوفاء بن عقیل و ابوالفرج عبد الرحمن بن الجوزی براوسیار تاخته و ابن الجوزی او را از بزرگان ملاحده (۱) و یکی از سه نفر زندیق بزرگی میدانند که در میان اهل اسلام ظاهر شده اند (۲).

اما عقیده مؤلفین شیعه در باب او مختلف است بعضی او را ستوده و بعضی دیگر بدم او پرداخته اند و از این میان کسیکه بیش از همه علی رغم معتزله از بعضی از تألیفات و عقاید ابن الرّاوندی دفاع کرده علم الهدی سید مرتضی است. با این حال باز چون تمام عقاید ابن الرّاوندی با مذهب متکلمین امامی نهمیساخته و بسیاری از آنها بیش ایشان ملعون و مطرود بوده است جمعی از اهل کلام شیعه در نقض پاره ای از مؤلفات و آراء ابن الرّاوندی کتبی نوشته اند و مشهورترین این اشخاص یکی ابو محمد حسن بن موسی نوبختی دیگری خال او ابوسهل اسماعیل بن علی است حتّی سید مرتضی هم در کتاب شافی خود بنقض بعضی از ادّله ابن الرّاوندی در باب امامت اشاره کرده است.

باری چون ابن الرّاوندی بدفاع از عقاید امامیه قیام نموده و برای ایشان بتألیف کتبی پرداخته است مخالفین این فرقه با وجود زندیق و ملحد شمردن ابن الرّاوندی او را در عداد متکلمین شیعه آورده اند و ما بعلمت نامی که از این شخص و از ابو عبّسی و راق در شرح حال متکلمین نوبختی و شرح نصّ جلی و غیره برده میشود در این مقام باحوال و تألیفات او مختصر اشاره ای کردیم.

پدر ابن الرّاوندی را نوشته اند که از یهود بوده و در تورات تحریفاتی وارد کرده است، این نسبت هم باید یکی از جمله تهمت‌هایی باشد که بر ابن الرّاوندی بسته اند

(۱) تلّیس المّیس ص ۱۱۸

(۲) دو نفر دیگر یکی ابو حیان علی بن محمد صوفی مشرب معاشر ابن العنید و صاحب بن عبّاد دیگری ابوالعلاء احمد بن سلیمان مغری شاعر مشهور (نُتِیَةُ الْوَعَاة ص ۲۴۹ و روّضات الجنّات ص ۵۴)

چه او و بعضی از کسانی چنانکه دیدیم از معتزله بوده اند و جدش محمد بن اسحق نام دارد و بهین ملاحظات صحت این نسبت بعید مینماید.

ابن الراوندی از معاصرین ابو عیسی و راقست و بکفته ابو الحسن خیطا شاکرد او بوده و در نتیجه تعلیمات و راقی از اعتزال رو گردان و بکفر و الحاد منتقل شده (۱) و در این راه برای او استادان دیگری نیز از زنادقه مثل ابو شاکر دیمانی و عثمان بن طلوت و ابوالختم حداد شمرده اند (۲).

بکفته مسعودی: ابن الراوندی ۱۱۴ مجلد کتاب تألیف کرده بوده (۳) که امروز از آنها اثری باقی نیست جز بعضی فقراتی که ابو الحسن خیطا در کتاب الانتصار برای رد مضمون آنها از کتاب فضیحة الثغر تألیف ابن الراوندی نقل نموده است و از این کتب که بعضی از آنها در تقریر عقاید معتزله و عده ای در تأیید عقاید امامیه و بعضی دیگر در رد بر اسلام و دفاع از عقاید ثنوییه یا یهود و غیره بوده است درست نمیدانیم که از آنها کدامها تألیف ابن الراوندی است و کدامها تألیف کسانی که مشربشان نزدیک بمشرب ابن الراوندی بوده و یا کسانی که از سر غرض و دشمنی آنها را ساخته و باسم ابن الراوندی انتشار داده اند.

شهرت ابن الراوندی بزندقه و الحاد تا آنجا رسیده بوده که او را مثال کامل این نسبت می شمرده اند و بهین جهت غالب نوشته هایی را که از آنها راجحه کفر و الحاد استشمام میشده و مؤلفین آنها لابد از ترس جان نام و نشان خود را پنهان میکردند دیگران از راه مشاکله باین الراوندی نسبت میداده اند.

اینک اسامی تألیفات منسوب باین الراوندی و موضوع هر یک از آنها:

۱ - ۷ - کتابهای: الاسماء والاحکام، الابتداء والاعادة، خلق القرآن، اللقاء واللقاء، لاشیء الا موجود (۴)، الطیام، الوئولة (در تنهایی حرکات) تمام در تقریر عقاید معتزله و این کتب را ابن الراوندی در ایامیکه هنوز جزء جمع معتزله بوده تألیف

(۱) الانتصار ص ۱۵۵ (۲) ایضاً ص ۱۴۲ (۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۴۳۷ از چاپ فرنک

(۴) برای شرح مختصری از این موضوع و عقیده ابن الراوندی در آن باب رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۰۲

کرده بوده و آنها را بهمین جهت مؤلفین معتزلی جزء « کتب صلاح » او میدانند.
 ۸ - کتاب الأماقة موافق عقیده فرقه امامیه و این همان کتابی است که ابن الرّاوندی پس از ترك معتزله بجهت تقرّب بشیعه موافق مذهب ایشان تألیف کرده و گفته اند که در ازاء آن از رؤسای امامیه سی دینار جایزه گرفته است.

۹ - کتاب فضیحة الثغرلة در ردّ کتاب فضیلة الثغرلة تألیف جاحظ و ابن الرّاوندی در این کتاب بسختی بر معتزله و جاحظ و شیوخ معتزلی او تاخته و از امامیه دفاع کرده است.

این کتاب در میان متکلمین فرق مختلفه و ارباب ملل و نحل کسب استشهار فوق الباعده نموده است، از يك طرف معتزله برّد آن پرداخته و کتب چند در نقض مطالب آن ساخته اند که یکی از آنها کتاب الانتصار ابوالحسین خنّاط است و از طرفی دیگر دشمنان معتزله مخصوصاً امامیه و متکلمین اشعری غالب مطالب آنرا در کتب خود نقل کرده و آنها را برای حمله بمعتزله سند و دستاویز قرار داده اند.

مؤلفین امامی کتاب الامامة ابن الرّاوندی و کتابی دیگر از تألیفات او را که آلرّوس نام داشته از « کتب سداد » او می‌شمارند^(۱) و ذکر این کتاب دوم فقط در کتب مؤلفین امامی دیده میشود و احتمال دارد که مقصود از آن کتاب فضیحة المعتزله یا کتاب دیگری باشد که ابن الرّاوندی در تأیید عقیده امامیه نوشته بوده.

قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی در کتاب المغنی بر ابن الرّاوندی ووراق و امثال ایشان حمله ها کرده و در باب ابن الرّاوندی میگوید که غرض او از اظهار الحاد و تألیف کتب در این خصوص انداختن شك در دلها بوده و بسی اوقات هم برای کسب شهرت و منفعت کتاب مینوشته است.

سید مرتضی در دفاع از ابن الرّاوندی میگوید: « ابن الرّاوندی این کتبی را که اسباب بدنامی او شده بقصد معارضة با معتزله و زور آزمائی با ایشان ساخته چه معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را بقصور فهم و غفلت متهم

نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد و الا ابن الزاوندی از این تألیفات علناً تبرّی میجسته و نسبت تألیفات آنها را بخود انکار میکرده و بدیگری منسوب میداشته است و شکی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه بآنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است و کاری که ابن الزاوندی در این راه کرده نظیر عمل جاحظ یا نزدیک بآن است و اگر کسی کتب غصایه و مروایحه و قضا و عیاضه و ایمیه و رافضیه و زیدیه را که همه تألیف جاحظ است جمع آورد می بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضاد و رنگ برنگ سخن گفتن بچه درجه عظیمی از شگ و الحاد و قلت تفکر در دین رسیده بوده است و هیچکس نمیتواند مدعی شود که جاحظ بمحتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون از مقالات مرزوم و احتجاجات ایشانرا نقل کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل گفته ها بتوان مخالفین را قانع کرد نظیر آنرا در حق ابن الزاوندی نیز میتوان گفت در صورتیکه ابن الزاوندی در کتبی که نام او را در پیش مردم زشت کرده هیچگاه نمیگوید که من باین مذاهبی که حکایت کرده ام معتقدم و بصحت آنها ایمان دارم بلکه میگوید دهریه یا موحدین یا براهمه یا مؤمنین باصل رسالت چنین و چنان میگویند. اگر میشود گفت که بر جاحظ در دشنام گفتن بصحابه و ائمه و شهادت دادن بکمراهی و خروج ایشان از دین کناهی نیست و کلام او در این موارد بمنزله نقل قول و حکایت است بهمین ترتیب ابن الزاوندی هم مجرم نیست و بنابر قریئه فوق تهمتائی که بر او وارد ساخته اند از او زایل میشود... (۱)

۱۰ - کتاب القضا یا قضیب الذهب در اثبات حدوث علم باری تعالی ؛

۱۱ - التاج که از مشهور ترین کتب اوست و موضوع آن اثبات قدمت عالم واجسام و رد ادله مخالفین بوده (۲) و چون معتزله و امامیه بخلاف آن معتقدند جماعتی از متکلمین این دو فرقه در نقض آن کتبی نوشته بوده اند از آن جمله از معتزله

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۱۳ (۲) الانتصار ص ۱۷۲ - ۱۷۳

ابوالحسین خِطّاط و از امامیه ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی آنرا نقض کرده اند و کتاب ابوسهل در ردّ کتاب التّاج ابن الرّاوندی کتاب السّبک نام داشته . این کتاب التّاج گویا در دست ابن ابی الحدید بوده و او میگوید که ابن الرّاوندی مقابله قدمت عالم را از فلاشفه اقبائس و در کتاب التّاج خود کتجانده است (۱)؛

۱۲ - کتاب ثَغِّ الْحِكْمَةِ يَا عَبَّ الْحِكْمَةِ در ذکر نایاب بودن تکلیف امرونی بمردم از طرف خداوند تعالی؛

۱۳ - کتاب الزّمرد در ابطال موضوع رسالت و ردّ معجزات منسوب بابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول و بقول ابوالحسین خِطّاط در این کتاب ابن الرّاوندی بابی بعنوان ردّ بر محمد به معنی مسلمین مخصوصاً منعقد کرده بوده و در آن برقرآن مجید تاخته بوده است (۲) و گویا ظهور همین کتاب هم باعث طرد او از میان معتزله شده است (۳) و ابوالقاسم کعبی نقل کرده بوده است که ابن الرّاوندی در علت تسمیه این کتاب بزمرد چنین میگوید که چون خاصیت زمرد این است که هرگاه چشم مار بر آن افتد در حال از حدقه بیرون جهد و ذوب شود (۴) کتاب خود را باین اسم خواندم تا چون خصم در آن بنگرد دستخوش هلاک گردد . این کتاب را ابن الرّاوندی خود و ابوالحسین خِطّاط نقض کرده اند؛

۱۴ - کتاب القرند در طعن بر پیغمبر اسلام که بر آن هم ابوالحسین خِطّاط و ابو هاشم جبائی نقض نوشته اند؛

۱۵ - کتاب الدافع در ردّ برقرآن و ترتیب آن که از طرف خِطّاط و ابوعلی جبائی ردّ شده و این کتاب را گویا ابن الرّاوندی برای یهود نوشته بوده (۵) و خود نیز بعدها آنرا نقض کرده است (۶)

۱۶ - کتاب التّوحید که بگفته خِطّاط ابن الرّاوندی بعد از آنکه از طرف مسلمین

(۱) شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۹ (۲) الانتصار ص ۲ - ۳ (۳) ایضاً ص ۱۲۳

(۴) شعری قدیم مکرر در اشعار خود باین افسانه اشاره میکنند از آنجمله منجیک میگوید:

شیده ام بحکایت که دیده امی برون جهد جو زمرد براو برند فراز .. الخ

(۵) البداية والتهامة ابن کثیر (خطی) (۶) ضمیمه التهرست چاپ مصر ص ۵

مورد تعقیب قرار گرفته بود از ترس جان آنرا برای تقرب باسلام تألیف کرده (۱)؛
 ۱۷ - کتابی در موضوع اجتهاد که آنرا ابوسهل اسماعیل نوبختی نقض کرده (۲)؛
 ۱۸ - کتاب الترجّان در اختلاف اهل اسلام و کتب دیگر.

وفات ابن الرّاوندی را بعضی از مؤلفین کمی پس از مرگ وراق یعنی اندکی پس از سال ۲۴۷ و بعضی دیگر در ۲۴۵ و عده ای هم در ۲۹۸ نوشته اند.
 برای شرح حال و تألیفات و عقاید او رجوع کنید بکتاب الانتصار خطاط که صفحه ای از آن از ذکر ابن الرّاوندی خالی نیست و مقدمه نفیس آن بقلم نیرکی (۳) و الفهرست ص ۴-۵ از ضمیمه چاپ مصر و مروج الذهب ج ۷ ص ۲۴۷ از چاپ فرنک و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۸ چاپ طهران و البدایة و النهایة ابن کثیر (خطی) و المنتظم ابن الجوزی (خطی) و تلیس ابلیس ص ۷۲ و ۱۱۸ و تبصرة العوام ص ۲۹۸ و ۴۴۰ و مواضع متعدده از مقالات اشعری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و الفرق بین الفرق و شهرستانی و ابن حزم و کتاب شافعی و فصول سیدمرتضی و روضات الجنّات ص ۵۴ و رساله ابن القارح در جزء مجموعه رسائل البلقا چاپ مصر ص ۲۰۱ و کثر الفوائد کراچی ص ۵۱ و غیره.

۱۳ - ابو جعفر بن قبه رازی

(اوایل قرن چهارم)

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی از بزرگان متکلمین شیعه است که در ابتداء جزء معتزله بوده و بعد از آن فرقه روگردانده و بمذهب شیعه امامیه گرویده است و او از شاگردان ابو القاسم کعبی بلخی بوده سپس از معارضین او گردیده و در ردّ برزیدیه و اثبات امامت موافق عقیده امامیه کتب چند تألیف کرده است و مشهورترین تألیفات او کتابی است در امامت بنام کتاب الانصاف که فضلی بعد از آن مطالب بسیار نقل کرده اند از آن جمله شیخ صدوق در کمال الدین و سید مرتضی در شافعی و فصول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و غیره.

ابو الحسین محمد بن بشر سوسنجردی از شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نقل میکند که پس از زیارت مزار امام علی بن موسی الرضا از طوس ببلخ پیش ابو القاسم کعبی رفتم و کتاب الانصاف ابو جعفر بن قبه بامن بود و او را مطالعه کرد و کتابی بنام المسترشد در نقض آن نوشت ' بری برگشتم و مسترشد را بر ابو جعفر

(۱) الانتصار ص ۱۳ (۲) الفهرست ص ۱۷۲ (۳) H. S. Nyberg

نمودم ، ابو جعفر کتابی بنام النسبت در رد آن تألیف کرد . چون این کتاب را
پیش کعبی برگرداندم او کتابی دیگر باسم نقض النسبت در رد آن نوشت و چون
بری برگشتم ابو جعفر وفات یافته بود (۱) بنابراین وفات ابو جعفر بن قبه قبل از وفات
کعبی یعنی پیش از سال ۳۱۹ اتفاق افتاده .

برای شرح حال او رجوع کنید برجال طوسی ص ۲۹۷ - ۲۹۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶-۲۶۶
والفهرست ص ۱۷۶ و کمال الدین ص ۳۱ و ۳۶ و کتاب شافی سید مرتضی ص ۱۰۰ و فصول او
(خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶۹ و غیره .

فصل ششم

ابوسهل اسماعیل بن علی (۲۳۷-۳۱۱)

یکی از بزرگترین افراد خاندان نوبختی بلکه مشهورترین ایشان ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت است که در زمان خود که مقارن ایام غیبت صغری است از بزرگان رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمین فرقه امامیه و از شعرا و مصنفین و مشوقین ادب و شعر و مصدر مشاغل اداری بوده و در دیوان خلافت مقامی قریب بمقام وزارت داشته و در تأیید مذهب شیعه امامیه و رد مؤلفات مخالفین این فرقه کتب بسیار تألیف کرده بوده است.

ابو سهل اسماعیل یکی از آل نوبخت است که نسبتاً از احوال او اطلاعات مفصلتری در دست است چه بهمین مناسبت اهمیت مقام و کثرت تألیفات مورخین قدیم و علمای اخیار و رجال بضبط احوال و اسامی تألیفات و نقل اقوال او بیشتر توجه کرده اند.

اگرچه ابو سهل کاتبی بلیغ و شاعر نیز بوده (۱) و در دستگاه خلافت مقامات اداری مهم داشته ولی اعتبار و شهرت عمده او بهمان اشتغال بعلم کلام و احتجاج با مخالفین امامیه و سعی در وارد کردن مسئله امامت است در جزء اصول و بیشتر کتب او نیز راجع بهمین موضوع هاست بخصوص که اگر گفته بجزری شاعر مقرون بغرض نباشد شعر او لطفی نداشته و مطابق حکمیت این گوینده در حکم مضغ آب و خالی از طعم و معنی بوده (۲) و در مشاغل اداری نیز از او اثری نمانده است که چندان مهم و موجب بلند نامی او شده باشد.

۱- زندگانی اداری ابوسهل نوبختی

آنچه از زندگانی اداری او اطلاع داریم وقایعی است که در ششماه آخر از دوره

(۱) تاریخ الاسلام ذمبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس

(۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۷۰

حیات هفتاد و چهار ساله او اتفاق افتاده و مسلم است که ابوسهل قبل از این تاریخ نیز در دستگاه خلافت مصدر مشاغل و یا در بعضی ولایات از طرف رؤسای دواوین مأمور و عامل بوده بخصوص در ایام خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰) و انقلابات عهد او (۱) چه از طرفی این خلیفه و آل فرات که در دوره او مدتی وزارت و مهمات دیگر اداری را در دست داشتند حامی شیعیان و متایل بایشان بودند و ابوسهل در آن اوان ریاست غرقه شیعه را در بغداد داشت و از طرفی دیگر بعضی از مؤلفین مقام او را در امور دنیائی و در میان کتاب تالی تلو مقام وزراء نوشته اند (۲) و این جمله میفهماند که ابوسهل لا اقل در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت های ابن الفرات در دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغری که از آل نوبخت مردمانی دیگر مثل ابوالحسین علی بن عباس (۲۴۴-۳۲۴) و ابوالقاسم حسین بن روح (متوفی سال ۳۲۶) در بغداد صاحب ریاست و قدرت بوده اند در نخت توجه و هدایت ابوسهل اسماعیل بن علی بعزت و شوکت بسیار عزیزست میکرده اند.

دوره خلافت مقتدر یکی از ادوار نکبت آمیز ایام حکمرداری بنی عباس است چه در عهد این خلیفه که مردی ضعیف النفس و شهوت ران و بی تصمیم و متردد بود اختیار عموم کارها در دست نسوان حرم سرا و عمال دیوانی و منشیان و غلامان و رؤسای لشکری قرار داشت و ایشان که جماعتی مغرض و طماع و جاه طلب بودند پیوسته در شکست کار یکدیگر میکوشیدند و یکی از جمله مسائلی که رقابت بین آنانرا شدت میداد موضوع اختلاف بین شیعه و سنی بود چه مقتدر مثل مأمون بنی هاشم و آل علی تمایل داشت و آل فرات که چندبار در عهد او وزارت و مشاغل مهمه دیگر دیوانی را در دست گرفتند جدا از این فرقه طرفداری میکردند، بنی عباس و آل ابی طالب را وظایف مرتب

(۱) بودن او در اهواز و مباحثات او در آن شهر با ابوعلی جیائی (۲۳۵-۳۰۳) قبل از ۳۰۳ که تاریخ فوت ابوعلی است (فهرست طوسی ص ۵۸ و رجال نجاشی ص ۲۴) و مناظره با حلاج در اهواز قبل از ۳۰۱ و دوری از بغداد مؤید همین حدس است (۲) رجال نجاشی ص ۲۴

میدادند و چنانکه بعد خواهیم دید عده مخالفین اهل تسنن عموماً و طایفه امامیه خصوصاً در سایه حمایت آل فرات رو بافزایش گذاشت و همین کیفیت رقبای سنی مذهب آل فرات را در مواقعی که از ضعف نفس خلیفه استفاده کرده روی کار می آمدند بشدت عمل و سخت گیری نسبت بفرقه امامیه و منتسبین بایشان و امیدداشت و مهمترین این کشمکشهای سیاسی و مذهبی خصومت بین دو خاندان آل جراح و آل فرات بود که عمال خلیفه و شخص او و طرفداران این دو خاندان وزارت طلب برای تحصیل اموال و تشقی اغراض دیگر آتش آنرا دامن میزدند و مایملک و آبروی کسانی که خود بر سر کار آورده بودند بیکبارگی از میان میبردند و باز ایشانرا استمالت کرده بار دیگر همین بازی را تجدید مینمودند .

مقتدر خلیفه در ۲۱ ربیع الاول سال ۲۹۶ وزارت خود را بابو الحسن علی بن محمد بن الفرات داد ولی پس از سه سال و هشت ماه وسیزده روز یعنی در تاریخ ۴ ذی الحجه سال ۲۹۹ ابن الفرات را محبوس کرد و اموال او و یارانش را بغارت برده بهتك احترام حرم او اقدام نمود و ابوعلی محمد بن یحیی بن عبدالله بن یحیی بن خاقان را بوزارت برگزید و چون ابن خاقانی بصیرنی نداشت و کارها یش از یش مختل گردید خلیفه در تاریخ ۱۰ محرم سال ۳۰۱ مصمم شد که باردیگر ابو الحسن بن الفرات را بشغل سابق برگرداند ولی بعضی از امرا او را از این عمل منع کردند و مقتدر ابو الحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح را شغل وزارت داد و خاقانی را دستگیر کرده بکشیدن حساب و مصادره اموال او پرداخت .

وزارت علی بن عیسی تا سال ۳۰۴ طول کشید و چون فساد کارها با وجود نفوذ امرا و عمال دیوانی و طمع ورزی سران لشکری و بی کفایتی خلیفه بسهولت اصلاح پذیر نبود مقتدر با اینکه ابو الحسن بن الفرات را محبوس کرده بود همه وقت با او شور میکرد . علی بن عیسی چون دید طرفداران ابن الفرات غلبه دارند از وزارت کناره جست و مقتدر در ۸ ذی الحجه ۳۰۴ بار دیگر ابو الحسن بن الفرات را وزیر خود قرار داد و ابن الفرات بدعوت خلیفه عین همان رفتار را که اسلاف او

نسبت بیکدیگر در حبس و زند و مصادرۀ اموال هم معمول میداشتند نسبت بابوالحسن علی بن عیسی بن جراح تکرار کرد.

وزارت خود ابوالحسن بن الفرات نیز طولی نکشید و خلیفه پس از يك سال و پنج ماه و نوزده روز مقام او را در جمادی الاخری سال ۳۰۶ بمحمد بن العباس وا گذاشت. حامد چون از کار وزارت اطلاعی نداشت ابوالحسن علی بن عیسی را بنیابت خود برگزید و در حقیقت تمام امور وزارت در دست علی بن عیسی بن جراح قرار گرفت و حامد بهمان اسم وزارت و عهده داری خراج و مالیات ولایت واسط که آنها را در ضمان خود گرفته بود قانع شد.

ابو محمد حامد بن العباس که مردی لئیم و سفیه و متعصب و کینه ورز بود بدستاری علی بن عیسی در کشیدن حساب ابوالحسن بن الفرات و کسان او مرتکب اقسام رذالتها شد چنانکه کسان او ابوالحسن بن الفرات را دشنام دادند و آزار کردند و او را بیرداخت مالی عظیم مجبور ساختند و پسر او مخین و یارانش را بضرب چوب عذاب نمودند و همین حامد بن العباس است که در سال ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج را در بغداد مصلوب کرده و در اواخر وزارت خود ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی تائب سوم امام غایب را در دار الخلافه بحبس انداخته است.

در ربیع الآخر سال ۳۱۱ مقتدر خلیفه حامد بن العباس و علی بن عیسی را که حامیان جدی اهل سنت و دشمنان مخالفین این فرقه محسوب میشدند از وزارت و ریاست دوا این خلع کرد و ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات را خلعت داده در دفعۀ سوم بوزارت خود منصوب نمود.

ابن الفرات حامد بن العباس را که از اتمام وزارت خاقانی مالیات و خراج واسط را در عهده و ضمان خود داشت بر سر آن اعمال باقی گذاشت ولی طولی نکشید که دشمنان حامد بن العباس، وزیر را بمطالبۀ مالی که حامد در عهده داشت واداشتند و ابن الفرات که در تاریخ ۲۱ ربیع الآخر سال ۳۱۱ بار سوم بوزارت برقرار شده بود اندکی بعد از تصدی این مقام ابوالعلاء محمد بن علی البرزقری و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی

یعنی رئیس فرقه امامیه را در بغداد که در دیوان نیز مقامی داشت مأمور نمود که بواسطه رفته حساب مالی را که حامد بدیوان مدیون است از او بخواهند.

ابوسهل با حامد بن العباس در این عمل بطریقه منشیان و اصحاب دفتر رفتار نمود و از طریق رفیق و مدارا خارج نشد ولی بزوفری بعکس با او بسختی معامله کرد و با خطاب درشت و عتاب تمام از او مطالبه مال نمود (۱) و با وجود تمام این کیفیات باز بمناسبت قدرتی که حامد در واسط پیدا کرده بود نتوانست از او مال باقی را بگیرد خلیفه مجبور شد که برای تقویت او و ابوسهل نوبختی عده ای از غلامان و لشکریان خود را بکمک بفرستد اما حامد بامید زنهار خلیفه با لباس مستعار از واسط فرار کرده بیغداد آمد ولی خلیفه او را گرفته بدست ابوالحسن بن الفرات سپرد و پسر ابوالحسن یعنی محسن که مردی قسی و ظالم و بدکردار و نجیب بن طیب معروف بود حامد را سخت عذاب کرد و همراه بعضی از یاران خود بواسط فرستاد تا حساب او را بکشند و ضمناً دستور داد تا او را در رمضان سال ۳۱۱ مسموم نمودند.

چون دوره مأموریت محمد بن علی البزوفری بواسط تا تاریخ مَرگ حامد بن العباس هنوز خاتمه نیافته و باقرب احتمالات ابوسهل نوبختی نیز کما فی السابق با او همراه بوده است احتمال میرود که ابوسهل تا تاریخ فوت حامد (رمضان ۳۱۱) هنوز در واسط بمأموریت سر میکرده و اندکی بعد از این تاریخ در شوال همین سال یسن هفتاد و چهار وفات یافته است (۲).

اما رفیق و مدارای ابوسهل نوبختی با حامد بن العباس که مردی متعصب و باقرار خود دشمن رافضه و ابن الفرات (دوست و حامی ابوسهل و امامیه) محسوب میشده شاید جهات سیاسی داشته چه ابوسهل بشرحیکه خواهیم دید در قضیه دعوت حسین بن منصور حلاج چه در عهد وزارت ابن الفرات و چه در ایام حامد بن العباس با این داعی جدید که اساس تشکیلات دینی فرقه امامیه را تهدید میکرد و تردید

(۱) تاریخ الوزراء ص ۳۴ - ۳۵ و تکه تاریخ الطبری f. 24 b (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

(۲) تاریخ الاسلام ذمی f. 60b (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

بوده است که ریشه نفوذ ایشانرا در دستگاه خلافت از بیخ بر کند بسختی در افتاده و نگذاشته است که دعوت حلاج در بغداد و در بار قوام بگیرد و همین کیفیات یکی از اسباب دستگیری حلاج و قتل او بدست حامد بن العباس در سال ۳۰۹ بوده است . احتمال کلی میرود که در قضیه قتل حلاج ابو سهل نوبختی با حامد بن العباس موافق و شاید از محرکین او بوده و همین سابقه اتحاد مسلک سیاسی ابوسهل را در مأموریت بواسطه برعایت حقوق دیرین و داشته باشد .

۲ - زندگانی علمی و ادبی او

دوره زندگانی ابو سهل اسمعیل بن علی نوبختی از يك طرف مقارن است با قسمت عمده ایام غیبت صغری و از طرفی دیگر با زمانی که فرقه امامیه بر اثر مجاهدات طبقه اول متکلمین امامی و مساعی طرفداران این فرقه در دستگاه خلافت نضج گرفته و با وجود جمیع مخالفت‌های سیاسی و دینی فرق دیگر و احتجاجات و رد و نقضهای معتزله بر اساسی مستحکم استوار شده و اصول و مبانی مذهبی و کلامی آن مدون و بر قواعدی که تقریباً پیش جمیع شیعیان امامی متفق علیها بشمار میرفت یابدار گردیده بود .

اما مخالفین امامیه در این تاریخ باز هنوز قدرت کامل داشتند و از انتقاد و نقض عقاید و مقالات فرقه امامی دست نکشیده بودند بعلاوه در دوره غیبت صغری بواسطه بروز اختلافات کثیر و ظهور فرق چند در میان شیعیان قطعیه ، فرقه امامیه دوچار بحران بزرگی شد و ابوسهل که در این عصر ریاست فرقه مزبور را در بغداد یافته و شوکت دنیائی و مقام علمی او نیز محرز بود بکمک سایر افراد خاندان نوبختی و بعضی از خاندانهای دیگر از يك طرف از مجاری سیاسی برفع تفرقه فرقه امامیه و دفع مخالفین ایشان پرداخت و از طرفی دیگر بوسیله استعمال حرب کلام و بذل مجاهدات علمی در این مرحله باخذ نتایج بسیار موفق آمد و خدمات شایان بحفظ و تأیید و تثبیت اصول دینائی مذهب شیعه اثنی عشریه کرد که ذکر او را در تاریخ ابن مذهب مخلد کرده و او را در این فرقه شایسته لقب « شیخ المتکلمین » نموده است .

اگر چه ابوسهل نوبختی در علم کلام شاگرد متکلمین اولیه شیعه است و مسائلی را که دفاع کرده پیش از او دیگران مطرح و پس از مباحثات بسیار در تألیفات خود مدون ساخته بودند ولی ابوسهل چنانکه از ملاحظه فهرست مؤلفات او و بعضی اشارات دیگر بر می آید در تکمیل علم کلام مطابق مذهب امامیه دوکار کرده است که از اهم مسائل و از هر جهت قابل توجه و یادداشت است:

۱ - در اصول یعنی اعتقادات ابوسهل علاوه بر دفاع از عقایدی که يك عده از متکلمین امامی قبل از او آنها را بنابر تصویب ائمه هدی و قبول جمهور امامیه مدون کرده بودند پیروی از اصول اعتزال را پیش از پیش در تقریر مسائل کلامی مطابق عقیده امامیه پذیرفته مخصوصاً فرقه قطعیه را از بعضی تهمتیه که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم و غیره دامنگیر يك عده از متکلمین اولیه فرقه امامیه شده بود خلاص کرده و صریحاً مثل معتزله خود را طرفدار محال بودن رؤیت خدای تعالی و « حدوث عالم » و مخالف با جبریه در باب « مخلوق » و « استطاعت » اعلان نموده است و در باب « انسان » و رد « اصحاب صفات » نیز مسلك معتزله را پیش گرفته و از این تاریخ دو مذهب معتزلی و امامی زیاد تر از سابق بهم نزدیک شد و شاگردان ابوسهل هم بعد از او همان عقاید را تقریباً بدون تغییرات زیاد در میان امامیه منتشر ساختند.

۲ - در باب مسئله امامت که از اهم مسائل مختلف فیها بین فرق اسلامی بود متکلمین امامی قبل از ابوسهل بشرحیکه دیدیم هر يك مقالاتی یا کتبی پرداخته و بیشتر با ادله سمعیه و نقلیه موضوع نصّ جلی و خفی و اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و حقایق امامت فرزندان آن حضرت را پیش کشیده بودند ولی ابوسهل نوبختی و دوفتر از معاصرین او یعنی خواهرزاده اش ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابو الاحوص داود بن اسد بصری (۱) اولین کسانی هستند که بتبعیت از ابو عیسی و راق و ابن الزاوندی در اثبات وجوب امامت و بیان اوصاف امام ادله عقلیه

(۱) رجوع کنید به صفحه ۸۳ از همین کتاب

را بکار برده و اگر هم باده سمیه استظهار چیست اند فقط برای تأیید ادله عقلیه و تصرف در استدلال بوده است و سید مرتضی که کتب ابوسهل و ابو محمد نویسنده را در دست داشته در رد بر قاضی عبدالجبار معتزلی مینویسد که مؤلفات ابوسهل و ابو محمد در باب امامت بر مطلبی که در فوق نقل کردیم شاهد است و مطالب آنها نه تنها مؤید شروحاتی است که ابو عیسی و راق و ابن الزاوندی در خصوص امامت نوشته اند بلکه بیشتر اعتماد ابو محمد و ابوسهل بر ادله ای است که راق و ابن الزاوندی آورده و ایشان در طی طریق امامت همان راهی را رفته اند که راق و ابن الزاوندی رفته بودند (۱).

همین احتجاج راقی و ابن الزاوندی و ابوالاحوص و ابوسهل و ابوسهل در اثبات وجوب امامت و تقریر صفات امام با ادله عقلیه بتدریج مسئله امامت را هم پیش امامیه مثل توحید و عدل و نبوت در جزء اصول وارد و در مباحث کلامی داخل کرده است و کسی که بطلان مزبور صورت قطعیت داده و ادله و احتجاجات پیشقدمان خود را در این خصوص جمع آوری کرده و بدست او مسئله امامت در ذیل موضوع نبوت از مسائل کلامی مذهب امامیه شده است ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است (۲) و ابوسهل چنانکه عنقریب بیاید در موضوع امامت کتب متعدد نوشته و عمر خود را در دفاع از عقاید امامیه در این باب ورد غلایه و واقفه و اصحاب سنت صرف نموده است و میتوان گفت که کتب و آراء او در باب امامت جمیع مؤلفات متکلمین سابق را تحت الشعاع قرار داده است و همانها هم برای متکلمین امامی بعد از او مقتدی و مرجع قرار گرفته و این علاوه بر مقام علمی و نفوذ و اعتبار و شوکت شخصی ابوسهل تاحقی نیز از برکت شاگردان متعددی است که در زیر دست او تربیت یافته و مؤلفات و عقاید شیخ و استاد خود را منتشر کرده اند.

گذشته از مقامات سیاسی و علمی ابوسهل از ادبا و شعرا نیز بوده و بادونفر

(۱) شافی سید مرتضی ص ۱۴ - ۱۵ (۲) نخبه المقال ص ۱۳۲

از بزرگان کویندگان عرب یعنی بختی (۲۰۶-۲۸۳) و ابن الرومی (۲۲۱-۲۸۳) حشر داشته است. حکمیت بختی را در باب درجه شاعری ابوسهل سابقاً نقل کردیم و بختی که مداح ابوسهل و پسرش ابویعقوب اسحق (مقتول در ۳۲۲) و بعضی دیگر از افراد خاندان نوبختی است در مدح ایشان قصاید چند دارد که ما پیش از این چند شعر از آنها را شاهد آورده ایم.

علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مشهور، پرورده خوان بنی نوبخت مخصوصاً ابوسهل و برادرش ابوجعفر محمد؛ داستانهائی داشته است که مسعودی فقط بآنها مختصر اشاره ای میکند^(۱) و از جمله این اخبار یکی آنکه وقتی ابن الرومی در قطعه ای آل نوبخت را ستوده و ایشانرا در نجوم اعلم ناس گفته بوده، ابوسهل بن علی در قطعه ای از این بناخوانی ابن الرومی سپاسگزاری کرده و گفته است که آل نوبخت از نظم جواب گفته های آبدار ابن الرومی عاجزند^(۲).

بعلاوه ابوسهل با بسیاری از علما و متکلمین و شعرا و ادبای عصر خود معاشرت و مکاتبات شعری داشته و جماعتی از ادبا و رواة شعر از او اخذ ادب کرده اند. ذکر مجالس او با ابوعلی جبائی در اهواز و با حکیم ریاضی معروف ثابت بن قره و مدیحه ابوالحسن علی بن العباس نوبختی (متوفی سال ۳۲۴) از او در کتب رجال و تواریخ هست و ما جمیع آنها را در مقام خود نقل خواهیم نمود.

گذشته از این مراتب ابوسهل خود از رواة اشعار است و قسمتی از اخبار ابونواس از او مروی است^(۳) و او شاکردان متعددی نیز داشته که همه از کتّاب و شعرا و متکلمین معروفند و ایشان چنانکه در ذیل مذکور میشود از ابوسهل ادب و شعر و کلام اخذ و در تعلیم این فنون پیش او شاگردی میکرده اند.

۳ - شاگردان ابوسهل نوبختی

ابوسهل در کلام و ادب يك عده شاگردانی داشته که بعد از او آراء و عقاید

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۳۳ (چاپ فرنک) (۲) آن دو قطعه مردو در دیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲۳ (چاپ مصر سال ۱۹۲۷ میلادی) مندرج است. (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

استاد خود را در میان فرقه امامیه و طلبه علم و ادب انتشار داده اند و اسامی شش تن از ایشان در کتب ادبی و تاریخی مذکور است بقرار ذیل :

۱ - علی بن اسمعیل، پسر او که علاوه بر اخذ علم و ادب از پدر^(۱) پیش ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب (۲۰۰-۲۹۱) عالم نحوی و لغوی مشهور نیز شاگردی کرده بوده. کتبه این شخص را خطیب بغدادی يك مرتبه ابوالحسن و يك بار هم ابوالحسن مینویسد و این علی بن اسمعیل از پدر خود ابوسهل و از ثعلب شعر روایت میکرده و ابومحمد حسن بن حسین بن علی بن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل بن نوبخت (۳۲۰-۴۰۲) از او پارامی از اشعار ثعلب را شنیده و ضبط نموده بوده و خطیب بغدادی بيك واسطه از این ابومحمد نوبختی که شرح خالش بیاید يك قطعه از اشعار ثعلب را روایت میکند که آنرا ابومحمد از علی بن اسمعیل نوبختی فرا گرفته بوده است^(۲) :

۲ - أبو الحسن علی بن عبدالله بن وَصیف التَّاشِيّ، (۲۷۴-۳۶۵) (۳) شاعر و متکلم معروف که از مشاهیر مداحان اهل بیت اطهار و از مصنفین معروف فرقه امامیه است و او در کلام شاگرد ابوسهل نوبختی است^(۴) و در امامت کتابی تألیف کرده بوده^(۵).

ناشیء اصغر شیخ روایت و استاد شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان است^(۶) و شیخ مفید از دو طریق یکی از راه شاگردی نزد ناشیء اصغر دیگر از طریق تعلیم پیش ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) شاگرد دیگر ابوسهل بيك واسطه شاگرد ابوسهل نوبختی محسوب میشود^(۷) :

(۱) ذهبی در تاریخ الاسلام fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس (۲) تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۴۷
(۳) یا ۳۶۶ (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۳۸۹ (۵) فهرست طوسی ص ۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۱۹۳ (۶) فهرست طوسی ص ۲۴۲

(۷) مقصود از ناشیء اکبر در مقابل ناشیء اصغر، أبوالبَّاس عبدالله بن محمد ملقب بابن شریح و التَّاشِيّ، الاکبر شاعر و متکلم مشهور است که از اهل آثار بوده و بسال ۲۹۳ وفات یافته و عمده اشتیاق او به مخالفتی است که با اهل منطق و شعرا و علمای عروض کرده و عموم معانی مسئله پیش ایشان را منکر شده و او کتابی در نقض منطق و قصیده نویی داشته است قریب چهار هزار بیت که در آن اهل آراء و نحل و مذاهب و ملل را ذکر نموده بوده (برای احوال او رجوع کنید به راجع الذهب ج ۲ ص ۲۶۶ چاپ مصر و ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴ و تاریخ بغداد خطیب ج ۱۰ ص ۹۲-۹۳)

- ۳ - ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجردی ، صاحب کتاب الاقناذ در امامت (۱) ؛
 ۴ - ابو علی حسین بن قاسم کزکیمی کاتب (متوفی ربیع الاول سال ۳۲۷) (۲) ؛
 ۵ - ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی (متوفی سال ۳۶۷) صاحب کتابی
 در امامت و استاد شیخ مفید (۳) ؛

۶ - ابوبکر محمد بن جحی صولی (متوفی سال ۳۳۵) کاتب و ادیب مشهور (۴) .
 بزرگان متکلمین امامیه در قرون چهارم و پنجم مثل شیخ مفید و نجاشی و
 سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر هم همه بیکی دو واسطه شاگردان ابوسهل نوبختی
 بوده اند و همین علت عقاید ایشان در باب امامت و مسائل دیگر کلامی تقریباً همان
 عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدده خود آنها را تشریح و تدوین کرده بوده است .
۴ - ابوسهل نوبختی مسئله غیبت

ابوسهل نوبختی در سال ۲۳۷ یعنی در ایام امامت امام دهم حضرت امام ابوالحسن
 علی بن محمد الهادی (از ۲۲۰ تا ۲۵۴) تولد یافته و در وقت رحلت امام یازدهم
 حضرت امام ابو محمد حسن بن علی المسکری یعنی در سال ۲۶۰ قریب ۲۳ سال داشته
 است و چون وفات او بسال ۳۱۱ و در سن ۷۴ اتفاق افتاده بنا بر این ۵۱ سال از
 عمر او در ایام غیبت صغری صرف شده و در دوره نیابت نایب سوم حضرت قائم یعنی
 در عصر وکالت و سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که با اواز يك خاندان
 بوده در گذشته است .

این دوره پنجاه و يك ساله از عمر ابوسهل نوبختی که در قسمت اخیر آن
 ابوسهل بر فرقه امامیه اثنی عشریه ریاست داشته و تقریباً هدایت این فرقه در آن
 ایام با او و سایر افراد خاندان نوبختی بوده است بزرگترین دوره های بحرانی برای
 فرقه قطعیه اثنی عشریه محسوب میشود چه در همین مدت بوده است که دشمنان فرقه
 مزبور از طرفی و خلیفه از طرف دیگر برای برچیدن بساط امامیه کمال مجاهدت

- (۱) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب و الفهرست ص ۱۷۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶
 (۲) تاریخ الاسلام ذمبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس و تاریخ بغداد خطیب ج ۸ ص ۸۷
 (۳) الفهرست ص ۱۷۸ و رجال نجاشی ص ۲۹۹ و روضات الجنات ص ۳۱
 (۴) تاریخ الاسلام fol. 60b

را بکار برده و از هیچگونه آزار و سختگیری دریغ نکرده اند و امری که بیشتر ایشان را در این مرحله محرّک شده وفات امام یازدهم و نماندن فرزندی بظاهر از آن حضرت بوده و این پیش آمد در آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت جسور کرد بلکه مؤمنین باین مذهب را هم دوچار اضطراب و حیرت عجیبی نمود و چنان اختلافی در میان ایشان بروز کرد که بچهارده فرقه منشعب شدند و هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزدیک شد که بر اثر این اختلافات و سعی دشمنان امامیه يك باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا بکام مخالفین این فرقه و خلیفه عباسی شود که از دست تحکیم کتاب و منشیان و عمال ایرانی امامی مذهب و زخم زبان و ملامتهای متواتر رؤسای امامیه بجان آمده بود و خلاص خود را از این معرکه بعموم وسائل می اندیشید.

امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری بروایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بعد از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در سمرن رأی وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آن حضرت فرزندی در مشهد و مرآی عاّمه باقی نبود و خلیفه عصر یعنی المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹) بهمین جهت امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و جمیع آنها را مهر نمودند و عمال او در پی یافتن فرزندان حضرت کوشیدند و زنان قابله را بتحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند و خادمی را با کسان او و چند زن بر او موّکل کردند و برادر خلیفه ابو عیسی بن مئوکل بر جنازه آن حضرت نماز گزارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای لشکری و کتاب و قضاة و فقهاء و معتلین تصدیق گرفت که حضرت بمرک طبعی وفات یافته. پس از آنکه جنازه امام یازدهم را در خانه ای که امام دهم نیز در آنجا مدفون بود بختک سپردند خلیفه و یاران او دریافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار بکار بردند و چون ب نتیجه ای نرسیدند و کنیزی که در حق او توهم حمل رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیاورد رأی خلیفه

بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین حدیث مادر آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد و با آنکه حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم اوست جعفر معارض او شد و نزد خلیفه از او سعایت کرد و در طلب میراث برادر از او استعانت جست تا بالاخره بحکم خلیفه ماترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقّف بین حدیث و جعفر تقسیم نمودند (۱).

جعفر که مردی دنیا دوست و عشرت طلب و طالب مقام برادر بود برای آنکه باین سمت شناخته شود باقسام وسایل تشبّث می جست و غالباً از کسان و طرفداران امام یازدهم که فرزند صغیر غایب آن حضرت را امام دوازدهم و حجّت حقّ بر خلق میدانستند پیش معتمد خلیفه سخن چینی میکرد از آن جمله خلیفه را وا داشت که صیقل جاریه امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید و از او حضرت قائم را مطالبه نماید (۲). صیقل برای بازداشتن عمّال خلیفه از تفحص در امر امام دوازدهم وجود چنان فرزندی را انکار کرد و مدّعی حمل شد. معتمد او را در حرم خود نگاه داشت و زنان و کنیزکان خلیفه و برادرش موفّق و خدمه و زنان ابن ابی الشّوارب قاضی (۳) بتعهّد و مراعات حال او قیام کردند و این حال دوام داشت تا آنکه امور خلافت در سال ۲۶۳ بر اثر پیش آمد های سخت چند از قبیل استیلای یعقوب بن لیث صفّار بر اهواز و خیال حمله بیفداد و فتنه صاحب الزّنج و مرک نا کھانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه تزلزل یافت و بهمین علّت صیقل را فراموش کردند و او از چنگ عمّال خلیفه نجات یافت (۴) و بین طرفداران جعفر و صیقل اختلاف و دشمنی شدید بروز کرد و ارباب دولت و عمّال خلیفه جمعی جانب جعفر را گرفتند و گروهی طرف صیقل را تا آنکه کار فتنه بالا گرفت و یکی از اعضای خاندان نوبختی یعنی حسن بن جعفر کاتب صیقل را در خانه خود پنهان کرد. عاقبت معتمد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹) که مثل متوکل

(۱) کمال الدین ص ۲۵-۲۶ و ۳۴ و ۴۷ و ۲۶۱-۲۶۲ و فرق السّیمة ص ۷۹ و غیت طوسی ص ۱۴۱-۱۴۲ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ (۲) اسم مادر امام دوازدهم را رواة و مؤلّفین باختلاف روایت صیقل و رجانه و سوسن و نرجس ضبط کرده اند (۳) مقصود علی بن ابی الشّوارب محمد است که در سال ۲۶۲ بمقام قاضی القضاتی منصوب شد (۴) کمال الدین ص ۲۶۲ و ۲۶۳

مخالف جدی طایفه امامیه بود او را بعد از بیست سال واندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و سبیل در قصر معتضد بود تا در عصر مقتدر خلیفه (۲۹۵ - ۳۲۰) وفات یافت (۱).

رحلت امام یازدهم و غایب بودن فرزندش یعنی حضرت قائم و دعاوی برادرش جعفر که امامیه او را کذاب لقب داده‌اند چنانکه پیش هم اشاره کردیم از طرفی میدان را برای تاختن بدست مخالفین امامیه مخصوصاً معتزله و زیدیه و اصحاب حدیث و سنت و خلیفه عباسی داد و از طرفی دیگر آن فرقه را بشعب بسیار منقسم ساخت و چهارده فرقه از آن میان برخاست که جمعی منکر فرزند داشتن امام یازدهم و گروهی در این باب متردد و طایفه ای معتقد بنحتم امامت و جماعتی منعی غیبت امام یازدهم و رجعت آن حضرت بودند و از این فرقه دسته ای نیز جعفر برادر امام یازدهم را امام میشمردند ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق نداشتند چه فرقه ای او را جانشین امام یازدهم و جماعتی او را منصوب برادر دیگرش محمد که در حیات پدر فوت کرده بود و گروهی هم او را منتخب امام دهم میشمردند و در دعوی امامت جعفر جماعتی از فطحیه و محمدیه (طرفداران امامت محمد بن علی بن محمد هادی که در حیات پدر فوت کرده بود) نیز علی رغم امامیه اثنی عشریه به نظرفداری او قیام کردند و جمعی از متکلمین زبردست فطحی و خواهر قارس بن حاتم بن ماهویه فروینی از اصحاب امام دهم که بواسطه اظهار غلو و فساد امام او را لعن و طرد کرده و جعفر بن خلاف بتبرئه و تزکیه او پرداخته بود (۲) دور جعفر را گرفتند و اسباب تقویت او و زحمت شیعیان اثنی عشری گردیدند.

در عصر بروز این هنگامه که از عهد معتمد خلیفه تا زمان مقتدر طول کشید و در آن مدت فرقه امامیه از هر طرف معرض آزار و تعرض قرار گرفتند خاندان امامی نوبختی همه وقت بواسطه داشتن املاک و ثروت و اعتبار شخصی و مقامات علمی و اداری در بغداد نفوذ کثلی داشتند و چشم امید فرقه مزبور در رد مخالفین

(۱) ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ - ۹۴ (۲) فرق الشیعه ص ۸۲ و کمال الدین ص ۳۴

و دفاع از خود بایشان بود ریاست آل توبخت و هدایت طایفه امامیه را در يك قسمت از این عصر متکلم و شاعر و ادیب معروف ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی داشت. ابوسهل که جزء عمده زندگانی خود را در تحصیل علم کلام و احتجاج و مناظره با مخالفین فرقه امامیه گذرانده و مردی زیرک و فهیم بود البته نمیتوانست در چنان موقع پر خطری ساکت بنشیند و از مسئله امامت که خود صورت کامل آنرا بر طبق اصول مذهبی امامیه مدوّن کرده بود دفاع نکند و درحالیکه هر کس در خصوص « غیبت » رأیی از خود اظهار میداشت و باعث تشّت جمعیت طایفه اثنی عشریه میشد عقیده ایرا که حق میدانست ظاهر ننماید.

تشّت امامیه در این عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حدّ رسیده بود که حتی در تعداد شمار ائمه نیز بین ایشان موافقت نبود. جماعتی باستناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی (۱) از اصحاب حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده بود ائمه را سیزده میشمردند و از روی همین حدیث ابونصر هیثم بن محمد کاتب از رجال آیام غیبت صغری و از معاصرین ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که ذکرش بیاید زید بن علی بن حسین بنانی فرقه زیدیه را هم در شمار ائمه آورده بود (۲) و حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که بدوازده امام بیشتر عقیده نداشته میگفته است که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیک است. (۳)

ابن التّیم در الفهرست در باب غیبت بابوسهل رأی خاصی که هیچکس نیز قبل از او باظهار آن نیرداخته بوده نسبت میدهد و آن اینکه ابوسهل میگفته است که من بامامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم ولی میگویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین او گردیده و این ترتیب یعنی انتقال

(۱) برای شرح خال او که راوی اولین کتاب شیعه است رجوع کنید بالفهرست ص ۲۱۹ و کتب رجال معتبر.

(۲) رجال نجاشی ص ۳۰۸ (۳) Louiz Massignon, Passion d'al-Hallâdj p. 151

امامت از پدر فرزند در غیبت دوام خواهد داشت تا آنکه مشیت الهی باظهار امام غایب قرار بگیرد (۱).

صحت نسبت این رأی باین شکل بابوسهل شاید محل تردید باشد چه علاوه بر آنکه در هیچیک از کتب شیعه ذکر آن نیست قطعه‌ای که شیخ صدوق در کمال الدین از کتاب التثبیه ابوسهل که در باب امامت بوده نقل مینماید با رأی علمای امامیه اثنی عشریه در خصوص غیبت تفاوتی ندارد (۲) بلکه میتوان گفت که ابوسهل که از شهادت دهندگان بولادت و رؤیت و غیبت امام دوازدهم (۳) و از تصویب کنندگان مقام نیابت و وکالت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بوده (۴) از بزرگترین کسانی است که مسئله غیبت را موافق عقیده امامیه دفاع و تقریر و در کتب خود مدوّن کرده و بعد از او علمای دیگر این فرقه در این طریق هم از او پیروی نموده اند و اگر هم چنان عقیده ابرا که ابن الندیم باو نسبت میدهد در اوّل کار اظهار نموده بوده باقرب احتمالات بعدها بتصحیح آن پرداخته و رأی را که جمهور امامیه پذیرفته اند بیان و دفاع کرده است.

۵. ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج

در آیام غیبت صغری یعنی در دوره ای که طایفه امامیه منتظر انجام زمان غیبت و ظهور امام غایب بودند و زمام اداره امور دینی و دنیائی ایشان در دست نوّاب و وکلا بود حسین بن منصور حلاج بیضاّنی صوفی معروف در مراکز عمده شیعه مخصوصاً در قم و بغداد بتبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت و در نتیجه چند سال مسافرت و وعظ عثمای از شیعیان امامیه و رجال در باری خلیفه را بمعقیده خویش در آورد.

حلاج بشرحیکه مصتّبین امامیه نقل کرده اند در ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی میکرد و بهمین جهت هم ایشان ذکر او را در شمار « مدّعیان بایّت » آورده اند (۵) و در موقعیکه بقم پیش رؤسای امامیه آن شهر رفته بوده و ایشان را بقبول عنوان فوق میخوانده است رأی خود را در باب اثمه بشرحی

(۱) الفهرست ص ۱۷۶ (۲) کمال الدین ص ۵۳-۵۵ (۳) غیبت طوسی ص ۱۷۵-۱۷۶ (۴) ایضاً ص ۲۲۵ (۵) ایضاً ص ۲۶۲

که در فوق نقل کردیم اظهار داشته و همین گونه مقالات باعث تبری شیعیان امامی قم از او و طرد حلاج از آن شهر شده است.

دعوی حلاج در خصوص باییت و اظهار رأی مخصوص او در باب شمار ائمه در حکم اعلان خصومت صریح با خاندان نوبختی بود چه يك تن از ایشان یعنی ابوالقاسم حسین بن روح از سال ۳۰۵ مقام وکالت و باییت امام غایب را داشت و قبل از آن نیز در عهد وکیل دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان، از خواص و محارم او بود و يك تن دیگر از آن خانواده هم که ابوسهل اسماعیل بن علی باشد در تاریخ قیام حلاج رئیس امامیه در بغداد شمرده میشد و بتفصیلی که دیدیم ابوسهل علاوه بر این مقام ریاست و نفوذ در میان وزراء و عمال و کتّاب درباری حافظ اصول مذهبی فرقه امامیه و مدافع آن بود و گذشته از لحاظ سیاسی و دنیائی از نظر دینی نیز اوقات خود را در ردّ و دفع مخالفین فرقه ای که ریاست آن بر عهده او بود و در احتجاج و مناظره با ایشان میگذراند.

حلاج که از او مقالاتی در باب حلول و ادّعی معجزه و رسالت و ربوبیت ظاهر شده بود مصمم شد که ابوسهل اسماعیل نوبختی را در سلك یاران خود درآورد و بتبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او و سایر بنی نوبخت بودند ببقایید خود برگرداند بخصوص که جماعتی از درباریان خلیفه نسبت بحلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند و اگر آل نوبخت هم ازین جماعت تبعیت میکردند دیگر برای حلاج مانعی در پیش باقی نمی ماند و با تکلی اکثر اصحاب و نفوذ بزرگان و عمال و منشیان درباری میتوانست برای دین جدید خود دستگاهی مهم ترتیب دهد.

اما ابوسهل که پیری مجرب و عالمی زیرک و فعال بود نمیتوانست ببیند که يك نفر داعی صوفی با مقالاتی تازه از يك طرف بسیاری از عقایدی را که متکلمین امامیه و شخص او بخون دل آنها را از تعرض مخالفین حفظ و بر اساسی استوار قائم کرده بودند پایمال دعاوی خود کند و از طرفی دیگر خود را معارض حسین بن روح

وکیل امام غایب و مدّعی مقام او اعلان نموده در دستگاه خلافت که سالها بود شیعه امامیه و آل نوبخت مهمات خطیر آنرا در مقابل قدرت رؤسای لشکری ترك و امیرالامراها برای خود حفظ کرده بودند ریشه بدواند.

در کار دفع حلاج و قلع ماده دعوت او ابوسهل نوبختی منتهای تدبیر و فراست و فعالیت را ظاهر کرده چه محکوم کردن چنان شخصی که پیش از همه کار مدّعی امامیه و آل نوبخت بوده آن هم بدست قضاة و ائمه و وزرای سنی مذهب و در پایتخت خلفا که قضاة و علمای امامی در قطع و فصل دعاوی هیچگونه مداخله ای نداشته اند، با وجود کینه های مذهبی و خصومت های سیاسی، کاری چندان آسان نبوده و جز با نهایت عقل و دوراندیشی و باریک بینی میسر نمیشده است.

آنچه در این خصوص میتوان بخدش گفت آنکه فرقه امامیه شاید برای قطع فصل دعاوی چون فقه امامی از طرف خلفا برسمیت شناخته نشده بود در میان مذاهب اهل تسنن اضطراباً «مذهب ظاهری» را که بانی آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (متوفی سال ۲۹۷) بود پذیرفته و بعضی از فقهای دوزمذهب امامی و ظاهری در فروع و فقه عقاید یکدیگر را قبول کرده بودند چنانکه ناشی اصغر از متکلمین امامی و شاگرد ابوسهل نوبختی در فقه پیرو مذهب اهل ظاهر بوده است (۱).

رؤسای امامیه احتمال دارد که در مراجعت حلاج بیغداد و شروع بدعوت عموم (در سال ۲۹۶) بابوبکر محمد بن داود امام اهل ظاهر متوسل شده و او را بصورت فتوائی که او در سال ۲۹۷ اندکی قبل از فوت خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده واداشته باشند بعلاوه دوستی شخصی ابوسهل نوبختی بابوالحسن علی بن الفرات که در این تاریخ وزیر مقتدر خلیفه بود (در ایام وزارت او بین ۲۱ ربیع الاول ۲۹۶ و ۴ ذی الحجه ۲۹۹) و ظرفداری این وزیر از امامیه نیز در تسهیل کار انجام نقشه ابوسهل دخالت داشته است (۲).

بهر حال در اینکه ابوسهل امر حلاج را در بغداد فاش کرده و عامه را از او

بر گردانده و کذب دعاوی و مخرقه او را نقل مجلس صغیر و کبیر نموده است شکی نیست.

حلاج در سال ۲۹۶ بیعداد آمد و بدعوت مردم پرداخت. ابوالحسن بن الفرات او را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد گریخت و بشوشتر و اهواز پناه برد. در سال ۳۰۱ بار دیگر عمال خلیفه بتعقیب او اقدام و او را گرفته در عهد وزارت علی بن عیسی بیعداد آوردند و او هشت سال در حبس ماند تا بالاخره در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه بفتوای قضاة و ائمة دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس بدار آورخته شد.

در ایام دعوت حلاج دوبار بین او و ابوسهل نوبختی مناظره داده است. و در این دوبار حلاج ابوسهل را بتبعیت از خود خوانده و مطابق روایات باقیه ادعای معجزه کرده است. ابوسهل با جواب های دندان شکن و تقاضا هائی که حلاج از انجام آنها عاجز آمده او را در دعوت خود میجاب بلکه مفتضح نموده و بهمین علت کار او رونق نگرفته است. اینک عین دو روایتی که در این باب باقیست:

۱ - ابو جعفر طوسی در کتاب الغیبة بدو واسطه از ابوالسر هبة الله بن محمد کاتب چنین نقل میکند که چون خداوند تعالی خواست امر حلاج را مکشوف و او را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را باقبول دعاوی دزوغ بکمنگ خود بخواند و بهمین خیال کسی را پیش ابوسهل اسماعیل فرستاد و او را بخود خواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل ساده لوحان دیگر بسهولت مسخر رأی و از پیروان او خواهد شد و با فریفتن ابوسهل بر دیگران تسلط خواهد یافت و بیچارگان را باین وسیله بیند حیل و کجروی خود گرفتار خواهد ساخت چه ابوسهل در نفوس مردم نفوذ داشت و در علم و ادب دارای مقامی شامخ بود. حلاج در مراسله ای که بابوسهل نوشته بود باو پیغام داد که من وکیل حضرت صاحب الزمانم و این اولین عنوانی بود که او بدان جهال را

خی فریفت سپس از آن ادعا قدم فراتر میگذاشت و چنین گفت که من از طرف امام غایب مأمورم که بتو مراسله بنویسم و آنچه را که امام ازاده کرده جهت نصرت و تقویت هس تو بنمایانم تا بآن ایمان آری و دوچار شك و ریب نشوی. ابوسهل در جواب او گفت که من از تو تقاضا دارم که در انجام امری سخت کوچک بر من ممت گذاری و آن امر که در جنب عظمت دلایل و براهینی که بدست تو آشکار شده وقتی ندازد آنکه من گرفتار محبت کنیزکام و بایشان عشق میورزم و عده ای از آن طایفه را در تملک دارم و قادر بچیدن میوه ای از بستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را بخضاب رنگین نکنم پیری من آشکار گردد و کنیزکان از من گریزان شوند و از این بابت سخت در زحمت چه اگر پرده از رازم بر افتد قرب بعد و وصل بهجران مبدل شود. اگر کاری کنی که از ریح خضاب برهم و موی سفید من سیاه بدل گردد دست اطاعت بسنت تو دراز کنم و بعقیده تو در آیم و از مبلغین مذهب تو شوم و آنچه را که از مال و خیرت در اختیار دارم در راه تو صرف نمایم. چون حلاج بر آن جواب و قوف یافت دانست که در دعوت ابوسهل و بیان سر مذهب خود باو راه خطا رفته است بهمین علت از او صرف نظر کرد و جوابی بمسئول او نداد و ابوسهل بالنتیجه حلاج را در هر محفلی سخریه و زبان زد عموم کرد و سر او را بین خرد و بزرگ مکشوف کرد و همین قضیه باعث دریده شدن پرده اسرار حلاج و نفرت عامه از او گردید (۱).

۲ - جماعتی از پیروان جاهل حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان غایب میشود و اندکی بعد از هوا آشکار میگردد. روزی حلاج درین جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در میان ایشان بود دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع مردم پرا کند. ابوسهل حلاج را مخاطب ساخته گفت از این کار در گذر و بمن درهمی بده که بر آن نام تو و پدرت نقش باشد تا من و خلق کثیری که با مانند بتو ایمان آوریم. حلاج گفت من چگونه چیزی که ساخته نشده بتو بنمایانم. ابوسهل گفت کسی که

(۱) غیت طوسی ص ۲۶۱-۲۶۲ و نشوار الحاضرة، تپوخی ص ۸۱ و القهرست ص ۱۹۰-۱۹۱ و قسمتی از کتاب المنتظم تألیف ابن الجوزی در حاشیه جلد غریب ص ۱۰۵ و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴

چیز غیر حاضر را حاضر میسازد باید بساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد (۱).
از قراین چنین معلوم میشود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سنین
بین ۲۹۸ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده چه در همین ایام بوده است
که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن جهت مردم طعام و شراب حاضر میساخته
و میان ایشان دراهمی که آنها را دَرَاهِمُ الْقَدَرَةِ نامیده بوده می پراکنده است و کسیکه
در این تاریخ غیر از ابوسهل نوبختی در اهواز بکشف حیل او پزداخته و او را بترک
اهواز مجبور ساخته است متکلم معتزلی معروف ابوعلی جبائی است (۲) که گویا در همین
ایام هم با ابوسهل نوبختی ملاقات میکرد. و با او در اهواز مجالسی داشته است.

۶ - تألیفات ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی در تأیید مذهب فرقه امامیه و ردّ اعتراضات
مخالفین و بیان مسائل کلامی کتب متعدّده داشته که عدد آن بر چهل کتاب و رساله
بالغ میشود و از این جمله بدبختانه جز یکی دو فقره نقلی که از بعضی از مؤلفات او
در کتب مؤلفین بعد باقیست امروز اثر دیگری دیده نمیشود. کتب ابوسهل از مراجع
عمده علماء و متکلمین امامیه و اقوال کلامی او شاهد و مؤید قول ایشان و شخص او
در عداد رجال شیعه و مصنفین معتبر این فرقه معدود بوده است (۳).

اینک اسامی تألیفات او از روی الفهرست و فهرست طوسی و رجال نجاشی و
بعضی کتب دیگر:

الف - کتب او در امامت و ردّ بر مخالفین در همین باب

۱ - الاستیفاء (الفهرست - طوسی - نجاشی) ؛

۲ - التنبیه (الفهرست - طوسی - نجاشی) ، این کتاب را نجاشی صاحب رجال
پیش استاد خود شیخ مفید خوانده بوده (۴) و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و نعمان
النعمه باسم و رسم مقداری از آن را که قریب بسه صفحه خشتی است نقل کرده (۵)
و گویا فقره دیگری را هم که مؤلف مزبور در همان کتاب و شیخ طوسی در کتاب
الغیبه از ابوسهل نقل مینمایند از همین کتاب التنبیه باشد (۶) ؛

(۱) صلة عرب ص ۶۲-۹۵ (۲) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۵ و نشوار الحاضرة ص ۸۷ (۳) شهرستانی
ص ۱۴۵ (۴) رجال نجاشی ص ۲۳ (۵) کمال الدین ص ۵۳-۵۶ (۶) ایضاً ص ۲۶۲ و غیت طوسی ص ۱۸۵

۳ - کتابی در ردّ بر غلاة (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۴ - ردّ بر طاطری در موضوع امامت؛

ابوالحسن علی بن محمد طائی کوفی طاطری از فقها و شیوخ و بزرگان فرقه واقفه است و او معاصر با حضرت امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) بوده و با اینکه در حدیث و فقه ثقة شمرده میشود در دفاع از مذهب واقفی و ردّ عقاید شیعیان قطعیه تعصب و عناد شدید ظاهر میساخته و کتب متعدّد که عدد آنها بسی میرسیده در تأیید عقاید خود تألیف کرده و یکی از آن جمله کتابی بوده است در امامت و گویا همین کتابست که ابوسهل نوینختی بر آن ردّ نوشته (برای احوال طاطری رجوع شود بالفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۲۱۶ - ۲۱۷ و رجال نجاشی ص ۱۷۹)؛

۵ - ردّ بر واقفه (طوسی - نجاشی)؛

۶ - الآنوار در تاریخ ائمه (طوسی - نجاشی)؛

۷ - کتاب الجبل در امامت (نجاشی)؛

۸ - ردّ بر محمد بن الازهر در امامت (نجاشی).

این محمد بن الازهر معلوم نشد کیست گویا مقصود از او ابو جعفر محمد بن الازهر کاتب (۲۰۰ - ۲۷۹) از اخبار بین اهل تسنن است که بسنّ هشتماد در جمادی الاولی سال ۲۷۹ فوت کرده است (۱).

ب - ردّ بر اهل سنت و جبریه و اصحاب صفات

۹ - ردّ بر عیسی بن ابان در موضوع قیاس (۱) (الفهرست)؛

(۱) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۸۳-۸۴ (۲) رجوع کنید به صفحه ۷۵ از همین کتاب، فرقه امامیه و فقهای اهل ظاهر از اصحاب حدیث و سنت در فقه ابتدا قیاس را بر خلاف اصحاب ابوحنیفه و زیدیه نفی و ابطال میکردند و امامیه احادیث بسیار از ائمه هدی در ابطال قیاس نقل می نموده اند از آن جمله از حضرت صادق مروی است که: «قیاس از دین من خارج است» (رجال کشی ص ۱۲۵) و «اصحاب قیاس از راه سفجش طلب علم کرده و بهین جهت از حقیقت دور افتاده اند چه دین خداوند با قیاس درست در نمی آید» (اصول کافی ص ۲۱). در میان شیعه اولین کسانی که بقیاس و اجتهاد پرداخته اند ابوعلی محمد بن احمد بن حنبل اسکافی (اواسط قرن چهارم) و حسن بن ابی عقیل عمّانی (نیمه اول قرن چهارم) هستند که در میان فقهای امامیه آن دو را قدیّین میخوانند (روضات الجنّات ص ۱۶۸ و ۵۶۰ و ۵۹۰).

- ۱۰ - نقض مسئله عیسی بن ابان در باب اجتہاد^(۱) (طوسی - نجاشی) ،
 ابو موسی عیسی بن ابان بن صدقه بن عدی بن مردانشاه (متوفی محرم سال ۲۲۱) از اهل فسای فارس از قضاة و فقهای اصحاب رأی و قیاس و از پیروان امام اعظم ابوحنیفه است و او تألیفات چند داشته که از آن جمله است دو کتاب اثبات القیاس و اجتہاد الزائی^(۱) و بر این دو کتاب است که ابوسهل ردّ نوشته بوده ؛
 ۱۱ - کتابی در ابطال قیاس (الفهرست) ؛
 ۱۲ - کتابی در ردّ بر اصحاب الصّفات^(۲) (الفهرست - طوسی) .

(۱) رجوع کنید بملل و نحل شهرستانی ص ۱۵۳ و مقالات اشعری ص ۴۷۹-۴۸۵
 (۲) ترجمه از کتاب الملل و النحل شهرستانی : « جماعت زیادی از قدا برای خداوند تعالی صفاتی بعنوان صفات ازلیه مثل علم و قدرت و حیات و اراده و سم و بصر و کلام و جلال و اکرام و جود و انعام و عزّت و عظمت اثبات میکردند و بین صفات ذات و صفات فعل فرقی نمیکنداشتند بلکه در هر دو باب یک شکل سخن میراندند و در نتیجه این ترتیب صفاتی نیز بعنوان صفات خبریه مثل دو دست و صورت برای خداوند تعالی اثبات مینمودند و تاویل آنها نمی برداشتند و میگفتند چون این صفات دشرع وارد شده ما آنها را با اسم صفات خبریه مینخوانیم . چون معتزله از خداوند نفی صفات میکردند و قدمای اهل حدیث و سنت در اثبات آنها سعی داشتند این طایفه اخیر را بهمین نظر صفتیه و معتزله را معطله خوانده اند . کار بعضی از اثبات کنندگان صفات با آنها کشید که حتی صفات ایزدی را بصفات محدثه نیز تشبیه نمودند و جمعی نیز ب همان صفاتی اقتصار کردند که افعال بر آنها دان است و در خبر نیز وارد شده و در این مرحله بدو فرقه منقسم گردیدند : جماعتی آن صفات را از روی احتمالاتی که از لفظ آنها برمی آمد تاویل می نمودند و جماعتی دیگر می گفتند که مقتضای عقل با چنین مفهماند که هیچ چیز بخدای تعالی مانند نیست و هیچیک از مخلوقات باو شباهت ندارد و از این رو یقین حاصل میشود که ما از ادراک معنی بعضی الفاظ که در این باب وارد شده عاجزیم و نباید در تاویل آنها بکوشیم مثلاً در باب قول خداوند که : « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » ، و « خَلَقْتُ يَدَيَّ » و « جَاءَ رَجُلٌ » و امثال اینها ما مکلف نیستیم که تفسیر این آیات را بدانیم و آنها را تاویل کنیم بلکه تکلیف ما اعتقاد داشتن است باینکه برای خداوند شریک و مانندای نیست و این جمله از راه یقین بر ما میرهن گشته است . جمعی دیگر از متأخرین بر آنچه اسلاف ایشان در باب صفات گفته بودند زوائدی آورده گفتند باید آیات را همانطور که ظاهر آنها حاکیست گرفت و بدون گردیدن کرد تاویل آنها را بشکلی که وارد شده تفسیر کرد و باینند در حدّ ظاهر نیز اکتفا ننمود ؛ این طایفه برخلاف عقیده اسلاف گرفتار تشبیه صرف شدند و تشبیه صرف جتنی در میان یهود هم عمومیت نداشت بلکه یک دسته از ایشان که قرائین خوانده میشدند چون بالفاظ زیادی در توراۃ برخوردارند که بر آن دلالت داشت بآن برداشتند . اما در میان مسلمین از شیعه جماعتی راه غلو رفتند و عده ای راه تقصیر ، ❀❀❀

- ۱۳ - کتاب الصِّقَات (الفهرست - طوسی)؛
- ۱۴ - کتابی در ردِّ بر جبریه در باب مخلوق و استطاعت^(۱) (طوسی)؛ در
الفهرست: الرَّدُّ عَلَى مَنْ قَالَ بِالْمَخْلُوقِ، و در نجاشی: الرَّدُّ عَلَى الْمُخَيَّرَةِ فِي الْمَخْلُوقِ؛
- ۱۵ - کتابی در صفات (نجاشی) یا در صدقات (؟) (طوسی) که گویا
همان کتاب مذکور در نمرة ۱۳ باشد؛
- ج - ردِّ بر یهود و متکبرین رسالت
- ۱۶ - کتاب تَنْبِيْهِ الرِّسَالَةِ (الفهرست - طوسی)؛
- ۱۷ - کتابی در احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (نجاشی)؛
- ۱۸ - کتابی در ردِّ بر یهود^(۲) (طوسی - نجاشی)؛
- د - ردِّ بر مخالفین دیگر
- ۱۹ - کتاب مجالس ابوسهل با تأیید بن قرّة (نجاشی - طوسی)؛

*** باین شکل که طایفه اول بعضی از ائمه خود را در صفات خداوند تعالی تشبیه کردند و طایفه دوم خداوند را یکی تن از مخلوق مانند ساختند و چون معتزله و متکلمین اولیه ظاهر شدند بعضی از شیعه از راه غلو و تقصیر برگشتند و باعتزال گرویدند و در تفسیر بظاهر از جماعتی از اسلاف تبعیت کرده گرفتار تشبیه شدند. اما از اسلاف کسانی که بنأویل نیرداختند و دستخوش تشبیه نشدند یکی مالک بن انس است که در باب آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» میگفت معنی استواء معلوم است ولی کیفیت آن معلوم نیست و ایمان بآن واجب و سؤال از آن بدعت است و احمد بن حنبل و سفیان و داود اصفهانی و بیروان ایشان تا آنکه دوره بعد الله بن سعید گلابی و ابوالعباس قلابی و حارث بن اسد محاسبی رسید و این جماعت که بهمان عقاید اسلاف بودند بعلم کلام دست زدند و عقاید سلف را با حجاج کلامی و بر این اصولی تقریر نمودند و از ایشان بعضی کتاب نوشتند و بعضی نیز درس گفتند و چون ابوالحسن اشعری با استاد خود در باب «صلاح» و «اصلاح» اختلاف پیدا کرد و پس از مناظره و خلاصه با او از او جدا شد باین طایفه گروید و بآنکه کلامی بنائید اقوال ایشان پرداخت و آراء آن دسته را جزء مذهب اهل جماعت و سنت قرار داد و عنوان صفاتی لقب بیروان اشعری شد و چون مُسْتَهْجِه و کَرَامَتِه نیز از اثبات کنندگان صفاتند ایشانرا هم مجازاً صفاتیه بشمار آوردیم. (شهرستانی ص ۶۴-۶۵) و مقالات اشعری ص ۵۸۲ بیعد.

(۱) برای دانستن اختلاف بین مجریه و امامیه در باب مخلوق و استطاعت رجوع کنید بکنز الفوائد کراچی ص ۴۰-۴۱ (۲) عمده احتجاجات مسلمین بیهود بر سر مسائل ذیل بود: تشبیه خالق بمخلوق، قول باینکه عزیر پسر خداوند است، نسخ شراعی که یهود متکبر آن بودند و یاره ای مسائل دیگر (تلیس ابلیس ص ۷۵-۷۶ و شهرستانی ص ۱۶۲-۱۶۷ و ابن حزم ج ۱ ص ۹۸ بیعد و غیره)

أَبُو الْحَسَنِ تَارِثُ بْنُ قُرَّةَ حَرَانِي صَاحِبِي (۲۲۱ - ۲۸۸) فیلسوف و عالم منطق و ریاضی معروف که در بغداد در عهد معتضد خلیفه در عداد منجمین او معدود بوده با ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و خواهر زاده اش ابومحمد حسن بن موسی دوستی و معاشرت داشته است و چنانکه در شرح حال ابو محمد خواهیم دید او از جمله کسانی بوده که غالباً در خانه ابومحمد نوبختی بامترجمین و فضلالی دیگر انجمن میکردند و ابومحمد و ابوسهل در محضر او سؤالاتی طرح مینمودند و در سر یاره ای مسائل فلسفی و دینی با او بتکلم و مناظره می پرداختند و غیر از کتاب مذکور در فوق که اشاره ای بهمین نکته است در جزء تألیفات ثابت بن قره کتابی است بعنوان جوابهای او بمسائلی که ابوسهل نوبختی از او پرسیده است (۱).

۲۰ - مجالس او با ابوعلی جثانی در اهواز (۲) (نجاشی - طوسی)؛

۲۱ - نقض مسئله ابو عینی و زان در باب قدمت اجسام (نجاشی) و اثبات اغراض (۳) (طوسی)؛

۲۲ - رد بر ابن الراوندی در باب انسان (۴) (نجاشی - طوسی)؛

۲۳ - کتاب السبک در نقض کتاب التاج ابن الراوندی (۵) (الفهرست - طوسی)

۲۴ - نقض کتاب ابن الراوندی در باب اجتیهاد الرأی (الفهرست - طوسی)؛

۲۵ - نقض عبث الحکمة تألیف ابن الراوندی (۶) (الفهرست - طوسی)؛

۲۶ - نقض رساله تألیف شافعی (۷) (الفهرست - طوسی)؛

۲۷ - رد بر أبو القتاتیه در باب توحید در اشعار او (طوسی - نجاشی)؛

ابواسحاق اسماعیل بن القاسم ملقب و مشهور بابو العتاهیه (۱۳۰ - ۲۱۱ یا

- (۱) تاریخ الحکماء فقطی ص ۱۱۸ (۲) رجوع کنید بذیل صفحه ۹۷ و صفحه ۱۱۶ از همین کتاب
- (۳) الانتصار ص ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) برای اختلاف متکلمین در باب انسان و رأی ابن الراوندی در آن خصوص رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ (۵) رجوع کنید به صفحه ۹۲ از همین کتاب (۶) ایضاً صفحه ۹۲ از همین کتاب (۷) مقصود از این کتاب رساله ایست که امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) در اصول فقه مطابق رأی خود تألیف کرده و این کتاب که بهمان عنوان «رسالة امام الشافعی» معروفست اولین کتابی است که در باب اصول علم فقه تألیف شده و مکرر نیز بطبع رسیده است (معجم المطبوعات العربیة ستون ۴۷۰)

(۲۱۳) از شعرای غزلسرای معروف عهد هارون و یسراشی امین و مأمون است که پس از مدتی غزلسرائی و مداحی و هجائی طریق زهد و وعظ را پیش گرفته و بتدریج بمشرب متصوفه نزدیک شده است و چون شاعری قادر و صاحب کلامی سهل و دور از تکلف بوده بزودی اشعار زهد و وعظ او در میان مردم انتشار یافته و بوسیله آنها افکار صوفیانه و جبریه او در ذهن عامه جای میگره است.

ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشته ولی در اعتقاد جبری و دشمن قدریه بوده است (۱) و بهمین علت در باب اعتقادات و مسائل راجع بتوحید در اشعار خود افکاری را بنظم آورده بوده که با عقیده امامیه نسیاخته و کتاب ابوسهل نوبختی رد بر همین گونه عقاید اوست. صاحب تبصرة العوام میگوید:

«جمله امامیه برآنند که خدا را نتوان دید نه در دنیا و نه در آخرت و ایشانرا براین دلیلهای قاطع است از عقل و قرآن و خبر رسول و خصم گوید که قومی از شیعه گفتند که خدا حکم بیاطل کند و ظلم و کفر و فواحش و سفه آفریند چنانکه مجبر و مشبه گویند. گوئیم این دروغ است اهل امامیه این سخن نگفته اند و در کتب امامیان نیابی و هر کس را که از اسلام بهره ای باشد رواندارد که این بر خدا بنده بلی ابوالقاسم در فروع مذهب امامیه داشت و در اعتقاد جبری بود و او نه فقیه بود و نه عالم با اصول دین و هر چه شعرا گویند از سخنان فاسد بر دیگران عیب نباشد و هیچ قوم از فرق اسلام نیابی الا که در میان ایشان جمعی اعتقاد فاسد دارند علی الخصوص اصحاب شافعی و ابوحنیفه که امروز اغلب کتب از اصول و کلام و فقه که میخوانند بفلسفه و اصطلاحات آن آمیخته عبارت اهل اسلام بنادر توان یافت و العجب که راغب که از کبار متقدمان اصحاب شافعی است و فخر رازی که از متأخران هر یک تفسیری کرده اند و در آنجا چیزها گویند که هیچ مسلمان اطلاق آن بتفسیر قرآن رواندارد و اصحاب ایشان این دوتن را از محققان دانند و سخن ایشانرا حقایق خوانند پس بنا براین لازم آید که هیچ کس را بر اهل اسلام آن منت نباشد که ابوعلی سینا و ابونصر فارابی را چه ایشان که از متأخرین فلاسفه اند منبع

آن حقایقند و از جمله القاب که اصحاب شافعی فخر رازی را بآن خوانند **حجّة الله علی الخلائق** است اینها هیچ برایشان عیب نیست و **جهل ابوالعتاهیه** جبری بر اهل امامت عیب است، (۱)

از جمله اخیر این عبارت معلوم می شود که اهل تسنن عقاید جبری ابوالعتاهیه را بامامیه منسوب داشته و باستناد آنها بر این فرقه تاخته بوده اند و ابوسهل لازم دانسته است که آنها را ردّ و انتساب آن آراء را بشیعیان امامی که ابوالعتاهیه در فروع مذهب ایشان را پذیرفته بوده دفع کند.

آقای **لؤی ماسین** نیز در کتاب نفیسی که در شرح حال حسین بن منصور **حلاج** نوشته **نقض ابوسهل** را از کلام ابوالعتاهیه، که مدت ها قبل از زمان او فوت کرده بوده و چندان هم با اصطلاحات فلسفه آشنائی نداشته، فقط وسیله ای میداند که ابوسهل آنها را برای حمله بمنصوفه و **حلاج** که با شعار ابوالعتاهیه استناد می جسته بکار برده است تا از انتشار این گونه افکار جلوگیری نماید (۲). این حدس اگر هم صحیح باشد فرعیت و گویا اساس مقصود ابوسهل در ردّ افکار ابو العتاهیه در باب توحید چنانکه از عبارت **تبصرة العوام** مفهوم میشود همان دفع اتهامات اهل تسنن است در انتساب افکار ابوالعتاهیه بفرقه امامیه.

۵ - اصول و مسائل کلامی

۲۸ - کتاب **الخواطر** (۳) (الفهرست - طوسی)؛

۲۹ - کتاب **التفرقة** (۴) (الفهرست - طوسی)؛

۳۰ - کتاب **حدث العالم** (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۳۱ - کلام در باب انسان (۵) (الفهرست)؛

(۱) تبصرة العوام ص ۴۲۱

(۲) Passion d'al-Halladj, p. 149.

(۳) در باب اختلاف متکلمین در خصوص « خواطر » رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۴۲۷-۴۲۹

(۴) مقالات اشعری ص ۵۱-۵۳ و ۴۷۱-۴۷۲ و ابن حزم ج ۵ ص ۱۰۸-۱۱۹

(۵) رجوع کنید به صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۳۲۹-۳۳۳ و ارشاد الطالین

ص ۱۸۶ و ۱۹۰

- ۳۲ - الْحِكَايَةُ وَالْحِكْمَةُ^(۱) (الفهرست - طوسی)؛
- ۳۳ - الْخُصُوصُ وَالْمُؤَمَّرُ وَالْأَسْتَاذُ وَالْأَحْكَامُ^(۲) (نجاشی - طوسی)؛
- ۳۴ - کتابی در توحید (طوسی - نجاشی)؛
- ۳۵ - کتاب الازجاء^(۳) (طوسی - نجاشی)؛
- ۳۶ - قی و اثبات^(۴) (طوسی - نجاشی)؛
- ۳۷ - کتابی در محال بودن رؤیت خدای تعالی^(۵) (طوسی - نجاشی)؛
- از این کتب ابوسهل نوبختی بدیجخانه جز دوسه فقره ای که دیگران از آنها نقل کرده و ما نیز سابقاً آنها را یاد آور شده ایم دیگر مطلبی بدست نیست ولی چون ابوسهل در عصر خود رئیس متکلمین امامیه و منزل او محل اجتماع ایشان بوده^(۶) و اقوال او برای علمای دیگر این فرقه حکم حجّت را داشته غالباً در کتب خود بآنها استشهاد میکردند و اگر کسی کتب کلامی امامیه را باین قصد مورد مطالعه قرار دهد البته مقداری از آنها را میتواند باین وسیله التقاط نماید. از آن جمله علامه در انوار الملکوت و فاضل مقداد در ارشاد الطالبین^(۷) بر آری ابوسهل نوبختی راجع بالناس که کتابی نیز در آن باب تألیف کرده بود^(۸) اشاره میکنند و موافقت او را در این باب با جهور و فلاسفه و معتزله میرسانند.
- (۱) در میان متکلمین فرق مختلفه چند نفر کتابهایی باین عنوان داشته اند و از آن جمله است ابو محمد جعفر بن مبشر معتزلی متوفی ۲۳۴ (الاتصار ص ۸۱) و ابوالفتح عثمان بن جثی نحوی معروف (متوفی ۳۹۲) که علم الهدی سید مرتضی بر آن رد نوشته (فهرست طوسی ص ۲۲۰ و روضات الجنات ص ۴۶۶) و ابن قتیبة عبدالله بن مسلم دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶) که شیخ مفید آن را رد کرده (فهرست طوسی ص ۳۱۵ و نجاشی نقضی در همین باب از کتاب عتبی بشیخ مفید نسبت میدهد ص ۲۸۶ و آن شاید اشتباه باشد) و مقصود از حکایت در این مورد گویا نقل قول غیر است بهمان شکلی که او آورده است بر سیل حکایت بدون افزایی یا قصاصی (معجم البحرین ص ۲۲) و در این صورت بر حکایت کننده (حاکمی) راجع بمضمون و مطلب حکایت یعنی وارد نیست و اگر حرجی باشد بر کسی است که حکایت از او نقل شده (محکم) چنانکه سید مرتضی ابن الراوندی را در نقل حکایت اهل مذاهب چون او آنها را فقط بر سیل حکایت آورده است مقصر نمیشمارد ولی جاحظ را برخلاف او چون اظهار تعلق و عقیده بحکایات خود کرده خطا کار میدانند (شافی ص ۱۳).
- (۲) مقالات اشعری ص ۴۴۵-۴۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۸-۱۷۳ و ۴۸۳ و کثر الفوائد ص ۱۹-۲۹ (۳) رجوع کنید بصفحه ۳۱ از همین کتاب (۴) مقالات اشعری ص ۴۴۶-۴۴۷ (۵) صفحه ۱۰۲ و ۱۲۱ از همین کتاب (۶) الفهرست ص ۱۷۶ (۷) صفحه ۱۸۷ (۸) نمره ۳۱ از تألیفات ابوسهل

ابو جعفر محمد

(برادر ابوسهل نوبختی)

ابو سهل نوبختی برادری داشته است که او نیز در عداد متکلمین و مؤلفین شیعه بشمار می آمده و در علم کلام از برادر خود ابوسهل پیروی میکرد و دارای تالیفاتی نیز بوده است که بدبختانه یا صاحب الفهرست موفق پیدا کردن اسامی آنها نشده و یا آنکه از نسخه ای از آن کتاب که نسخ دیگر از روی آن نوشته شده افتاده بوده است (۱).

این شخص که أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِسْحَاقَ نام دارد از رجال است که در ایام غیبت صفری از جانب سفرای امام غائب توقیعاتی در حق او صادر شده (۲) و مثل برادر خود ابوسهل مردی ادیب و شاعر پرور و از عمال دیوانی و از مرئیان و متممین ابن الرومی گوینده معروف بوده و ابن الرومی با او مکاتبات شعری میکرده و از او درخواست ضله و کساء مینموده است و از یکی از مذایح این شاعر در حق ابوجعفر چنین برمی آید که ابوجعفر مدّتی نیز حکومت قَرْيَةِ النُّعْمَانِ را داشته است. در دیوان ابن الرومی سه قطعه شعر در حق ابوجعفر نوبختی هست که در آنها شاعر مزبور از ابوجعفر طلب کساء میکند و اکرام آل نوبخت را در حق خود و دوستی و خدمتگزاری خویش را نسبت بایشان یاد آور میشود و ابوجعفر را در نوشتن جواب مورد عتاب قرار میدهد (۳).

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) غیبت طوسی ص ۲۷۲

(۳) رجوع کنید بدیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۴۲ (از چاپ قاهره در ۱۹۲۷ میلادی) و ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۲۰۰ (از چاپ کامل کیلانی)

فصل هفتم

ابو محمد حسن بن موسی

(وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)

علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت پدر ابوسهل اسماعیل که متأسفانه شرح حالش بدست نیامد و در فضل بیش شرح زندگانی و پیشش ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد مذکور گردید سر سلسله یک شعبه از خاندان نوبختی است که مثل شعبه دیگر آن خانواده یعنی نوادگان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (بنی اعمام علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت) معاً لوای شهرت و نفوذ و اقتدار این سلسله بزرگ را در دست داشته و باستظهار هم در پیش بردن یک مقصود قدم بر میداشته اند.

علی بن اسحاق بن ابی سهل علاوه بر ابوسهل اسماعیل متکلم معروف و ابوجعفر محمد ممدوح این الرومی دختری نیز داشته است که نام و نشان او معلوم نیست ولی بواسطه فرزندی که از او بوجود آمده ذکر آن دختر نیز در تاریخ باقی مانده است و آن فرزند ابو محمد حسن بن موسی است که خواهر زاده ابوسهل اسماعیل و ابو جعفر محمد محسوب میشود.

۱ - احوال ابو محمد نوبختی

شرح احوال پدر ابو محمد حسن یعنی موسی در دست نیست و نمیدانیم که او نیز از خاندان نوبختی بوده و یا آنکه ابومحمد حسن پیشش فقط از راه نسبت مادر نوبختی خود که خواهر ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد است نوبختی محسوب میشود.

در میان آل نوبخت یک نفر موسی نام هست و آن ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت یعنی این کتیریا نوبختی است که از منجمین و مصنفین است و او که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از رجال اواخر غیبت صغری و از معاصرین ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار حسین بن

روح نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) است (۱) که در ۴۰۰ هجری هنوز زنده بوده (۲).
فاضل معاصر آقای سید هبة الدین شهرستانی در مقدمه ای که بر کتاب فرق الشیعه
منسوب بهمن ابومحمد حسن بن موسی نوشته ابومحمد نوبختی را پسر ابوالحسن
موسی بن حسن ملقب بابن کبریا شمرده است. بنظر نگارنده این نسبت صحیح
نمی آید چه علاوه بر آنکه هیچیک از اصحاب کتب رجال و مؤلفین با وجود علم
باحوال ابومحمد حسن بن موسی و ابوالحسن موسی بن کبریا متعرض چنین نسبتی
نشده و همه ابومحمد حسن بن موسی را بهمان خواهر زادگی ابوسهل شناسانده اند
ملاحظه بعد زمانی ایشان نیز چنین حدسی را نسبت و بهیچ می نماید چه ابومحمد حسن
بن موسی با اتفاق مورّخین در دهه اول از قرن چهارم هجری یعنی بین ۳۰۰ و ۳۱۰
فوت کرده و بیشتر اشیاء حیات او در نیمه دوم قرن سوم یعنی در عهد خالشن ابوسهل
نوبختی گذشته است در صورتیکه ابوالحسن موسی بن کبریا تا مدتها بعد از دوره و کالت
ابوالقاسم حسین بن روح (بین ۳۰۵ و ۳۲۶) نیز میزیسته و قسمتی از اخبار وکیل
سوم امام غایب را برای دیگران از جمله برای ابونصر هبة الله بن محمد کاتب نقل کرده
و باین ترتیب از رجال واسط بلکه اواخر قرن چهارم بوده است.

چنین تصور می رود که ابو محمد حسن بن موسی یعنی مؤلف کتب فرق الشیعه
و الآراء و الدیانات و مؤلفات دیگر نیز مثل شیخ ابوالقاسم حسین بن روح فقط از
طرف مادر بخاندان نوبختی انتساب داشته و اگر هم پدر او از افراد این خانواده بوده
کسی بذکر او غیر داخه است و ما را از احوال او اطلاعی در دست نیست.

ابومحمد حسن بن موسی از متکلمین و فلاسفه و ادبا و آشنایان بآراء و دیانات
و ملل و نحل است و او مثل بسیاری از علمای جامع عصر خود بتحصیل فنون
مختلفه عشق داشته و در جمع کتاب و نسخ نفیسه عمر خود را میگذرانده و کتب بسیار
مخط خود نوشته بوده است و بر اثر همین عشق و علاقه بتحصیل علم و ادب منزل او
محل اجتماع علما و فضلاء محسوب میشده و جماعتی از مترجمین کتب قدیمه مثل

(۱) غیث طوسی ص ۱۹۰ و ۲۴۲ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۰۸

أَبُو عُمَانَ سَعِيدِ بْنِ يَعْقُوبَ دِمَشْقِيٍّ وَ أَبُو يَعْقُوبَ إِسْحَاقَ بْنَ حَنْبَلٍ (متوفی ۲۹۳) و ابوالحسن ثابت بن قره (۲۲۱-۲۸۸) و غیرهم در خانه او دور هم گرد می آمده و در مسائل علمی بحث میکردند (۱).

ابو محمد خود برای ثابت بن ابراهیم صابی (۲۸۳ - ۳۶۹) طبیب معروف چنین نقل کرده بوده است که روزی در حدائق سن از ثابت بن قره حکیم ریاضی معروف مسئله ای پرسیده و ثابت از جواب گفتن بآن در مقابل جمعیت خود داری کرده و ابو محمد دویست ذیل را بر سهیل تمثیل خوانده است :

أَلَا مَا لِلَّيْلِ لَا تُرَى عِنْدَ مَضْجَعِي بَلِيلٍ وَلَا يَجْرِي بِهَالِي طَائِرٌ
بَلَى إِنَّ عَجَمَ الطَّيْرِ تَجْرِي إِذَا جَرَتْ بَلِيلِي وَلَكِنْ لَيْسَ لِلطَّيْرِ زَاجِرٌ

روز بعد ثابت بن قره ابو محمد را در راه می بیند و بسؤال او جواب شافی میدهد و تمثیل او را بدویست فوق بیاد او میآورد، ابو محمد سرافکننده معذرت میخواهد و ب ثابت بن قره اطمینان میدهد که در ایراد آن دویست غرض او تعریض ب ثابت نبوده است (۲).

از این حکایت و ذکر اینکه ثابت بن قره در اواخر عمر خود در ردیف ابوعثمان دمشقی و اسحاق بن حنین در منزل ابو محمد نوبختی اجتماع نمیکرده اند خوب معلوم میشود که ابو محمد با وجود اختلاف سنی که با امثال ثابت بن قره داشته بزودی چنان در فضل و کمال ترقی و شهرت یافته که مثل ثابت بن قره مردمانی که در ابتدا بواسطه کمی سن چندان بشأن ابو محمد اعتنا نمیکرده اند در اواخر بحضور در منزل او برای بحث در مسائل علمی سرفرود می آورده اند. ابو محمد نوبختی غیر از فضائلی که ذکرشان در فوق گذشت با ابوالاحوص داود بن اسد بصری و خال خود ابوسهل اسماعیل بن علی (۲۳۷ - ۳۱۱) و ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کبکی بلخی (متوفی سال ۳۱۹) و ابن الراوندی و ابوعبدالله

محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی معاصر بوده ؛ از بعضی مثل ابوالاحوص بصری و ابوسهل اسماعیل اخذ علم کرده و با بعضی دیگر مانند ابو جعفر بن قبه و ابن مملک اصفهانی و ابوالقاسم بلخی و جبائی بطریق سؤال و جواب بحث مینموده و عقاید عده ای از ایشانرا که با مذهب فرقه امامیه نمیساخته نقض میکرده است .

در میان آل نوبخت ابو محمد با وجود متکلم بودن کسی است که از همه ایشان بیشتر بمذاهب فلاسفه توجه کرده و علاوه بر آمیزش با مترجمین کتب حکمتی قدیم و مطالعه کتب ارسطو بعضی از آنها را مختصر نموده و در رد بعضی از آراء فلاسفه و زائل منطق نیز کتبی پرداخته است .

در کلام هم مثل خال خود ابوسهل بمعزله مخصوصاً بمعزله بغداد نزدیک شده و بهمین جهت بین شیعه و معتزله بر سر عقیده وانتساب ابویکی از این دو فرقه نزاع بوده است (۱) با این حال امامی بودن او مسلم است چه علاوه بر آنکه غالب مؤلفین قدیم مثل ابن الندیم و مسعودی و اشعری و خطیب بغدادی و ابن ابی الحدید و ذهبی و اصحاب رجال شیعه او را در این ردیف آورده اند عقایدی را که او در کتب کلامی خود دفاع کرده همگی همان عقاید فرقه امامیه و نظیر عقاید خال جلیل القدرش ابوسهل نوبختی است .

۲- تألیفات ابو محمد نوبختی

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی علاوه بر آنکه از ادبا و رواة اشعار بوده (۲) در کلام و فلسفه و نجوم و علم بملل و نحل و عقالات در عهد خود استاد شمرده میشده و در این فنون قریب چهل کتاب تألیف کرده بوده که از آن جمله حتی یکی نیز در دست نیست مگر يك کتاب که در انتساب آن بنوبختی شك است و آن یعنی فرق الشیعه اگر ثابت شود که از ابو محمد است یکی از دو کتاب مستقلی است که از خاندان نوبختی بیادگار مانده است .

اینک اسامی تألیفات ابو محمد و موضوع هر يك از آنها از روی الفهرست و فهرست

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴

طوسی و رجال نجاشی و کتب دیگر :

الف - کتب او در باب امامت

۱ - الجامع (۱) (طوسی - نجاشی) ، در الفهرست عنوان کتاب نیست :

۲ - الصحيح (۱) (نجاشی) ؛

۳ - رد بر واقفه (نجاشی) ؛

۴ - رد بر جعی بن آصف (۲) در باب امامت (نجاشی) ؛

۵ - رد بر جعفر بن حرب معتزلی در باب امامت (نجاشی) ؛

۶ - التوضیح در باب جنگهای حضرت امیرالمؤمنین علی (نجاشی) .

ب - کتب او در باب مسائل کلامی و فلسفی

۷ - اختصار کتاب الکون والفساد تألیف ارسطو (الفهرست و نجاشی) ؛

این کتاب ارسطو را حنین بن اسحاق از یونانی سریانی و دو نفر از معاصرین و رفقای ابو محمد نوبختی یعنی اسحاق بن حنین و ابو عثمان دمشقی عبری ترجمه کرده بودند و ابو محمد نوبختی با قرب احتمالات ترجمه یکی از این دو نفر مترجم را مختصر نموده است چه ذکر می‌کند که او یونانی نیز میدانسته و از روی متن یونانی این اختصار را پرداخته بوده است در هیچیک از کتب نیست .

۸ - حجج طبیعی مستخرج از کتب ارسطو بر رد کسانی که آسمان را حی و ناطق می‌پنداشته‌اند :

این عقیده در میان يك عده از فلاسفه دهری و اصحاب فلك و نجوم یروانی داشته ، صاحب تبصرة العوام در این خصوص از قول ایشان می‌نویسد : « گویند کواکب هر چه بالای ایشان است بینند و علت اولی را بینند و حرکت کواکب در افلاك تمام و دائم است و ایشان همه زنده‌اند و تغییر بدیشان روا نیست و جمله را يك حیوة است .

(۱) لابد در یکی از این کتب بوده است که ابو محمد نوبختی کتب جاحظ را در باب امامت نقل نموده بوده و مسعودی بدون اینکه در این باب شرح و تفصیلی بدست دهد چون خود او نیز یکی از ناقضین کتب جاحظ در خصوص امامت است ابو عیسی و زانق و ابو محمد نوبختی را هم در ردیف قض کنندگان مؤلفات جاحظ راجع بامامت نام میرسد (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۵۸ چاپ مصر) (۲) ابوزکریا یحیی بن آصف از رجال خوارج است (شهرستانی ص ۱۰۲) .

وگویند مشتری فاعل عالم ارضی است و مدبر اوست بقوتی که درویش از علب اولی و گویند کواکب و زمین ذوات عقولند و گویند آفتاب زجله کواکب بینند و شنوند آنچه در زیر ایشانست و گویند زمین حس دارد و شنود و بیند و آشامد اگر چه بآن ما نماند (۱). قول این فرقه را ابو محمد نوبختی در کتاب دیگر خود الآراء والذیانات نیز آورده بوده و ابن الجوزی قسمی از آنرا از کتاب مزبور در تبیین ابلیس نقل کرده است (۲).

۹ - الآرزاق والآجال والآسار (۳) (نجاشی)؛

۱۰ استطاعت بر حسب مذهب هشام بن الحکم که ابو محمد نوبختی نیز در این باب بمقیده او بوده (۴) (نجاشی)؛

۱۱ - الاعتبار والتییز والایتنصار (نجاشی)؛

۱۲ - کتابی در باب انسان (۵) (طوسی - نجاشی)؛

۱۳ - تنزیه و ذکر متشابه قرآن (نجاشی)؛

۱۴ - حدیث العالم (۶) (الفهرست - طوسی - ذهبی)؛

۱۵ - توحید صغیر (نجاشی)؛

۱۶ - توحید کبیر (نجاشی - الفهرست - طوسی)؛

۱۷ - کتاب بزرگی در باب جزایات جزأ (نجاشی)

بحث در باب جزء لا یتجزأ (۷) از وقتیکه کتب یونانی بعربی ترجمه و مقالات فلاسفه قدیم مثل ذیمقراطیس (۸) و ابیقورس (۹) در دست مردم انتشار یافت در میان

تبریر و شرح

(۱) تبصرة العوام ص ۳۶۰ و ابن حزم ج ۵ ص ۳۶ - ۳۷

(۲) تبلیس ابلیس ص ۸۲ - ۸۳ (۳) برای شرح این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۰۶ -

۲۵۸ و شهرستانی ص ۲۶ و الفرق بین الفرق ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۶۰

و ارشاد الطالبین ص ۱۴۲ - ۱۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۰ - ۱۶۳ و چهارالانوار ج ۲ و غیره

(۴) رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۲۹ بعد و ابن حزم ج ۲ ص ۲۶ - ۴۲ و کثر الفوائد ص ۴۰ - ۴۸

و برای مذهب هشام در این خصوص رجوع شود بمقالات اشعری ص ۴۲ - ۴۳ و شهرستانی ص ۱۴۱

(۵) صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۲۲۹ - ۳۲۳ و ارشاد الطالبین ص ۱۸۶ - ۱۹۰

(۶) در الفهرست (ص ۱۷۷) و فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب توحید و حدیث العالم

(در الفهرست بطلط نام این دومی حدیث المل (۲) چاپ شده) بیکدیگر چسبیده ولی از تاریخ الاسلام

ذهبی (fol. 45 a) چنین برمی آید که حدیث العالم کتابی علیحده بوده است.

Epicures (A) Democrites (A) atome (V)

متکلمین معمول شد و از اولین کسانی که در این خصوص عقیده ای اظهار کرده اند ابو محمد هشام بن الحکم متکلم معروف امامی است و او بمتابعت فلاسفه قدیم می گفته است که هر جزئی از اجزاء اجسام قابل تجزیه است و نهایی در این تجزیه نیست جز از جهت مساحت چه مساحت جسم را نهایی هست ولی برای اجزاء آن در تقسیم بجزء های دیگر حدی نمیتوان قرار داد (۱)

این عقیده را که نظام معتزلی نیز پذیرفته و در این مقاله تابع هشام بن الحکم شده بوده است (۲) جمیع متکلمین امامی قبول نکرده اند بلکه فرقه ای از ایشان برخلاف هشام و فلاسفه قدیم و نظام عقیده داشتند که اجزاء جسم را در تقسیم بجزء های کوچکتر حدی است چه جسم دارای اجزاء معینی است که از اجتماع آنها درست شده و هرگاه که مشیت الهی از جسمی حال اجتماع را سلب کند اجزاء معدود آن بدون اجتماع یعنی جدا از یکدیگر می مانند و هیچیک از آنها قابل تحمل تقسیم و تجزیه نیستند (۳). احتمال کلی دارد که ابو محمد نوبختی که بمقالات و مشرب فلاسفه آشنائی تمام داشته و در بعضی از عقاید هم از هشام بن الحکم پیروی می کرده است در این کتاب خود مقالات مختلفه مردم را در باب جزء لا بتجزأ ذکر و ضمناً از عقیده هشام در آن خصوص دفاع کرده بوده است.

۱۸ - مختصر کلام در باب جزء (نجاشی) :

۱۹ - الخصوص و العموم (۴) (نجاشی) :

۲۰ - رد بر اصحاب التفرقة بین التفرقة در باب وعید (نجاشی)

۲۱ - انکار رؤیت باری تعالی ورد بر کسانی که آنرا ممکن می پنداشته اند (۵)

(۱) مقالات اشعری ص ۵۹ (۲) الفرق بین الفرق ص ۵۰ و ۱۱۲ (۳) مقالات اشعری ص ۵۹ و این حزم ج ۵ ص ۹۲-۱۰۸ و شرح اشارات خواجه نصیر، نط ازل، و شرح مقاصد ج ۱ ص ۲۹۲-۳۱۲ و غیره (۴) مقالات اشعری ۴۴۵-۴۴۶ و عده الاصول شیخ طوسی ص ۱۳۱-۱۵۲ (۵) برای این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۱۲-۲۱۷

(نجاشی - ذهبی)؛

۲۲ - کتابی در مزایا و جهت رؤیت در آنها (نجاشی)؛

۲۳ - ردّ بن ابوعیسی و راق و نقض کتاب التریب الشرقي تألیف او (۱)

(الفهرست طوسنی)؛

۲۴ - ردّ بر اهل تعجیز (۲) و آن نقض کتاب ابوعیسی و راق است (۳) (نجاشی)؛

۲۵ - ردّ بر ابوالهذیل علاّف در باب نعیم اهل جنت (۴) (نجاشی - ذهبی)؛

۲۶ - نقض بر ابوالهذیل علاّف در باب مغرقت (۵) (نجاشی)؛

(۱) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۲) تعجیز در این مورد نسبت عجز دادن بخداوند تعالی است و اهل تعجیز باصطلاح مخالفین کسانی بوده اند که خداوند را فقط بر جواهر قادر میدانستند نه بر جواهر و أعراض کلاً و در میان معتزله

خصوصاً ابوعرو معمر بن عبّاد سلمی از معاصرین ابراهیم نظام و علاّف طرفدار این عقیده بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹۲ و ۵۴۸ و تعریفات جرجانی ص ۹۷) و معمر میگوید که أعراض از

قیل رنگ و طول و عرض و طعم و بو و خشونت و نرمی و حس و قبح و صوت و قوت و ضعف و مرگ و زندگی و رستخیز و مرض و صحت و عافیت و کوری و کری و بینائی و شنوائی و فصاحت

و فساد و سخت میوجات کار خداوند نیست بلکه ساخت اجسامی است که این أعراض در آنها وجود دارد و دهرتون نیز با او در این عقیده که نهایی برای اشیاء موجود نیست موافقت داشتند (ابن حزم

ج ۴ ص ۱۹۴) و ابن الرّاوندی باینکه بر بسیاری از عقاید معمر طعن میزد در «افعال طبائع» با او همعقیده بوده و مثل معمر میگوید که آنچه را که تلك بر آنها شامل است مثل حرکت و سکون

و تألیف و افتراق و تماس و مباينت فعل خداوند نیست (الاتصار ص ۵۴). احتمال کلی دارد که ابوعیسی و راق نیز مثل ابن الرّاوندی دریاره ای از این عقاید با معمر اشتراك داشته و کتابی در آن

خصوص نوشته بوده که ابو محمد آنرا نقض کرده است. (۲) صفحه ۸۷ از همین کتاب.

(۴) در باب اختلاف متکلمین در خصوص «نعیم اهل جنت» و رأی علاّف در آن خصوص رجوع کنید بشهرستانی ص ۳۵ و تبصرة العوام ص ۴۳۰ و مقالات اشعری ص ۴۷۵ و الفرق بین الفرق

۱۰۲ و غیره (۵) برای اختلاف متکلمین در باب معارف رجوع شود باین حزم ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۱۹ و برای رأی علاّف در این مسئله رجوع شود بکتاب الفرق بین الفرق ص ۱۱۱ - ۱۱۲ و برای

رأی حسن بن موسی نوبختی رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۲.

۲۷ - نصرت مذهب عمر بن عباد (۸) و احتجاج در آن خصوص (الفهرست - طوسی)؛

۲۸ - کتابی در باب خبر واحد و عمل بآن (۱) (نجاشی)؛

ج - مناظرات و مسائل او یا معاصرین

۲۹ - جوابهای او با ابو جعفر بن قیه (۲) (نجاشی)؛

۳۰ - جوابهای دیگر با او (نجاشی)؛

۳۱ - ردّ بر ردّیکه ابوعلی جبائی بر متجین نوشته بوده؛ نجاشی میگوید که

ابوعلی جبائی در ردّ خود تهازل کرده بوده (۳) و این کتاب را سید بن طاوس در دست داشته است (۴)

۳۲ - مسائل او با جبائی در موضوعات مختلفه (نجاشی)؛

۳۳ - ردّ بر متجین (۵) (نجاشی)؛

(۸) بعد از تفحص بسیار ندانستم عمر بن عباد کیست و گمان میکنم چهل شش این اسم را از صورت اصلی برگردانده و غرض همان ابو عمرو معمر بن عباد سلمی معتزلی معروف است که در بعضی کتب دیگر هم نام او را ناسخین تحریف کرده اند از آنجمله در ارشاد الطالبین چاپی ص ۱۸۷ در صورتیکه مسلماً گفتگو از معمر و رأی مخصوص او در باب ائشان است نام او عمر بن عباد السلمی المعتزلی طیم شده. اما آن مذهب از مذاهب معمر که نوبختی از آن دفاع کرده گویا عقیده اوست در باب «انسان» که غالب متکلمین شیعه تبعیت از او و از جمهور معتزله و فلاسفه بر آن بوده اند، از آنجمله ابواسحق بن نوبخت مؤلف یاقوت و ابوسهل نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی، و گویا همین احتجاج ابو محمد نوبختی در نصرت رأی معمر یکی از اسباب معتزلی شمرده شدن او بوده است. برای مقایسه بین رأی معمر و متکلمین شیعه رجوع شود بمقالات اشعری ص ۲۲۱-۲۲۲ و انوار الملکوت علامه (خطی) و ارشاد الطالبین ص ۱۸۷.

(۱) در باب خبر واحد رجوع کنید بالاتصار ص ۵۲-۵۳ و ترمیقات جرجانی ص ۴۲ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷ و در باب شرایط عمل بآن مطابق عقیده علمای امامیه رجوع کنید بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۸ و ۱۹۹ و کتاب عده الاصول تألیف شیخ طوسی ص ۴۰-۶۳ و رجال استرآبادی ص ۱-۲ و روضات الجنات ص ۵۶۱ و ۵۹۰ و تبصرة العوام ص ۴۲۸ (۲) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب (۳) رجال نجاشی ص ۴۷ (۴) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ (۵) در باب اختلاف قول متجین و ردّ اقوال ایشان از طرف متکلمین رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷۲-۷۵ و بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۳۸-۱۴۰ و کتاب یاقوت ابواسحق نوبختی و شرح آن توسط علامه حلی (خطی)

- ۳۴ - ردّ بر ثابت بن قرّة (۱) (نجاشی) ؛
- ۳۵ - شرح مجالس او با ابو عبدالله بن مملّک (۷) (نجاشی) ؛
- ۳۶ - مجالس او با ابوالقاسم بلخی (نجاشی) ؛
- د - کتب او در باب ملل و نحل
- ۳۷ - فِرَقُ السُّنَّةِ (نجاشی - فصول سیّد مرتضی - منهاج السّنة ابن تیمیّه) ؛
- ۳۸ - الآراء والذیانات (طوسی - الفهرست - مسعودی - ذهبی - ابن ابی الحدید - معجم الأدباء یا قوت - منهاج السّنة) ؛
- ۳۹ - ردّ بر اصحاب تناسخ (الفهرست - طوسی ذهبی) ؛
- ۴۰ - ردّ بر غلاة (نجاشی - طوسی (۲) - خطیب بغدادی) ؛
- ۴۱ - ردّ بر فرّق شیعه بجز فرقه امامیه (نجاشی) ؛
- ۴۲ - ردّ بر اهل منطلق (نجاشی - ذهبی) ؛

(۱) گویا در باب ردّ عقیده او در جی و ناطق پنداشتن افلاک و کواکب که ابو محمد نوبختی کتاب دیگری هم در همین خصوص تألیف کرده بوده ، ناصر خسرو میگوید : « ثابت بن قرّة الحرّانی که مرکّب فلسفی را ترجمه کرده است از زبان و خطیونانی زبان و خطّ تازی ، بر آنکه افلاک و کواکب احیا و نطقاً اند برهان کرده است و گفتست که مردم را حیات و سخن بدانست که جسد او شریفتَر جسدست و اندر شریفتَر جسدی کان جسد مردمت شریفتَر نفس فرود آمدست و آن نفس زنده و سخنگوی است و این مقدمه صادقه است . آنگاه گفتست و افلاک و انجم را اجساد ایشان بایات شرف و لطافتست و بنهایت پاکیزگی است و این مقدمه دیگرست صادقه ، نتیجه از این دو مقدمه آنکه مرابن افلاک و انجم را نفس ناطقه است و ایشان زندیکان و سخنگویانند و این برهانی است که این فیلسوف کرده است بر آنکه فرشتگان افلاک و کواکبند و زنده و سخنگوند . دیوان ناصر خسرو ص ۵۷۳ چاپ کتابخانه طهران (۷) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مملّک اصفهانی از متکلمین بزرگ شیعه و از معاصرین ابوعلی جبّانی است و او ابتدا از معتزله بوده و بعد بعقیده امامیه گرویده است و در امامت و مسائل دیگر کلامی مؤلفاتی داشته است (الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و رجال نجاشی ص ۲۶۹ و مقالات اشعری ص ۳۵۸)

(۲) در فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب ردّ بر تناسخ و غلاة بهم چسبیده در صورتی که از الفهرست و رجال نجاشی و تاریخ بغداد و تاریخ الاسلام ذهبی صریحاً بر می آید که ردّ بر غلاة کتابی علیحده بوده است .

۴۳ - رد بر منجسته (نجاشی)؛

کتاب رد بر غلاة

این کتاب ابو محمد نوبختی در تقریر مقالات غلاة و رد بر ایشان بوده (۱) و خطیب بغدادی در شرح حال ابوشعوب اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان الثعنی الآخر الکوفی (متوفی سال ۲۸۶) رئیس فرقه اسحاقیه از فرق غلاة که با ابو محمد نوبختی در یک عصر میزیسته مقداری از این کتاب نقل مینماید و خلاصه مطالبی را که خطیب بغدادی از کتاب ابو محمد اقتباس نموده بوده ابن الجوزی در تلخیص ابلیس و ابن کثیر در البداية والنهاية از خطیب اقتباس کرده اند.

اسحاق بن محمد نخعی کوفی را چون برص داشته و آنرا بماده ای که رنگ آنرا بر میگردانده می پوشانده است احمر می گفته اند و او و طرفدارانش یعنی اسحاقیه که در عهد خطیب جماعتی از ایشان در مدائن سکنی داشته اند بالوهیت حضرت علی بن ابی طالب معتقد بوده و اسحاق که از متکلمین محسوب میشده مصنفاتی نیز در باب عقاید خود بر رشته تالیف آورده بوده که یکی از آنها صراط نام داشته است (۲).

خطیب بغدادی میگوید: کتابی از تصنیف ابو محمد حسن نوبختی (۳) بدست افتاد در رد بر غلاة و ابن نوبختی از متکلمین شیعه امامیه است و در آن کتاب اصناف مقالات غلاة را ذکر میکند تا آنجا که میگوید: «یکی از کسانی که در عصر ما مرکب جنون را بجولان آورده اسحاق بن محمد معروف باحمر است که بالوهیت علی بن ابی طالب معتقد است و چنین می پندارد که آن حضرت در هر وقت ظاهر میشود چنانکه در عصر امام حسن بنام حسن و در زمان امام حسین باسم حسین ظهور کرده

(۱) مسعودی این کتاب را درست داشته و تم آنرا اَلرَّدُ عَلَى الْغَلَاةِ وَتَقْرِیرُهُمْ مِنَ الْبَاطِلَةِ ذکر میکند (التنبیه والاشراف ص ۲۹۶) (۲) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۷۸-۲۸۱ و شهرستانی ص ۱۴۵ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶ و رجال نجاشی ص ۵۳ و تلخیص ابلیس ص ۱۰۳ و البداية والنهاية (وقایع سال ۲۸۶) (۳) خطیب نام پدر ابو محمد را بجای نوشته در صورتیکه باتفاق اصحاب کتب رجال و مورخین نام پدر او موسی است شاید خطیب را در این مورد اشتباهی دست داده باشد و یا آنکه بجای نام یکی از اجداد ابو محمد بوده.

و در هر حال یکی است و بعثت پیغمبر اسلام بامر آن حضرت انجام گرفته و در یکی از کتب خود میگوید: اگر هزار نفر بیایند همه عین علی بن ابی طالب اند و ابن اسحاق راوی حدیث نیز بوده و کتابی ساخته و مدعیست که آن کتاب توحید است و در آن بقدری جنون و تخلیط بکار برده که بتوهم در نمی آید تا چه رسد که قابل ذکر باشد و از آنجمله می گفته است که مقصود از نماز ظهر حضرت رسول است که اظهار دعوت کرده چه اگر مقصود از آن همان رکوع و سجود بود قول خداوند که إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ معنی نداشت باین دلیل که می باید از جانب شخص زنده و قادر صورت بگیرد. بعد از نقل عبارت کتاب ردّ بر غلاة خطیب میگوید که نوبختی در کتاب خود از اسحاق مطالبی که او در اثبات مقاله خود آورده بوده نقل میکند و آن جمله چیزهایی است که کمترین آنها موجب خروج از ملت اسلام است (۱).

کتاب الآراء و الدیانات

مشهورترین و بزرگترین مؤلفات ابو محمد حسن بن موسی نوبختی که یکی از اجله کتب نفیسه بوده و بدبختانه تا کنون مفقود الاثر است کتاب الآراء و الدیانات نام داشته و آن شرح مقالات ملل و نحل قدیمه و عقاید و آراء فرق دینی و مذاهب حکمتی مسلمین بوده است.

این کتاب از قراریکه نجاشی نقل میکند کتابی بزرگ و خوب و محتوی بر معلومات بسیار بوده و نجاشی آنرا پیش شیخ مفید خوانده و از او اجازه روایت آنرا گرفته است (۲) ولی بقرار نوشته ابن الندیم و شیخ طوسی و فیهی ابو محمد بنام کردن آن موافق نشده بوده (۳).

ابو محمد نوبختی از رجال و فضلاء نیمه دوم قرن سوم و آخر قرن چهارم هجری است و دوره او عصر غلبان افکار و آراء مختلفه و مناظرات و احتجاجات فرق

(۱) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۸۰-۲۸۱ (۱) رجال نجاشی ص ۴۶ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ و تاریخ الاسلام ذمبی f. 45a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

کوناگون با یکدیگر است و مقارن همین انجام بوده است که جماعتی از متکلمین فرقه‌های مختلف در شرح آراء و مقالات مذاهب و ملل کتبی جمع آورده و با دفاع از عقاید فرقه‌ای که بآن منسوب بودند آراء فرقی دیگر را رد و نقض کرده اند و در این مرحله هم حق تقدیم یا معتزله است. (۱) و مشهور ترین این جماعت بقرار ذیلند:

نیمان بن رباب خارجی صاحب کتاب مقالات (۲)، زرقان معتزلی (۳) شاکر دابراهیم بن سيار نظام صاحب کتاب مقالات، محمد بن شیب (۴) رقیق نظام، عباد بن سلیمان صیترتی (۵) رقیق هشام بن عمر و فوطی، محمد بن عیسیٰ برغوث (۶) از شاگردان حسین بن محمد نجار

(۱) مجموعه رسائل ابن تیمیة ج ۱ ص ۲۴۹ (۲) التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ والفهرست ص ۱۸۲ و مقالات اشعری ص ۱۱۹ و ۱۲۰ که دو فقره از کتاب بیان نقل میکند و شهرستانی ص ۱۰۳ و غیره. (۳) زرقان از مشاهیر معتزله و از طبقه ابو جعفر اسکافی و جاحظ و جعفر بن میسر است و کتاب مقالات او از مشهورترین کتب ملل و نحل بوده و غالب مؤلفین بعد از او مثل اشعری و مقدسی و ابو منصور بغدادی و ابن حزم و شهرستانی و ابن ابی الحدید از آن بسیار نقل کرده اند و ابو القاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف کتاب مقالات زرقان را شرح کرده بوده و این کتاب بلخی نیز از معتبرترین کتب این فن شمرده میشده و اکثر مؤلفین غالب محتویات آنرا در کتب خود نقل کرده اند و یکی از مصنفین غلاة شیعه یعنی ابو القاسم علی بن احمد کوفی (متوفی ۳۵۲) کتابی داشته است باسم تحقیق مائلفه الکعبی فی التفاللات (رجال نجاشی ص ۱۸۸) که بدیستانه گویا مثل بسیاری از کتب مقالات از میان رفته است ولی کتاب دیگری از تألیفات ابن ابو القاسم کوفی بنام الاستیانة فی بدع المحدثه یا الایقانه فی بدع الثلاثة در ذکر بدعتهای منسوب بظلفای ثلاثه در دست است.

(۴) ابوبکر محمد بن عبدالله شیب بصری از شیوخ معتزله است که بارجا از قائل بوده و بهمین جهت از مرجئه قدریه محسوب میشود (التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و شهرستانی ص ۱۰۳ و مقالات اشعری ص ۱۳۶ - ۱۳۹ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۹ و انساب سمعانی ۴۰۳۲۹ b و غیره). (۵) عباد بن سلیمان صیترتی از معتزله مطبقة زرقان و ابو جعفر اسکافی و جاحظ و غیره است (ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹ و الانتصار ص ۹۱ و ۲۰۳ و ابن حزم ج ۲ ص ۵۴ و التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۲۶۱).

(۶) ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ملقب ببرغوث از رفقا و یاران حسین بن محمد نجار معروف است و غالباً استنساخ کنندگان کتب نام او را محمد بن عیسیٰ بن رغوث ضبط کرده اند و این غلط است زیرا که او بانی مذهبی بوده است از فروع مذهب نجاریه و اصحاب او را برغوثیه میخوانده اند (رجوع کنید شهرستانی ص ۱۹ و ۶۳ و ۱۰۳ و الانتصار ص ۱۳۳ - ۱۳۴ و مقالات اشعری ص ۲۳۵ و ۲۸۴ و التنبیه والاشراف ص ۲۹۶ و الفرق بین الفرق ص ۱۹۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و منهاج السیج ص ۲۵۶)

ابوعیسیٰ محمد بن هارون وراق (۱)، احمد بن حسن بن سهل مصمى (۲) معروف بپیرا در زاده زرقان، ابوالقاسم کعبی بلخی صاحب شرح مقالات زرقان، ابوالباس عبدالله بن محمد التاشی الأكبر (۳)، ابومحمد عبدالله بن محمد خالدی (۴)، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری صاحب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» (۵) و غیرهم که یا با ابومحمد نوبختی در يك عصر و یا اندکی قبل از او میزیسته اند و ابومحمد که غالب این کتب را دیده و خوانده بوده کتاب بزرگ خود را در آراء و دیانات جمع آورده و آن کتاب بزودی مشهور و محل رجوع قرار گرفته است بخصوص که مؤلف آن از متکلمین و نویسندگان فلسفی مشرب امامیه بوده و مؤلفینی که در فوق اسامی ایشان را نقل کردیم هیچکدام باین فرقه انتساب نداشته اند مگر ابوعیسی و راق که او هم بشهادت سید مرتضی در مقالات خود بیشتر در تقریر عقاید ثنوییه سعی کرده و بهمین جهت هم بزندقه منسوب شده است.

مورخ و ادیب و متکلم بزرگ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که از معاصرین ابومحمد نوبختی است و خود نیز کتابی باسم التقات فی اصول الدیانات تألیف کرده بوده کتاب الآراء والدیانات نوبختی را در دست داشته و در مروج الذهب يك فقره نیز از آن نقل مینماید (۱).

شهرت کتاب ابومحمد نوبختی در باب ملل و نحل و آراء و دیانات بتدریج یابجا کشید که این کتاب او در ردیف کتب مقالات زرقان و وراق و کعبی از کتب معتبره این فن و شخص او نمونه کامل عالم باین علم گردید (۷).

- (۱) رجوع کنید صفحه ۸۶ از همین کتاب (۲) در کتاب التنبیه والاشراف جایی ص ۲۹۶ نام این شخص بشکل مذکور در فوق قید شده و مقصود از او گویاهمان مستعی متکلم است که قبل از ابوبکر محمد بن زکریا رازی (متوفی سال ۴۲۰) یا در عهد اومیزیته و محمد زکریا بعضی از کتب او را نقل کرده بوده (الفهرست ص ۳۰۰ و ۲۷۴ و ۲۷۵).
- (۳) رجوع کنید بنیل صفحه ۱۰۵ از همین کتاب و این خلکان ج ۱ ص ۲۸۵.
- (۴) ابومحمد عبدالله بن محمد بن حسن خالدی مثل محمد بن شیب بصری از مرجئه قدریه است (شهرستانی ص ۱۰۲ و الفرق بین الفرق ص ۱۹ و ۹۶ و التنبیه والاشراف ص ۲۹۶).
- (۵) ابوالحسن اشعری کتاب دیگری هم باسم «مقالات غیر الاسلامیین» داشته که از مقالات الاسلامیین بزرگتر و شرح مقالات فلاسفه و ملل غیر مسلم بوده (منهاج السنه ج ۲ ص ۷۲).
- (۶) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ چاپ فرنگ و التنبیه والاشراف ص ۳۹۶.
- (۷) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

این کتاب را مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی مثل مسعودی و ابن الجوزی و ابن ابی الحدید درست داشته و هر کدام فقراتی از آن نقل کرده‌اند^(۱). منقولات ابن الجوزی از آن کتاب خوشبختانه زیاد تر است و از ملاحظه همانها میتوان اجمالاً بمحتویات کتاب الآراء والذیانات پی برد و خلاصه مطالب منقول از آن کتاب که در مروج الذهب و تلبیس ابلیس و شرح نهج البلاغه باقیست بقرار ذیل است:

- ۱ - عقاید سوفسطائیه و دهریه (تلبیس ابلیس ص ۴۲ و ۴۳)؛
- ۲ - عقاید تنویه (تلبیس ابلیس ص ۴۷ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷)؛
- ۳ - عقاید فلاسفه یونان (تلبیس ابلیس ص ۴۸ - ۴۹)؛
- ۴ - مذاهب هند و آراء ایشان (مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و تلبیس ابلیس ص ۶۹ و ۷۴)؛
- ۵ - مذاهب صابئین و مجوس (تلبیس ابلیس ص ۷۹ و ۸۱)؛
- ۶ - آراء منجمین و اصحاب فلک (تلبیس ابلیس ص ۸۲)؛
- ۷ - عقیده جهنم بن صفوان (تلبیس ابلیس ص ۸۸)؛
- ۸ - مذهب هشام بن الحکم در تشبیه و تجسیم (تلبیس ابلیس ص ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۵)؛
- ۹ - عقاید مقاتل بن سلیمان و نعیم بن حماد و داود جواری از متکلمین شیعه (تلبیس ابلیس ص ۹۱)؛

۱۰ - عقیده فلاسفه رواقی (شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۶).
از مشاهدۀ این فقراتی که از کتاب الآراء والذیانات نوبختی باقیست بخوبی معلوم میشود که مؤلف فاضل مزبور جمیع آراء و عقاید و اهواء و نحل را مورد توجه قرار داده و از فلاسفه یونان و دهریون و منجمین و براهمه گرفته تا عقاید متکلمین

(۱) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۶ و تلبیس ابلیس صفحات ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۵ و ۲۹۶ و این تیمه نیز چند بار در منهاج السنه نام این کتاب را میبرد. (ج ۱ ص ۱۶ و ۲۰۲ و ج ۳ ص ۷۲).

و ملل اسلامی همه را در کتاب خود وصف کرده بوده است و جای نهایت افسوس است که این کتاب ذیقیمت که یکی از اقدام کتب اسلامی در باب ملل و نحل و شاید قدیمترین کتاب جامع از فرقه امامیه در این باب بوده است آن هم از نویسنده زبردست و متکلم فلسفی مشرب مثل ابو محمد نویختی از میان رفته است.

فرق الشیعه

یکی از مشهورترین کتب ابو محمد حسن بن موسی نویختی کتاب فرق الشیعه است که موضوع آن شرح افتراق فرقه شیعه بفرقه های چند از غلاة و زیدیه و امامیه و فروع این سه شعبه و مقالات مختلفه ایشان بوده و این کتاب بمناسبت جنبه تاریخی و اشتهاور مؤلف آن که از متکلمین فلسفی مشرب امامیه است اهمیت مخصوص داشته و مؤلفین بعد از ابو محمد نویختی از آن استفاده بسیار کرده اند.

در میان مصنفین شیعه با متسبین باین فرقه در فاصله بین پنجاه سال قبل از فوت ابو محمد و پنجاه سال بعد از او عده ای در موضوع فوق بهمن نام فرق الشیعه با مقالات الشیعه با قریب باین مضامین تألیفاتی داشته اند که ذکر آنها و گاهی نیز بعضی منقولات از آن کتب دو تألیفات مؤلفین بعد از ایشان دیده میشود و مشهورترین کسانیکه در این موضوع کتابی تألیف کرده بوده اند از اینقرارند:

۱ - ابو عیسی محمد بن مارون وراق (متوفی سال ۲۴۷) متکلم مغرووف که شرح حال او گذشت، صاحب کتاب اختلاف الشیعه (۱)؛

۲ - ابو القاسم نصر بن صباح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابو عمرو محمد بن محمد بن عبدالعزیز کشتی صاحب کتاب رجال و ابو النضر محمد بن مسعود عیاشی عرقندی (هر دو از رجال نیمه اول قرن چهارم) که کتابی بنام فرق الشیعه تألیف کرده بوده (۲) و کشتی مکرر از این شخص مقالات شیعه را نقل میکند.

۳ - ابوطالب عبدالله بن احمد انباری متوفی سال ۳۵۶ صاحب کتابی بهمن اسم

فرق الشیعه (۳)

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۳ (۲) ایضاً ص ۳۰۲ (۳) ایضاً ص ۶۲

۴ - ابوالبقر محمد بن احمد قمی، صاحب کتاب التَّهْجَة در فرق شیعه و اخبار آل ابی طالب (۱)؛

۵ - سعد بن عبدالله بن ابی خلف الثَّعْبَرِيّ الاشعری القمّی متوفی سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ از اخبار یون و محدثین شیعه که مؤلف کتاب مشهور بصائر الدرجات و از شیوخ روایت محمد بن جعفر بن قولویه و ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه (یدر شیخ صدوق و متوفی سال ۳۲۹) است. سعد بن عبدالله اشعری که منشاء روایت یک عده از اخبار مهم فرقه امامیه و مؤلف چندین تألیف معتبر بوده کتابی در باب تاریخ فرق مختلفه شیعه و مقالات ایشان داشته است که در رجال نجاشی باسم فِرَقِ الشَّعْبَةِ (۲) و در فهرست طوسی بنام مقالات الایامیه (۳) مذکور است و علامه مجلسی که این کتاب را در دست داشته آنرا مقالات الایامیه والفرق و استاؤها و صنوفا میخواند و میگوید که شیخ طوسی در کتاب الغیبه و نجاشی در رجال از آن نقل کرده اند (۴).

در سال ۱۹۳۱ میلادی در مطبعة دولتی استانبول کتابی بنام فرق الشَّعْبَةِ بدستیاری و تصحیح مستشرق استاد آلمانی آقای هلنوت ریتر (۵) و بخرج جمعیت مستشرقین آلمان (۶) با مقدمه ای در شرح حال ابو محمد نو بختی بقلم آقای سید هبه الدین شهرستانی از مشاهیر علمای شیعه عراق بوضعی نفیس بطبع رسیده شامل ۹۴ صفحه متن بقطع وزیری و ۱۰ صفحه فهرست و ۳۰ صفحه مقدمه و یک جدول شجره نسب آل ابی طالب و این کتاب چهارمین مجلدی است که در جزء سلسله «نشریات اسلامیّه» (۷) باهتمام آقای ریتر بطبع رسیده و از سه مجلد اولی دو جلد آن متن مقالات الاسلامیین امام ابوالحسن اشعری است که از طبع خارج شده و جلد سوم که فهرست و توضیحات این دو جلد باشد هنوز از چاپ بیرون نیامده است. این کتاب که از روی دونسخه یکی ناقص متعلق با آقای ج. ا. ایس (۸) کتابدار شعبه

(۱) رجال نجاشی ص ۲۸۱ (۲) ایضاً ص ۱۲۶ (۳) فهرست طوسی ص ۱۵۳

(۴) کشف الحجب والاستار ص ۵۴۲ و ج ۱ ص ۷ و ۱۳ (چاپ ازل).

(۵) Hellmut Ritter (۶) Deutsche Morgenländische Gesellschaft

(۷) Bibliotheca Islamica (۸) A. G. Ellis

شرقی موزه بریتانیا دیگری کامل متعلق بکتابخانه مرحوم حاج میرزا حسین نوری (۱) بطبع رسیده از طرف ناشر محترم و آقای شهرستانی بدون ارائه هیچ سندی بابو محمد نوبختی منتسب شده در صورتیکه در خود کتاب نه اسم مؤلف آن مذکور است و نه عنوان کتاب فقط کاتب نسخه متعلق با آقای ائیس در پشت آن نوشته است : « فیه مذاهب فرق اهل الامامة و اسمائها و ذکر مستقیمها من سقیمها و اختلافها » تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی ، و علمای عراق هم که از نسخه کتابخانه مرحوم میرزای نوری نسخه ها برداشته اند همه آن کتاب را فرق الشیعه نوبختی دانسته و آنرا باین اسم بین خود متداول کرده اند . آبا همین اشتراك موضوع نسخه موجوده مطبوع با موضوع کتاب فرق الشیعه نوبختی کافی است که آنرا باوجود جدید بودن نسخه های حاضره از نوبختی بدانیم و قطعاً حکم کنیم که این کتاب از اوست و از یکی از مؤلفین دیگری که باین اسم و در همین باب تألیفاتی داشته اند نیست ؟ مابعلی که ذیلاً بشرح آن میپردازیم نمیتوانیم در صحت این نسبت تردید نکنیم بلکه احتمال میدهیم که کتاب موجود نسخه کتاب ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی باشد که علامه مجلسی نیز آنرا در دست داشته است نه کتاب فرق الشیعه نوبختی .

در تابستان سال ۱۳۱۰ هجری شمسی نگارنده این سطور در زنجان بخدمت علامه فاضل آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و برادر دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله که هر دو از وجودهای گرانمای عصر ما و بحق از علمای بصیر این دوره اند نایل آمدم و در مدت قلیلی که در آن شهر بودم و از محضر پرفیضان متمتع میشدم نسخه ای از کتاب فرق الشیعه یعنی همین نسخه ای را که در آن اوقات آقای ربتر در استانبول بطبع آن مشغول بود پیش آقای شیخ الاسلام دیدم . زیارت آن نسخه نگارنده

(۱) غرض مرحوم حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هجری قمری) عالم محدث معروف مؤلف کتاب : « نفس الرّحمن فی فضائل سلّمان » و « مُستدرک الوسائل » و مؤلفات نفیسه دیگر است (برای شرح حال او رجوع کنید بکتاب احسن الودیع فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه تألیف محمد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی ج ۱ ص ۸۹ - ۹۱) .

را که سالها بود با شور و شوق تمام در جمع اخبار آل نوبخت می‌گوشیدم بی‌نهایت مسرور گرد و در يك مطالعه سرسری آن کتاب که در محضر ایشان مرا دست داد در مقدمه و متن کتاب اسمی از ابو محمد نوبختی و فرق الشیعه نیافتم و تردید خود را در صحت این انتساب بایشان گفتم ولی معظم له صحت انتساب نسخه خود را بنوبختی تأیید کردند و گفتند که با وجود نبودن مدارك قطعی و امکان تردید در این خصوص باز ترجیح میدهم که نسخه حاضر همان کتاب نوبختی باشد.

پس از رسیدن نسخه چاپ استانبول و مطالعه دقیق‌تر تردید نگارنده قوت گرفت و در این باب با آقای شیخ الاسلام بمکاتبه پرداختم. ایشان در دو مرقومه که بنکارنده نوشته اند پس از ذکر منشأ تردید باستظهار قرائنی که ذیلاً بآنها اشاره خواهد شد نظر اول خود را تقویت میکنند و نسخه موجوده را همان فرق الشیعه نوبختی میدانند ولی آن قرائن بدون آنکه بخواهم در این مرحله استبدادی بخرج دهم بعقیده نگارنده مقنع نیست و در مقابل آنها قرائن دیگری موجود است که نسبت کتاب را با شعری بیشتر تقویت میکند تا بنوبختی.

آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است ؟

از فرق الشیعه ابو محمد نوبختی تا آنجا که اطلاع داریم فقط در يك کتاب منقولاتی باقیست و آن در کتاب الفصول المختارة من التیون والتحسین والتجالس است تألیف علم الهدی سید مرتضی که منتخباتی است از کتاب التیون والتحسین والتجالس تألیف استاد او شیخ مفید^(۱) و در منهاج السنة النبویه^(۲) تألیف تقی الدین ابی العباس احمد دمشقی معروف بابن تیمیه (متوفی ۷۲۸) نیز ذکری از این کتاب نوبختی هست.

از مقالات و فرق سعد بن عبدالله اشعری همچنانکه علامه مجلسی اشاره کرده در دو کتاب غیبت شیخ ابو جعفر طوسی و رجال کشی چند فقره بتصریح یا بدون ذکر اسم بدست است با این تفاوت که در کتاب الفیة شیخ طوسی صریحاً از سعد بن عبدالله نقل میکنند ولی در نسخه موجود رجال کشی منشاء و سند مطلب منقول بدست نیست

(۱) این فقره را آقای شیخ الاسلام از کتاب فصول بجهت نگارنده استنساخ فرموده اند.

(۲) ج ۲ ص ۱۰۵

و علت آن هم لابد تصرفی است که شیخ طوسی در این کتاب کرده و رجال کشی را که نسخه اصلی آن از میان رفته بسلیقه خود مختصر و کتاب حاضر را بعنوان « اختیار رجال کشی » درست نموده است و الا در نقل آنها از کتاب سعد بن عبدالله شکمی نیست . شهرستانی نیز نسخه فرق الشیعة حاضر را درست داشته و بدون تصریح چند فقره از آن اقتباس کرده است . اینک ما آنچه را شیخ مفید باسم و رسم از ابو محمد نوبختی و شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله اشعری و شهرستانی بدون تصریح از فرق الشیعة نقل کرده اند ذیلاً با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعة چاپی مقایسه میکنیم تا شاید باین وسیله مسئله انتساب فرق الشیعة حاضر بمؤلف حقیقی آن حل شود .

فرق الشیعة چاپی

(ص ۷۸)

محمد بن نصیر التیمی کان یذعی انه نبی بمته
ابو الحسن المسکری و کان یقول بالتناسخ
والنقل (۱) فی ابی الحسن و یقول فیہ بالربوبیة
و یقول بالاباحة للمحارم و تحلیل نکاح الرجال
بعضهم بعضاً فی ادبارهم و یزعم ان ذلك من
التواضع والتذلل و انه
احد الشهوات و الطیبات و ان الله عز وجل لم
یحرم شیئاً من ذلك و کان یقوی اسباب هذا التیمی
محمد بن موسی بن الحسن بن الفرات

فلما توفي قيل له في علته و قد كان اعتقل لسانه
لمن هذا الامر من بعدك
فقال لاحد فلم يدروا من هو
فاثرقوا بعده ثلث فرق فرقة قالت انه احد ابنة
وفرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسی بن الفرات

(۱) نسخه بدل : وینلو

غیت طوسی

(ص ۲۵۹)

قال سعد بن عبدالله :

کان محمد بن نصیر التیمی یذعی انه رسول نبی
و ان علی بن محمد ارسله و کان یقول بالتناسخ
وینزل فی ابی الحسن و یقول فیہ بالربوبیة
و یقول بالاباحة للمحارم و یحلل نکاح الرجال
بعضهم بعضاً فی ادبارهم و یزعم ان ذلك من
التواضع والاحبات والتذلل فی المفعول به و انه من الفاعل
احدی الشهوات و الطیبات و ان الله عز وجل لا
یحرم شیئاً من ذلك و کان محمد بن موسی بن الحسن
بن الفرات یقوی اسبابه و یعضده

(ص ۲۶۰)

قال سعد :

فلما اعتل محمد بن نصیر العلة التي توفي فيها قيل
له وهو متقل اللسان لمن هذا الامر من بعدك
فقال بلسان ضعيف ملجلج احمد فلم يدروا من هو
فاثرقوا بعده ثلث فرق قالت فرقة انه احمد ابنة
وفرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسی بن الفرات

وفرقه قال انه احد بنى ابي الحسين بن
بشير بن زيد ففرقوا فلا يرجعون الى شئ

وفرقه قال هو احد بنى ابي الحسين محمد بن
بشير بن زيد ففرقوا فلا يرجعون الى شئ

اختيار رجال كشي

(ص ١٦٤-١٦٥)

القطيعة وسبوا بذلك لانه [عبدالله] كان
افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرجلين
وقال بعضهم انهم نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة
يقول [كذا] له عبدالله بن فطح .

فرق الشيعة چاينى

(ص ٦٥-٦٦)

القطيعة وسبوا بذلك لان عبدالله كان
افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرجلين
وقال الرواة نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة
يقال له عبدالله بن فطح .

اختيار رجال كشي

(ص ٢٩٧-٢٩٨)

كان محمد بن بشير من اهل الكوفة من موالى
بنى اسد وله اصحاب قالوا ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يحبس وانه غاب واستتر وهو القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامة محمد
بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع
ما يحتاج اليه رعيته (من امر دينهم ودنياهم) وفوض
اليه جميع اموره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام
بعده .

البشرية (١). اصحاب محمد بن بشير مولى بنى اسد
من اهل كوفة قالت ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يحبس وانه غاب وانه القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامر [كذا] محمد
بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع
ما يحتاج اليه رعيته (من امر دينهم ودنياهم) وفوض
اليه اموره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام
بعده .

حدثني محمد بن قولويه قال حدثني

سعد بن عبدالله القتي قال حدثني محمد بن عيسى

بن عبيد عن عثمان بن عيسى الكلبي انه سمع

محمد بن بشير يقول:

الظاهر من الانسان آدم والباطن ازل والاله
يقول بالاثني وان هشام بن سالم ناظره عليه
فاقر به ولم ينكره .

(ابن قسمت در فرق الشيعة چاينى نيست)

(١) ظاهر آية البشريّة

وان محمد بن بشير لما توفي اوصى الى ابنه سميع
بن محمد بن بشير فهو الامام المفترض الطاعة
على الامة الى وقت خروج موسى و ظهوره
فما (١) يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير
ذلك مما يتقربون به الى الله عز وجل فالغرض عليها
اداءه الى هؤلاء الى قيام القائم :

و زعموا ان علي بن موسى و من ادعي الامامة
من ولد موسى بعده فخير

طيب الولادة و قهرهم عن انسابهم و كقرهم
في دعواهم الامامة و كقروا القائلين بامامتهم
و استحلوا دمائهم و اموالهم و زعموا ان الغرض
من الله عليهم اقامة الصلوات الخمس و صوم شهر
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض
و قالوا باباحة المحارم و الفروج و القمار و
اعتلوا في ذلك بقول الله عز وجل : و يزوجه
ذكرانا و انا و قالوا بالتناسخ و ان الائمة عندهم
واحد اتاهم منقلبون من بدن الى بدن و المواسات
بينهم واجبة في كل مالم يكوه من مالي و كل شئ

اوصي به رجل منهم في سبيل الله فهو لسميع بن محمد
و اوصيائه من بعده و مذاهبهم مذاهب الغالية
المفوضة في التفويض.

و ان ابن بشير لما مات اوصى الى ابنه سميع
بن محمد فهو امام مفترض الطاعة

على الامة الى وقت خروج موسى بن جعفر و ظهوره
فيما يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير
ذلك مما يتقربون به الى الله تعالى فالغرض عليه
اداءه الى اوصيائه محمد بن بشير الى قيام القائم :
و زعموا ان علي بن موسى و كل من ادعي الامامة
من ولده و ولد موسى مبطلون كاذبون غير
طيبى الولادة فنقومهم عن انسابهم و كقرهم
لدعواهم الامامة و كقروا القائلين بامامتهم
و استحلوا دمائهم و اموالهم و زعموا ان الغرض
عليهم من الله تعالى اقامة الصلوة الخمس و صوم شهر
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض
و قالوا باباحة المحارم و الفروج و القمار و
اعتلوا في ذلك بقول الله تعالى : و يزوجه
ذكرانا و انا و قالوا بالتناسخ و الائمة عندهم واحداً
واحداً اتاهم منقلبون من قرن الى قرن و المواسات
بينهم واجبة في كل مالم يكوه من مالي او خراج
او غير ذلك كلما

اوصي به رجل في سبيل الله فهو لسميع بن محمد
واوصيائه من بعده و مذاهبهم في التفويض مذاهب الغلاة
من الواقفة (٢)

(١) در دو نسخه ديگر : فيما

(٢) كسى پس از ذكر اين قسمت كه يكي از وسايط روايت آن سعد بن عبدالله اشعري قتي صاحب
فرق السبعة است شرح ديگرى نيز در ذيل آن از خصوصيات عقايد اصحاب محمد بن بشير و شباهت آنها
بماقالات مجسه و علياويه و خطايت و شرح قتل محمد بن بشير نقل ميكند كه در فرق السبعة چايي نيست .

فرق الشيعة چابی

(ص ۲۰)

ان عبد الله بن سبا كان يهوديًا فاسلم و والى عليًا عليه السلام وكان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون بعد موسى بهذه المقالة فقال في اسلامه بعد وفاة النبي (ص) في علي عليه السلام ينزل ذلك وهو اقل من شهر القول بفرض امامة علي (ع) واظهر البراءة من اعدائه وكاشف مخالفته فمن هناك قال من خالف الشيعة ان اصل الرافض مأخوذ من اليهودية.

فرق الشيعة چابی

(ص ۷۸)

محمد بن نصير التميمي كان يدعي انه نبي بعثه ابو الحسن العسكري وكان يقول بالتناسخ والقلو في ابي الحسن ويقول فيه بالرؤية ويقول بالاباحة للمحارم وتحليل نكاح الرجال بعضهم بعضا في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التواضع والتزلزل و انه احد الشهوات والطيبات وان الله عز وجل لم يحرم شيئا من ذلك وكان يقوي اسباب هذا التميمي محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات.

اختيار رجال كشي

(ص ۷۱)

ذكر بعض اهل العلم:

ان عبد الله بن سبا كان يهوديًا فاسلم و والى عليًا عليه السلام وكان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون وضي موسى بالقلو فقال في اسلامه بعد وفاة رسول الله (ص) في علي عليه السلام مثل ذلك وكان اقل من شهر القول بفرض امامة علي واكفرهم واظهر البراءة من اعدائه وكاشف مخالفته فمن ههنا قال من خالف الشيعة اصل التشيع والرافض مأخوذ من اليهودية.

اختيار رجال كشي (۱)

(ص ۳۲۳)

محمد بن نصير القهري التميمي وذلك ادعى انه نبي رسول وان علي بن محمد العسكري ارسله وكان يقول بالتناسخ والقلو في ابي الحسن ويقول فيه بالرؤية ويقول بالاباحة للمحارم ويحلل نكاح الرجال بعضهم بعضا في ادبارهم ويقول انه من الفاعل والمفعول به احد الشهوات والطيبات وان الله لم يحرم شيئا من ذلك وكان محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوى اسبابه ويعضده.

پس از ذکر مطالب منقولہ از کتاب ابوالقاسم اشعری میردازیم بذكر آنچه شیخ مفید بنصریح از ابو محمد نوبختی نقل کرده بامعادل آنها از کتاب فرق الشيعة چابی و ملل و نحل شهرستانی و باید ملتفت بود که مطالب فرق الشيعة چون مؤلف آن کتاب مستقلى در همین باب نوشته مفصل است در صورتیکه منقولات شیخ مفید و شهرستانی صورت اختصار دارد و غرض ایشان فقط تعداد فرق الشيعة بوده است بعد از رحلت امام یازدهم در ضمن ذکر مطالب دیگر.

(۱) این قسمت همان است که شیخ طوسی نیز در کتاب التیة باسم و رسم از سعد بن عبدالله نقل کرده (رجوع کنید بس ۱۴۴ از همین کتاب ستون دوم) ..

فرق الشيعة جابى

(ص ٧٩-٩٤)

فاقرق اصحابه [اى اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربعة عشرة فرقة
ففرقة منها قالت ان الحسن
بن علي حي لم يمت وانما
غاب وهو القائم
ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهر
لان الارض لا تخلو من امام
وقد ثبت امامته والرواية
قائمة ان القائم غيبين فهذه
النية احديهما وسيظهر و
يعرف ثم يثيب غيبة اخرى (١)
وقالت الفرقة الثانية ان الحسن
بن علي مات وعاش بعد
موته وهو القائم المهدي
لا تاروينان معنى القائم هو ان
يقوم من بعد الموت ويقوم ولا
ولد له ولو كان له ولد لصح موته
ولا رجوع لان الامامة كانت
ثبتت لخلقه ولا اوصى لاحد
فلا شك انه القائم والحسن
بن علي قد مات لاشك في موته
ولا ولد له ولا خلف ولا وصي
اذ لا وصية له ولا وصي
وانه قد عاش بعد الموت (٢)

العيون والمحسن

(ينقل از ابو محمد نوحى)

اقرق اصحابه [اى اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربعة عشرة فرقة
قالت فرقة من دانت امامة
الحسن انه حي لم يمت وانما
غاب وهو القائم للنتظر

وقالت فرقة اخرى ان ابا
محمد مات وعاش بعد
موته وهو القائم المهدي
واعتلوا في ذلك بخبر روه
ان القائم
سمى بذلك لانه يقوم بعد الموت

الملل والنحل شهرستانى

(ص ١٢٩-١٣١)

واما الذين قالوا امامة الحسن
اقرقوا بعد موته احدي
عشرة فرقة

الفرقة الاولى قالت ان الحسن
لم يمت
وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهراً

لان الارض لا تخلو من امام
وقد ثبت عندنا ان القائم
لغيبتان وهذه

احدي الغيبتين وسيظهر و
يعرف ثم يثيب غيبة اخرى

الثانية قالت ان الحسن
مات لكنه يحيى

وهو القائم

لانا راينا ان القائم

هو القائم بعد الموت

فنقطع يموت الحسن لاشك فيه
ولا ولد له فيجب

ان يحيى بعد الموت

(١) در فرق الشيعة بعد از ذكر مطالب فوق شرحى است از مؤلف كتاب در بيان شباهاى بعضى از مقالات
اين فرقة با فرقة واقفه (٢) در فرق الشيعة شرحى اضافى هست در رد عقيدة اين فرقة و شباهاى ايشان بواقفه

وقلت الفرقة الثالثة ان الحسن
بن علي توفي والامام بعده جعفر
واله اوصى الحسن ومن قبل
الامامة وعنه صارت اليه (۱)

قالت فرقة اخرى ان ابا
محمد قد توفي لامحالة وان الامام
من بعده اخوه جعفر بن علي

و اعتلوا في ذلك بالرّواية
عن ابي عبدالله ان الامام
هو الذي لا يوجد منه ملجأ الا
اليه قالوا قلنا لم نزل للحسن ولداً
ظاهراً التّجنانا الى القول بامامة
جعفر اخيه .

الثالثة قالت ان الحسن
قدمت وارصى الي جعفر اخيه
ورجعت امامة جعفر

الرابعة قالت ان الحسن قد مات
والامام جعفر و اتا كننا
مخطئين في الائتنام به اذ لم يكن
اماماً قلنا مات ولا عقب له
بتنا ان جعفر كان محقاً
في دعواه والحسن مبطلاً

و رجعت فرقة بمن كانت
قول بامامة الحسن من امامة
عنه وقاموا قالوا لم يكن اماماً
وكان مدّعياً مبطلاً وانكروا
امامة اخيه محمد و قالوا الامام
جعفر بن علي بنص اخيه عليه
و قالوا و اتنا قلنا بذلك
لان محمداً مات في حياة اخيه
والامام لا يموت في حياة اخيه
والحسن لم يكن له عقب والامام
لا يخرج من الدنيا حتى يكون
له عقب

و قالت الفرقة الرابعة ان
الامام بعد الحسن جعفر و ان
الامامة صارت اليه من قبل
ابيه لا من قبل اخيه محمد ولا
من قبل الحسن ولم يكن اماماً
ولا الحسن ايضاً

لان محمداً توفي في حيات اخيه
و توفي الحسن و لا عقب
له و انه كان مدّعياً مبطلاً
والدليل على ذلك ان الامام
لا يموت حتى يوصى ويكون
له خلف والحسن قد توفي
ولا وصي له ولا ولد فادعاه
الامامة باطل والامام لا يكون
من لا خلف له ظاهر معروف
مشار اليه ولا يجوز ايضاً ان

(۱) ايضاً در فرق الشيعة شرحي اضافته بر مطالب فوق هست در ذكر قوت ابن فرقه بتوسط علي بن
طالح خزّاز و خواهر فارس بن حاتم بن ماهويه قزويني و اين فرقه دوم در شهرستاني نيز موجود است
(ص ۱۲۸ - ۱۲۹) كه نشانه اقتباس آن از فرق الشيعة حاضر است با اين تفاوت كه در شهرستاني
بجاي خواهر فارس بن حاتم خود او نام برده شده و اين اشتباه است زيرا كه فارس بن حاتم را بامر
امام يازدهم يكي از اصحاب آن حضرت بقتل رساند (رجال كشى ص ۲۲۵) و كسي كه قبل از رحلت
امام يازدهم يعني قبل از ۲۶۰ كشته شده نيتوانسته است با جعفر در ادعای او مشاركت نمايد .

يكون الامامة في الحسن وجعفر
 لقول ابي عبدالله جعفر بن محمد
 وغيره من آيائه ان الامامة
 لا تكون في اخوين بعد الحسن
 والحسين فدلنا ذلك على ان
 الامامة لجعفر وانها صارت
 اليه من قبل ابيه لا من قبل اخويه
 واما الفرقة الخامسة فانها
 رجعت الى القول بامامة
 محمد بن علي المتوفى في جباله
 وزعمت ان الحسن وجعفر ادعيا
 مالم يكن لهما وان اباهما لم
 يشر اليها بشيء من الوصية
 والامامة ولا روى عنه في
 ذلك شيء اصلا ولا نص عليها
 بشيء يوجب امامتها ولاهما
 في موضع ذلك وخاصة جعفر
 فان فيه خصالا مذمومة وهوبها
 مشهور ولا يجوز ان يكون
 مثلها في امام عدل واما الحسن
 فقد توفي ولا عقب له فامتناعنا
 ان محمدا كان الامام قد
 صحت الاشارة من ابيه اليه
 والحسن قد توفي ولا عقب له
 ولا يجوز ان يموت امام
 بلا خلف (١) فلما بطل عندنا
 ان تكون الامامة تصلح لمثل
 جعفر وبطلت عندنا لا خلف
 له لم يبق الا التعلل بامامة
 ابي جعفر محمد بن علي
 اخيهما اذ لم يظهر منه الا
 (١) بعد شرحه في در فرق الشيعة
 هـ راجع بفسق جعفر

وقالت فرقة اخرى ان الامام

محمد بن علي اخو الحسن
 بن علي ورجعوا عن امامة
 الحسن وادعوا حيوة محمد
 بعد ان كانوا ينكرون ذلك

الخامس. قالت ان الحسن
 قدمنا وكنا نخطئ في القول
 به وان الامام كان محمد بن
 علي اخو الحسن وجعفر ولما
 ظهر لنا فسق جعفر واعلانه
 به وعلمنا ان الحسن كان علي
 مثل حاله الا انه كان يتستر
 عرفنا انها لم يكونا امامين
 فرجعنا الى محمد ووجدنا
 له عقباً وعرفنا انه كان هو الامام
 دون اخويه

الصَّلاح والعفاف وان له عتاً
قائماً معروفاً مع ما كان من
ايه من الاشارة بالقول متاً
لا يجوز بطلان مثله فلا بد
من القول بإمامته وانه القائم
المهدي او الرجوع الى القول
ببطلان الامامة اصلاً وهذا
متاً لا يجوز .

وقالت الفرقة السادسة ان
الحسن بن علي ابنأ سناه
محمداً ودل عليه وليس الامر
كما زعم من ادعى انه توفي
ولا خلف له وكيف يكون امام
قد ثبتت امامته ووصيته وجرى
اموره على ذلك وهو مشهور
عند الخاص والعامة ثم توفي
ولا خلف له ولكن خلفه
قائم ولد قبل وفاته بسنتين
و قطعوا على امامته و دوت
الحسن و ان اسمه محمد و
زعموا انه مستور لا يرى
خائف من جعفر و غيره من
اعدائه و انها احدى غيباته
وانه هو الامام القائم وقد عرف
في حياة ابيه و نص عليه ولا
عقب لايه غيره فهو الامام
لاشك فيه .

قالت الفرقة السابعة بل ولد
للحسن ولد بعده بثمانية اشهر
و ان الذين ادعوا له ولداً
في حياته كاذبون مبطلون
في دعواهم لان ذلك او كان
لم يخف كما لم يخف غيره
ولكنه مضى و لم يعرف له ولد

و قالت فرقة اخرى ان الامام
بعد الحسن ابنه المنتظر وانه
على بن الحسن وليس كما
تقوله القطبية انه محمد بن
الحسن و قالوا بعد ذلك
بقالة القطبية في الغيبة
والانتظار حرفاً بخريف

قالت فرقة اخرى ان القائم
بن الحسن ولد بعد ابيه بثمانية
اشهر و هو المنتظر و اكدبوا
من زعم انه ولد في حياة ابيه

السادة قالت ان للحسن
ابناً
وليس الامر على ما ذكرنا
انه مات و لم يعقب

ولد قبل وفات ابيه بسنتين
فاستتر

خوفاً من جعفر و غيره
من الاعداء و اسمه محمد
وهو الامام القائم المنتظر

السابعة قالت ان له ابناً وليكنه
ولد بعد موته بثمانية
اشهر و قول من ادعى انه
مات وله ابن باطل لان
ذلك لم يخف

ولا يجوز ان يكابر في
مثل ذلك ويدفع العيان والمقول
والتعارف . . . الخ

قالت الفرقة الثامنة انه لا ولد
للحسن اصلاً (١) . . . ولكن
هناك جبل قائم قد صحح في سرية
لهو ستلد ذكر آ اماماً متى ما
ولدت فانه لا يجوز ان يمضي
الامام ولا خلف له قطبطل.
الامامة و تغلو الارض من.
الحجة (١)

قالت الفرقة التاسعة ان الحسن
بن علي قد صحت وفاته ابيه
وجده وسائر آياته فحكما
صحت بالخبر الذي لا يكذب
مثله فكذلك صح انه لا امام
بعد الحسن و ذلك جواز
في العقول والتعارف كما جاز ان
تنقطع النبوة فلا يكون بعد
محمد (ص) نبي فكذلك
جاز ان تنقطع الامام ورووا
عن الصادقين ان الارض
لا تنطو من حجة آلان يغضب الله
على اهل الارض بمعاصيهم
فيرقم عنهم الحجة الى وقت
والله عز وجل يفعل ما يشاء
و ليس في قولنا هذا بطلان
الامامة . . .

(١) در فرق الشيعة شرحي
دارد از قول اين فرقه بر رد
طرفداران فرزندی مخفي از امام
يا زهم و رد اين مقاله از طرف
معتقدين بفرزند مخفي .

ولا يجوز مكابرة
العيان .

(١) قالت فرقة اخرى ان اباعتمد
مات من غير ولد ظاهر ولكن
عن جبل في بعض جواره
والقائم بعد الحسن محمول به
ما ولدته امه بعد واثها تجوز ان
تبقى ماته سنة حاملاً به واذن
ولدت ظهرت ولادته

قالت فرقة اخرى ان الامامة
قد بطلت بعد الحسن

و ارتفعت الائمة وليس
في الارض حجة من آل محمد
وانما الحجة الاخبار الواردة
عن الائمة المتقدمين وزعموا
ان ذلك ساينغ اذا اغضب الله
على العباد فجعله عقوبة لهم

الثامنة قالت صحت وفاة الحسن
وصح ان لا ولد له و بطل
ما ادعى من الجبل في سرية
له وثبت ان لا امام بعد الحسن

وهو جائز في المقول ان يرفع الله

الحجة عن اهل الارض
لمعاصيهم وهي فترة وزمان لا
امام فيه والارض اليوم بلا حجة
كما كانت الفترة قبل مبعث النبي

(١) ملل و نحل اين فرقه را
ندارد ولي در ذكر فرقه بعد
وجود آن اشاره ميکند .

قالت الفرقة العاشرة ان ابا جعفر محمد بن علي البيت في حياة ابيه كان الامام بوصية من ابيه اليه و اشارته ودلالته ونصه علي اسمه و عليه فلما حضرت وفات محمد اوصي الي غلام لايه صغير كان في خدمته و يقال له « نقيس » وكان ثقة اميناً عنده ودفع اليه الكتب والعلوم والسلاح وما تحتاج اليه الامة واوصاه اذا حدث بابيه حدث الموت يؤذي ذلك كله الي اخيه جعفر [و نقيس] دعا جعفر ا و اوصى اليه و دفع اليه جميع ما استودعه ابو جعفر محمد بن علي اخوه البيت في حياته ابيه

قالت الخادية عشر منهم لا ندري ما تقول في الامام [بعد الحسن] هو من ولد الحسن ام من اخوته فقد اشبه علينا الامر اتفقوا ان الحسن بن علي كان اماماً وقد توفي وان الارض لا تخلو من حجة و توقف ولا تقدم علي شيء حتى يصح لنا الامر ويتبين

و قالت الفرقة الثانية عشرة و هم الامامية (١)

(١) در فرق الشيعة چنانكه مشاهده ميشود اين فرقه بر حسب تعداد فرقه دوازدهم است و بيانات مؤلف كتاب بهيچوجه شبه بنياني كه شيخ مفيد از نوبختي نقل کرده نيست.

قالت فرقة اخرى ان محمد بن علي اخا الحسن بن علي كان الامام في الحقيقة مع ابيه علي و اته لنا حضرة الوفاة

وصي الي غلام له يقال له « نقيس » او كان ثقة اميناً و دفع اليه الكتب والسلاح و وصاه ان يسلمه الي اخيه جعفر

فسلمه اليه و كانت الامامة في جعفر بعد محمد علي هذا الترتيب

قالت فرقة اخرى فد علمنا ان الحسن كان اماماً فلما قبض الناس الامر علينا فلا ندري جعفر كان الامام بعده او غيره والذي يجب علينا ان نقطع علي اته لا بد من امام ولا تقدم علي القول بامامة احد بعينه حتى تبين لنا ذلك

فقال الجمهور منهم بامامة ابنه القائم المنتظر (١)

(١) شيخ مفيد اين فرقه را در رأس ساير فرق شيعة قرار داده و قبل از هم ذكر کرده و بيان او كه قاعدة بايد همان بيان نوبختي باشد بلكي باهتبارت فرق الشيعة جايي فرق دارد.

(١)

العاشرة قالت تعلم ان الحسن قد مات

ولا بد للناس من امام ولا يخلو الارض من حجة ولا ندري من ولده او غيره

(٢)

(١) ملل و نحل اين فرقه را نيز ندارد.

(٢) در ملل و نحل اين فرقه نيز نيست.

این فرقه را فرق الشیعه
ندارد و چون پیش از
سیزده فرقه در نسخه
موجوده نیست معلوم
میشود که این فرقه از
از اصل نسخه اقتباده
بوده.

و قالت الفرقة الثالثة عشر
مثل مقالة النطحية . . .
فرعوا ان الحسن بن علي توفي
و انه كان الامام بعد ابيه
و ان جعفر بن علي بن
محمد بن علي الامام بعده
(در فرق الشیعه شرحی
از مقاله ابن فرقه و
شبهات ایشان با فطحيه
دارد كه بهیچوجه
با عبارت شيخ مفيد
مشابه نیست و مطلب
دیگری است).

(۱) و قالت فرقة اخرى ان الامام
بعد الحسن ابيه محمد و هو
المنتظر غير انه قدماء و
سيحيا و يقوم باليف قبلا
الارض قسطاً و عدلاً كما
ملك ظليماً و جوراً

(۱) و قالت الفرقة الرابعة عشر منهم
ان ابا محمد عليه السلام
كان الامام بعد ابيه و انه لما حضرته
الوفاة نص على اخيه جعفر بن
علي بن محمد بن علي فكان
الامام من بعده بالقص عليه
والوراثة له و زعموا ان الذي
دعاهم الى ذلك ما يجب على
العقل من وجوب الامامة
مع تقدمهم لولد الحسن و بطلان
دعوى من ادعى وجوده فيما
زعموا من الامامة

پس از نقل مطالب منقوله از كتاب مقالات و فرق ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعري
و شرح منقول از كتاب فرق الشيعة ابو محمد نوح بن تواسط شيخ مفيد و معادل آنها
از فرق الشيعة نجابی اينك ميپردازيم بذكر تكاني كه از مقايسه آنها بايكديگر استنباط
مي شود:

(۱) این فرق نیز در ملل و نحل نیست .

اولاً در اینکه مطالب کتاب الغیبه و رجال کشی که در فوق نقل شده از کتاب ابوالقاسم اشعری قمتی است شکی نیست زیرا که علاوه بر شهادت علامه مجلسی که آن کتاب را در دست داشته شیخ طوسی صریحاً بلفظ « قال » نه بالفاظی نظیر « اخبرنی » یا حدثنی » از ابوالقاسم اشعری نقل قول میکند و این شکل تعبیر حاکی از آن است که نقل از کتاب اشعری است نه از قول شفاهی او بچند واسطه . اما در باب کشی با اینکه او يك بار در نقل مطالب راجع باصحاب محمد بن بشیر، سعد بن عبدالله اشعری را یکی از وسایط روایت می‌شمرد در يك مورد بدون تصریح (در مورد اصحاب عبدالله بن سبأ) از یکی از فضلا و در مورد دیگر (در باب محمد بن نصیر التمیمی) مثل اینکه عبارت از خود اوست عین عبارت اشعری را در کتاب خویش می‌آورد و از مقایسه آن مطالب با مطالبی که شیخ طوسی از کتاب سعد بن عبدالله گرفته واضح میشود که آن نیز منقول از کتاب اشعری است . بعلاوه با تصرفاتی که شیخ طوسی در کتاب رجال کشی کرده امروز درست نمیدانیم که صورت اصلی آن کتاب بچه شکل بوده و چه عباراتی از آن ساقط یا مبدل شده است .

ثانیاً کتاب فرق الشیعه چاپی که بد بختانه نسخه کهنه‌ای از آن در دست نیست اگر کسی آنرا بدقت ملاحظه کند میبیند که علاوه بر تحریفات و اغلاطی که در آن راه یافته مثل این است که نسخه دست دومی است که کسی آنرا از روی اصل کتاب برای خود ترتیب داده و احتمال دارد که از اصل نسخه پاره ای مطالب ، شاید سلسله رواة یا مدارك و اسناد اخبار ، ساقط شده است . مطالبی که شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله نقل کرده اند چنانکه از مطالعه جدول فوق بر می‌آید عیناً با مختصر تفاوتی با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی یکی است و اگر اندك اختلافی از جهت کمی یا زیادی عبارت موجود است نباید زیاد باعث تعجب شود زیرا که عبارات ساقطه یا زائده هیچکدام نه از اصل مطالب چیزی کاسته و نه بر مضمون چیزی افزوده است بلکه غالب آنها جمل مترادفی است که عین مطالب سابق را با عبارتی دیگر تکرار میکند یا مضمون کتاب اصلی را در عبارتی غیر از عبارت آن می‌پردازد و این گونه تصرفات از

طرف ناقلین یا ناسخین معمول بوده چنانکه اگر دو نقلی را که شیخ طوسی و کثی هر دو از کتاب سعد بن عبدالله در باب محمد بن نصیر الثمیری آورده اند با هم مقایسه کنیم میبینیم که این دو ناقل هر کدام بسلیقه خود اندکی در عبارت اصل کتاب اشعری تصرف نموده اند. بعلاوه ناسخین غالب اوقات مطالب نسخه ها را بسلیقه شخصی نقل بمعنی میکرده و کمتر بنقل عین عبارت اعتنا داشته اند. این اواخر چهار نسخه از کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک برای مقابله و طبع نسخه ای از آن کتاب در دست نگارنده بود. با اینکه مضمون مطالب در جمیع نسخ یکی بود هر کدام آنها را در لباس عبارتی که نظیر آن در دیگری نبود پوشانده بودند و معلوم نشد که عین عبارت مؤلف اصلی کتاب چه بوده. در جداول دو ستونی فوق در صورتی که مطالب ستون دوم آن مسلماً از سعد بن عبدالله اشعری است و مطالب ستون اول یعنی فقرات منقوله از فرق الثبیعه چایی نیز هم عبارت و هم مضموناً عین همان مطالب ستون دوم است چه علت دارد که کتاب موجود چایی را با اینکه هیچ قرینه یا اشاره ای بانسب آن بنویختی نداریم از سعد بن عبدالله ندانیم و آنرا از تألیفات ابو محمد نوبختی بشماریم.

ابوالقاسم اشعری و ابو محمد نوبختی معاصر هم بوده اند و تقریباً در يك زمان یعنی هر دو محققاً در عشره اول از مائه چهارم هجری وفات یافته اند. اگر این دو دانشمند از کتابهای یکدیگر اطلاع نداشته اند و کتاب حاضر از نوبختی است پس این اتحادی که بین مضمون و عبارت کتاب نوبختی و مطالب و عبارات منقوله از اشعری موجود است چیست؟ آیا نوبختی مطالب کتاب اشعری را بدون ایراد سند عیناً برداشته و با آن وسعت علم و اطلاع و احاطه بر فنون مختلفه کلام و حکمت و ادب و ملل و نحل باین عمل که از نوع سرقات ادبی است مبادرت ورزیده است و یا آنکه اشعری که از فقها و محدثین معتبر شیعه و منشأ نقل بسیاری از روایات فرقه امامیه است بر خلاف طریقه مطرده روایت مطالب کتاب نوبختی را عیناً گرفته و از بردن نام او و تألیفش که هیچکدام نیز پیش علمای این فرقه مجهول نبوده خود داری کرده است؟ بقرض صحت هر يك از این دو شق باید آن کسی را که مرتکب برداشتن عین مطالب کتاب دیگری

بدون تصریح بنقل شده متارق دانست و ساحت نوبختی و اشعری که هر دو در فن خود از فضایل ایشان بوده اند از این نسبت زشت بری است و با نسبت دادن کتاب فرق الشیعه حاضر با اشعری احتیاج هیچیک از دو فرض فوق پیدا نمیشود.

اینک مافراینی را که آقای شیخ الاسلام زنجانی در مکتوب خود خطاب بنکارنده دلیل بر تعلق کتاب حاضر بنوبختی گرفته اند عیناً نقل میکنیم و نظر خود را نیز راجع بهر کدام از آنها اظهار میداریم:

آقای شیخ الاسلام چنین مینویسند که: «آنچه کشتی از این کتاب (یعنی از کتاب ابوالقاسم اشعری) نقل نموده يك فقره در ترجمه محمد بن بشیر الاسدی (۱) است که بنظر منبأید عین عبارت همین کتاب (یعنی فرق الشیعه چاپی) است، با موازنه و تطبیق دو عبارت معلوم میشود که اختلافی بین مابین آنها موجود است علی الخصوص در آخر عبارت کشتی يك فقره زیادتی هست که در فرق الشیعه موجود نیست و هکذا عبارت منقول در غیبت شیخ طوسی که در ترجمه محمد بن نصیر التمیمی است باز اختلافی با این کتاب دارد. چون ابو محمد نوبختی و سعد بن عبدالله قمی اشعری هر دو معاصر بوده اند از خود همین عبارتها هم میتوان استکشاف نمود که کتاب فرق الشیعه سعد در تألیف متأخر از تألیف نوبختی و کتاب فرق الشیعه حاضر است چه مرسوم است در تألیف متأخر غالباً در نقل عبارت از مؤلف مقدم قدری تصرفات و اضافات حاصل می شود و این حال دو فقره عبارت منقوله از سعد بن عبدالله است نسبت بعبارت کتاب فرق الشیعه؛ منشأ دیگر تردید اختلاف ترتیب تعداد فرق چهارده گانه است که شیخ مفید آنرا از الحسن بن موسی النوبختی حکایت کرده است با ترتیب موجود در این کتاب مطبوع و در این باب هم آنچه بداعی معلوم شد این است که شیخ مفید تصریفی در عبارت کتاب نموده و عین نص کتاب را بجهت طولش نقل ننموده باین معنی که اولاً فرقه امامیه اصلیه را که در کتاب نوبختی (مقصود ایشان همین کتاب موجود

(۱) چنانکه از ملاحظه جداول معلوم میشود کشتی غیر از این فقره در وجه تسمیه قطعیه و احوال عبدالله بن سبا و محمد بن نصیر التمیمی نیز عین کتاب سعد را نقل و اقتباس کرده است.

جایی است) در تعداد فرقه دوازدهم است بجهت اهمیتش بیش انداخته و مقالات آنها را موافق مذهب امامیه از خودش تقریر نموده بعد از آن فرق دیگر را با همان ترتیب و سیاق کتاب نویختی با تلخیص و تصرف از خودش ایراد نموده که بتأمل درست خواهد شد و سبک شیخ مفید هم بقرینه سایر رسائل و مؤلفات دیگرش تلخیص و اختصار و رساندن حاصل معنی است نه تطویل بنقل عبارت دیگران بتمامها و ذکر یک فرقه هم از نسخه حاضره فرق الشیعه که در نزد احقر است ساقط شده و فرقه سیزدهم در کتاب فرق الشیعه فرقه چهاردهم در تعداد کتاب فصول است و فرقه سیزدهم کتاب فصول از نسخه ساقط است سیاق عبارت کتاب حاضر هم میرساند که نفس نفس شخص متکلم است مثل نوبختی نه کلام شخصی فقیه و محدث مثل سعد بن عبدالله اشعری، اما ملاحظات نگارنده؛

در باب مختصر اختلافیکه مابین عبارات منقوله از ابوالقاسم اشعری بتوسط کشی و شیخ طوسی و فقره ابیه در رجال کشی در باب محمد بن بشیر اسدی اضافه بر متن فرق الشیعه جایی موجود است آیا نمیشود بعین همان قرآنی که آقای شیخ الاسلام در مورد شیخ مفید از جهت تصرف در عبارت ذکر کرده اند متمسک شد و گفت که شیخ طوسی و کشی نیز چنانکه شاهد آنرا نیز در فوق آوردیم در نقل عبارت سعد بن عبدالله همین روش را پیش گرفته اند و کشی پس از نقل مطلب کتاب سعد بن عبدالله از خود نیز قرآنی بر آن افزوده است؟

اگر چنانچه آقای شیخ الاسلام تصور میکنند واقعاً سعد بن عبدالله کتاب فرق الشیعه نوبختی را یا بتصریح بنقل و یا بدون تصریح برداشته از شیخ طوسی و کشی بعید نیست که با وجود نهایت شهرت ابو محمد نوبختی بکتاب او که بتصور ایشان لا اقل در این قسمتها مدرک اشعری بوده است مراجعه نکنند و این مطالب را از سعد بن عبدالله نقل نمایند در صورتیکه هیچ سندی در دست نداریم که تألیف کتاب نوبختی مقدم بر تألیف اشعری باشد؟ اشعری در ۲۹۹ یا ۳۰۱ فوت کرده و نوبختی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و

۳۱۰ و این دو نفر که هر دو از رجال آیام غیبت صفری و هر دو نیز با افتراق شیعه در آن آیام یچهارده فرقه مفاسر بوده اند چه علت دارد که وقایعی را که در حیات ایشان اتفاق افتاده یکی از کتاب دیگری نقل کنند و سعد بن عبدالله اخباری عین عبارت نوبختی را بدون هیچگونه اشاره ای بمشأ آن بخود نسبت دهد و دیگران هم ملتفت این نکته نشوند مخصوصاً شیخ طوسی که خود از آشنایان بفرق رجال و مصنفات شیعه است و غالب کتب فرقه امامیه را دیده بوده است از این عمل اطلاع پیدا نکند.

اما اختلافاتی را که بین عبارت شیخ مفید در عیون و محاسن و متن فرق الشیعه چاپی و عدم ترتیب فرق چهارده گانه را که در دو کتاب موجود است ما دلیلی واضح میکشیم بر اینکه فرق الشیعه چاپی از اشعری است نه از نوبختی چه اولاً آن اتحادی که بین مطالب منقولۀ بتوسط کشتی و شیخ طوسی و فرق الشیعه چاپی موجود است بین عبارت شیخ مفید و عبارت مؤلف فرق الشیعه حاضر موجود نیست چه علاوه بر کمال اختصار عبارت شیخ مفید غیر از آنکه از حدیث لفظ با کتاب حاضر یکی نیست در تعداد فرق ترتیب آن بشکل دیگری است و بعضی مطالب اضافی بر مطالب کتاب فرق الشیعه حاضر دارد و ماذیلاً بتفاوتهای عمده ای که بین عبارت شیخ مفید یعنی عبارت منقول از فرق الشیعه نوبختی و عبارت فرق الشیعه چاپی موجود است اشاره می کنیم.

۱ - در ذکر فرقه اول (فرقه دوازدهم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه امامیه اثنی عشریه مطالب منقول در کتاب العیون و المحاسن بکلی هم از جهت مطلب و هم از حدیث عبارت با مطالب مذکور در فرق الشیعه چاپی متفاوت است و ابتدا شباهت بهم ندارد.

۲ - در ذکر فرقه چهارم (فرقه سوم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه ای که بعد از رحلت امام یازدهم جعفر را امام میدانسته اند شیخ مفید این حدیث را که: «أَلَا نَأْمُ هُوَ الَّذِي لَا يَجُودُ مِنْهُ تَلَجًا إِلَّا إِلَهُ» از حضرت صادق نقل میکند که در فرق الشیعه چاپی نیست.

۳ - در ذکر فرقه پنجم (فرقه چهارم کتاب فرق الشیعه) عبارت شیخ مفید و کتاب فرق الشیعه بکلی با هم متفاوت است و با وجود نقل يك مضمون ابدأ از آن راجحه اینکه از کتاب فرق الشیعه حاضر نقل شده باشد استشمام نمیشود و همین حال وجود دارد در باب فرقه بعد از آن.

۴ - در ذکر فرقه هفتم (فرقه ششم کتاب موجود) شیخ مفید نام آن فرزندی از امام یازدهم را که بمقیده این فرقه بعد از آن حضرت امام قائم بوده علی بن حسن قید میکند در صورتیکه در فرق الشیعه محمد بن حسن است و شهرستانی نیز او را محمد بن علی می نامد بعلاوه عبارت شیخ مفید از حیث مضمون با عبارت فرق الشیعه متفاوت است و در ذکر فرق دیگر نیز نظیر این تفاوتها مابین عبارت شیخ مفید که باید قاعده همان عبارت نوبختی باشد و عبارت فرق الشیعه حاضر موجود است و از ملاحظه جدول سه ستونی قبل این نکته بخوبی روشن میشود و اما شباهتی که با وجود این تفاوتها باز مابین بعضی از عبارات نوبختی و کتاب حاضر در بیان عقاید و مقالات فرق چهارده گانه شیعه موجود است از این نکته ناشی است که در نقل قول فرق مختلفه اصحاب کتب ملل و نحل غالب اوقات عین مقالات و بیانات فرقه هارا بعباراتی که خود ایشان تقریر عقیده میکردند نقل می نموده اند و بهمین علت غالباً عین الفاظ ایشان در کتب مقالات و فرق و ملل و نحل باقی می مانده است و این شباهتی را هم که بین بعضی از عبارات نوبختی و فرق الشیعه چایی در نقل مقالات فرق می بینیم باید بر همین اساس حمل کنیم.

این بود ملاحظات نگارنده این کتاب در باب فرق الشیعه چایی و ذکر قرآینی که نسبت تألیف آنرا بابو القاسم سعد بن عبدالله اشعری قومی تأیید میکنند و غرض از تفصیل کلام در این خصوص فقط جلب توجه خوانندگان محترم است باشکالی که در نسبت آن کتاب بنوبختی موجود است تا اگر از ایشان کسی بدلائل دیگری که انتساب کتاب را بنوبختی تأیید و یارده کند برخورد آنرا انتشار دهد و این مسئله را که از لحاظ تاریخی مهم است روشن سازد و اما اینکه آقای شیخ الاسلام زنجانی الحن و مؤلف کتاب فرق الشیعه

حاضر الحن کلامی و بهمین جهت نسبت آنرا بابو محمد نوبختی متکلم مناسب تر می شمارند تا بابو القاسم اشعری فقیه. این نیز بنظر این جانب دلیلی قاطع نیست چه فقهای آن ایام که دوره مجاذله و مناظره بوده گاه گاهی در مقابل خصم خواهی نخواهی این الحن را اختیار می کرده اند چنانکه شیخ صدوق در قسمت اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمه مثل يك نفر متکلم امامی داخل در رد اقوال خصم و مناظره با ایشان شده است.

تعداد فرق شیعه

بعد از رحلت امام یازدهم

چنانکه از فرق الشیعه حاضر عبارات منقول از نوبختی بر می آید فرقه شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن بن علی عسکری بجهارده شعبه منقسم گردیدند و لی در آن ایام که هر کس باظهار مقاله ای در باب امامت میپرداخته و جماعتی را دور خود جمع میکرده است و تا مدتی نزاع بر سر جانشین امام یازدهم باقی بوده بتدریج بر چهارده فرقه فوق فرق دیگری نیز اضافه شده است چنانکه در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد ایشان بیست میرسیده و مسعودی در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب المقالات فی اصول الدیانات و سیر الحیات مقالات این بیست فرقه ذکر کرده بوده است (۱).

از یازده فرقه ای که شهرستانی نام ایشان را برده و در امامت امام یازدهم اتفاق داشته اند (۲) نه فرقه آن با فرق مذکور در فرق الشیعه و کتاب العیون و الحانین یکی است و دو فرقه اضافه دارد که عبارت باشند از فرقه نهم و یازدهم آن کتاب و عین مقاله آن دو فرقه این است :

التاسعة قالت ان الحسن قدمات و صح موته و قد اختلف الناس هذا الاختلاف و لاندري كيف هو و لا تشك ان قد ولد له ابن و لا ندري قبل موته او بعد موته ألا

(۱) مروج الذهب ج ۲ ص ۳۴۶ (چاپ مصر) (۲) شهرستانی فرقه امامیه را علیحده ذکر کرده ، فرقه دهم و دوازدهم کتاب فرق الشیعه را هم که منکر امامت امام یازدهم بوده اند ندارد ، فرقه هشتم را هم در ضمن یکی دیگر از فرق کنجاند و فرقه سیزدهم و چهاردهم آن کتاب را هم که از نسخه حاضر فرق الشیعه سیزدهمین آن ساقط شده فاقد است .

اَنَا نَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو عَنْ حِجَّةٍ وَهُوَ الْخَلْفُ الْغَائِبُ فَنَحْنُ تَوَلَّاءُ وَنَتَمَسَّكُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَظْهَرَ بِصُورَتِهِ .

الحادیة عشر فرقه توقفت فی هذه الخبايط و قالت لا ندری علی القطع حقیقة الحال .
لكننا نقطع فی الرضا و نقول بامامته فی كل موضع اختلفت الشيعة فيه فنحن من الواقعية
فی ذلك الي ان يظهر الله الحجة و يظهر بصورته فلا يشك في امامته من ابصره ولا
يحتاج الى معجزة وكرامة و بيّنة بل معجزته اتباع الناس باسره اياه من غير منازعة
و مدافعة .

اكر اين دو فرقه را هم بر چهارده فرقه فوق بیفزائیم عدد فرق شیعه بعد از رحلت
امام یازدهم بشاتر ده میرسد و چون رأی طرفداران حلاج و رأی منسوب بابو سهل
نویجنتی و قائلین بسیزده امام را هم بر این عده اضافه کنیم عدد فرق شیعه نزدیک بهمان
عده ای میشود که مسعودی ذکر کرده ولی معلوم نیست که این فرق همه عین همان فرقه -
هائی باشند که مسعودی مقالاتشان را در دو کتاب خود آورده بوده بلکه شاید بواسطه
تشتت عجیبی که پس از رحلت امام یازدهم در احوال شیعه بروز کرد عدد فرق شیعه
بیش از اینها نیز شده و بعضی از آنها غیر از فرق مذکور در مؤلفات مسعودی باشد ولی همین
اشاره مسعودی میفهماند که عدد فرق شیعه در عهد اول اقل بیست بالغ میشده است .
فرقه هائی که ما در فوق تفصیل مقالات ایشانرا از کتب چند التقاط کردیم و در
ذیل نیز فهرستی از ایشان بدست میدهم غیر از طرفداران هلالی و بلالی و شامغانی
و نمیری و غلاة دیگرند که بعد ها بعقاید آنها اشاره خواهیم کرد . اینک فهرست فرق شیعه
بعد از رحلت امام یازدهم و اشاره بمنابعی که در آنها ذکرى از ایشان هست :

- ۱ - امامیه اثنی عشریه (فرقه ۱ عیون و محاسن ، فرقه ۱۲ فرق الشیعه) ؛
- ۲ - طرفداران زنده بودن امام یازدهم و غیبت و رجعت آن حضرت بعنوان
مهدی (فرق ۱ : عیون ؛ ۲ : شهرستانی ؛ ۱ : غیبت طوسی ص ۱۶۱ ، کمال الدین ص ۲۴) ؛
- ۳ - معتقدین بر رحلت امام یازدهم و قیام آن حضرت بعد از رحلت (فرق : ۲ ،
عیون : ۳ ، شهرستانی : ۲ ، غیبت ص ۶۲ و ۱۴۲) ؛

۴ - بك فرقه از جعفریه معتقد بر حلت امام یازدهم و امامت جعفر برادر آن حضرت بنص از طرف امام یازدهم (فرق: ۳، عیون: ۴، شهرستانی: ۳، غیبت طوسی ص ۱۴۳)؛

۵ - فرقه دیگر از جعفریه طرفدار امامت جعفر بنص از طرف امام دهم و معتقد ببطالان امامت امام یازدهم (فرق: ۶، عیون: ۵، شهرستانی: ۴)؛

۶ - محمدیه، یعنی طرفداران امامت محمد بن الامام علی الهادی که در حیات پدر فوت کرده بود و معتقد بمدعی بودن امام یازدهم و جعفر در باب امامت و منتظر قیام محمد بعنوان مهدی و قائم (فرق: ۵، عیون: ۶، شهرستانی: ۵، غیبت طوسی ص ۶۰ و ۱۲۹ و کمال الدین ص ۶۳)؛

۷ - طرفداران امامت فرزندی از امام یازدهم بنام محمد (شیخ مفید بنقل از توبیختی این فرزند را علی مینامد) که دو سال قبل از رحلت امام یازدهم متولد و از خوف جعفر و دشمنان دیگر مستور شده (فرق: ۶، عیون: ۷، شهرستانی: ۶)؛

۸ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم در حیات خود و طرفدار پسری از آن حضرت که هشت ماه بعد از رحلت امام تولد یافته و ادعای غیبت و انتظار رجعت او (فرق: ۷، عیون: ۸، شهرستانی: ۷)؛

۹ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم اصلاً و معتقد بحامله بودن یکی از کنیزکان آن حضرت پسری که با دعای ایشان هر وقت آن کنیزك آن پسر را بدنیا بیاورد ولو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم مقام امامت دارد (فرق: ۸، عیون: ۹، غیبت طوسی ص ۶۱، شهرستانی این فرقه را در ضمن فرقه ۸ دارد)؛

۱۰ - طرفداران انقطاع امامت پس از رحلت امام یازدهم بعلت معصیت مردم و غضب خدا بر ایشان (فرق: ۹، عیون: ۱۰، شهرستانی: ۸، غیبت ص ۵۱ و ۶۳ و ۱۴۵)؛

۱۱ - فرقه نفیسه طرفدار امامت محمد پسر امام دهم در حیات آن حضرت و معتقد بامامت جعفر بعد از محمد بنص از طرف محمد بوسیله نفیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یازدهم (فرق: ۱۱، عیون: ۱۱، شهرستانی و غیبت طوسی این فرقه را ندارند)؛

۱۲ - مشکوین در باب امامت، معتقد برحلت امام یازدهم و خالی نمادند زمین از حجت ولی منتظر روشن شدن مسئله امامت (فرق: ۱۱، عیون: ۱۲، شهرستانی: ۱۰، غیبت ص: ۱۶۳)؛

۱۳ - طرفداران پسر منتظر امام یازدهم بنام محمد ولی معتقد برحلت و رستخیز او (فرق: ندارد، عیون: ۱۳، شهرستانی: ندارد، غیبت طوسی ص: ۶۰)؛
۱۴ - طرفداران رحلت امام یازدهم و منتظر قیام فرزند غائب آن حضرت و معتقد بخالی نمادند زمین از حجت ولی مشکوک در اینکه این فرزند قبل از رحلت امام یازدهم تولد یافته یا بعد از آن (شهرستانی فقط: ۹)؛

۱۵ - فطحیه طرفدار رحلت امام یازدهم و امامت جعفر بعد از آن حضرت (فرق: ۱۳، عیون: ۱۴، شهرستانی: ندارد، غیبت ص: ۶۲ - ۱۴۵)؛

۱۶ - کسانی که در باب فرزند داشتن یا نداشتن امام یازدهم در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسئله روشن شود فرزند داشتن امام یازدهم را فعلاً پذیرفته بودند (غیبت طوسی ص: ۱۶ و ۱۴۴)؛

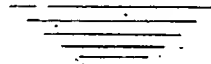
۱۷ - واقعه در مسئله امامت که می گفتند حقیقت حال بر ما مجهول است و ما در هر مورد که در میان شیعه اختلافی بروز کند بیکدیگر از آل محمد (الرضا من آل محمد) (۱) مراجعه می کنیم تا آنکه خداوند حجت خود را بر خلق ظاهر کند و چنین کسی هر وقت ظاهر شود در قبول امامت او احتیاجی بمعجزه و کرامت نیست بلکه گرویدن جمع مردم باو بی منازعه و بلا مانع معجز اوست (شهرستانی: ۱۱)؛

۱ - کلمه رضا یا «الرضا من آل محمد» را طرفداران علوین و فیه که کس معنی از ایشان را در نظر نداشتند بکار میبردند چنانکه حلاج در اول امر مردم را بامامت شخصی بهین عنوان میخوانده و نام او را نمیرده (فستی از کتاب المنتظم ابن الجوزی در حاشیه ص: ۱۰۵ و Passion d'al-Hallâdj p. 75 نقل از انساب الاشراف بلاذری) برای شاهد استعمال این کلمه رجوع کنید بکتاب کمال الدین ص: ۷۱ و غیره

۱۸ - طرفداران سیزده امام یعنی قائلین بر حلت امام دوازدهم و معتقد بامامت پسری از آن حضرت (۱) (غیبت طوسی ص ۱۴۷) ؛

۱۹ - طرفداران حلاج یعنی معتقدین بنحیم امامت پس از امام دوازدهم و نزدیک بودن قیام قیامت (۲) ؛

۲۰ - پیروان عقیده‌ای که آنرا صاحب الفهرست بابوسهل نوبختی نسبت داده (۳) .
مقالات این بیست فرقه بعضی ببعضی دیگر خیلی شبیه است و بهمین جهت هم مؤلفین قدیم زیاد بین ایشان تفاوت نمیکذاشته اند بعلاوه چون کروندگان بیشتر این مقالات جمعیتی کثیر نبوده غالباً بزودی از میان رفته اند و غیر از فرقه امامیه اثنی عشریه که متکلمین و رواة اخبار و فقها و رجال سیاسی بزرگ داشته بقیه هیچکدام نتوانسته اند در مقابل این فرقه دوام بیاورند و امامیه همین امر یعنی انقراض فرق دیگر از فهرست فوق و بقای فرقه خود را یکی از دلایل حقایق مقالات خویش میدانند .



(۱) این فرقه غیر از کسانی هستند که مثل ابو نصر هبة الله بن محمد ائمه را سیزده میدانسته و زیدین علی را نیز در عدد ایشان می آورده اند (رجوع کنید صفحه ۱۱۰ از همین کتاب)
(۲) صفحه ۱۱۰ از همین کتاب .
(۳) ابضاً صفحه ۱۱۱ از همین کتاب

فصل هشتم

ابو اسحاق ابراهیم

مؤلف کتاب یاقوت
(نیه اول قرن چهارم)

تنها کتاب مستقلی که از يك تن از بزرگان متمدن خاندان نوبختی باقیست و در انتساب آن شبیه‌ای نیست کتابی است در اصول علم کلام بنام الیاقوت تألیف ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت و این کتاب در ردیف مشهورترین کتب کلامی معدود بوده و جماعتی از فضلا بشرح و استناد باقوال مؤلف آن پرداخته‌اند.

اما از مؤلف جلیل‌القدر آن که یکی از قدیمترین متکلمین فرقه امامیه است و شاید کتاب یاقوت او اقدم کتب کلامی باشد که از این فرقه در دست است در هیچیک از تواریخ و تراجم رجال ذکری نیست و در حقیقت عجیب است که هیچکس از مؤلفین حتی مصنفین شیعه هم نامی از او نبرده‌اند.

کتاب یاقوت در ضمن شرحی که علامه حسن بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶)

باسم اتوار التلکوت فی شرح الیاقوت بر آن نوشته و در آن تمام یاقوت را جزء بجزء نقل کرده بدست ما رسیده است و قبل از علامه حلّی، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶^(۱)) مورخ و متکلم معتزلی معروف نیز آن کتاب را شرح کرده بوده است^(۲) ولی از این شرح ابن ابی الحدید اثری باقی نیست و تا آنجا که نگارنده

(۱) در صفحه ۲۸ و ۴۸ از این کتاب ما بتبعیت از صاحب فوات الوفيات و غیره وفات ابن ابی الحدید را در سال ۶۵۵ ضبط کردیم ولی بعد از تحقیق معلوم شد که علامه ادیب مزبور در سال بعدی یعنی در ۶۵۶ فوت کرده، ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعة ص ۳۳۶ پس از ذکر وفات برادر او، قاضی موفق الدین ابوالعالی قاسم بن ابی الحدید، که در جمادی الاخری در همین سال فوت کرده بوده از عزالدین عبدالحمید قطعه‌ای در رثاء برادر نقل میکند و میگوید که عزالدین فقط چهارده روز بعد از مرگ برادر خود زنده ماند و صاحب تجارب السلف فارسی یعنی هندوشاه نخبوانی نیز حکایتی از ملاقات عزالدین بن ابی الحدید باخواجه نصیرالدین طوسی پس از ورود تاتار بغداد در کتاب خود آورده است که دالّ بر حیات اوست در موفت فتح آن شهر (۴ صفر ۶۵۶) بدست هولاسکو.

(۲) شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۷۵ و روایات الجنات ص ۴۲۲

تتبع کرده کسی نیز از آن چیزی نقل ننموده است.

مؤلف یاقوت را مؤلفین کتب کلامی هر جا که از او قولی نقل میکنند باسم ابن نوبخت میخوانند فقط علامه حلی در انوارالملکوت او را شیخ ابواسحاق و در مقدمه آن کتاب که آنرا بعد عیناً نقل خواهیم کرد از مؤلف اصلی یاقوت بنام شیخ ابواسحق ابراهیم بن نوبخت اسم میبرد و این کنیه و اسم در مقدمه سه نسخه از کتاب انوارالملکوت که نگارنده دیدم در هر سه بیک شکل و بدون اختلاف موجود است (۱).

با وجود تصریح علامه حلی باسم مؤلف کتاب یاقوت ندانستم بچه دلیل میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء (۲) و تتبع او بعضی از مؤلفین جدید شیعه در عراق و سوریه (۳) نام او را اسماعیل گرفته و او را اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت دانسته اند. سند صاحب ریاض العلماء معلوم نشد چیست و چون مؤلف کتاب یاقوت بشرحیکه خواهیم دید از رجال بعد از دوره غیبت و لا اقل از معاصرین امام ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴) و ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی سال ۳۲۰) یعنی از مردم نیمه اول قرن چهارم است نمیتواند نواده مستقیم ابوسهل بن نوبخت باشد بهمین جهت ما در باب اسم او تبعیت از علامه حلی را مادام که سندی بر نقض آن بدست نیاید رها نمیکنیم و همه جا او را ابواسحاق ابراهیم مینامیم بخصوص که علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۴) او را همه وقت باسم شیخ ابراهیم میخواند و بعید مینماید که با آن اطلاع وسیعی که مجلسی بر کتب و مآخذ شیعه داشته و کتابخانه وسیعی که در زیر دست او بوده در این باب اطلاعش از صاحب ریاض العلماء کمتر

(۱) نسخه کتابخانه آستانه رضوی مشهد مقدس، نسخه کتابخانه دارالشورای ملی ایران، نسخه ملکی دوست فاضل نگارنده آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و ایشان مرحمت کرده از روی نسخه خود یک نسخه نیز برای نگارنده این سطور نویسانده اند.

(۲) تاریخ تألیف این کتاب سال ۱۱۱۶ هجری است و مؤلف آن از معاصرین مجلس ثانی بوده و بین ۱۱۲۰ و ۱۱۴۰ فوت کرده است.

(۳) از جمله صاحب کتاب «الشیعة و فنون الاسلام» ص ۴۸. (۴) ج ۱۴ ص ۱۳۸.

و باین نکته بر نخورده باشد.

عصر مؤلف یاقوت

از مطالعه کتاب یاقوت عصر تخمینی مؤلف آنرا میتوان استنباط کرد باین شکل که اولاً مؤلف این کتاب در آخر تألیف خود بتبع ابوسهل نوبختی مبحث امامت را در دنبال مبحث نبوت در مباحث کلامی وارد و در آن باب مسئله غیبت را عنوان کرده و ایراداتی را که اهل سنت بر امامیه در این خصوص و در باب اختلاف شیعه بین خود در فتاوی و احکام وارد نموده اند متعرض شده و آنها را جواب گفته است. این جمله می فهماند که عصر مؤلف کتاب یاقوت از زمان غیبت متأخر و بعد از دوره ایست که علمای امامیه در باب شمار ائمه با یکدیگر اختلاف داشته اند و این دوره چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم بر نیمه اول قرن چهارم مقدم نیست بلکه با اواخر عمر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی مقارن میشود (۱).

ثانیاً شیخ ابواسحاق نوبختی در کتاب یاقوت مکرر بنقض آراء مخصوص اشاعره و رئیس ایشان امام ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پرداخته است و اگر چه باسم اشعری تصریح نکرده ولی چند فقره از مقالات خاصه اشعری که باصطلاح از متفردات شخصی اوست و کسی قبل از او آنها را اظهار ننموده بوده در متن کتاب یاقوت موجود است مخصوصاً سه مسئله « اثبات صفات قدیمه » (۲)

(۱) رجوع کنید بصفحه ۱۰۲ از همین کتاب.

(۲) « مسئله ناسمه » از « مقصد خامس » از متن کتاب یاقوت - شیخ مفید در کتاب « اوائل المقالات » میگوید: « واحد رجل من اهل البصرة يعرف بالاشعری قولاً خالف فيه جیم الفاظ الموحدين و معانیهم فیما و صفاته و زعم ان الله عز و جل صفات قدیمه و انه لم یزل یعنی لاهی هو ولا غیره من اجلها كان مستحقاً للوصف بانه عالم حی قادر سميع بصیر متکلم سوي و زعم ان الله وحباً قدیماً و سماً قدیماً و بصراً قدیماً و بدین قدیمتین و ان هذه كلها ازلیة قدماء و هذا قول لم یسبقه الیه احد من متخطی التوحید فضلاً عن اهل الاسلام » - این فقره را آقای شیخ الاسلام زنجانی دامت برکاته برای نگارنده استنساخ و مرجهت کرده اند. رجوع کنید نیز بشهرستانی ص ۶۶ - ۶۷.

و «کسب» (۱) و «کلام نفسانی» (۲) که هر سه از مقالات و موضوعات شخصی ابوالحسن اشعری است و شیخ ابواسحاق در ردّ این مقالات بر قائلین بآن اقوال تاخته و کسب و کلام نفسانی را «هذیان» خوانده است.

امام ابوالحسن اشعری در سال ۲۶۰ تولّد یافته و تا حدود چهل سالگی یعنی تا اوایل قرن چهارم در حلقهٔ درس ابوعلی جبائی حضور بهم میرسانده و از معتزله پیروان او بوده و از این تاریخ بعد از استاد خویش جدا شده و مقالاتی مخصوص بخود انتشار داده و مذهب اشعری را درست کرده است.

از این جمله معلوم میشود که تا حدود ۳۰۰ هجری بلکه تا مدّتی بعد از آن نیز هنوز اشاعره آنقدرها قوّت نکرفته و آراء خاصّه ایشان انتشار پیدا نکرده بوده که کسی برّد آنها پیردازد و از جمله شواهد این قضیه یکی آنکه در فهرست تألیفات کلامی ابوسهل نوینختی و ابوحمّد حسن بن موسی هیچ کتاب با اشاره‌ای بر ردّ عقاید اشعری دیده نمیشود و اشعری که با ایشان در یک زمان میزیسته کویا در ایام حیات آن متکلمین که از ۳۱۱ هجری متجاوز نیست هنوز چنانکه باید آراء خود را منتشر نساخته بوده است و با قرب احتمالات این کار را در قسمت اخیر از عمر خود یعنی بین سنین ۳۱۰ و ۳۲۴ کرده است.

ردّ عقاید اشعری بتوسط ابواسحاق نوینختی لابد بعد از این ایام صورت گرفته است و اگر زمان او بعد از زمان اشعری نباشد بهر حال از دورهٔ اخیر عمر او جلوتر

(۱) مسئلهٔ ثالثه، مقصد سابع - بعضی از علمای کلام عجایب این فن را سه میدانستند: قول بطرفه از نظام (شهرستانی ص ۳۸) و قول باحوال از ابوهاشم جبائی (شهرستانی ص ۵۷) و قول بکسب از ابوالحسن اشعری (شهرستانی ص ۶۸ - ۶۹) و یکی از شعرا در این باب گفته است:

مِمَّا يُسَال وَلَا حَقِيقَةً تَحْتَهُ مَقُولَةٌ تَذُو إِلَى الْأَنْهَامِ
الْكُتُبُ عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ وَالْحَالُ عِنْدَ الْهَاشِمِيِّ وَطَرَفَةُ النَّظَامِ

(منهاج السّنة ج ۱ ص ۱۲۷)

و در مصراع دوم بیت شاید صحیح الّهسمی باشد بجای الهاشمی و آن منسوب است بابوهاشم که نام فرقه طرفدار عقاید او بوده است (رجوع کنید بشهرستانی ص ۵۴ و انساب سماعی f-96b).

(۲) مسئلهٔ سادسه، مقصد خامس، شهرستانی ص ۶۸.

نیست و بهر حال چنانکه از اشارات علامه حتی در انوارالملکوت برمی آید عصر شیخ ابواسحاق مدتها بر زمان علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و ابوالحسین محمد بن علی بصری معتزلی (متوفی سال ۴۳۶) متقدم است و این دو متکلم بزرگ بعضی از آراء صاحب یاقوت را قبول و بعضی را رد کرده اند.

رابعا بشرحیکه خواهیم گفت مؤلف یاقوت بنقض قول مشهور ابوبکر محمد بن زکریای رازی در باب لذت پرداخته و باین جهت نیز عصر او لااقل از زمان محمد زکریا که در ۳۲۰ فوت کرده نمیتواند جلوتر باشد.

اختصار کتاب یاقوت و اشکال فهم مطالب و غایت ایجاز آن نیز دلیل قدمت آن است و چنین برمی آید که این کتاب قبل از کتاب مبسوط کلامی امامیه تألیف شده و از نمونه هایی است که بعدها شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی مؤلفات مبسوط خود را بسپاق آن برشته تألیف آورده اند.

در خاندان نوبختی يك نفر ابراهیم نام هست و او پدر احمد بن ابراهیم و ابوجعفر عبدالله بن ابراهیم است و احمد بن ابراهیم منشی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بابرادرش در موقع رحلت شیخ ابوجعفر عمری نایب دوم امام غایب که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ اتفاق افتاده حیات داشته اند (۱). آنگاه این ابراهیم پدر احمد و ابوجعفر عبدالله همان مؤلف کتاب الیاقوت است؟ این مسئله اگرچه محال نیست ولی مستبعد میباشد زیرا که زمان این ابراهیم بر ۳۰۴ و ۳۰۵ هجری متقدم است و معلوم نیست که او تا ایام انتشار مقالات اشعری و رواج مذهب او حیات داشته بوده است تا بتواند کتاب یاقوت را در آن دوره تألیف و اقوال اشاعره را نقض کند.

انوارالملکوت

تا آنجا که اطلاع در دست است اول کسیکه کتاب یاقوت را شرح کرده ابن ابی الحدید معتزلی است و لابد غرض او از این شرح تقریر و تأیید افکار معتزلی خود و رد بعضی از مقالات امامیه در مسائل کلامی بوده است چنانکه عین همین روش را در شرح نهج البلاغه و شرح کتاب التدریج الی اصول الشریعة (۲) تألیف علم الهدی سید مرتضی

(۱) غیت طوسی ص ۲۴۲ و ۲۴۳ (۲) بنام : الاعتبار

اخذ کرده ولی شرح ابن ابی الحدید چنانکه گفتیم در دست نیست و شرحی که خوشبختانه بدست ما رسیده از علامه حلی است که انوار الملکوت فی شرح الیاقوت نام دارد و یک قسمت از عین مقدمه آن کتاب که در ۶۸۴ تألیف شده این است :

«.... وقد صنف العلماء فی ذلك كثيراً من المبسوطات واطنبوا القول فيه بكتب مختصرات و مطولات الا انهم لم یسلموا من زیع فی تلك الایرادات و لم یخلصوا من خطأ فی بعض الاعتقادات وقد صنفنا فی ذلك كتباً متعدده اوضحنا فیها سبیل الرشاد و هدینا الی طریق السداد نرجوا فیها ذخراً للمفاد و قد صنف شیخنا الاقدم و استاذنا الاعظم ابو اسحق ابراهیم بن نوبخت قدس الله روحه الزکیة و نفسه العلیة مختصراً سماء الیاقوت قد احتوی من المسائل علی اشرفها و اعلاها و من المباحث علی اجلها و اسناها الا انه صغیر الحجم کثیر العلم مستصعب علی الفهم فی غایة الایجاز و الاختصار بحيث یعجز عن حله اولوا الانظار فرأینا ان نضع هذا الکتاب الموسوم بانوار الملکوت فی شرح الیاقوت علی ترتیبہ و نظمه موضحاً لما التبس من مشکلاته فبیناً لما استنبه من معضلاته مع زیادات لم توجد فی هذا الکتاب .»

علامه حلی در شرح کتاب الیاقوت چنانکه خود میگوید نه تنها نظم و ترتیب کتاب شیخ ابو اسحاق را حفظ کرده بلکه در این کار عین عبارات مؤلف را ابتدا نقل و بعد شرح نموده است و درباره ای موارد رأی مؤلف اصل کتاب را نیز که نزدیک بمشرب معتزله است نپذیرفته و عقیده خود را که حاصل اجتهادات متکلمین امامی بعد از شیخ ابو اسحاق مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی و امثال ایشان است در مقابل ایراد کرده است .

کتاب الیاقوت تا حدیکه نگارنده اطلاع دارد قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه امامیه در دست و موجود است و برای آنکه ترتیب مباحث کلامی متکلمین امامی در آن بام مفهوم شود فهرست مطالب آنرا بشکلی که علامه حلی در انوار الملکوت آورده است عیناً نقل میکنیم :

مقصد اول در نظر، شامل ۱۳ مسئله :

- مسئله ۱ - در ماهیت نظر ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه نظر مفید علم است ؛
- « ۴ - در وجوب عقلی آن ؛
- « ۵ - در اینکه نظر اولین واجباتست ؛
- « ۶ - در دلیل ؛
- « ۷ - در اینکه آیا دلیل سمعی بنهایی مفید علم هست یا نه ؛
- « ۸ - در ضبط استدلال با دلائل سمیه ؛
- « ۹ - در حد علم ؛
- « ۱۰ - در تقسیم علم ؛
- « ۱۱ - در مقایرت علم بدلیل با علم بمنلول و دلالت ؛
- « ۱۲ - در اینکه نظر مولد علم است ؛
- « ۱۳ - در اینکه معارف برای ما مقدور است .

مقصد ثانی در جوهر و عرض، شامل ۱۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در تعاریف جوهر و عرض و جسم ؛
- « ۲ - در جزء لا یتجزی ؛
- « ۳ - در تئازل اجسام ؛
- « ۴ - در جواز خلق اجسام از طوم و الوان و روایح ؛
- « ۵ - در اینکه اجسام مرئی است ؛
- « ۶ - در اثبات خلأ ؛
- « ۷ - در تعریف حرکت ؛
- « ۸ - در تعریف سکون ؛
- « ۹ - در اینکه حصول حرکت و سکون بمنی نیست ؛
- « ۱۰ - در محال بودن انتقال و بقاء برای اعراض ؛

مقصد ثالث در احکام جواهر، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در حدوث اجسام ؛
- « ۲ - در ابطال تسلسل ؛
- « ۳ - در شبهة خصم و رد آن ؛
- « ۴ - در عدم ابدیت عالم .

مقصد رابع در موجودات، شامل ۷ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه وجود نفس ماهیت است ؛

- « ۲ - در اینکه معدوم چیزی نیست ؛
- « ۳ - در تقسیم موجود بقدم و محدث ؛
- « ۴ - در اینکه قدیم را بی‌اثر نمیتوان استاد داد ؛
- « ۵ - در تقسیم موجود بواجب و ممکن ؛
- « ۶ - در خواص واجب بذات خود ؛
- « ۷ - در خواص ممکن بذات خود .

مقصد خامس در اثبات صانع و توحید و احکام آن ، شامل ۱۹ مسئله :

- مسئله ۱ - در اثبات صانع ؛
- « ۲ - در قدرت او ؛
- « ۳ - در علم او ؛
- « ۴ - در حیات او ؛
- « ۵ - در اینکه صانع سميع و بصير است ؛
- « ۶ - در اینکه او مرید است ؛
- « ۷ - در اینکه او متکلم است ؛
- « ۸ - در اینکه ذات باري تعالي غنی است ؛
- « ۹ - در قی معانی و احوال ؛
- « ۱۰ - در اینکه خداوند جسم و جوهر و عرض نیست ؛
- « ۱۱ - در اینکه خداوند در هیچ چیزی نمی‌گنجد ؛
- « ۱۲ - در اینکه خداوند در غیر خود حلول نمیکند ؛
- « ۱۳ - در محال بودن قیام حوادث بذات باری تعالی ؛
- « ۱۴ - در محال بودن رؤیت خداوند ؛
- « ۱۵ - در قدرت خداوند بر هر مقدوری ؛
- « ۱۶ - در علم خداوند بهر معلومی ؛
- « ۱۷ - در اینکه خداوند تعالی یگانه است ؛
- « ۱۸ - در ابطال ماهیت ؛
- « ۱۹ - در حدوث کلام خداوند تعالی .

مقصد ششم در استناد صفات خداوندی بوجوب او ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه مؤثر بذات خود واجب الوجود است ؛
- « ۲ - در سلب عرضیت و جسمیت از او ؛
- « ۳ - در اینکه برای خداوند صفتی زاید بر ذات نیست ؛
- « ۴ - در محال بودن ورود تغییر بر او ؛
- « ۵ - در اینکه خداوند تعالی ذاتاً مبتهج است .

مقصد سابع در علیل ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در تحسین و تقبیح عقلی ؛
« ۲ - در اینکه خداوند تعالی فاعل فعل قبیح نیست ؛
« ۳ - در اینکه بنده خود فاعل افعال خویش است ؛
« ۴ - در اینکه خداوند تعالی اراده قبیح نمیکند ؛
« ۵ - در اموری که از افعال بوجود می آید .

مقصد ثامن در آلام و اعواض ، شامل ۸ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوه قبح آلام ؛
« ۲ - در وجوه حسن آلام ؛
« ۳ - در فعل الم از طرف صانع و وجوه حسن آن ؛
« ۴ - در ابطال قول بکریمه و تناقض ؛
« ۵ - در اثبات عوض برای خدای تعالی ؛
« ۶ - در انتصاف ؛
« ۷ - در انقطاع عوض ؛
« ۸ - در عدم عوض بهبه و ابراهیم .

مقصد تاسع در افعال قلوب و نظایر آن ، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در حد علم ؛
« ۲ - در جواز تعلق علم بدو معلوم ؛
« ۳ - در اختلاف پیدا کردن علوم باختلاف معلومات ؛
« ۴ - در مباحث متعلق باراده ؛
« ۵ - در ابطال کلام نفس ؛
« ۶ - در حد لذت و الم ؛
« ۷ - در ماهیت قدرت ؛
« ۸ - در اینکه قدرت قبل از فعل است ؛
« ۹ - در تعلق قدرت بدو امر ضد یکدیگر ؛
« ۱۰ - در متعلق بودن قدرت ؛
« ۱۱ - در اینکه قدرت موجب فعل نیست ؛
« ۱۲ - در اینکه قدرت باقی نیباند .

مقصد عاشر در تکلیف ، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در شرط آن ؛
« ۲ - در ماهیت انسان ؛
« ۳ - در بیان حسن تکلیف ؛
« ۴ - در محال بودن تکلیف مالا ینطاق ؛

مقصد حادی عشر در الطاف، شامل ۵ مسئله:

- مسئله ۱ - در حد الطاف ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه فعل قبیح با لطف جایز نیست ؛
- « ۴ - در اینکه از خداوند تعالی فعل عقاب در صورت منع لطف پسندیده نیست ؛
- « ۵ - در اصلح در دنیا .

چهار مسئله در توحید :

- مسئله ۱ - در اینکه خداوند تعالی از روز ازل عالم بوده است ؛
 - « ۲ - در اینکه خداوند تعالی از ازل فاعل بوده است ؛
 - « ۳ - در اینکه خداوند تعالی از ازل زنده بوده است ؛
 - « ۴ - جواب بکلام هشام بن الحکم در باب علم خداوند .
- ### مقصد ثانی عشر در جواب اعتراضات مخالفین در باب توحید و عدل
- شامل ۶ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواب اعتراضات بقدرت ؛
- « ۲ - در تحقیق معنی سمیع و بصیر ؛
- « ۳ - در تحقیق معنی مرید ؛
- « ۴ - در ابطال قدمت کلام ؛
- « ۵ - در ابطال دلیل اشاعره در باب رؤیت ؛
- « ۶ - در جواب شبهه مجرّه در خصوص تحسین و تنقیح و غیره ؛

مقصد ثالث عشر در وعد و وعید، شامل ۱۱ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب سمعی ثواب و عقاب ؛
- « ۲ - در ابطال احباط ؛
- « ۳ - در اینکه عقاب فاسق منقطع میشود ؛
- « ۴ - در اثبات شفاعت ؛
- « ۵ - در عدم وجوب قبول توبه ؛
- « ۶ - در اینکه توبه واجب است ؛
- « ۷ - در اینکه توبه از يك عمل زشت با وجود عدم توبه از عمل زشت دیگری صحیح است ؛
- « ۸ - در اینکه مؤمن کافر نمیشود ؛
- « ۹ - در ماهیت ایمان و اینکه مؤمن با وجود ارتکاب فسق باز مؤمن خوانده میشود ؛
- « ۱۰ - در اثبات صراط و میزان و غیر آنها که بطریق نقل یا رسیده است ؛
- « ۱۱ - در جواب اعتراضات مخالفین در خصوص وعد و وعید .

مقصد رابع عشر در نبوات، شامل ۲۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواز پشت :
- ۲ - در شرایط معجزه :
- ۳ - در اثبات نبوت یشیر اسلام :
- ۴ - در جواز ظهور کرامات :
- ۵ - در اینکه انبیاء از ملائکه اشرفند :
- ۶ - در رد اعتراضات بر نبوت :
- ۷ - در اعاده و امکان آن :
- ۸ - در بقای جواهر :
- ۹ - در امر به معروف و نهی از منکر :
- ۱۰ - در آجال :
- ۱۱ - در اسماء :
- ۱۲ - در ارزاق :
- ۱۳ - در بیان عصمت انبیاء :
- ۱۴ - در ردّ بر یهود :
- ۱۵ - در ردّ بر نصاری :
- ۱۶ - در ردّ بر منجین و طبعین :
- ۱۷ - در ابطال قول ثنویّه :
- ۱۸ - در ردّ بر مجوس :
- ۱۹ - در ردّ بر بت پرستان :
- ۲۰ - در ردّ بر غلاة .

مقصد خامس عشر در امامت، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب امامت :
- ۲ - در وجوب عصمت :
- ۳ - در باقی صفات امام :
- ۴ - در وجوب نصّ :
- ۵ - در جواب باعتراضات مخالفین در باب مسائل فوق :
- ۶ - در تعیین امام :
- ۷ - در جواب باعتراضات مخالفین :
- ۸ - در نصّ خفی :
- ۹ - در تحقیق در اعتراضات مخالفین :
- ۱۰ - در نصوص دالّ بر امامت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب :
- ۱۱ - در امامت بقیّه ائمّه دوازده گانه :
- ۱۲ - در حکم مخالفین .

گو یا کتاب یاقوت با وجود شرح ابن ابی الحدید تا عصر علامه میان طایفه امامیه چندان مشهور نبوده و پس از آنکه انوار الملکوت انتشار یافته توجه بآن کتاب و مؤلف آن زیاد شده و انتخاب و شرح مطالب و نقل اقوال شیخ ابو اسحاق معمول گردیده است. از آنجمله بعد از علامه خواهرزاده او سید عمید الدین عبد المطلب حسینی حلّی (۶۸۱-۷۵۴) انوار الملکوت را شرح کرده و بیست مؤلف اصلی یعنی ابو اسحاق و شارح یعنی علامه حلّی محاکمه نموده است^(۱) و شیخ شهاب الدین اسماعیل بن شیخ شرف الدین ابی عبدالله عودی عاملی از ادبا و شعرای جبل عامل که قبل از ۱۰۹۷ سال تألیف کتاب امل الآمل میزیسته در ارجوزه ای کتاب یاقوت را منظوم ساخته^(۲) و یکی دیگر از فضلاء امامیه از شرح یاقوت منتخبانی ترتیب داده بوده است^(۳).

کتاب الابتهاج

شیخ ابو اسحاق نویختنی تألیف دیگری نیز در یکی از مباحث کلامی داشته است با اسم کتاب الابتهاج که خود در کتاب یاقوت بآن اشاره میکند و علامه حلّی میگوید که این کتاب بدست ما نرسیده است.

موضوع این کتاب اثبات لذت و سرور و ابتهاج برای ذات باری تعالی است که جمیع متکلمین آنرا نفی میکردند و حکما بر خلاف در اثبات آن سعی داشته اند و شیخ ابو اسحاق در این مسئله بر خلاف متکلمین امامی و غیر امامی با حکما موافقت کرده است. حکما میگویند که: «هر خیری مؤثر است و ادراک مؤثر از آنجهت که مؤثر است حبّ است و حبّ و قتیکه بحدّ افراط رسید از آن بعشق تعبیر میشود. چون ادراک بحدّ کمال رسید و مدرك در ادراک خیر اشدّ درجات را پیدا کرد عشق بسر حدّ کمال میرسد و ادراک تمام که در این مورد مقصود از آن ادراک کمال خداوند یعنی کمال حقیقی منحصر

(۱) روّضات الجنّات ص ۳۷۵ (۲) امل الآمل ص ۴۲۸ (ذیل رجال استرآبادی) و ص ۷ (ذیل رجال ابو علی). در این دو چاپ هر دو اسم شاعر با اشتباه احمد چاپ شده در صورتیکه در نسخه خطی امل الآمل متعلق بنکارنده که از روی نسخه خطّ مؤلف بمال ۱۲۰۰ استنساخ شده و در کتاب کشف الضّبب و الأستار (ص ۳۸) اسماعیل مذکور است (۳) بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۷۳.

بفرد است صورت تمامیت نمی یابد مگر آنکه بوصول تام مقرون باشد؛ پس عشق کامل با وصول کامل توأم و حاصل آن منتهی درجه لذت و ابتهاج است و عشق حقیقی عبارت باشد از ابتهاج بتصور حضور ذات آن چیزی که مورد عشق قرار گرفته. خداوند تعالی از ادراک ذات و کمال خود لذت میبرد چه ادراک کماله یا لذت است و یا موجب لذت. خدای تعالی کاملترین موجودات و ادراک او اکمل ادراکات یعنی در حدّ عشق حقیقی است و اینکه عالم را خلق کرده بجهت التذافی است که از این فعل میبرده و با اینکه قبل از خلقت عالم از این جهت که خود را با ایجاد جهان قادر میدانسته ملتذ بوده باز چون لذت فعل از لذت قدرت قوی تر است عالم را خلق فرموده و در اخبار نبوی نیز دلایلی بر اثبات سرور برای ذات باری تعالی هست (۱)

این قول یعنی اثبات سرور و لذت برای خدای تعالی چنانکه گفتیم قول حکماست با این تفاوت که ایشان بجای لذت و سرور که از کلمات متعارفه و مورد استعمال آن بیشتر انسان است احتراز نمیکرده و بجای آن کلمه «ابتهاج» را بکار میبرده اند ولی جمهور متکلمین با ایشان در این باب موافقت نداشته و اثبات آنرا در حکم اثبات نقصی برای خداوند تعالی میدانستند و میگفتند که لذت از توابع اعتدال مزاج باشد و نسبت دادن آن بخداوند که فاقد متبوع آن یعنی مزاج است درست نیست بعلاوه اگر لذت را قدیم یا حادث بگیریم در شقّ اول با ازلیت خداوند منافات پیدا میکند و در شقّ ثانی خداوند را محلّ حوادث قرار میدهد.

با وجود این اعتراض اکثریت متکلمین باز حکما و معدودی از اهل کلام با اعتراضات فوق جواب گفته و بوسیله ادله عقلی و نقلی با اثبات سرور و ابتهاج بلکه غم و الم برای ذات باری تعالی پرداخته اند و ابوسعیب از قدمای معتزله باستناد بعضی از آیات قرآنی سرور و غم و رشک و اسف را برای خداوند ثابت میدانسته ولی سایر متکلمین آنها را بوجوه دیگر تأویل مینموده اند و حجة الاسلام امام محمد غزالی از متکلمین

(۱) شرح اشارات خواجه نصیر، مقصد ۸ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۷ و ۴۷۰

اشعری از کسانی بوده است که اثبات لذت را برای خداوند جایز می دانسته است (۱) و ابن ابی الحدید که کتاب دیگر شیخ ابواسحاق نوبختی یعنی کتاب الباقوت را شرح کرده بوده در باب مبحث لذت و الم و نسبت آن بحضرت سبحان نظری داشته و رساله‌ای جداگانه در آن باب نوشته بود (۲) که در دست نیست و احتمال کلمی دارد که ابن رساله او نیز شرح کتاب الابتهاج شیخ ابواسحاق و از قبیل رد آراء او بوده است. ابواسحاق نوبختی در کتاب الباقوت در مبحث لذت و الم و اثبات ابتهاج برای ذات باری تعالی قول مخصوص ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی طیب و حکیم رازی معروف را که بقول اصح در ۳۲۰ فوت کرده در باب لذت نقل و رد میکند و اگر چه اسم محمد زکریا در متن کتاب الباقوت مذکور نیست ولی علامه حلی در شرح کتاب بتعلق آن رأی بمحمد زکریا اشاره مینماید و رأی محمد زکریا که در این باب از طرفداران فورون لژی (۳)، از فلاسفه مشگک یونانی در قرن سوم قبل از میلاد، بوده معروف و در کتب دیگر نیز باسم او مضبوط است (۴).

ناصر خسرو که در کتاب زاد المسافرین مکرر اقوال محمد زکریا را نقض کرده در رد قول او در خصوص لذت می گوید: «این مرد [یعنی محمد زکریا] یا آغاز مقالات گفتست که لذت حسی چیزی نیست مگر راحت از رنج و رنج نیز چیزی نیست مگر بیرون شدن از طبیعت و لذت چیزی نیست مگر باز آمدن بطبیعت و باز آمد طبیعت نباشد مگر سپس از رنج و بیرون آمدن از آن.» (۵)

این قول با رأی حکمای اوایل و متکلمین معتزلی موافقت نداشته چه ایشان می گفتند که: «الم ادراك منافر یا منافي و لذت ادراك ملايم است.» (۶) ابواسحاق نوبختی در این باب در کتاب الباقوت می نویسد: «الالم ادراك المنافي واللذة ادراك الملايم» و ليس الخلاص عن الالم كلذة المبصر مبتدأ لصورة جميلة.

(۱) ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۷. (۲) ایضاً ج ۱ ص ۴۷۵.

(۳) Pyrrhon (۴) مختصر الدول ص ۷۷ و قطبی ص ۲۶۰ و زاد المسافرین ناصر خسرو ص

۲۴۴ - ۲۴۱ (۵) زاد المسافرین ص ۲۴۱ (۶) تعریفات جرجانی ص ۱۵ و ۸۳ و

مجمع البحرین ص ۲۴۸.

جزء اول این عبارت تعریف لذت و الم است مطابق رأی جمهور حکما و معتزله و جزء بعد از آن قول محمد بن زکریا است که ابو اسحاق با آوردن شاهی آنرا رد میکند و میگوید که لذت گاهی نیز بدون آنکه المی بر آن سابق شده باشد بوجود می آید چنانکه اگر صورتی زیبا بکسی بنماید بدون آنکه سابقاً دوچار درد اشتیاق شده باشد از دیدار آن لذت میبرد و در این صورت دیگر لذت راحت از رنج و خلاص از الم نیست. محمد زکریا مقاله ای جدا گانه در شرح لذت نوشته بوده و میخواست است ثابت کند که لذت یکی از اقسام راحت و در ذیل آن داخل است (۱) و این مقاله پسند متکلمین و حکمای زمان او نیفتاده حتی در حیات او ابوالحسن شهید بن حسین بلخی حکیم و شاعر شیرین زبان فارسی، که قبل از رودکی شاعر یعنی قبل از ۳۲۹ و بقولی در ۳۲۵ فوت کرده، و در فلسفه از ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف پیروی میکرد، آن مقاله را نقض نموده و محمد بن زکریا بر آن نقض شهید بلخی نقضی نوشته بوده است (۲).

این نکته یعنی ایراد رأی مخصوص محمد بن زکریا در باب لذت و درد آن از طرف ابو اسحاق نوبختی نیز دلیل دیگری است بر آنکه مؤلف کتاب الباقوت از مردم بعد از زمان محمد بن زکریا و بلا اقل از معاصرین او در قسمت اخیر زندگانش بوده است.

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۱۵ و زادالسافرن ص ۲۳۵

(۲) الفهرست ص ۲۰۱ و قفطی ص ۲۷۵

فصل نهم

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

(مقتول در ۳۲۲)

و پدرش

ابو الفضل یعقوب

ابو سهل اسماعیل بن علی متکلم معروف غیر از ابوالحسین علی که شرح حال او در ذیل احوال پدرش در فصل ششم مذکور شد پسر دیگری نیز داشته است که بمناسبت اقتدار در دستگاه خلافت و دخالت در کارهای دیوانی و اداری از برادر خود ابوالحسین علی مشهور تر شده است.

متأسفانه بمناسبت کمی اطلاعات مبسوط منظم راجع بشرح حال افراد متعدد خاندان نوبختی و تعدد اسامی مشترك در این خانواده تعیین نسب و زمان يك عده از آل نوبخت مشکل و تحقیق صحیح آن تقریباً غیر ممکن می نماید و راه برای حدس و تخمین و اقتادن در خط اشتباه و خطا باز است همین علت باوجود تحمل زحمت بسیار و صرف نظر دقت و احتیاط باز چندان اطمینان نداریم که در این مرحله یعنی پیوستن نسب بعضی از افراد غیر مشهور خاندان نوبختی بمشاهیر قبل از ایشان از خبط مصون مانده باشیم. تعیین صحت یا سقم بعضی از این فقرات که ما آنها را از ناچاری بحدس و گمان درست کرده ایم میسر نخواهد شد مگر با بدست آمدن معلومات دیگری و در آن صورت رساله حاضر که در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع است تکمیل و بیاری و همت فضلی دیگر اشتباهات آن رفع خواهد گردید.

در میان آل نوبخت يك نفر دیگر باسم اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت هست که از اصحاب حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴-۲۵۴) بوده است (۱) و این شخص (۱) رجال استرآبادی ص ۵۱ و رجال قرشی ص ۳۹ و غیره بنقل از رجال طوسی که بطبع نرسیده است.

البته نمیتواند همین ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت مقتول در ۳۲۲ موضوع این فصل باشد چه از زمان رحلت حضرت امام دهم تا سال قتل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل قریب هفتاد سال فاصله است و محال است کسیکه پدرش ابوسهل اسماعیل در موقع رحلت امام دهم ۱۷۷ ساله بوده (تاریخ تولد ابوسهل اسماعیل چنانکه گذشت در سال ۲۳۷ اتفاق افتاده) پسرش از اصحاب آن حضرت باشد.

این اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت که مؤلفین کتب رجال او را از اصحاب حضرت امام هادی شمرده اند کسی دیگر نمیتواند باشد مگر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت پسر اسماعیل ندیم ابونواس و جامع دیوان و اخبار او که احوالش را در ضمن ترجمه پسران ابوسهل بن نوبخت ذکر کردیم و این اسحاق بن اسماعیل پسری نیز داشته است بنام یعقوب که مرزبانی او را یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ذکر میکند و او با ابومحمد حسن بن موسی متکلم معروف (متوفی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و ۳۱۰) معاصر بوده و ابومحمد از او خبری را راجع بابونواس نقل میکند که یعقوب از جدش اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت شنیده بود^(۱) و گویا همین یعقوب بن اسحاق است که راوی يك خبر كوچك از اخبار حضرت امام هشتم است^(۲). چون مرزبانی تمام نسب او را یاد آوری نموده دیگر شکی نمی ماند که او از شعبه دیگر آل نوبخت یعنی از فرزندان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت است نه از شعبه اعقاب و اخلاف ابوسهل اسماعیل بن علی که همه فرزندان اسحاق بن ابی سهل بن نوبختند و البته باید متوجه بود که این یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت غیر از ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت است که در ذیل همین فصل باحوال او اشاره خواهیم کرد چه ابوالفضل یعقوب بن اسحاق پسر ابویعقوب اسحاق موضوع این فصل است و چنانکه خواهیم گفت از عمال و کتاب دستگاه خلفا و از ممدوحین بحرّی شاعر مشهور بوده.

(۱) الموشح ص ۲۷۴ (۲) مناقب ابن شهر آشوب ج ۵ ص ۹۵

آن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که از اصحاب حضرت هادی است غیر از یعقوب که در فوق ذکرش گذشت گویا دو پسر دیگر هم داشته یکی بنام علی بن اسحاق بن اسماعیل راوی قسمتی از اخبار ابونواس (۱) که بمناسبت نام جدش اسماعیل نمیتوان او را با علی بن اسحاق بن ابی سهل پدر ابوسهل اسماعیل متکلم مشهور یکی دانست دیگری حسن بن اسحاق کاتب که دو پسرش احمد و محمد از رجال مقارن شروع غیبت صغری بوده اند و از کسانی هستند که حضرت قائم را قبل از غیبت دیده اند. (۲)

بعد از ذکر این مقدمات که بیان آنرا برای رفع خلط و التباس لازم میدانستیم می پردازیم بشرح حال ابو یعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت که از مشاهیر کتّاب دربار خلفای عباسی و از ممدوحین جلیل بختی شاعر است.

اول باری که از این اسحاق بن اسماعیل ذکری در تاریخ برای ما باقی مانده است در سال ۳۱۲ یعنی يك سال بعد از فوت پدرش ابوسهل اسماعیل است ولی مسلماً اسحاق و پسرش ابوالفضل یعقوب مدّتها قبل از این تاریخ از رجال معتبر و از عمال دیوانی و اعیان درباری بوده اند چه بختی که در ۲۸۳ یا ۲۸۴ فوت کرده هر دو را مدح گفته است و از یکی از مدایح بختی چنین استنباط میشود که ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل در طرف عوّا صیم (۳) و قنّسین مأموریتی داشته و حدود قنّسین را او از وجود یکنفر متعدّی ياك ورعیت را آسوده و تفرقه حال مردم را که بختی نیز یکی از ایشان بوده بجمعیت مبدّل ساخته و بعدل و میانه روی با ایشان معامله کرده است و ابیات ذیل اشاره باین نکات است:

إِنَّ الْعَوَاصِمَ قَدْ عَصِمْنَ بِأَبِيصٍ مَاضٍ كَصَدْرِ الْأَبْيَضِ الْمَسْلُولِ (۴)

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶ (۲) کمال الدین ص ۲۴۶

(۳) مقصود از عوّا صیم مجموع قلاعی بوده است مابین حلب و انطاکیه بین متصرفات مسلمین و سرحدّ ممالک متعلّق بعیسویان و این قلاع برای مسلمین حکم پناهگاه را داشته است موقعیه که از جهاد با عیسویان بر میگشتند (۴) این ابیات از قصیده است در مدح ابو یعقوب اسحاق که قسمتی از آنرا در صفحه ۶ - ۷ درج کرده ایم.

أَعْطَى الضَّعِيفَ مِنَ الْقَوَى وَ رَدَّمِن	نَفْسِ الْوَحِيدِ وَ مِنْهُ الْمَخْذُولِ
غَزَّ الدَّلِيلُ وَ قَدْ رَاكَ تَشَدُّ مِنْ	وَ طءٌ عَلَى نَفْسِ الْعَزِيزِ ثَقِيلِ
وَ رَحُضَتْ قِنَسْرِينَ حَتَّى أَنْقِيتَ	جَنَبَاتُهَا مِنْ ذَلِكَ الْبَرْطِيلِ
وَ كَمَعَتْ شِدْقَ الْإِكِلِ الدَّرْبَ الشَّبَا	حَتَّى حَمَيْتَ جُزَارَةَ الْمَأْكُولِ
أَحْكَمْتَ مَادَبَّرْتَ بِالتَّقْرِيبِ	و التَّبَعِيدِ وَ التَّصْعِيبِ وَ التَّسْهِيلِ
لَوْلَا التَّبَائِنُ فِي الطَّبَائِعِ لَمْ يَقُمْ	بُنْيَانُ هَذَا الْعَالَمِ الْمَجْئُولِ
قَوْلٌ يُتَرْجِمُهُ الْفِعَالُ وَ إِنَّمَا	يُتَفَهَّمُ التَّنْزِيلُ بِالتَّأْوِيلِ
مَاذَا نَقُولُ وَ قَدْ جَمَعْنَا شَتَاتَنَا	وَ أَتَيْنَا بِالْعَدْلِ وَ التَّعْدِيلِ ^(۱)

و این مأموریت ابویعقوب که متأسفانه معلوم نشد در چه موقع و برای انجام چه امری بوده است بقراین بایستی در اواخر عمر بحتری که این شاعر در آن ایام در همان حدود عواصم میزیسته و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۴ در حلب یا در منبج مرکز عواصم فوت کرده اتفاق افتاده باشد.

از تاریخ فوت بحتری تا سال ۳۱۲ چنانکه اشاره کردیم دیگر هیچ اطلاعی از زندگانی ابویعقوب اسحاق نداریم. در سال ۳۱۳ موقعیکه مقتدر خلیفه ابوالقاسم عبدالله بن ابی‌علی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان خاقانی را از وزارت انداخت و ابوالعباس احمد بن عبیدالله خصیبی را در تاریخ ۵ شنبه ۱۱ رمضان آن سال بجای او برگزید این وزیر جدید بمصادره ابوالقاسم خاقانی و عمال و کتاب او پرداخت و از جمله ایشان یکی نیز ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که در حبس ابوالعباس خصیبی افتاد و محکوم بپرداخت مبلغی شد.^(۲)

در ۱۱ ذی القعدة سال ۳۱۴ مقتدر خصیبی را از وزارت معزول کرد و

(۱) دیوان بحتری ص ۱۷۸ - ۱۷۹ (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۴۴

ابوالحسن علی بن عیسی بن جرّاح را بار دیگر باین مقام برداشت و ابوالقاسم عبدالله بن محمد کلواذانی را بنیابت او منصوب نمود.

در ضمن مناظره‌ایکه بین خصیبی و علی بن عیسی در باب امور مالی در ابتدای وزارت ثانوی علی بن عیسی درگرفت وزیر جدید از خصیبی اموال کسانیرا که در عهد وزارتش مصادره شده بودند خواست، خصیبی گفت که صورت نوشته های مصادره شدگان و کسانیکه ضمانت یا کفالت پرداخت مالی را بعهدہ گرفته‌اند نزد هشام بن عبدالله متصدی دیوان مصادرین است. هشام صورت عمّال و کتابی را که عهده‌دار پرداخت مالی شده و در این خصوص نوشته سپرده بودند بعلی بن عیسی داد و از جمله این عمّال یکی نیز ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که از قبل از وزارت دوم علی بن عیسی اموال نهروانات^(۱) را در ضمان خود داشت و مطابق تقریر هشام بن عبدالله مال کثیری برعهده او بود و او از ابتدای تعیین علی بن عیسی بوزارت تا موقعیکه وزیر جدید از شام بعراق آمد جز مبلغی ناچیز دیگر وجهی نپرداخته بود^(۲).

از این جمله معلوم میشود که اسحاق بن اسماعیل بعد از آنکه در عهد خصیبی یعنی مقارن رمضان ۳۱۳ محبوس و مصادره شد باز بزودی عهده دار ضمان اموال نهروانات گردیده و تا اواخر وزارت او که چهارده ماه بیش طول نکشیده باین سمت باقی بوده است. در سال ۳۱۵ بین خلیفه مقتدر و مونس المظفر خادم و سردار او وحشتی حاصل شد و مونس که مأمور سرحد روم شده بود بعلت این وحشت از آمدن بحضور خلیفه برای تودیع خودداری نمود و لشکریان و جمیع سرداران و حواشی و غلامان خلیفه در او جمع شدند و مقتدر مجبور باستمالت او گردید ولی باز جماعتی از لشکریان او بهمان حال شورش باقی ماندند و از علل این امر یکی نیز آن بود که

(۱) مقصود از نهروانات سه طسوج نهروان اعلی و نهروان اوسط و نهروان اسفل است که در مشرق سواد و در کنار دجله بین بغداد و واسط واقع بوده‌اند.

(۲) تاریخ الوزراء ص ۳۱۲.

پرداخت مخارج و کسان او را علی بن عیسی بابویه قوف اسحاق بن اسماعیل تویختی حواله داده و ابویعقوب آنرا نرسانده بود. علی بن عیسی در اسحاق بن اسماعیل پیچید و او و کاتبش احمد بن یحیی جلجت و جمعی دیگر از باران او را در بند انداخت و بعد از آنکه از اسحاق نوشته‌ای دابر بر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار از مالی که در ضمان خود داشت گرفت او را از کار برداشت (۱) و اسحاق در این تاریخ عهده دار مال واسط بود. در روز سه شنبه ۱۵ ربیع الاول ۳۱۶ مقتدر علی بن عیسی را معزول کرد و مقام او را در شانزدهم آن ماه بکاتب خوش خط و ادیب بلیغ معزوف ابوعلی محمد بن علی بن مقله که در این تاریخ ۴۴ سال بیش نداشت و اگذاشت و او را در اول قدم امر داد که مأمورین دیوانی را از مطالبه مصادرات و غرامات باز دارد و او يك عدّه از عمّالی را که قبل از او از کار خارج شده بودند بمشاغل سابق خود برگرداند، از آنجمله ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل تویختی را که علی بن عیسی معزول کرده بود بهمان ضمانت اعمال واسط و غیره برقرار نمود (۲)

از این تاریخ تا سال ۳۲۰ که سال نصب القاهر بالله بخلافت است باز از احوال اسحاق بن اسماعیل اطلاع نداریم ولی از فراین معلوم است که دولت او روز بروز رو به ترقی بوده تا آنجا که مقارن قتل مقتدر او از رجال صاحب نفوذ و توانای دربار محسوب میشده است.

پس از قتل مقتدر در ۲۸ شوال ۳۲۰ مونس المظفر و سایر رجال درباری خواستند کسی را بجانشینی او بردارند و رأی مونس بر سر مقتدر ابوالعبّاس احمد قرار گرفت ولی اسحاق بن اسماعیل با این رأی موافقت نکرد و گفت بعد از زحمت بسیار از شرّ خلیفه‌ای که مادر و خاله و خادمان بسیار داشت خلاص شدیم، برگشتن بهمان حال صلاح نیست باید کسی را برگزینیم که بتدبیر کار خود و کار ما پردازد و بقدری در این رأی پافشاری کرد تا نظر مونس را از ابوالعبّاس احمد برگرداند و او را بران داشت که

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۶۰ (۲) صلة غریب ص ۱۲۶.

ابو منصور محمد پسر المعتض بالله را با لقب القاهر بالله بخلاف اختیار نماید (۱).
 قاهر در ابتدای امر بمصادره و ضبط اسباب مقتدر و املاک مادر او پرداخت و مادر
 او را واداشت که جمیع اموال خود را بدیوان وا گذارد و ابوالحسین علی بن عباس نوبختی
 را در فروش آنها وکیل نماید. مادر مقتدر از این کار امتناع کرد و گفت که او آن
 اموال را بر حرم کعبه و سرحدات اسلامی و ضعیفا و مساکین وقف کرده باین جهت
 نمیتواند حال و قفیت را از آنها بردارد ولی املاک آرای خود را برای فروش در اختیار
 علی بن عباس نوبختی میکذارد. قاضی عمر بن محمد و شهود دیگر برفع و قفیت از آن املاک
 در حضور قاهر شهادت دادند و قاضی علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرار
 داد و ابوطالب نوبختی و ابوالفرج احمد بن یحیی جلخت و ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل
 نوبختی را در فروش مستغلاتی که از مادر مقتدر در بغداد ضبط شده بود وکیل نمود (۲).
 بعد از آنکه قاهر بخلاف نشست ابوعلی محمد بن علی بن مقله را که در فارس
 مأموریت داشت بوزارت اختیار نمود و با صلاحدید مونس قرار شد که تا این مقله
 ببغداد برسد ابو القاسم کلواذانی از او نیابت کند.

ابوعلی در دهم ذی القعدة سال ۳۲۰ از شیراز رسید و زمام امور را در دست گرفت
 و بیعضی علل بر کلواذانی متغیر شد و او را توقیف و مصادره نمود و جماعتی از کتّاب و
 عمال را که یکی از ایشان هم اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود دستگیر کرد و همه را بابو عبدالله
 محمد بن خلف نیرمانی از عمال زیر دست خود سیرد تا از ایشان اموالی را که بر عهد
 دارند مطالبه کند.

اسحاق بن اسماعیل و سایر محبوسین چون محمد بن خلف بقهر و شدت اقدام شهرت
 داشت بر جان خود ترسیدند و در صدد رهائی از چنگ او برآمدند.

اسحاق نوبختی بابو جعفر محمد بن شیرزاد از عمال دیوانی که از دوستان قدیم او

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۲ و سایر تواریخ در وقایع سال ۳۲۰

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵

بود متوسل شد و ابو جعفر با ابن مقله در خصوص اسحاق گفتگو کرد. ابن مقله گفت ناچار باید او را در بند نگاه دارم چه او در عهد مقتدر در ادای مالی کسه بایستی بهارون بن غریب^(۱) برساند کوتاهی کرده و او را رها نمیکنم تا اینکه با من نیز همان دستان را بکار نبندد سپس حاجبی از دربانان وزارنی را با ابو جعفر همراه کرده پیش اسحاق فرستاد. همینکه چشم اسحاق بر آن حاجب افتاد فریاد بر آورده در دامن ابو جعفر آویخت و از او خواست که پیش مونس برود و از او دست ندارد مگر اینکه اسحاق را از چنگال آن دیوانه یعنی محمد بن خلف نیرمائی خلاص کند. ابو جعفر پیش مونس رفت و آنقدر الحاح کرد تا او یکی از رجال درباری را پیش ابوعلی بن مقله فرستاد که یا اسحاق را آزاد سازد و یا او را از دست محمد بن خلف نجات داده پیش مونس بفرستد. ابوعلی چاره‌ای ندید جز آنکه دغوت مونس را اجابت کند و متوجه کار اسحاق باشد. ابو عبدالله بریدی نیز در این ضمن تدبیر خود و برادران خویش را از چنگ محمد بن خلف رهاوند و در ضمن اسحاق بن اسماعیل را هم از مهلکه نجات داد و جمعا در يك روز از حبس برهائی یافتند^(۲) و کمی بعد ابن مقله اسحاق را احضار کرد و از او نوشته گرفت که در هر ماه قمری ۲۰۰۰ دینار بدیوان برساند و بهمان طرز که در عهد مقتدر خلیفه در این خصوص عمل میکرده تعهد خود را بانجام برساند و از پسران بریدی نیز خطی دایر بر پرداخت ۴۵۰۰ دینار گرفت.^(۳)

وزارت ابن مقله در عهد قاهر نه ماه و سه روز بیشتر طول نکشید و پس از او ابن مقام در غزّه شعبان ۳۲۱ نصیب ابو جعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن وهب گردید. ابن وزیر ابو جعفر محمد بن شیرزاد را که در کار استخلاص اسحاق کوشیده و منتی بر او داشت توقیف نمود و از او مال بسیار مطالبه کرد. اسحاق بیاس آن خدمت بداد ابو جعفر بن شیرزاد دوست قدیمی خود رسید و پیش ابو جعفر وزیر از او توسل کرد و با سپردن نوشته‌ای بخط ابن شیرزاد دایر بقبول پرداخت ۲۰۰۰۰ دینار او را از بند وزیر نجات داد و بخانه خود فرستاد^(۴).

(۱) پسر خال مقتدر خلیفه و از سرداران و امرای عهد او

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۶-۲۴۹ (۳) ایضاً ج ۵ ص ۲۵۳ (۴) ایضاً ج ۵ ص ۲۷۰

اسحاق نوبختی در عهد وزارت ابو جعفر محمد بن قاسم قدرت فوق العاده و در مزاج او نفوذ زیاد پیدا کرد بعلاوه چون شخصاً املاک و اموال فرات را در ضمانت داشت و از اعیان بغداد و صاحب املاک و ثروت بسیار بود با بزرگان عهد خود حتی با خلیفه نیز در توانگری رقابت مینمود. همین جهت شخص او مثل بعضی دیگر از بزرگان نوبختی این عصر ملجأ مغضوبین و معزولین محسوب میشد و او بین ایشان و وزیر را اصلاح میکرد.

یکی از مشهور ترین خانواده هائی که در این ایام در کار های خلافت دخیل و بمناسبت کفایت و زیرکی اهمیت فوق العاده بهم رسانده بودند خانواده بریدی بود که از مدت ها پیش ضمانت مال بصره و اهواز را در عهده داشتند مخصوصاً در دوره وزارت های ابن مقله رونق کار ایشان زیاد تر شد چه یکی از ایشان که ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بریدی نام داشت علی رغم علی بن عیسی در نصب ابن مقله بوزارت مقتدر در سال ۳۱۶ سعی بسیار کرد و در نتیجه دادن ۲۰۰۰۰ دینار رشوه باین مقله از او فرمان خراج اهواز را برای خود و فرمان بعضی اعمال دیگر آن ناحیه را هم برای دو برادرش ابویوسف یعقوب و ابوالحسن علی گرفت و این ابو عبدالله بریدی از جمله مردمان مشهور بی باک و مکار و داهی روزگار بود و او و برادرانش دوبار هر دو دفعه متعاقب عزل ابن مقله از وزارت مورد مصادره قرار گرفتند. بار اول در سال ۳۱۸ بود که مقتدر ایشان را تحت الحفظ ببغداد خواست و از سه برادر ۴۰۰۰۰ دینار مطالبه کرد و غرض او از مطالبه این مقدار آن بود که لا اقل مقداری از آنرا بپردازند پسران بریدی تمام آن مبلغ را تأدیه نمودند و بسرکار خود برگشتند، بار دوم در تاریخ سال ۳۲۱ بعد از فرار و استتار ابن مقله بود در عهد خلافت قاهر. چون ابن مقله از ترس قاهر پنهان شد پسران بریدی نیز خود را مخفی کردند و ابو جعفر محمد بن قاسم یکی از رفقای ایشانرا مأمور اهواز و بصره نمود. اسحاق بن اسماعیل نوبختی بین ایشان و وزیر واسطه شد و از او امان گرفت و پسران بریدی از استتار بیرون آمدند. بعد وزیر را واداشت که با خلیفه در خصوص پسران بریدی گفتگو کند و باو بفهماند که مصلحت

دزیر گرداندن ایشان بیصره و اهواز است. وزیر این مشورت را پذیرفت و با خلیفه در آن موضوع گفتگو کرد و قاهر را در تحصیل مال زیادتر از قبل ایشان تطمیع نموده قاهر باجابت مسؤل او وعده داد و گفت که در موقع باین کار اقدام خواهم کرد.

خلیفه پس از شور با یکی از اطبای در بار مصمم شد که ابوالعباس خصیبی را یوزارت بر دارد و ابوجعفر وزیر و پسران بریدی و اسحاق نوبختی را دستگیر نماید ولی برای آنکه اموالی را که وزیر وعده گرفتن آنها را داده بود از میان نرود مصمم شد که ابتدا وزیر را بگرفتن اشخاصیکه تعهد پرداخت مال کرده اند وادارد وایشانرا بخانه خود بخواند و همینکه این نقشه انجام گرفت وزیر را نیز محبوس سازد.

قاهر باین خیال یکی از خادمان خود را بخانه ابوجعفر وزیر فرستاد تا پسران بریدی و اسحاق نوبختی را که گمان میکرد در آنجا هستند دستگیر نماید. پسران بریدی قبلاً بوسیله جاسوسان خود از واقعه خبر شدند و پیش از رسیدن خادم قاهر خود را پنهان کردند. خادم خلیفه بخانه اسحاق رفت و بیهانه اینکه بخلیفه خبر داده اند که اسحاق جماعتی از کنیزکان سازنده و خواننده را در اندرون خود مخفی کرده بتفتیش منازل او پرداخت (۱) و بایشان امر داد که با او سوار شده بخدمت خلیفه بشتابند. اسحاق بعد از آنکه از واقعه آگاه شد چون گمان نمیکرد که غرض آزار شخص او باشد بکنیزکان خود دستور داد که اگر خادم خلیفه در طلب سازندگان آمد مانع او نشوند و بگذارند تا مأموریت خود را بانجام رساند و خود بمنزل وزیر رفت. خادم خلیفه بلافاصله بمنزل وزیر آمد و اسحاق را دستگیر نموده بزندان فرستاد.

خلیفه مأمورین دیگری بتفتیش خانه های پسران بریدی و اسحاق نوبختی فرستاد و ایشان منازل اسحاق را در نوبختیه و کنار دجله جستند، حرم و پسران او تسلیم شدند و کاتب او ابوعبدالله احمد بن علی کوفی دستگیر گردید و قاهر علی بن عیسی را بجای اسحاق نوبختی بر اعمال واسط و املاکی که از فرات مشروب میشدند مأموریت داد. (۲)

(۱) قاهر با اینکه خود بشرب شراب و سماع آغانی و مصاحبت کنیزکان سازنده حریص بود در سال ۲۲۱ شرب شراب و نیند های دیگر را حرام کرد و خوانندگان را اعم از زن یا مرد دستگیر و تبعید نمود. (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

پرداخت مخارج و کسان او را علی بن عیسی بابویه قوف اسحاق بن اسماعیل تویختی حواله داده و ابویعقوب آنرا نرسانده بود. علی بن عیسی در اسحاق بن اسماعیل پیچید و او و کاتبش احمد بن یحیی جلجت و جمعی دیگر از باران او را در بند انداخت و بعد از آنکه از اسحاق نوشته‌ای دابر بر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار از مالی که در ضمان خود داشت گرفت او را از کار برداشت (۱) و اسحاق در این تاریخ عهده دار مال واسط بود. در روز سه شنبه ۱۵ ربیع الاول ۳۱۶ مقتدر علی بن عیسی را معزول کرد و مقام او را در شانزدهم آن ماه بکاتب خوش خط و ادیب بلیغ معزوف ابوعلی محمد بن علی بن مقله که در این تاریخ ۴۴ سال بیش نداشت و اگذاشت و او را در اول قدم امر داد که مأمورین دیوانی را از مطالبه مصادرات و غرامات باز دارد و او يك عدّه از عمّالی را که قبل از او از کار خارج شده بودند بمشاغل سابق خود برگرداند، از آنجمله ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل تویختی را که علی بن عیسی معزول کرده بود بهمان ضمانت اعمال واسط و غیره برقرار نمود (۲)

از این تاریخ تا سال ۳۲۰ که سال نصب القاهر بالله بخلافت است باز از احوال اسحاق بن اسماعیل اطلاع نداریم ولی از فراین معلوم است که دولت او روز بروز رو به ترقی بوده تا آنجا که مقارن قتل مقتدر او از رجال صاحب نفوذ و توانای دربار محسوب میشده است.

پس از قتل مقتدر در ۲۸ شوال ۳۲۰ مونس المظفر و سایر رجال درباری خواستند کسی را بجانشینی او بردارند و رأی مونس بر سر مقتدر ابوالعبّاس احمد قرار گرفت ولی اسحاق بن اسماعیل با این رأی موافقت نکرد و گفت بعد از زحمت بسیار از شرّ خلیفه‌ای که مادر و خاله و خادمان بسیار داشت خلاص شدیم، برگشتن بهمان حال صلاح نیست باید کسی را برگزینیم که بتدبیر کار خود و کار ما پردازد و بقدری در این رأی پافشاری کرد تا نظر مونس را از ابوالعبّاس احمد برگرداند و او را بران داشت که

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۶۰ (۲) صلة غریب ص ۱۲۶.

ابو منصور محمد پسر المعتض بالله را با لقب القاهر بالله بخلاف اختیار نماید (۱).
 قاهر در ابتدای امر بمصادره و ضبط اسباب مقتدر و املاک مادر او پرداخت و مادر
 او را واداشت که جمیع اموال خود را بدیوان وا گذارد و ابوالحسین علی بن عباس نوبختی
 را در فروش آنها وکیل نماید. مادر مقتدر از این کار امتناع کرد و گفت که او آن
 اموال را بر حرم کعبه و سرحدات اسلامی و ضعیفا و مساکین وقف کرده باین جهت
 نمیتواند حال و قفیت را از آنها بردارد ولی املاک آرای خود را برای فروش در اختیار
 علی بن عباس نوبختی میکذارد. قاضی عمر بن محمد و شهود دیگر برفع و قفیت از آن املاک
 در حضور قاهر شهادت دادند و قاضی علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرار
 داد و ابوطالب نوبختی و ابوالفرج احمد بن یحیی جلخت و ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل
 نوبختی را در فروش مستغلاتی که از مادر مقتدر در بغداد ضبط شده بود وکیل نمود (۲).
 بعد از آنکه قاهر بخلاف نشست ابوعلی محمد بن علی بن مقله را که در فارس
 مأموریت داشت بوزارت اختیار نمود و با صلاحدید مونس قرار شد که تا این مقله
 ببغداد برسد ابو القاسم کلواذانی از او نیابت کند.

ابوعلی در دهم ذی القعدة سال ۳۲۰ از شیراز رسید و زمام امور را در دست گرفت
 و بیعضی علل بر کلواذانی متغیر شد و او را توقیف و مصادره نمود و جماعتی از کتّاب و
 عمال را که یکی از ایشان هم اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود دستگیر کرد و همه را بابو عبدالله
 محمد بن خلف نیرمانی از عمال زیر دست خود سیرد تا از ایشان اموالی را که بر عهد
 دارند مطالبه کند.

اسحاق بن اسماعیل و سایر محبوسین چون محمد بن خلف بقهر و شدت اقدام شهرت
 داشت بر جان خود ترسیدند و در صدد رهائی از چنگ او برآمدند.

اسحاق نوبختی بابو جعفر محمد بن شیرزاد از عمال دیوانی که از دوستان قدیم او

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۲ و سایر تواریخ در وقایع سال ۳۲۰

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵

بود متوسل شد و ابو جعفر با ابن مقله در خصوص اسحاق گفتگو کرد. ابن مقله گفت ناچار باید او را در بند نگاه دارم چه او در عهد مقتدر در ادای مالی کسه بایستی بهارون بن غریب^(۱) برساند کوتاهی کرده و او را رها نمیکنم تا اینکه با من نیز همان دستان را بکار نبندد سپس حاجبی از دربانان وزارنی را با ابو جعفر همراه کرده پیش اسحاق فرستاد. همینکه چشم اسحاق بر آن حاجب افتاد فریاد بر آورده در دامن ابو جعفر آویخت و از او خواست که پیش مونس برود و از او دست ندارد مگر اینکه اسحاق را از چنگال آن دیوانه یعنی محمد بن خلف نیرمائی خلاص کند. ابو جعفر پیش مونس رفت و آنقدر الحاح کرد تا او یکی از رجال درباری را پیش ابوعلی بن مقله فرستاد که یا اسحاق را آزاد سازد و یا او را از دست محمد بن خلف نجات داده پیش مونس بفرستد. ابوعلی چاره‌ای ندید جز آنکه دغوت مونس را اجابت کند و متوجه کار اسحاق باشد. ابو عبدالله بریدی نیز در این ضمن تدبیر خود و برادران خویش را از چنگ محمد بن خلف رهاوند و در ضمن اسحاق بن اسماعیل را هم از مهلکه نجات داد و جمعا در يك روز از حبس برهائی یافتند^(۲) و کمی بعد ابن مقله اسحاق را احضار کرد و از او نوشته گرفت که در هر ماه قمری ۲۰۰۰ دینار بدیوان برساند و بهمان طرز که در عهد مقتدر خلیفه در این خصوص عمل میکرده تعهد خود را بانجام برساند و از پسران بریدی نیز خطی دایر بر پرداخت ۴۵۰۰ دینار گرفت.^(۳)

وزارت ابن مقله در عهد قاهر نه ماه و سه روز بیشتر طول نکشید و پس از او ابن مقام در غزّه شعبان ۳۲۱ نصیب ابو جعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن وهب گردید. ابن وزیر ابو جعفر محمد بن شیرزاد را که در کار استخلاص اسحاق کوشیده و منتی بر او داشت توقیف نمود و از او مال بسیار مطالبه کرد. اسحاق بیاس آن خدمت بداد ابو جعفر بن شیرزاد دوست قدیمی خود رسید و پیش ابو جعفر وزیر از او توسل کرد و با سپردن نوشته‌ای بخط ابن شیرزاد دایر بقبول پرداخت ۲۰۰۰۰ دینار او را از بند وزیر نجات داد و بخانه خود فرستاد^(۴).

(۱) پسر خال مقتدر خلیفه و از سرداران و امرای عهد او
(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۶-۲۴۹ (۳) ایضاً ج ۵ ص ۲۵۳ (۴) ایضاً ج ۵ ص ۲۷۰

اسحاق نوبختی در عهد وزارت ابو جعفر محمد بن قاسم قدرت فوق العاده و در مزاج او نفوذ زیاد پیدا کرد بعلاوه چون شخصاً املاک و اموال فرات را در ضمانت داشت و از اعیان بغداد و صاحب املاک و ثروت بسیار بود با بزرگان عهد خود حتی با خلیفه نیز در توانگری رقابت مینمود. همین جهت شخص او مثل بعضی دیگر از بزرگان نوبختی این عصر ملجأ مغضوبین و معزولین محسوب میشد و او بین ایشان و وزیر را اصلاح میکرد.

یکی از مشهور ترین خانواده هائی که در این ایام در کار های خلافت دخیل و بمناسبت کفایت و زیرکی اهمیت فوق العاده بهم رسانده بودند خانواده بریدی بود که از مدت ها پیش ضمانت مال بصره و اهواز را در عهده داشتند مخصوصاً در دوره وزارت های ابن مقله رونق کار ایشان زیاد تر شد چه یکی از ایشان که ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بریدی نام داشت علی رغم علی بن عیسی در نصب ابن مقله بوزارت مقتدر در سال ۳۱۶ سعی بسیار کرد و در نتیجه دادن ۲۰۰۰۰ دینار رشوه باین مقله از او فرمان خراج اهواز را برای خود و فرمان بعضی اعمال دیگر آن ناحیه را هم برای دو برادرش ابویوسف یعقوب و ابوالحسن علی گرفت و این ابو عبدالله بریدی از جمله مردمان مشهور بی باک و مکار و داهی روزگار بود و او و برادرانش دوبار هر دو دفعه متعاقب عزل ابن مقله از وزارت مورد مصادره قرار گرفتند. بار اول در سال ۳۱۸ بود که مقتدر ایشان را تحت الحفظ ببغداد خواست و از سه برادر ۴۰۰۰۰ دینار مطالبه کرد و غرض او از مطالبه این مقدار آن بود که لا اقل مقداری از آنرا بپردازند پسران بریدی تمام آن مبلغ را تأدیه نمودند و بسرکار خود برگشتند، بار دوم در تاریخ سال ۳۲۱ بعد از فرار و استتار ابن مقله بود در عهد خلافت قاهر. چون ابن مقله از ترس قاهر پنهان شد پسران بریدی نیز خود را مخفی کردند و ابو جعفر محمد بن قاسم یکی از رفقای ایشانرا مأمور اهواز و بصره نمود. اسحاق بن اسماعیل نوبختی بین ایشان و وزیر واسطه شد و از او امان گرفت و پسران بریدی از استتار بیرون آمدند. بعد وزیر را واداشت که با خلیفه در خصوص پسران بریدی گفتگو کند و باو بفهماند که مصلحت

دزیر گرداندن ایشان بیصره و اهواز است. وزیر این مشورت را پذیرفت و با خلیفه در آن موضوع گفتگو کرد و قاهر را در تحصیل مال زیادتر از قبل ایشان تطمیع نموده قاهر باجابت مسؤل او وعده داد و گفت که در موقع باین کار اقدام خواهم کرد.

خلیفه پس از شور با یکی از اطبای در بار مصمم شد که ابوالعباس خصیبی را یوزارت بر دارد و ابوجعفر وزیر و پسران بریدی و اسحاق نوبختی را دستگیر نماید ولی برای آنکه اموالی را که وزیر وعده گرفتن آنها را داده بود از میان نرود مصمم شد که ابتدا وزیر را بگرفتن اشخاصیکه تعهد پرداخت مال کرده اند وادارد وایشانرا بخانه خود بخواند و همینکه این نقشه انجام گرفت وزیر را نیز محبوس سازد.

قاهر باین خیال یکی از خادمان خود را بخانه ابوجعفر وزیر فرستاد تا پسران بریدی و اسحاق نوبختی را که گمان میکرد در آنجا هستند دستگیر نماید. پسران بریدی قبلاً بوسیله جاسوسان خود از واقعه خبر شدند و پیش از رسیدن خادم قاهر خود را پنهان کردند. خادم خلیفه بخانه اسحاق رفت و بپنهان اینک بخلیفه خبر داده اند که اسحاق جماعتی از کنیزکان سازنده و خواننده را در اندرون خود مخفی کرده بتفتیش منازل او پرداخت (۱) و بایشان امر داد که با او سوار شده بخدمت خلیفه بشتابند. اسحاق بعد از آنکه از واقعه آگاه شد چون گمان نمیکرد که غرض آزار شخص او باشد بکنیزکان خود دستور داد که اگر خادم خلیفه در طلب سازندگان آمد مانع او نشوند و بگذارند تا مأموریت خود را بانجام رساند و خود بمنزل وزیر رفت. خادم خلیفه بلافاصله بمنزل وزیر آمد و اسحاق را دستگیر نموده بزندان فرستاد.

خلیفه مأمورین دیگری بتفتیش خانه های پسران بریدی و اسحاق نوبختی فرستاد و ایشان منازل اسحاق را در نوبختیه و کنار دجله جستند، حرم و پسران او تسلیم شدند و کاتب او ابوعبدالله احمد بن علی کوفی دستگیر گردید و قاهر علی بن عیسی را بجای اسحاق نوبختی بر اعمال واسط و املاکی که از فرات مشروب میشدند مأموریت داد. (۲)

(۱) قاهر با اینکه خود بشرب شراب و سماع آغانی و مصاحبت کنیزکان سازنده حریص بود در سال ۲۲۱ شرب شراب و نیند های دیگر را حرام کرد و خوانندگان را اعم از زن یا مرد دستگیر و تبعید نمود. (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در نصب قاهر بخلافت و واداشتن مونس باین کار در حقیقت در خون خود سعی میکرد چه پس از دو سال از این مقدمه قاهر ناسپاس اسحاق را بطرزی زشت کشت و حق نعمت کسی را که بر او منّی بآن بزرگی داشت زیر پای کفران گذاشت.

ابو منصور محمد قاهر قبل از آنکه بخلافت برسد میخواست کنیزکی رتبه نام را که بزبانی و خوشی آواز معروف بود بخرد، اسحاق نوبختی با دادن قیمتی بیشتر او را خرید و ابو منصور محمد از این بابت آزرده خاطر شد و کینه اسحاق را در دل گرفت و عین همین قضیه در خصوص خرید کنیزکی دیگر بین قاهر و ابوالسرایا نصر بن حندان اتفاق افتاده بود.

قاهر در سال ۳۲۲ تصمیم بقتل ابوالسرایا و اسحاق نوبختی گرفت و خود بر سر چاهی که میخواست آن دو بیچاره را در آن سرنگون کند آمد. اسحاق را مقتد بر سر چاه آوردند و زنده در آن گودال انداختند سپس ابوالسرایا را نیز حاضر کرده خواستند در آن چاه فرو کنند. ابوالسرایا هر قدر تضرع کرد نتیجه نداد. از ناچاری بشاخه نخلی که در نزدیکی چاه بود چسبید، مأمورین دست او را بریدند تا شاخه رها شد و او را در چاه فرو کرده آنرا تا سطح زمین از خاک انباشتند^(۱) و زندگانی بیچاره اسحاق که در عصر خود از اعیان متشخص و از رجال معتبر خاندان نوبختی بود باین وضع فظیخ خاتمه یافت و این حرکت بعموم کسانی که در اختیار قاهر بخلافت سعی کرده بودند فهماند که مرتکب چه خطی شده اند و بالاخره هم در نتیجه بروز همین قبیل اعمال شدید از قاهر کمی بعد او را از خلافت انداختند و ابوالعباس احمد پسر مقتدر را با لقب الرّاضی بالله در تاریخ جمادی الاولی سال ۳۲۲ بجای او نصب کردند.

☆

☆☆

از پسر ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل یعنی ابو الفضل یعقوب از هیچ راهی

اطلاع نداریم جز بوسیله مدایحی که بختری شاعر در حق او گفته و چون تاریخ این مدایح قبل از سنه ۲۸۳ سال فوت بختری است و دیگر هیچ ذکری از او در تواریخ دیده نمیشود محتمل است که در همان اوقات فوت کرده و عهد اقتدار پدر خود را درك نموده باشد.

در دیوان بختری دو مدیحه از این شاعر در حق ابوالفضل یعقوب موجود است یکی قصیده است که مقداری از اشعار آنرا در فصل اول این کتاب نقل کرده ایم، دیگر قطعه ایست که این شاعر در موقع ناخوشی او گفته و این دو بیت از آن قطعه است:

تَقْدِيكَ أَنْفُسَنَا اللَّاتِي نَضُنُّ بِهَا مِنْ مَوْلِمَاتِ الَّذِي تَشْكُو وَأَوْصَابِهِ
لَسْتَ الْعَلِيلُ الَّذِي عُدْنَاهُ تَكْرِمَةً بَلِ الْعَلِيلُ الَّذِي أَصْبَحْتَ تُكْنَى بِهِ (۱)

(۱) دیوان بختری ص ۱۹۲ - اشاره است بابوافضل که کنیه یعقوب بن اسحاق باشد.

فصل دهم

ابو الحسین علی بن عباس

(۲۴۴ - ۳۲۴)

و پسرش

ابو عبد الله حسین

(وفاتش در ۳۲۶)

ابو الحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت از شعبه دیگر خاندان نوبختی است که سلسله نسب او در ابو سهل بن نوبخت با نسب فرزندان و اعمام ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف بیکدیگر می پیوندند باین شکل که از پسران متعدّد ابوسهل بن نوبخت دو تن یکی اسماعیل دیگری اسحاق تا آنجا که بما اطلاع رسیده است صاحب خانواده معتبری شده اند ؛ اسحاق پدر علی بن اسحاق و جد پدری ابوسهل اسماعیل و برادرش ابوجعفر محمد و جد امی ابو محمد حسن بن مونی است . برادر او اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت دو پسر داشته یکی عباس که پدر ابوالحسین علی موضوع این فصل و جد اعلای ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس معروف بابن کبریاء است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد دیگری اسحاق پدر یعقوب و علی و حسن که ذکرشان در فصل پیش گذشت .

ابوالحسین علی بن عباس از بزرگان کتاب اعیان و شعرای بغداد و از مردمان کریم و ادب پرور معاصر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است و بین این دو تن که پدر ایشان یعنی عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابوالحسین علی) و علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابوسهل اسماعیل) پسر عم بیکدیگر محسوب میشده اند رابطه یگانگی برقرار بوده و ابوالحسین علی بدیده احترام در ابوسهل اسماعیل که در عهد خود بزرگ خاندان نوبختی و رئیس فرقه امامیه بشمار میرفته مینگریسته و او را بنظم مدح میگفته است .

ابو الحسن علی در شعر و ادب شاگرد دو نفر از بزرگترین شعرای تازی زبان یعنی بختی و ابن الرومی است که هر دو از مخصوصیت بنی نوبخت و از مداحان و پروردگان خوان ابن خانداند و او در حیات این دو شاعر قسمتی از اخبار و اشعار ایشانرا جمع کرده و آنها را بطریق روایت بدیگران منتقل نموده است (۱).

ابن الندیم ذکر او را در ردیف منشیان شاعر می آورد و میگوید که دفتر شعر او بدویست ورقه میرسیده (۲) و بشهادت ذهبی و ابوبکر محمد بن یحیی صولی (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) صاحب کتاب الاوراق و شاگرد ابوسهل اسماعیل بن علی که از معاصرین اوست و با او در یک شهر میزیسته سخنان منظوم او فیکو و روان بوده است (۳). باقوت این قطعه را از اشعار او در حق ابوسهل اسماعیل بن علی موقعیکه ابوسهل دوائی آشامیده بوده است نقل میکنند:

يَا مُحَيِّ الْعَارِفَاتِ وَالْكَرَمِ وَ قَاتِلَ الْحَادِثَاتِ وَالْعَدَمِ
كَيْفَ رَأَيْتَ الدَّوَاءَ أَعْقَبَكَ اللَّهُ شَفَاءً بِهِ مِنْ السِّقَمِ
لَئِنْ تَحَطَّطَ إِلَيْكَ نَائِبَةٌ حَظَّتْ بِقَلْبِي ثَقَلًا مِنَ الْأَلَمِ
شَرِبْتُ فِيهَا الدَّوَاءَ مُرْتَجِيًا دَفَعَ آذِي مِنْ عِظَامِكَ الْعِظَمِ
وَالدَّهْرُ لَا بُدَّ مُحْدِثٍ طَبِيعًا فِي صَفْحَتِي كُلِّ صَارِمٍ نَحِيمٍ (۴)

بکر از اشعار او قطعه ذیل است که آنرا ابواسحاق حصری قیروانی در زهرالآداب

نقل کرده:

إِنْ يَحْدِمُ الْقَلَمُ السِّيفُ الَّذِي خُضِعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَدَانَتْ خَوْفُهُ الْأُمَمُ
قَالَمُوتٌ وَالْمَوْتُ لَا شَيْءَ يُغَالِبُهُ مَا زَالَ يَتَّبِعُ مَا يَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ

(۱) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 36a (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

(۲) الفهرست ص ۱۶۸

(۳) تاریخ الاسلام f. 36a و کتاب الاوراق f. 103a (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

(۴) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹

بِذَا قَضَى اللَّهُ لِلْأَقْلَامِ مَذْبُورِيكَ إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مَذَارِهُنَّ خَدَمُ
و ابو الطیب احمد بن حنبل متنبی (۳۰۳-۳۵۴) شاعر مشهور در معارضه
با مضمون ابن قطعه ابوالحسین نوبختی قطعه ذیل را که در واقع مضمون آن مقلوب
مضمون شعر ابوالحسین است میگوید:

مَا زِلْتُ أَضْحِكُ إِبْنِي كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَى مَنْ اخْتَضَبَتْ أَخْفَافُهَا يَدُ
أَسِيرُهَا بَيْنَ أَصْنَامٍ أَشَاهِدُهَا وَلَا أَشَاهِدُ فِيهَا عِفَّةَ الصُّنَمِ
حَتَّى رَجَعْتُ وَأَقْلَامِي قَوَائِلِي الْمَجْدُ السَّيْفِ لَيْسَ الْمَجْدُ لِلْقَلَمِ
أَكْتُبُ بِنَا أَبَدًا بَعْدَ الْكِتَابِ بِهِ فَإِنَّمَا تَحْنُ لِلْأَسْيَافِ كَالْخَدَمِ (۱)

قطعه ابوالحسین علی بن عباس نوبختی را بعضی از رواة بنام ابو الحسن علی بن
عباس بن الرومی استاد ابوالحسین نوبختی نقل کرده اند و این اشتباه نتیجه اتفاق اسم
نوبختی و ابن الرومی و اسم پدران ایشان است که هر دو علی بن عباس بوده اند (۲) و کتبه
آن دو شاعر نیز بهم شبیه است و شاید همین نکته هم یکی از علل عدم توافق مؤلفین
در باب کتبه علی بن عباس نوبختی باشد که آنرا بعضی ابوالحسین و بعضی دیگر ابو الحسن
نوشته اند و مابعلی که ذیلاً خواهیم گفت ابوالحسین را ترجیح دادیم.

از زندگانی اداری ابوالحسین نوبختی آنچه اطلاع داریم آنست که در سال ۳۱۷
موقعیکه مقتدر خلیفه بار دیگر بخلاف بر قرار گردید و ابوعلی بن مقله را بوزارت
بر گرداند چون برای پرداخت وظیفه لشکریان مال فراهم نداشت جامه های موجود
در خزانه و بعضی از املاک خود را بمعرض فروش گذاشت و از طرف خود علی بن
عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرارداد (۳) و قاهر خلیفه نیز چنانکه گفتیم در سال
۳۲۰ موقعیکه املاک سیده مادر مقتدر را میخواست بفروش بزرساند او را واداشت

(۱) از قصیده ای بطلم: حَتَّامُ تَحْنُ نَسَارَى النَّجْمِ فِي الظُّلَمِ وَمَا سَرَاهُ عَلَى حَيْفٍ وَلَا تَدَمُّ
در مرثیه ابوشجاع فاتک (متوفی سال ۲۵۰) رجوع کنید بدیوان متنبی طبع شیخ ناصیف یازجی
ص ۵۳۶ - ۵۴۰ (۲) زهر الآداب ج ۲ ص ۱۲۷ (۳) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۰۰

که علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید (۱).

وفات علی بن عباس نوبختی را صولی در وقایع سال ۳۲۴ و مدت عمر او را نزدیک هشتاد مینویسد ولی ذهبی که عین عبارات یاقوت را در معجم الادباء نقل کرده آنرا در سال ۳۲۷ (بحرّوف) ذکر میکند در صورتیکه در نسخه چاپی معجم الادباء این تاریخ ۳۲۸ (برقم) بطبع رسیده و گویا اختلاف مابین روایت ذهبی و متن مطبوع معجم الادباء ناشی از روش ناپسندیده ایست که ناشر این کتاب در تبدیل حروف سنوات برقم اختیار کرده و همین علت اغلاط زیاد از این راه در معجم الادباء چاپی راه یافته است. بهر حال در تاریخ وفات علی بن عباس نوبختی قول صولی که از معاصرین و معاشرین اوست بر گفته دیگران ترجیح دارد و همین جهت هم ما آنرا اختیار نمودیم. کتبه علی بن عباس را نیز یاقوت ابوالحسن مینویسد (۱). اگر بشود بضحت نسخه چاپی اطمینان کرد (ولی ابن الندیم آنرا ابوالحسن قید کرده و چون علی بن عباس پسری بنام ابوعبدالله حسین داشته و زمان ابن الندیم هم متقارب بعصر اوست قول ابن الندیم بضحت نزدیکتر است.

آل نوبخت و بختی

ابوعباد و لیدبن عبید بختی (۶۰۲-۲۸۳) شاعر بزرگ چنانکه تا کنون چندبار اشاره کرده ایم مثل ابونواس و ابن الرومی از مداحان آل نوبخت و از مختصین و معاشرین ایشان بوده و چند نفر از آن خاندان مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل و ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل را مدح گفته است. در میان آل نوبخت ابوالحسن علی و پسرش ابوعبدالله حسین گویا بیشتر بجمع آوری اشعار و اخبار او توجه داشته اند و ابوالحسن علی در جوانی از بختی و ابن الرومی اخذ ادب و شعر میکرده و بمناسبت طبع شاعری و تعلق بآداب و شعر اخبار و اشعار این دو شاعر را فراهم می آورده است. ابوالفرج اصفهانی یکی از حکایات راجع ببختی را که علی بن عباس نوبختی برای عمّ او حکایت کرده بوده در کتاب الاغانی روایت میکند (۲) و لیبو اسحاق قیروانی حکایت

(۱) نجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۰ و صفحه ۱۸۷ از همین کتاب (۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۶۹

دیگری در همین باب در زهر الاداب آورده و آن در واقع درس کوچکی است که بختی در ادب بابوالحسین علی بن عباس داده موقعیکه قطعه مشهور ابونواس مطرح بحث بوده است .

صولی روایت کرده است که روزی ابونواس باجمعی از یاران از مداین میگذشتند ، بسابط (بلاش آباد) فرود آمدند و در ایوان کسری وارد شده در مکانی خوش ، آثار جماعتی را دیدند که قبل از ایشان در آنجا اجتماعی داشتند ، پنج روز در آنجا ماندند و آیام را بشرب شراب گذراندند سپس از ابونواس خواستند که آن حال را وصف کند و ابونواس گفت :

و دَارِ نَدَامَى عَطَلُوْهَا وَ ادْلُجُوا	بِهَا اَثَرُ مِنْهُمْ جَدِيْدٌ وَ دَارِسُ
مَسَاحِبُ مَنْ جَرَّ الرِّقَاقَ عَلٰى الثَّرِي	وَ اَضْعَافُ رِيْحَانٍ جَنِيٍّ وَ يَابِسُ
وَ اَمَّ اَرْمَنِمْ غَيْرُ مَا شَهِدَتْ بِه	بِشْرِفِيْ مَسَابِطِ الدِّيَارِ الْبَسَابِسُ
حَبَسْتُ بِهَا صَحْبِيْ فَجَمَعْتُ شَمْلَهُمْ	وَ اِنِّيْ عَلٰى اَمْثَالِ تِلْكَ لِحَابِسُ
اَقَمْنَا بِهَا يَوْمًا وَ يَوْمًا وَ ثَالِثًا	وَ يَوْمًا لَّهُ يَوْمُ التَّرْحَلِ خَامِسُ
تُدَارُ عَلَيْنَا الرَّاحُ فِيْ عَسَجِدِيَّةٍ	حَبَّتْهَا بِاَنْوَاعِ التَّصَاوِيرِ قَارِسُ
قَرَارُتْهَا كِسْرِي وَ فِيْ جَنَبَاتِهَا	مَهْيَ تَدْرِبُهَا بِالْقَسِيِّ الْقَوَارِسُ
قَلِّلَ رَاحَ مَا زَرَّتْ عَلَيْهَا جُيُوبُهَا	وَ لِلْمَاءِ مَا دَارَتْ عَلَيْهَا الْقَوَانِسُ (۱)

علی بن عباس نوبختی میگوید که : « بختی بمن گفت که میدانای ابونواس مضمون بیت سوّم این قطعه را از کجا گرفته ، گفتم نه ، گفت از این بیت ابوخراش :

(۱) این اشعار را یکی از شواهد میل ابونواس بایران و آداب ایرانی گرفته اند (اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۳۸-۳۹) و جاحظ میگوید که هیچکس در ایراد این مضمون بر ابونواس سبقت نداشت و در این معنی تقدّم او ثابت است (زهر الاداب ج ۳ ص ۱۰۸) .

و لَمْ آذِرْ مَنْ أَلْفَى عَلَيْهِ رِدَاءَهُ سَوِيَّ أَنَّهُ قَدْ سَلَّ عَنْ مَاجِدٍ مَخْضِيٍّ (۱)
 گفتیم معنی این دو بیت مختلف است، گفت با اینکه معنی مختلف است باز روش
 کلام یکی است، (۲).

خطیب بغدادی نیز يك قطعه از اخبار بحرّی را بچند واسطه از ابو عبد الله
 حسین بن علی نوبختی نقل کرده است (۳).

آل نوبخت و ابن الرومی

ابو الحسن علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مذهب معروف نیز بشرحی که
 سابقاً گذشت از پروردگان آل نوبخت و از مداحان ایشان است و بیشتر اختصاص
 او بابو سهل اسماعیل بن علی و برادرش ابو جعفر محمد کاتب و بابو یعقوب اسحاق بن
 اسماعیل و پسر این شخص یعنی ابو الفضل یعقوب بن اسحاق بوده و داستان مداحی
 او را از این جماعت پیشتر ذکر کرده ایم.

ابو الحسن علی بن عباس نوبختی پدش ابن الرومی نیز شاگردی کرده بهمین وسیله
 يك قسمت از اخبار و اشعار این شاعر را بمعاصرین خود منتقل نموده است.
 ابن الرومی در مدایحی که از آل نوبخت گفته مکرر بخششها و مرحمت های
 ایشان را در حق خود متذکر شده و از آنجمله در التماس کسائی از ابو جعفر محمد بن
 علی خطاب باو میگوید:

عَجَائِبُ هَذَا الدَّهْرِ عِنْدِي كَثِيرَةٌ فَيَا بْنَ عَلِيٍّ لَا تَرْدِنِي عَجَائِبًا
 عَلَيْنَا بِنِعْمَتِكَ مِنَ اللَّهِ أَنْعُمٌ فَلَا تَجْعَلُونَهَا بِالْجَفَاءِ مَصَائِبًا (۴)

(۱) ابوجراح خولدین مرّی الهذلی از شعرای اوایل اسلام است که در عهد خلیفه ثانی وفات
 یافته (الشعر و الشعراء ص ۴۱۸) و این بیت از قطعه ایست که او در مرثیه برادرش عروّه سروده و
 تمام آن مرثیه در زهر الآداب فیروانی (ج ۳ ص ۱۵۹) و شرح دیوان حماسة ابی تمام (ج ۲ ص
 ۱۴۳-۱۴۵) و بعضی از ابیات آن در الشعر و الشعراء و دیوان حماسة بحرّی (ص ۲۵۶) موجود
 است. (۲) تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۴۷.

(۳) زهر الآداب ج ۳ ص ۱۵۸. (۴) دیوان ابن الرومی ص ۱۸۲ طبع کامل کلبانی

و در قصیده ای دیگر خود را خادم آل نوبخت و ابوجعفر محمد بن علی را در غیبت و حضور منعم خود میخواند (۱). با این حال جای تعجب است که آقای لوئی ماسین یون ازیک جمله از عبارات مروج الذهب که ما سابقاً قسمتی از آنرا در شرح حال ابوسهل اسماعیل نقل کردیم چنین نتیجه گرفته است که ابوسهل بمسموم ساختن ابن الرومی متهم بوده است (۲). برای دفع این تهمت بی اساس از ساخت ابوسهل تمام عبارت مروج الذهب را عیناً نقل میکنیم:

مسمودی بعد از ذکر وفات ابوالحسن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر خلیفه مکفی که مردی خونریز و عظیم الهیبه بود و نقل قتل عبدالواحد بن موقوف بدست او و نسبت مسموم ساختن ابن الرومی بوزیر مزبور میگوید:

«ولابن الرومی اخبار حسان مع القاسم بن عبیدالله و ابی الحسن علی بن سلیمان الاخفش النحوی و ابی العباس الزجاجی النحوی و کان ابن الرومی الاغلب علیه من الاخلاط السوداء و کان شرهاً نهماً وله اخبار تدل علی ما ذکرناه من هذه الجمل مع ابی سهل اسماعیل بن علی الدوبختی و غیره من آل نوبخت (۳)».

این عبارت بهیچوجه نمی فهماند که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در امر مسموم کردن ابن الرومی شرکت داشته و یا بآن نسبت متهم بوده است بعلاوه حکایت ابن الرومی و قاسم بن عبیدالله از حکایات مشهوره تاریخی است و در هیچ کتابی ذکر اینکه ابوسهل نوبختی هم در قتل ابی الرومی اندک دخالتی داشته و یا لااقل بآن متهم بوده موجود نیست.

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۹۲

Passion d'al-Hallâdj, p. 147, note. (۲)

(۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۳ (چاپ فرنک)

ابو عبدالله حسین بن علی
(پسر ابوالحسن علی بن عباس)

متوفی سال ۳۲۶

ابو عبدالله حسین بن علی پسر ابوالحسن علی بن عباس مذکور نیز از منشیان و عمال دیوانی است که در پنج شش سال آخر عمر خود اهمیت و اعتبار فوق العاده پیدا کرده و در بغداد در عصری که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نیز نفوذ و اقتدار بسیار داشته از رجال درجه اول آن شهر وقائم مقام وزراء گردیده است .

اطلاع ما بر احوال ابو عبدالله حسین نوبختی منحصر است بهمین پنج شش سال اخیر از دوره عمر او در صورتیکه از قرائن معلوم میشود که او قبل از این تاریخ نیز در ردیف منشیان و کتاب در بعضی ولایات مخصوصاً در حدود واسط و اعمال آن از جانب امرا و رجالی که ضمانت مشاغل مهمه دیوانی آن حدود را از طرف دارالخلافه برعهده میکردند نیابت میکردند است چنانکه مدتی در زیر دست ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی کار میکردم^(۱) و قبل از قتل هارون بن غریب پسر خال مقتدر خلیفه یعنی پیش از سال ۳۲۲ اعمال واسط و «صلح» و «مبارک» آن ناحیه را بنیابت از جانب او اداره مینموده است و این اعمال همانهاست که آنها را سابقاً ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در ضمان خود داشت و قاهر پس از دستگیری او آنها را در سال ۳۲۱ بابوالحسن علی بن عیسی وا گذاشته بود .

در سال ۳۲۲ که خلافت بالراضی بالله رسید ابویوسف یعقوب بریدی اعمال مزبور را در ضمان خود گرفت و ابو عبدالله حسین بن علی را که قبلاً اداره آن اعمال را از جانب هارون بن غریب عهده دار بود بنیابت از طرف خود در واسط باقی گذاشت^(۲) .

حسین بن علی نوبختی معلوم نیست چه مدتی تاریخی در خدمت ابومحرف بریدی باقی بوده ، همینقدر معلوم است که او در سال بعد یعنی در ۳۲۳ در دستگاه ابوبکر محمد بن

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۲

(۲) تكملة تاریخ الطبری f. 57a (نسخة کتابخانه ملی پاریس) .

رائق از منشیان مخصوص او شده و بدشمنی با خاندان بریدی قیام نموده و بتدریج دریش محمد بن رائق ترقی و نفوذ فوق العاده حاصل کرده است.

ابوبکر محمد و برادرش ابواسحاق ابراهیم پسران رائق غلام معتضد خلیفه‌اند و مقتدر در سال ۳۱۷ بعد از آنکه بار دیگر بخلاف برقرار گردید شرط بغداد را در عهده ایشان گذاشت و آن دو برادر در این عمل از خود امتحانی خوب دادند و تا سال ۳۱۸ در شغل مزبور باقی بودند.

در سال ۳۱۹ مقتدر این دو برادر را بحکومت بصره و اداره اعمال آن منصوب کرد ولی کمی بعد موقعی که مونس المظفر مقتدر را بخارج کردن یاقوت و پسرش محمد مجبور نمود و ایشان در روز چهارشنبه هشتم رجب ۳۱۹ از بغداد خارج گردیدند و مونس بر مقتدر استیلا یافت او پسران رائق را خواسته بدربانی خلیفه کماشت و ایشان از مونس تشکر کرده باین مقام برقرار گردیدند ولی خلیفه چندی بعد آن مقام را از ایشان گرفته بار دیگر بیاقوت و گذاشت.

در سال ۳۱۹ بین مونس و خلیفه کدورت حاصل شد و مونس که با محمد بن یاقوت رقابت دیرینه داشت و خلیفه او را شرطه و محسبی بغداد و پدرش یاقوت را شغل دربانی داده بود از خلیفه خواست که محمد بن یاقوت و پدرش را از کار باز دارد، مقتدر از ناچاری قبول کرد و مجدداً ابوبکر محمد بن رائق و برادرش ابواسحاق ابراهیم را بشغل حجاب کماشت و ایشان کمی بعد ضمانت اعمال واسط را از دیوان بر عهده گرفتند و در جنگی که منتهی بقتل مقتدر در سال ۳۲۰ شد بکمال خلیفه شرکت کردند.

بعد از قتل مقتدر و فرار سرداران سپاه او پسران رائق نیز با هارون بن غریب و محمد بن یاقوت بطرف واسط گریختند و در این ضمن محمد بن یاقوت و منشی او ابواسحق محمد بن احمد قراریطی اسکافی (۲۸۱-۳۵۷) باستبداد پرداختند و بار و ساری دیگر مخصوصاً پسران رائق بخوشی رفتار نکردند و همین مسئله محمد بن یاقوت را دریش چشم سرداران دیگر منفور کرد تا آنکه در سال ۳۲۱ ابو عبدالله بریدی که

با ابوعلی بن مقله وزیر خلیفه جدید یعنی القاهر بالله سابقه دوستی داشت از اختلافی که نماین سران سپاهی مقتدر پیش آمده بود استفاده کرده از وزیر قشونی گرفت و بمند آن سپاهیان و بحیله و تدبیر صف اتحاد غاصبان را در هم شکست و با دادن حکومت بصره بیشران رائق ایشانرا از محمد بن یاقوت جدا کرد و محمد بن یاقوت تسلیم شد و کمی بعد ابن مقله امر داد که املاک پسران رائق را که توقیف کرده بودند آزاد کنند.

پسران رائق در آخر خلافت قاهر در حدود بصره و اهواز متدرجاً استیلا و قدرت فوق العاده بهم رساندند و جمیع اعمال آن حدود را تحت امر خود درآورده از جانب خویش باطراف مأمورین فرستادند.

بعد از آنکه راضی بخلافت نشست ابوبکر محمد بن رائق را بسمت درباری اختیار نمود و محمد از اهواز بواسط آمد و اعمال اهواز را ابن مقله در عهده پسران بریدی قرار داد.

ورود محمد بن رائق بواسط مقارن شد با لشکر کشی ابوالحسن علی بن بویه دیلمی بآن حدود و تسخیر شهر واسط، ابن رائق از آن شهر خارج و علی بن بویه پس از شکست دادن محمد بن یاقوت بآن شهر داخل گردید (۳۲۲).

بعد از مصالحه علی بن بویه با خلیفه و برگشتن او بفارس محمد بن رائق بار دیگر متقلد اعمال «معاون» در واسط و بصره گردید و در این دوره بود که ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی را منشی خود ساخت و تدبیر امور خویش را در کف کفایت آن مرد که با هنر انشاء و نیکی فطرت کفایت اداره و کار دانی را نیز جمع داشت قرار داد ولی چون روز بروز بتدبیر او رونق کار ابن رائق زیاد تر میشد حسد دیگران نیز بر ضد منشی او شدت می یافت و کسی که بیش از همه در این راه سعی داشت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی کاتب سابق ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی و نعمت پرورده او بود که پس از قتل منعم خود در خدمت ابواسحاق قرار بطلی کاتب

محمد بن یاقوت داخل شده بود و چون در سال ۳۲۳ ابوعلی بن مقله وزیر بشیر محمد بن یاقوت و برادر او را مجبوس انداخت ابو عبدالله کوفی خود را در خدمت ابوالحسن پسر وزیر داخل کرد و در شمار منشیان او درآمد.

در همین سال موقعی که ابوعلی بن مقله بموصل رفت و پسر خود ابوالحسن را در بغداد جای خود قرارداد ابو عبدالله کوفی بملازمت او باقی بود ولی میخواست از دربار خلافت و دستگاه وزارت دوری جوید و چون در همین اثنا کاغذی از ابو عبدالله بریدی از اهواز رسید مشعر بر عدم امکان فرستادن مال مقرر بدیوان، ابو عبدالله کوفی همینکه ابوالحسن وزیر را از این بابت خشنامه دید مضمون مراسله ابو عبدالله بریدی را در چشم ابوالحسن عظیم جلوه داد و داوطلب شد که شخصاً با اهواز رود و مالی عظیمی جمع آورده ببغداد برگردد. ابوالحسن کاغذی در تیزیر قتن عذر ابو عبدالله بریدی باو نوشت و مأموریت ابو عبدالله کوفی را با اطلاع رساند و کوفی نیز بعد از فرستاده شدن نامه وزیر با اهواز رفت و چون از ابو عبدالله بریدی وحشت داشت در صدد برآمد که با اظهار دشمنی نسبت بدشمنان او از دست او محفوظ ماند باین جهت بیدگوئی از ابن مقله وزیر و خرابی اوضاع دربار خلیفه پرداخت و از آن جمله گفت که ابن مقله در واگذاری واسط و بصره بمحمد بن رائق عایدات آن نواحی را از بین برده و مسئول خرابی این کار و شوکت روز افزون ابن رائق منشی و مدبر امور او یعنی ابو عبدالله حسین بن علی نویختی است. ابو عبدالله بریدی بعلمت دشمنی که بین خاندان او و ابو عبدالله نویختی بروز کرده بود ابو عبدالله کوفی را در دفع او مورد ملاطفت قرارداد و باو قول داد که در برانداختن نویختی از هیچگونه مساعدت مالی باو مضایقه ننماید و برای انجام این نقشه ابو عبدالله کوفی را معاشر و مشاور خود ساخت. ابو عبدالله کوفی مدت یک سال در پیش ابو عبدالله بریدی بعزت و احترام تمام ماند و در تمام این ایام هم او صرف استیصال سه نفر از بزرگانی که بر او حق نعمت داشتند شد یعنی چون مردی جاه طلب و بلند پرواز بود در ابوعلی بن مقله و پسرش

ابو الحسین و ابو عبدالله نوبختی که بزرگترین رجال دولت در آن زمان بودند پیچید و بالاخره هم هر سه را مستأصل کرد.

اما محمد بن رائق در واسط و بصره روز بروز مقتدر تر میشد و چون در این اوان ابوبکر محمد بن یاقوت نیز در حبس مرده و حریفی پر زور مانند او از میان رفته بود بیشتر براستبداد خود می افزود تا آنجا که قشونی فراوان کرد خود جمع کرد و يك دسته از لشکریان مرداو یح بن زیار را که بریاست بنجکم بعد از قتل او بی سر مانده بودند بوعده احسان پیش خود خواند و بحکم و بر ایشان ریاست داد و آن جماعت را در خدمت گرفت و بحکم بدستور ابن رائق عده دیگری نیز از افراد دیلم و ترك را بواسط خوانده ایشانرا نیز تحت حکم ابن رائق آورد و ابن رائق باستظهار این سپاهیان در سال ۳۲۴ رسماً از فرستادن مالی که بر عهده و ضمان خود داشت بدار الخلافه استنکاف نمود و پیغام داد که خود برای مصارف لشکری بآن مال احتیاج دارد.

ابو علی بن مقله بخلیفه پیشنهاد کرد که اجازه دهد برای مطیع ساختن ابن رائق و گرفتن مال واسط و بصره خود با قشون بآن صوب حرکت کند، خلیفه رضا داد ولی ابن مقله قبلاً دونفر رسول پیش ابن رائق روانه داشت و از او خواست که ابو عبدالله نوبختی را ببغداد بفرستد تا بحساب او رسیدگی شود. ابن رائق از فرستادن نوبختی استنکاف نمود ولی فرستادگان را با دادن انعام فراوان با خود یار کرد و کاغذی محرمانه بردست ایشان پیش خلیفه فرستاد باین مضمون که اگر خلیفه او را ببغداد بخواهد تدبیر عموم کارها را کفایت خواهد کرد و خیال خلیفه را از جهت مخارج و وظایف لشکریان آسوده خواهد ساخت.

ابن مقله پس از آنکه دید ابن رائق از قبول مسؤل او تن درزده عازم خدمت خلیفه شد تا بصواب دید او کسیرا نزد ابن رائق روانه دارد و برای آنکه او از حرکت وزیر و لشکریان وحشت نکند باو مطمئنان دهد که حرکت وزیر بقصد اهواز است

و در همان موقع که او برای ترتیب فرستادن رسول پیش خلیفه میرفت یعنی در ۱۴ روز مانده بآخر جادی الاولی سال ۳۲۳ مظهر بن یاقوت برادر محمد بن یاقوت که وزیر را مسبب حبس و قتل برادر خود میدانست با قزاولان حجریه وزیر را گرفتند و خلیفه را بمنزل او وا داشتند و راضی نیز که آلتی بود در دست رؤسای لشکری و عمال درباری باین امر تسلیم شد.

در ضمن این انقلابات ابو عبدالله بریدی نیز بحیله و تدبیر یاقوت پدر محمد و مظفر را که پس از شکست خوردن از علی بن بویه در خوزستان بود در اوایل سال ۳۲۴ بقتل رساند و از غارت اموال او ثرونی هنگفت بدست آورده سر بطفیان برداشت و با برادران خود مثل ابن رائق از ارسال مال اهواز بدیوان خود داری کرد. اوضاع خلافت و احوال دیوان در این ایام فوق العاده بد بود چه از طرفی الراضی بالله کفایتی نداشت و آلت دست اغراض وزرا و رجال درباری دیگر محسوب میشد و از طرفی دیگر دو دسته از قزاولان خاصه بنام حجریه و ساجیه دائماً در کارها مداخله میکردند و رؤسای ایشان هر آن اتباع خود را وسیله اجرای مقاصد متنفذی میساختند و خلیفه هیچ نوع قدرت بر آن سپاهیان مسلح نداشت مخصوصاً چون بواسطه سوء اداره و طمع و ورزی عمال دیوانی نفقات ایشان نمیرسید غالباً سر بشورش بر میداشتند و خلیفه و وزراء را در زحمت کلی قرار میدادند.

بعد از عزل ابن مقله خلیفه وزارت خود را بعبدالرحمن بن عیسی برادر علی بن عیسی داد و عبدالرحمن چون دید از عهده کار بر نمی آید و پولی در دست نیست از وزارت استعفا کرد و ابو جعفر محمد بن قاسم کرخی جای او را گرفت. در عهد این وزیر بعلم امتناع ابن رائق از فرستادن مال واسط و بصره و استنکاف ابو عبدالله بریدی از ارسال مال اهواز و استیلای علی بن بویه بر فارس و بحرین بی پولی شدت کرد و کرخی پس از سه ماه و نیم از پیریشانی پنهان شد و خلیفه ابوالقاسم سلیمان بن حسن را بوزارت برگزید و او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. عاقبت راضی

پیش محمد بن رائق که در واسط بود فرستاد و او را بر طبق نامه محرمانه ای که در عهد ابن مقله نزد خلیفه روانه داشته و ادعای کفایت کار های دارالخلافه و رساندن مخارج را کرده بود بیفداد خواست و ابن رائق بشادی این تکلیف خلیفه را پذیرفته عازم حرکت بآن طرف گردید.

خلیفه یکنی از رؤسای ساجیه را قبلاً پیش محمد بن رائق فرستاد و با او اطلاع داد که ریاست لشکریان و امارت و اداره اعمال خراج و ضیاع و معاون در این نواحی با لقب امیرالامراء از جانب خلیفه باو واگذار شده است سپس خلعت و لوازه نیز جهت او فرستاد و عموم عمال دیوانی و رؤسای ساجیه بتبریک او بواسطه شتافتند. ابن رائق بدستور منشی خود ابو عبدالله نوبختی ابتداء جمیع رؤسای ساجیه را مقید کرد و آن طایفه را با کرفتن و بستن از میان برد و بسپاهیان حجریه گفت که من این کار را از آن جهت کردم تا بر میزان نفقه شما افزوده شود. چون این خبر بیفداد رسید بقیه ساجیه هم که در آن شهر بودند بطرف شام و موصل رفتند و بعد ها ابن رائق باز ماندگان ایشان را هم تار و مار کرد و شر آن طایفه دفع شد. طایفه حجریه از این پیش آمد و حشت کرده بمنزل خلیفه آمدند و چادرهای خود را در آن نزدیکی برپا کردند. ابن رائق ابتدا چند نفر از سران سپاهی خود را بیفداد فرستاد سپس خود با جلال تمام بمعیت بجکم درده روزمانده بآخری ذی الحجه سال ۳۲۴ بدار الخلافه وارد گردید.

در ورود بیفداد وزیر خلیفه و رؤسای حجریه باستقبال او آمدند و ابن رائق ابتدا حجریه را بیرداشتن چادرهای خود از نزدیکی قصر خلیفه مجبور کرد سپس زمام کارها را در دست گرفت و از این تاریخ عنوان وزارت و دواوین بر افتاد و حل و عقد جمیع امور در کف کفایت ابن رائق و ابو عبدالله نوبختی که در اوایل محرم ۳۲۵ بیفداد آمد قرار گرفت و مالیاتها تحویل ایشان شد یعنی در حقیقت ابن رائق خلیفه بود و ابو عبدالله نوبختی وزیر و ابن امیر و دبیر هر قدر میخواستند بخلیفه میدادند و کسی که بر ایشان حکم کند وجود نداشت.

بعد از استیلای ابن رائق بر خلافت، امیرالامراء و بجکم اهواز را از دست ابو عبدالله بریدنی گرفتند و این مرد مزور جاه طلب برادران خویش ابو یوسف و ابو الحسن را در بصره گذاشته خود از طریق دریا بفارس بیناه امیر ابو الحسن علی بن بویه گریخت و از او برای استرداد اهواز و دفع ابن رائق و بجکم کمک گرفت. ابن رائق در اوّل سال ۳۲۵ خلیفه را واداشت که با او بواسط حرکت کند و از آنجا با تبریدی داخل مکتبه شود تا اگر بقبول فرمان دار الخلافه تن در مینهد و از در اطاعت پیش نمی آید بقایای خود را بفرستد و الا بقصد او عزیمت کند. راضی و عده ای از قراولان حجریه بواسط حرکت کردند ولی غالب آن قراولان که از سر نوشت ساجیه وحشت داشتند بر خود نرسیدند. ابن رائق ابتدا اصلاً بایشان اعتنائی نکرد و در حر کتشان اصرار ننمود و همین امر باعث بر آن شد که حجریه بتدریج همه بواسط آمدند. ابن رائق بتدبیر ابو عبدالله نوبختی مصمم گردید که ریشه فتنه این طایفه را نیز قلع کند و بهمین عزم وظیفه جماعتی از ایشان را قطع نمود و عده ابرا از خدمت خارج ساخت. حجریه زیر بار نرفتند و شورش کردند. ابن رائق در ۲۵ محرم در يك جنگ جمع زیادی از آن جماعت را کشت و بقیه را منهزم ساخت و آنها که بیغداد گریختند بدست صاحب شرطه دار الخلافه کشته شدند و بلای استیلای حجریه نیز باین آسانی مرتفع گردید.

کسیکه ابن رائق را باین مقام بلند رساند و آن همه مال را جهت او جمع آورد و فتنه ساجیه و حجریه را خواباند ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی دبیر او بود که ابن رائق بتدبیر غموم کارهای خود را باو محوّل کرده و از فرمان او سر نمی پیچید و ابو عبدالله از تاریخ محرم سال ۳۲۵ که ابتدای استقلال و استیلای قطعی ابن رائق است بر بغداد و امور خلافت مدبّر جمیع مصالح ابن رائق گردید و در واقع ابو عبدالله نوبختی از این تاریخ سمت وزارت خلیفه را پیدا کرد (۱).

(۱) کتاب الاوراق صولې f.150a و f.121a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) و تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰

ابو عبدالله بریدی جمیع پیشنهادهای خلیفه و ابن رائق را در فرستادن بقایای مالیاتی و واگذاری قشون تحت امر خود بهر کس که از طرف امیرالامراء تعیین شود پذیرفت؛ ابن رائق مراسلات ابو عبدالله بریدی را بخلیفه نشان داد و از یاران خود در این باب استشاره کرد. ابو عبدالله نوبختی باین رائق گفت که ابو عبدالله بریدی مردی مکار و حیلہ گر است و نباید بقول او اعتماد نمود ولی ابوبکر بن مقاتل از منشیان زبردست نوبختی که طرفدار جدی ابو عبدالله بریدی بود بقدری در قبول اندن عنبر بریدی و واگذاری مجدد اهواز باو اصرار ورزید که ابن رائق و خلیفه باریکتر آن ولایت را در زمان ابو عبدالله بریدی قراردادند و بغداد برگشتند و اندکی بعد معلوم شد که حق با ابو عبدالله نوبختی بود چه ابو عبدالله بریدی نه دیناری بدار الخلافه فرستاد و نه لشکریان خود را تسلیم فرستاده امیرالامراء کرد بلکه بر خلاف بقایای حجریه را دور خود گرد آورد و در بصره بیدگوئی از ابن رائق برداشت و بهمان وضع سابق بتزویر و مسامحه از قبول فرمان دار الخلافه سرپیچید و کار اختلاف بین او و ابن رائق بالاخره در سال ۳۲۵ بجنک و استیلای بحکم بر اهواز کشید و سال بعد عماد الدوله ابو الحسین احمد بن بویه از طرف برادر خود علی بن بویه بیاری ابو عبدالله بریدی آمد و اهواز را از بحکم پس گرفت.

ابوبکر بن مقاتل که ابو عبدالله نوبختی او را در خدمت ابن رائق داخل کرده بود بتحریر ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی دشمنان ابو عبدالله نوبختی بر ضد نوبختی برخاست و ابن رائق را دعوت کرد که ابو عبدالله بریدی را بجای ابوکتاب و وزارت خود اختیار کند و شرحی از فوائد این امر بر ابن رائق خواند و گفت که بریدی ۲۰۰۰۰۰ دینار هدیه جهت امیرالامراء بمنزل من فرستاده است. ابن رائق که مردی حق شناس و درست پیمان بود زیر بار قبول این تکلیف نرفت و گفت که اگر بریدی فارس و اصفهان را برای من فتح کند و آنها را بدست خود بمن تنها ببخشد بمنزل حسین بن علی نوبختی رضا نخواهم داد چه او سبب بمن خیر خواه است و از برکت او این دولت مرا میسر شده

ابوبکر بن مقاتل گفت حالا که امیر این پیشهاد را نمی‌پذیرد پس واسط و بصره را در زمان بریدی قرار دهد. ابن رائق و اکثری این اعمال را هم موکول بر آئی ابو عبدالله نوبختی کرد و تبر این مقاتل در این مرحله هم بسنگ آمد چه ابو عبدالله نوبختی که در این ایام مریض و بتب و سرفه گرفتار بود باین کار راضی نشد و شرحی از زشتی اعمال بریدی و کفران نعمت و غیره او نسبت بیاقوت در حضور ابن مقاتل بیان کرد و او را در این پیشنهاد ملامت نمود و باین رائق گفت که اگر من زنده بمانم محال است که بریدی بر تو دست یابد ولی اگر بمرم از خدا خواهم خواست که یا در میان تو و او الفت برقرار سازد و یا ترا بوسیله ای از اقسام حيله های او راحت دارد. ابن رائق گریست و از خدا حیات و زیر خود و هلاک بریدی را مسئلت کرد و چون نوبختی از مجلس خارج شد ابوبکر بن مقاتل باین رائق گفت که بریدی ۳۰۰۰۰ دینار هدیه فرستاده و ناچار باید در حق او التفاتی کرده شود و بهتر آن است که ابو عبدالله کوفی را بحضور بخواهیم و با او گفتگو کنیم. ابن رائق قبول کرد و ابوبکر شرح قصیه را بابو عبدالله بریدی نوشت و کوفی بنیابت از جانب او بیغداد آمد.

رسیدن ابو عبدالله کوفی بیغداد و ناخوشی ابو عبدالله نوبختی و بیخبری داماد و برادر زاده او یعنی علی بن احمد بن علی نوبختی (۱) کار را یکسره کرد و بالاخره مقصود ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی و ابوبکر بن مقاتل بعمل آمد باین شکل که ابو عبدالله نوبختی بعلمت ناخوشی مدتی نتوانست بر سر کار خود بیاید و در غیاب خود علی بن احمد نوبختی داماد و برادر زاده خویش را بجای خود گذاشت. ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل او را فریفتند و در انجام نقشه‌ای که در پیش داشتند او را با خود بار کردند. روزی ابن مقاتل باین رائق گفت که اگر امیر در حفظ پیمان و درستی عهد اصرار دارد باید بمصالح امور نیز متوجه باشد. ابو عبدالله نوبختی در شرف مردن است و کارها از نظم افتاده. ابن رائق باستناد قول طبیب بیان او را نپذیرفت. ابن مقاتل گفت که طبیب چون شدت علاقه امیر را بنوبختی میداند نمیخواهد

(۱) علی بن احمد نوبختی در سال ۳۲۳ از جمله کتاب بغداد بود و در موقعیکه ابوعلی بن مقلة وزیر ابو الحسن علی بن عیسی را محبوس کرد علی بن احمد نوبختی با علی بن عیسی مکاتبه میکرد و وقایع را باطلاع او میرساند (تجارب الامم ج ۵ ص ۳۲۴) و ما باز در فصل یازدهم از این شخص گفتگو خواهیم کرد.

که رسانندهٔ خبر بد باشد، امیر خوب است که حقیقت قضیه را از برادرزاده و داماد ابو عبدالله نوبختی تحقیق کند و در ضمن علی بن احمد را با خود یار ساخت که من امیر را راضی کرده‌ام که پس از عزل ابو عبدالله نوبختی وزارت خود را بتو بخشد، اگر از تو حال او را پرسید جواب یأس بده و مردن او را در نظر این رائق امری مسلم قلمداد نما. علی بن احمد نیز در حضور این رائق بر سر و صورت خود زد و سخت بر حالت عم خویش کریست و گفت که امیر باید او را از شمار اموات بداند. این رائق از این واقعه بی نهایت متأسف گردید و گفت که اگر با دادن فدیه جان کسی را میشد خرید حاضر بودم تمام ملک خود را در باز خرید جان ابو عبدالله نوبختی بفدیه بدهم سپس ابن مقاتل را مخاطب ساخته از او تکلیف جانشینی نوبختی را خواست. ابن مقاتل گفت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی که مردی پاکدامن و امین است و از همه جهت نظیر حسین بن علی نوبختی است و مانند او دست پرورده ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی میباشد برای این مقام از هر کس شایسته تر است. این رائق کوفی را سمت وزارت خود داد و تدبیر جمیع امور را که در دست نوبختی بود با او وا گذاشت و نوبختی باین ترتیب بعد از سه ماه و هشت روز وزارت از کار دور شد و زمام مشاغل در دست اعوان بریدی قرار گرفت و اویشادی این فتح ۱۰۰۰۰۰ دینار پیش ابو عبدالله کوفی فرستاد و چون مرض ابو عبدالله نوبختی رو به بهبودی گذاشت کسانی که مدار کارها شده بودند نگذاشتند که این رائق از آن اطلاع حاصل کند (۱).

غصهٔ پیش آمد ابن قضا با و خرابیهائی که پس از استیلای ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل در بغداد و پسران بریدی در خوزستان و بصره بروز کرد ابو عبدالله نوبختی را از پا در آورد و چون دبد رشتهٔ انتظام عموم کارها که بتدبیر او سر و صورت گرفته بود یکباره از هم پاشید بیشتر ناتوان شد و بالاخره بمرض سل مبتلی گردید (۱) و سال بعد یعنی در ۳۲۶ بهمان مرض فوت کرد (۲) و باین شکل چراغ زندگانی یکی از مدبرترین

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰ - ۲۶۲

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۷. (۲) تكملة تاريخ الطبری f. 73a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

مردمی که بدست او اوضاع خلافت سرو صورتی گرفته و فتنه های بزرگی خوابیده بود خاموش شد. از زندگانی علمی و ادبی ابو عبدالله حسین بن علی بدبختانه چندان اطلاعی در دست نداریم ولی مسلم است که او نیز مانند سایر افراد خاندان فاضل نوبختی اهل ادب بوده بخصوص که در دستگاه پدر ادیب و ادب پرور خود ابوالحسین علی بن عباس و خویش شاعر دوست خود ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل تربیت یافته بود و پسرش ابو محمد حسن بن حسین نیز از اجله علمای امامیه است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد و شاهد این مطلب آنکه خطیب بغدادی يك قطعه از اخبار بجزری شاعر را بسه واسطه از ابو عبدالله روایت می نماید (۱).

فصل یازدهم

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح

(وفاتش در ۱۸ شعبان ۳۲۶)

بعد از ابوسهل اسماعیل بن علی مشهورترین افراد خاندان نوبختی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر است و عمدهٔ شهرت او بواسطهٔ مقام دینی بزرگی است که در میان شیعهٔ امامیه دارد و از نواب اربعهٔ حضرت قائم محسوب میشود.

ابوالقاسم حسین بن روح بعقیدهٔ شیعهٔ امامیه سوّمین نایب حضرت حجّت است در زمان غیبت صغری و او بعد از ابو عمر و عثمان بن سعید عتّری و پسر ابن شخص یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عتّری باین مقام برگزیده شده است.

تولد حضرت حجّت یعنی ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری ملقب بقائم آل محمد بروایت علمای اخبار امامیه در سال ۲۵۹ هجری اتفاق افتاده و شروع غیبت صغری از چهار سال بعد از تولّد آن حضرت یعنی از سال ۲۶۰ بوده (۱) و دورهٔ غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ که سال فوت چهارمین نایب حضرت است یعنی ۶۹ سال طول کشیده است و از سال ۳۲۹ ببعد دورهٔ غیبت کبری است که هنوز نیز دوام دارد.

از سال ۲۵۶ یعنی از سال تولّد حضرت قائم ببعد در تمام مدّت غیبت صغری بین حضرت حجّت یعنی امام غائب و شیعیان امامیه چهار نفر که اوّلین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از طرف سلف خود منصوب شده اند رابط بوده و عنوان سفارت و در بین امامیه سمت نیابت حضرت حجّت را داشته اند، عراض و مستدعیات شیعیان را بامام غایب میرسانده و بدستور حضرت بایشان جواب میداده اند و این جوابها بصورت توقیع بردست سفرا یعنی نواب اربعه صادر میشده است.

(۱) کتاب النبیة طوسی ص ۱۶۷ و ۲۲۵.

اسامی ثواب ازبیه و دوره نیابت هر کدام از ایشان یقرار ذیل است :

۱ - ابو عمر و عثمان بن سعید عمری که او را امام ابو الحسن علی بن محمد هادی و امام ابو محمد حسن بن علی عسکری باین مقام برگزیده بودند ؛

۲ - پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری . دوره نیابت پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ با جمادی الاولی ۳۰۵ طول کشیده (۱) ؛

۳ - ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (از ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶) ؛

۴ - ابو الحسین علی بن محمد سمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹) .

نگارنده با اینکه در کتب و منابع موجوده تفحص بسیار کردم بتشخیص رابطه قرابت ابو القاسم حسین بن روح با سایر افراد خاندان نوبختی موفق نیامدم و بالاخره ندانستم که او با آل نوبخت چه نسبتی داشته همینقدر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق بوده و چنانکه خواهیم گفت بر او تسلط و نفوذ کلمی داشته است .

در نوبختی بودن ابو القاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست چه عموم اصحاب رجال و علمای اخبار او را نوبختی نوشته اند و او با خاندان نوبختی و بزرگان ایشان در عصر خود مثل ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو عبدالله حسین بن علی وزیر ابن رائق مخلوط و محشور بوده و در کارها بصلاحدید یکدیگر میرفته اند بعلاوه بعد از مرگ نیز او را در مقابر نوبختیه دفن کرده و در حیات خود نیز عده ای از بنی نوبخت از محارم اسرار او محسوب میشده اند و سمت کتابت او را داشته و این جمله از مطالبی که بعد ذکر خواهیم کرد واضح خواهد شد .

(۱) تاریخ وفات ابو عمرو عثمان بن سعید نایب اول امام معلوم غایب نیست و همین جهت درست نمیتوانیم دوره نیابت او را متین کنیم ولی چون یرش که در ۲۰۴ یا ۲۰۵ وفات یافته قریب پنجاه سال این مقام را داشته پس از حوالی همان سال ۲۶۰ نایب امام بوده است و ابو جعفر حتی در ایام پدر نیز سمت وکالت داشته است (رجال کشی ص ۳۳۰ و کتاب النبیة طوسی ص ۲۲۸) .

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجرزا مورخین و علمای اخبار گاهی نوبختی (۱) زمانی روحی (۲) گاهی حسین بن روح بن بی نوبخت (۳) و بعضی اوقات قمی (۴) نوشته اند و شمس الدین ذهبی بنقل از یک نفر از مورخین شیعه یعنی یحیی بن ابی طی (متوفی سال ۶۳۰) نسبتی برای او ذکر میکند که باقرار ذهبی در نسخه تاریخ یحیی بن ابی طی با خطی مغلق و سقیم نوشته شده بوده و بهمین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست و آن (القینی؟) یا (القیبی) است و احتمال کثی دارد که این نسبت همان القمی باشد که کثی در رجال خود آنرا در دنبال اسم حسین بن روح ذکر میکند و امری که شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست بزبان آبی زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم (۵) و اگر این نسبت قمی صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که با خاندان نوبختی که همه اهل بغداد محسوب میشده خویشی نداشته اند بلکه نسبت نوبختی که بحسین بن روح داده شده نظر بوصلتی بوده است که پدر او با خاندان نوبختی کرده و حسین بن روح هم مثل ابومحمّد حسن بن موسی خواهر زاده ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی از طرف مادر نوبختی بوده است. بهر حال چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر گویا او از طرف مادر خود بخاندان نوبختی منتسب شده چه در فهرست اعضای خاندان نوبختی نه نام روح پدر او و نه اسم جدش ابی بجر دیده میشود.

حسین بن روح نوبختی حتی در ایام امامت امام یازدهم حضرت امام ابومحمّد حسن بن علی عسکری از صحابه خاص بشمار میرفته و باصطلاح «باب» امام یازدهم بوده (۶) و قطعه‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می کرده است (۷).

(۱) کتاب النبیة طوسی ص ۲۴۲ و کتاب الاوراق صولی f. 147a و مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸

(۲) کتاب النبیة ص ۲۰۹ و ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۸۶.

(۳) کتاب الاحتجاج طبرسی ص ۲۴۵. (۴) رجال کثی ص ۳۴۵. (۵) کمال الدین ص ۲۷۷ و غیبت طوسی ص ۲۰۹-۲۱۰. (۶) مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸ (چاپ طهران).

(۷) مناقب ص ۴۶۰ و غیبت طوسی ۱۵۳ - در مناقب چاپ بیثنی در هر دو مورد حسن بن روح بطبع رسیده.

بعد از فوت نایب دوم حضرت حجت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که در سال ۳۰۲ یا برزایتی در اواخر جادی الاولی سال ۳۰۵ اتفاق افتاده نیابت و وکالت امام غائب و مقام سفارت بین شیعیان امامی و حجت خدا بر خلق یعنی حضرت امام مهدی قائم بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی و اگذار گردیده است و نصب رسمی او که از مدتی پیش عنوان « بایت » داشته است از طرف نایب سابق در حضور جماعتی از وجوه طایفه امامیه مثل ابوعلی محمد بن همام اسکافی (۱) و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء نمایی صورت گرفته است (۲).

حسین بن روح چنانکه گفتیم در ایام حیات ابو جعفر عمری از خواص و معتمدین او و از جمله اصحاب امام یازدهم محسوب میشده و او در نزد وکیل دوم امام غایب تا آنجا منزلت و قرب داشته که ابو جعفر پس از آنکه رؤسای امامیه را بطبقات چند تقسیم کرد باول کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است (۳).

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمروی چنین میگوید که : « حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر و قبل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی را از جانب او بر رؤسای شیعه میرسانده و از خواص و معارف او و بشمار میرفته تا آنجا که بعلمت انس و تردیکی پدرم حکایاتی را که بین او و کنیزکانش

(۱) ابوعلی محمد بن همام بن سهل بن یزان اسکافی بغدادی یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زردشتی بوده اند و او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه بنام الا نوار (ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی معاصر او نیز چنانکه دیدیم کتابی در همین موضوع بهین نام داشته است رجوع کنید صفحه ۱۱۷ از همین کتاب). وفات او را نجاشی در پنج شنبه ۱۸ جادی الاخری سال ۲۶۶ و تولد او را در دو شنبه ۶ ذی الحجه ۲۵۸ نوشته (رجال نجاشی ص ۲۶۹) ولی خطیب بغدادی و ابن شهر آشوب وفات او را در جادی الاخری سال ۲۴۲ ضبط کرده اند (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۶۵ و رجال استرابادی ص ۲۴۸ بنقل از معالم العلماء ابن شهر آشوب) و ذکر این اسکافی باز در ضمن این فصل خواهد آمد .

(۲) غیبت طوسی ص ۲۴۲ (۲) تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b

میگذاشته باو میگفته و هر ماهه سی دینار برای گذران معیشت باو می داده است و این مبلغ غیر از مالهایی بود که باو از طرف وزرا و رؤسای شیعه مثل آل فرات میرسید چه حسین بن روح پیش ایشان بجلالت مقام و قدر و منزلت ملحوظ و محترم بود، این جمله بتدریج حسین بن روح را در چشم شیعیان بزرگ کرد و اختصاص او بیدرم و مراتب وثوق و دیانت و فضل او نیز روز بروز مقام او را در میان شیعه استوارتر نمود تا آنکه از طرف یدرم بنیابت و سفارت منصوب گردید (۱).

ابو جعفر عمری از دو سال قبل از فوت خود بشیعیانی که بعنوان مال امام و غیره اموالی جهت تسلیم پیش او می آوردند امر میداده است که آنها را بدون مطالبه قبض بحسین بن روح واگذار کنند و کسی که در این کار ماطله یا خوداری میکرد مورد سخط ابو جعفر قرار میگرفت (۲).

بعد از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح بعنوان نایب سوّم امام غایب ابو القاسم حسین بن روح بدارالنبیة در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند، خادم ابو جعفر یعنی ذکاء حاضر شد و با او عصا (عگازه) و کلید صندوقچه ابو جعفر بود. گفت ابو جعفر مرا فرموده است که چون مرا بخاک سپردی و ابو القاسم بر جای من نشست این اشیاء را تسلیم او کن، این صندوقچه حاوی خواتیم ائمه است، حسین بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دارالنبیة بیرون آمد و جماعاً بخانه ابو جعفر محمد بن علی سلّنگانی رفتند (۳). و اول توقیعی که بدست حسین بن روح صادر شده بتاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ مورّخست (۴).

اختیار حسین بن روح بنیابت امام با وجود وصیت ابو جعفر عمری بدون مخالفت صورت نگرفت چه ابو جعفر قریب ده تن از خواص شیعیان را زیر دست داشت که در بغداد با اجرای او امر او میپرداختند و حسین بن روح که از آن جمله بود آن مقام اختصاص را که دیگران داشتند نداشت و همین جهت کمتر کسی تصور میکرد که

(۱) التبیة طوسی ص ۲۴۲-۲۴۳ (۲) ایضاً ص ۲۳۹-۲۴۰ و ص ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۲۰-

۲۲۶ (۳) تاریخ الاسلام ذمبی f.132b (۴) کتاب التبیة ص ۲۴۳

اوبجانشینی ابوجعفر منصوب شود (۱) یملاوه از بزرگان شیعه کسان دیگری نیز در همان ایام ملحوظ و محترم بودند که تصوّر انتصاب ایشان بمقام نیابت بیشتر میرفته است تا حسین بن روح و یکی از آن جمله بوده است عالم متکلم بزرگ ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی؛ چنانکه بعد از اعلان مقام ابوالقاسم حسین بن روح کسی از ابوسهل نوبختی علت این امر و حکمت منصوب نشدن او را پرسید، او گفت کسانی که حسین بن روح را باین منزلت برگزیده اند از ما بینا ترند، کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با ایشان است. اگر من مکان امام غایب را چنانکه ابوالقاسم میدانند میدانستم شاید در تنگنای محاجّه او را بخصم مینمودم در صورتیکه ابوالقاسم اگر امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد و او را بامقراض ریزر کنند امام را آشکار نخواهد ساخت (۲). از جمله کسانی که در ابتدا منکر و کالت حسین بن روح شده اند یکی ابو عبدالله حسین بن علی الوجناء نصیبی است که در جلسه انتصاب او باین مقام از طرف ابوجعفر عمری در جزء روسای امامیه حضور داشت. این شخص را بالاخره در سال ۳۰۷ محمد بن فضل موصلی یکی دیگر از شیوخ شیعه بغداد آورده بمخدمت حسین روح برد و او از آن تاریخ بصحّت و کالت شیخ ابوالقاسم نوبختی اقرار آورد (۳).

حسین بن روح از سال انتصاب خود بمقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن العباس (از جادی الاخری سال ۳۰۶ تا ماه ربیع الآخر سال ۳۱۱) بحرمت تمام در بغداد میزیست و منزل او محلّ رفت و آمد امرا و اعیان و وزرای معزول بود مخصوصاً چون خاندان فرات چنانکه کفّیم بشخص او بنظر احترام می نگرستند و از پیروان مذهب امامی محسوب میشدند تا این خاندان روی کار بودند و وزارت المقتدر بالله و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند کسی مزاحم حسین بن روح و اصحاب او نمیدشد و شیعیان از اطراف اموالی را که برساندن آنها ملزم بودند بمخدمت او می آوردند ولی همینکه آل فرات بدست حامد بن العباس و طرفداران

(۱) کتاب التیة طوسی ص ۲۴۰. (۲) ایضاً ص ۲۰۰ (۳) ایضاً ص ۲۰۰ - ۲۰۶

او از کار افتادند و وزیر جدید بحبس و بند و مصادره آل فرات و بستگان ایشان قیام کرد بین او و حسین بن روح نیز وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست بما نرسیده و اساساً زندگی نایب سوّم امام لُز این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حبس خارج شده است روشن نیست فقط سه نکته فیل را از میانان مورّخین میتوان استنباط کرد:

۱ - حسین بن روح در سال ۳۱۲ بعثت مالی که دیوانت از او مطالبه میکرد است بحبس افتاده و تاریخ شروع حبس از یعنی سال ۳۱۲ را از دو طریق میتوانیم استخراج کنیم اولاً بشهادت اخبار شیعه حسین بن روح در ذی الحجة سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بوده (۱)، ثانیاً مدت حبس او پنج سال طول کشیده و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حبس نجات یافته (۲) پنج سال قبل از آن با همان سال ۳۱۲ مقارن میشود.

۲ - حسین بن روح مدّتی را پنهان میزیسته و او در این مدت ابوجعفر محمد بن علی سلّمانی معروف باین التّزایر را بنیابت خود نصب کرده و شلمغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب میشده است (۳) و این دوره استیلا را بد قبل از شروع حبس او بوده چه قبل از این تاریخ بوده است که شلمغانی در حال استقامت سر میکرده و هنوز راه خلاف مسلك امامیه و ادّعی نبوّت والو هیئت هرقته بود، ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در ذی الحجة همین سال ۳۱۲ است که حسین بن روح از محبس توقیعی در لعن او صادر کرده (۴).

۳ - مقتدر خلیفه در حبس حسین بن روح بی دخالت نبوده چه این خلیفه موقعیکه خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ بتوسط لشکریان مونس المظفر و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان بحبس افتاد و از خلافت خلع شد مونس المظفر غده ای از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد و از جمله ایشان یکی حسین بن روح بود که

(۱) کتاب النّیة طوسی ص ۲۰۰ (۲) تاریخ الاسلام f. 133a و صله عرب ص ۱۴۱ (۳) کتاب النّیة طوسی ص ۱۹۶ (۴) کتاب النّیة طوسی ص ۲۰۰

مونس او را بخانه خود برگرداند. چون با مقتدر از حسین بن روح سخن گفتند گفت او را رها کنید که هر بلایی بر سر ما آمد از خطا کاری او بود (۱) لیکن درست معلوم نشد که حسین بن روح در قضیه گرفتاریهای مقتدر چه دخالتی داشته و خلیفه بچه امری اشاره میکند.

احتمال کلی دارد که دشمنان حسین بن روح چنانکه ذهبی اشاره میکند او را بمرأوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بغداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند چه بنا بقتل ابن مورخ حسین بن روح بمکاتبه با قرامطه و دعوت ایشان بمحاصره بغداد متهم شده بوده و حسین بن روح با عباراتی که حاکی از رزانت و وفور عقل و دهاء و علم اوست از خود دفاع کرده بوده (۲) و این تهمت یعنی مربوط بودن با قرامطه در آن ایام در بغداد خیلی شیوع داشته و ابوالحسن بن الفرات وزیر و یسر او محسن دزستان حسین بن روح را نیز بهمین نسبت و با عناوین قرامطی کبیر و قرامطی صغیر دشمنان ایشان حبس و مصادره کرده بالاخره بقتل رسانیدند. بهر حال علت حقیقی حبس حسین بن روح هر چه بوده عمال دیوانی او را بیهانه طلب مالی در حبس انداخته بوده اند (۳).

بعد از خلاص از حبس حسین بن روح باز در بغداد بهمان عزت و احترام سابق بداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند باو می‌رساندند و چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول در ۳۲۲) و ابوالحسن علی بن عباس (۲۴۴ - ۳۲۴) و ابو عبدالله حسین علی نوبختی (وفاتش در ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقامهای مهم داشتند (۴) دیگر کسی نمیتوانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد بلکه بر خلاف در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود پیش خلفا و

(۱) تاریخ الاسلام ذهبی E. 133 a (۲) تاریخ الاسلام E. 133 a (۳) صله عرب ص ۱۴۱

(۴) رجوع کنید بشرح حال هریک از این سه نفر در فصول سابق.

امرا از حسین بن روح استمداد می‌جستند چنانکه ابوعلی بن مقله در سال ۳۲۵ با و متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق گفتگو کرد و ابو عبدالله مهم او را پیش ابن رائق فیصل داد و توضیح این مطلب آنکه چون محمد بن رائق مدبر امور مملکت و خلافت گردید امر داد عموم ضیاع ابن مقله و پسر او را انصراف کنند و موقعیکه ببغداد رسید (جمعه ۲۴ ذی الحجه ۳۲۴) ابوعلی بن مقله بملاقات او و وزیرش ابو عبدالله نوبختی رفت تا شاید از املاک خود رفع توقیف نماید و در ضمن تشبثاتی که میکرد وقتی نیز در این کار از حسین بن روح استمداد جست و حسین بن روح نیز بوسیله ابو عبدالله نوبختی با ابن رائق در آن باب مذاکره کرده موقتاً کار ابن مقله را اصلاح نمود و ابن رائق امر داد تا ابو عبدالله نوبختی در خانه ابن مقله را که بسته بودند باز کند (۱).

این واقعه یعنی تشبث ابن مقله بذیل عنایت حسین بن روح چنانکه صولی اشاره میکند در سال ۳۲۵ اتفاق افتاده و چون در ایام وزارت حسین بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بود (۲) (از اوایل عرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده ایام خلافت راضی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و بواسطه کثرت مالی که طایفه امامیه نزد او می آوردند ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دوچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از او سخن میگفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی مؤلف کتاب الاوراق (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) که از معاصرین حسین بن روح بوده میگوید که: «راضی همیشه با ما میگفت که بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را بایشان می بخشیدند تا خداوند باین وسیله آن طایفه را نیازمند نمیکرد، توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمیآید (۲)»

(۱) کتاب الاوراق صولی f. 122a (۲) تجارب الامم ج ۵، ص ۳۶۴ (۳) کتاب الاوراق f. 147a

ابو القاسم حسین بن روح بتصدیق مخالف و مؤالف از فهیمترین و عاقل ترین مردم روزگار بوده (۱) و در بغداد در میان مردم و پیش خلفاء بعثت و احترام تمام میزیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادر او سیده منزلی عظیم داشته و چون مردی عاقل و مصلحت شناس بوده است در میان ایشان بتقیه عمل میکرده است و شیخ طوسی دو حکایت از او در این باب نقل میکند. (۲)

وفات شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی در چهار شنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ در شب اتفاق افتاده (۳) و او را در نوبختی در دربندی که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی (۴) در آنجا بوده بخاک سپرده اند (۵). این قبر هنوز در محل سابق نوبختی در بغداد باقی است و آن در خانه ایست در محله «سوق العطارین» در طرف راست و جانب شرقی این محله. (۶)

شرح حال حسین بن روح را رواه و مورخین شیعه در کتب خود بتفصیل ذکر کرده بوده اند ولی از بدیختی هیچکدام از این تألیفات بزمان ما نرسیده است. از آنجمله ابوالباس احمد بن علی بن نوح سیراف از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی صاحب رجال (۳۷۲ - ۴۵۰) کتابی داشته است بنام اخبار و کلاه اربه و او بیشتر اخبار این کتاب را از ابو نصر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب اخذ کرده بوده است و این ابو نصر که از طرف پدر نواده ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری و از طرف مادر نوبختی خود باین خاندان منتسب بوده (۷) یکی از راویان مهم اخبار حسین روح است و از او اخبار بسیار در باب نایب سوم امام غایب مروی است.

یکی دیگر از مورخین شیعی مذهب حلب با اسم منتخب الدین ابو زکریا یحیی بن ابی طی نجار حلبی فغانی (متوفی سال ۶۳۰) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه

(۱) غیت طوسی ص ۲۵۰ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b و f. 133 a

(۲) غیت طوسی ص ۲۵۰-۲۵۲ (۳) کتاب الاوراق ص ۱۲۷ f. (۴) رجوع کنید صفحه

۲۰۹ از همین کتاب (۵) غیت طوسی ص ۲۵۲ (۶) احسن الودیع ج ۲ ص ۲۲۲

(۷) غیت طوسی ص ۲۴۲

شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصه آنرا در تاریخ الاسلام در ضمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است (۱).

حسین بن روح و شلمغانی

یکی از جمله کسانی که بمخالفت با حسین بن روح بر خاست و از راه حسد بتأسیس مذهب جدیدی قیام کرد ابو جعفر محمد بن علی بود از مردم قریه شلتان از قراء واسط و او را ابن الزائر و پیروانش را نیز بهمین مناسبت عزافیه می خوانده اند. این شخص یکی از کتاب بغداد و یکی از مؤلفین و علمای شیعه امامیه بود و در حال استقامت یعنی قبل از قیام بتأسیس مذهبی تازه و انحراف از تبعیت از حسین بن روح پیش طایفه امامیه مقامی جلیل داشت و مؤلفات او طرف رجوع و استفادة این جماعت بود تا آنجا که حسین بن روح در همان روز که رسماً بنقام ابو جعفر عمری نشست پس از اجرای آداب رسمی ابن کار با جماعتی از وجوه شیعه بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در این دوره بین او و طایفه امامیه رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین بن روح بدست شلمغانی صادر میشد و مردم در دفع حوائج

(۱) ابن ابی طیّ مؤلف تاریخی است از شهر حلب بنام عَقُودُ الْجَوَاهِر و ذکر او را ابوالفضل محمد بن شحنة حلبی (۸۰۴ - ۸۹۰) در تاریخ حلب آورده و او از خاندان بنی ابی طیّ است که مثل خانواده های بنی زهره و آل جرادة از خاندانهای شیعی مذهب حلب بوده اند (در باب این اطلاع نگارنده مرهون رهنمایی حضرت آقای شیخ الاسلام زنجانی است) و بعضی از افراد این خانواده را صاحب کتاب آمل الامل و مؤلف روضات الجنات در کتب خود مذکور داشته اند (آمل الامل ص ۴۸۸ در حاشیه ذیل رجال استرآبادی و روضات الجنات ص ۴۰۰ - ۴۰۱) نسبت این شخص را ذهبی در نسخه ای که در دست داشته درست توانسته است بخواند و آقای لوثی ماسین یون که احوال او را از الوافی بالوفای تألیف مقّدی نقل کرده آنرا غسانی ضبط نموده است ولی صحیح نسبت این مورخ همان فقّانی است که صاحب روضات الجنات در کتاب خود آنرا تصریح کرده است. ذکر این یعنی بن ابی طیّ در کتاب طبقة المفسرین تألیف جلال الدین سیوطی نیز آمده است (رجوع کنید بآن کتاب ص ۲۷ چاپ فرنک) و مقریزی نیز در خطط خود مکرر از ابن ابی طیّ نقل میکند. رجوع کنید نیز به L. Massignon, Recueil des textes concernant la mystique p. 226-227

و حلّ مهمّات خود باو مراجعه مینمودند (۱)

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیّت حسین بن روح درست معلوم نیست چه نمیدانیم که حسین بن روح در چه موقع در خفا میزیسته و دوره استتار او چه اندازه طول کشیده است ولی از قرائن چنین معلوم میشود که دوره پنهان زیستن او مصادف بوده است با شروع آیام وزارت حامد بن العباس که از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر ۳۱۱ طول کشیده .

چنین تصوّر میرود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواصّ و مشفقّین شیعه را بطرف خود خوانده است و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و «باب» قلمدادن خود بجای او بوده و بعدها کار ادّعای او بالا گرفته و دعوت نبوّت و الوهیت نیز کرده است .

اول موقعیکه سرّ شلمغانی و دعاوی او فاش شد بشهادت ابن الاثیر در همان اوان وزارت حامد بن العباس بوده و کسی که پرده از روی این کار برداشته است حسین بن روح نوبختی است (۲)

بعد از عزل حامد بن العباس و روی کار آمدن ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات و وزارت سوّم او (از ربیع الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع الاول ۳۱۲) شلمغانی بمناسبت بستگی که پسر وزیر جدید یعنی مُحَبِّب باو داشت او را بخود نزدیک کرد و چون در این تاریخ قرامطه بر کاروان حبیجاج زده و بسیاری از ایشانرا که از مردم بغداد بودند کشته بودند و اهل دارالخلافه بر او وبر پدرش قیام نموده و ایشانرا بمشارکت با قرامطه متّهم می ساختند محسن برای جلوگیری از حمله مخالفین و افشای اموالی که از مردم گرفته بود شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و او را بجای جمعی از عمّال دیوانی گذاشت و بدستگیری او و کسان دیگر جماعتی را بیهائهُ مطالبهُ بقایا بدست آورده مثل کوسفند سر برید (۳)

(۱) کتاب النیة طوسی ص ۱۹۶ (۲) ابن الاثیر و قایع سال ۲۲۲ و ذمبی ۱۱۹b

(۳) معجم الادبایاقوت ج ۱ ص ۲۹۶ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

بعد از قتل ابوالحسن بن الفرات و پسرش محسن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی (وزارت او از ۸ ربیع الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳) شلمغانی محقق شد و از ترس بنموصل گریخت و در همین ایام یعنی در ذی الحجه سال ۳۱۲ بوده که حسین بن روح از محبس توقیعی در لعن او صادر کرده و ما عنقریب عین این توقیع را نقل خواهیم کرد.

شلمغانی در موصل چند سال پیش امیرناصر الدوله حسن حمدانی در زمان حیات پدرش ابو الهیجا عبدالله بن حمدان (قتل او در سال ۳۱۷) ماند و در این ایام مدتی نیز در مثلثای از آبادیهای نزدیک جزیره ابن عتر پنهان بود و در همین زمان بوده است که ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب از شیوخ ابوالعباس نجاشی صاحب کتاب معروف رجال تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازه روایت آنها را گرفته است. (۱)
بعد از چندی شلمغانی از موصل ببغداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین چندی محقق گردید و در این دوره بود که عقاید او شیوع و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد با او گردیدند و کار فتنه عزاقر به اوج گرفت و از این طریق اسباب زحمت کلمی جهت خلیفه و وزیر او و مردم دیگر دار الخلافه فراهم آمد. مشاهیر کسانی که در این ایام بشلمغانی گردیدند عبارت بودند از حسین بن القاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب وزیر مقتدر خلیفه و ابوجعفر بن بسطام و ابو علی بن بسطام از کتّاب و وجهای شیعه بغداد و ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن آبی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و ابن السّیب الزّیّات و احمد بن محمد بن عبّوس (۲) و غیره.

دعای شلمغانی

اصول عقاید و دعای شلمغانی درست معلوم نیست چه از او و پیروانش چیزی بما نرسیده و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده اند هم مختصر است و هم آلوده بهتمت و غرض. امر مسلم اینکه شلمغانی نیز مثل حسین بن منصور حلاج از حلولیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلاج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلک

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۸ (۲) ابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲

حلاج پیروی میکرده است و حسین بن روح صریحاً اورا از متابعین قول حلاج می‌شمارد (۱) بعلاوه تناسخ و غلو و عقیده بضد الوهیت خود و کیمیا نیز از ارکان عمده معتقدات او بوده است. خلاصه عقاید او را از چهار مأخذ عمده که در دست است میتوان استخراج کرد و آن چهار مأخذ به قرار ذیل است :

۱ - نامه ای که الراضی بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان او در ذی القعدة ۳۲۲ بامیر ابوالحسین نصر بن احمد سامانی ببخارا نوشته و يك جزء عمده آن نامه را یاقوت در مروج و رنویس کرده و در جلد اوّل معجم الادباء در ضمن شرح حال ابراهیم بن محمد بن ابی عون گنجانده است .

۲ - توقیعی که بدست حسین بن روح نوبختی در ذی الحجّة ۳۱۲ در لعن شلمغانی صادر شده و اخبار بکه شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰) در کتاب الغیبه (۲) در این باب از رواة شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده .

۳ - مجملی از عقاید او مندرج در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر اشعری بغدادی متوفی سال ۴۲۹ .

۴ - شرحی که ابن الاثیر (متوفی ۶۳۲) در وقایع سال ۳۲۲ در کتاب تاریخ خود آورده و غالب مضامین آن با محتویات نامه راضی بامیر نصر یکی است و غیر از این منابع در رجال نجاشی و تجارب الامم ابوعلی مسکویه و ملل و نحل ابن حزم ظاهری و وفیات الاعیان ابن خلکان و الآثار الباقیة ابوریحان بیرونی و رساله ابن القارح نیز پاره ای اطلاعات مختصر بدست می آید که ما بتمام آنها در این مختصر شرح حال اشاره خواهیم کرد . بطور کلی اصول عقاید شلمغانی را بشرح ذیل میتوانیم خلاصه کنیم :

۱ - خداوند در هر چیزی باتدازه تحمل آن چیز حلول میکند و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده چون شلمغانی در این خصوص بمسیح

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶ و رساله ابن القارح (در مجموعه رسائل البلاغ ص ۲۰۰-۲۰۱)

(۲) تاریخ تألیف کتاب النیة شیخ طوسی سال ۴۴۷ است (رجوع کنید بصفحه ۲۲۲-۲۲۴ از همان کتاب)

و حلاج تشبیه نموده است او را روح القدس (۱) و مسیح (۲) و حلاج (۳) خوانده اند.

بعقیده شلمغانی خداوند در هر چیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصلاً خدا اسمی است جهت معانی و خاطره هائی که بقلب مردم خطوط میکند و آنچه را که بر مردم پنهان است مقصود مینماید تا آنجا که کوئی مردم آنرا بمشاهده در می یابند، هر کسی که مردم باو احتیاج پیدا میکنند خدای ایشان است، بهمین جهت هر فردی از افراد بشر میتواند استحقاق مقام الوهیت حاصل کند و بنام خدائی خوانده شود. پیروان شلمغانی هر يك خود را خداوند کسانی که مادون او بودند میدانستند. بعبارة آخری هر مادونی از این جهت نسبت بمافوق «فاضل» خود «مقبول» محسوب میشد. مثلاً يك نفر عزاقری میگفت من خداوند فلان و فلان خداوند فلان و فلان خداوند خداوند من است تا سلسله بشلمغانی منتهی میکردید و شلمغانی دعوی داشت که او رب الارباب و خداوند خداوندان و افضل عزاقریه است و پس از او دیگر خدائی وجود ندارد. عزاقریه یعنی اتباع شلمغانی امام حسن و امام حسین را بعلی بن ابی طالب متسوب میدانستند و میگفتند که مقام الوهیت در شخصی جمع می آید که نه فرزند کسی و نه او را فرزندى باشد. موسی و محمد بن عبدالله را خائن میشمردند و میگفتند که هارون موسی را و علی بن ابی طالب، محمد بن عبدالله را بر سالت فرستاد و این دو نسبت بفرستادگان خود خیانت ورزیدند. علی بن ابی طالب بتصور ایشان بشماره ایام اصحاب کهف که ۳۵۰ سال است بمحمد بن عبدالله مهلت داد و چون این مدت منقضی گردیده شریعت اسلام نیز بر میگردد و گویا غرض ایشان از این شمارش این بوده است که ۳۵۰ سال بعد از بعثت حضرت رسول که مقارن ایام ظهور دعوت شلمغانی است مذهب اسلام منسوخ و مذهب شلمغانی جای آن برقرار میشود.

ملائکه بعقیده ایشان کسانی هستند که زهام نفس خود را در دست داشته و حق را بشناسند و ببینند، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش

(۱) الفرق بین الفرق ص ۲۴۹ و الآثار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۲۰۱ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ (۳) معجم الادباج ص ۱ و ۲۹۸ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

شناختن آن جمع و برکت از مسلک ایشان

عقیده شلمغانی این بوده است که روح خداوند در آدم حلول کرده و بعد از آدم در شیث و بهمین ترتیب در یکی یکی از انبیاء و اوصیا و ائمه تا امام حسن بن علی عسکری و بعد از امام حسن بن علی در جسد وی جای گرفته است (۱) و روح حضرت رسول در ابو جعفر محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام غایب و روح امیر المؤمنین علی در بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح حضرت فاطمه در ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری حلول یافته (۲). ابوعلی بن همام اسکافی روایت کرده است که شلمغانی بمن گفت که حق یکی است فقط جامه های آن تغییر می یابد، روزی در جاهه سپید است، روزی در جامه سرخ و روزی در جامه نیلگون و این اولین قول او بود که من آنرا انکار کردم زیرا که آنرا با گفتار پیروان عقیده بحلول یکی یاقتم (۳).

۲ - عزاقربیه بترك نماز و روزه و غسل معتقد بودند و بر روش سنت ازدواج نمیگردند و عموم زنان را بر خود مباح میدانستند و میگفتند آن روز که محمد بن عبدالله بر بزرگان قریش و جبابره عرب مبعوث شد ایشان مردمی قسی القلب و سرکش بودند و حکمت اقتضای آنرا داشت که در مقابل احکام او سر فرود آرند ولی حالیه حکمت مقتضای آن است که عامه زنان حرم خود را بر خلق حلال دارند. نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتیکه در دین شلمغانی آمده باشند اشکالی ندارد و از قراریکه نوشته اند عزا قربیه در فرستادن حرم خود پیش همکیشان بالاتر از خویش ابا نداشته اند بلکه این کار را خوش آمدی بر نفس خود می شمردند و میگفتند که در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهر مند میسازد و چون شلمغانی رب الارباب و فاضل ترین عزاقربیه بوده حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده میشده و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش پیش او بر یکدیگر سبقت میجسته اند و اگر کسی از این کار ایا میکرده بعقیده شلمغانی که بتناسخ نیز قائل بوده در بازگشتن

(۱) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۶ (۲) غیت طوسی ص ۲۶۴ (۳) غیت طوسی ص ۲۶۷

بدنیا بصورت زن در میآمده است . شلمغانی احکام دینی خود را در کتابی بنام الحاشیة السادسة تدوین کرده بوده و این کتاب دستور دینی اصحاب او بشمار میرفته و موضوع اصلی آن گویا رد احکام شرایع سابقه بوده است (۱) . شلمغانی و اصحاب او از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب میشمرده اند .

۳ - از مهمترین عقاید شلمغانی عقیده او است بضد باین معنی که شلمغانی میگفته است که خداوند وجود ضد را خلق کرده است تا بوسیله آن پی بمخالف آن برده شود و تا اضداد در بر کزیدگان خدا طعن نزنند قضیلت ایشان ظاهر نمیکرد و بهمین جهت اضداد از اولیاء الله مقامشان برتر است چه اضداد وسیله بروز فضل اولیائند و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت بر نفس حقیقت برتری دارد .

بعقیده پیروان شلمغانی خداوند وقتی که در جسدی ناسوتی حلول میکند آنچنان قدرت و معجزه در او بظهور میرسد که با خداوند یکی میشود چنانکه این حال در هفت آدم (هر آدمی مطابق بایک عالم) ظاهر شد و بعد از آدم هفتمین در جسد پنج وجود ناسوتی دیگر و پنج ضد ایشان که عنوان ابلیس داشتند حلول کرد ، بعد در ادریس و ابلیس او ، سپس در نوح و ابلیس او ، بعد در صالح و ابلیس او که ناقة ویرا پی کرد ، بعد در ابراهیم و ابلیس او نمرود ، بعد در هارون و ابلیس او فرعون ، سپس در داود و ابلیس او جالوت ، بعد در سلیمان و ابلیس او ، بعد در عیسی و ابلیس او و شاگردان عیسی و ابلیسان ایشان ، بعد در علی بن ابی طالب و ابلیس او و بعد از علی بن ابی طالب در شلمغانی و ابلیس او جمع آمد (۲) .

اما در باب پیدایش ضد یا ابلیس عقیده بعضی از عزا قریه این بود که شخص ولی خود او را منصوب مینماید چنانکه علی بن ابی طالب ابوبکر را باین مقام برگزید و بعضی دیگر معتقد بودند که ابلیس هر ولّی قدیمی است و از ازل با او همقدم بوده و در باب قائم آل محمد که بعقیده امامیه از فرزندان امام یازدهم است و در موقع مناسب قیام خواهد کرد عزا قریه میگفتند این همان ابلیس است که در قرآن

(۱) الآثار الباقیة ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۲۰۱ - ۲۰۲ و این الاثیر وقایم سال ۳۲۲

بآن اشاره شده در آیه فَسَجَدَ لِلْإِبْلِيسَ كُلُّهُمْ أَسْتَمِعُوا أَوَّلًا إِبْلِيسَ، و چون ابلیس سجود نکرد و گفت که لَا قُدْرَةَ لِي عَلَيْهِمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ از ایشان معلوم میشود که در موقع امر بسجود او قائم بوده و بعد نشسته است و اینکه شیعه میگویند که قائم قیام خواهد کرد این همان ابلیس است که در موقع امر بسجود قائم بوده و از سجده ابا نموده است (۱) و یکی از شعرای عراقی به درباب ضدّ یعنی ابلیس میگوید:

يَا لَعْنًا لِلضُّدِّ مِنْ عَدِيٍّ (۲)	مَا الضُّدُّ إِلَّا ظَاهِرُ الْوَلِيِّ
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَيَّمِينَ الْوَفِيِّ	لَسْتُ عَلَى حَالٍ كَحَمَامِي
وَلَا حَجَامِي وَلَا جُعْدِي	قَدْ قُتُّ مِنْ قَوْلِي عَلَى الْفَهْدِي
لَعَمْ وَجَاوَزْتُ مَدَى الْعَيْدِي	فَوْقَ عَظِيمٍ لَيْسَ بِالْمَجُوسِي
لَا نُهُ الْقُرْدُ بِلَا كَيْفِي	مُتَّحِدٌ بِكُلِّ أَوْ حَدِي
مُخَالِطُ الثُّورِيِّ وَالظُّلُمِيِّ	يَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِي
وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرَوِيِّ	قَدْ غَابَ فِي نِسْبَةِ أَعْجَمِي
فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسْبِ الرَّضِيِّ	كَمَا اتَّوَى فِي الْعُرْبِ مِنْ لُؤِي (۲)

تألیفات شلمغانی

غیر از کتاب الْعَاشَةِ السَّادَةِ که ذکر آن گذشت ابوجعفر شلمغانی کتب دیگری نیز تألیف کرده بوده و چون قبل از انحراف یا باصطلاح در حال استقامت از علمای امامیه محسوب میشده يك عده از مؤلفات او پيش امامیه از کتب معتبر بشمار میرفته و چنانکه پیش گفتیم در موقعیکه در مُعَلَّلَاتِا محتفی میزیسته آنها را ابوالفضل محمد بن عبد الله بن المطلب از علمای امامیه پيش او خوانده است، صورت تألیفات شلمغانی از روی رجال نجاشی و غیبت طوسی بشرح ذیل است:

۱ - کتاب التکلیف:-

- (۱) غیبت طوسی ص ۲۶۵-۲۶۶ (۲) اشاره است بشیطان که او را «شیخ بنی عدی» میگویند
(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶

این کتاب از کتبی است که شامغانی آنرا در حال استقامت تألیف کرده و چون این کتاب او منتشر شد جمعی از امامیه آنرا بخدمت حسین بن روح بردند و او آنرا از اوّل تا بآخر خواند و گفت که شامغانی جز در دوسه موضع که دروغ گفته بقیّه مطالب آنرا از ائمه روایت کرده و چیزی دیگر در آن نیست (۱). شیخ مفید کتاب تکلیف شامغانی را جز يك موضع روایت میکرده و آن موضع در باب شهادات است که شامغانی در آن بروایت علامه حلی چنین گفته بوده که: «اگر شخصی فقط يك شاهد داشته باشد جایز است که برادر او نیز در صورت نداشتن علم باصل موضوع در حق او شهادت دهد» (۲) و گویا صحیح و تمام این مطلب که علامه آنرا از شیخ مفید نقل کرده آن باشد که شیخ طوسی از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت نموده و آن این است که شامغانی در باب شهادت گفته بوده است که: «اگر برادر مؤمن ترا بر شخصی حقی باشد و او از ادای آن خود داری کند و آن طلبکار را بیّنه ای جز يك شاهد نفع نباشد میتوانی بآن شاهد مراجعه کنی و شهادت او را بشنوی، چون آنرا پیش تو اقامه کرد میتوانی نزد حاکم حاضر شوی و بهمان شکل که او شهادت میدهد تو نیز شهادت دهی تا حقّ مردی مسلمان پایمال نشود» (۳). محمد بن فضل بن تمام از یکی از شیوخ خود نقل کرده است که شامغانی موقعیکه کتاب التّکلیف را تألیف میکرد پس از اصلاح هر باب از آن آنرا بنظر حسین بن روح میرساند. حسین بن روح آنرا حکّت و اصلاح مینمود و شامغانی پس از تصحیح آنرا نقل میکرد تا دیگران از روی آن بنویسند (۴).

۲ - رساله ای خطاب بابوعلی محمد بن همام اسکافی (۵)؛

۳ - کتاب مَهْمَةِ الْبَصَّةِ؛

۴ - کتاب الزّاهِرُ بِالْحُجَجِ الْعَلِيَّةِ؛

(۱) غیت طوسی ص ۲۶۷ (۲) خلاصه علامه ص ۱۲۴ و رجال استرآبادی ص ۳۰۷
(۳) غیت طوسی ص ۲۶۷ (۴) غیت طوسی ص ۲۵۴ (۵) رجوع کنید بذیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب.

- ۵ - کتاب التَّائِمَةِ ؛
 - ۶ - کتاب الْأَوْصِيَاءِ ؛
 - شیخ طوسی در کتاب الغیبة دوبار از این کتاب نقل میکند (۱) .
 - ۷ - کتاب التَّعَارُفِ ؛
 - ۸ - کتاب الْإِيضَاحِ ؛
 - ۹ - کتاب فَصْلُ التَّنْقِطِ عَلَى الصِّتِّ ؛
 - ۱۰ - کتاب فَصَائِلِ الْعَرَبِيِّينَ ؛
 - ۱۱ - کتاب الْأَتْوَادِ ؛
 - ۱۲ - کتاب التَّسْلِيمِ ؛
 - ۱۳ - کتاب الرَّهَادِ وَالتَّوْحِيدِ ؛
 - ۱۴ - کتاب الْبَدَاوِ النَّصِيحَةِ ؛
 - ۱۵ - کتاب نَظْمِ الْقُرْآنِ ؛
 - ۱۶ - کتاب الْأَمَانَةِ بزرگ ؛
 - ۱۷ - کتاب الْأَمَانَةِ كُوجِك (۲) ؛
 - ۱۸ - کتاب التَّيْنَةِ .
- این کتاب اخیراً شیخ طوسی در دست داشته و يك فقره نیز از آن نقل میکند (۳)
- کتاب شلمغانی بمناسبت مقام علمی و تقرب او بحسین بن روح پیش از آنکه در مرحله ارتداد قدم گذارد نزد امامیه شیوع تمام داشته و در دست جمیع ایشان بوده . بعد از آنکه ارتداد او مسلم شد و لعن او صادر گردید جمعی از امامیه از حسین بن روح در باب آن کتاب سؤال کردند و گفتند خانه های ما از آنها پر است با آنها چه معامله باید کرد حسین بن روح گفت جواب من در این خصوص عین جوابی است که

(۱) غیبت طوسی ص ۱۰۸ و ۲۲۱
 (۲) اسامی این هفده کتاب با کتاب دیگری که عنوان آن نیست در رجال نجاشی ص ۲۶۸ بنام شلمغانی مذکور است . (۳) غیبت طوسی ص ۲۰۰ .

امام ابو محمد حسن بن علی عسکری موقعیکه مردم در خصوص کتب یحییٰ فضال^(۱) از او پرسیدند بایشان داد و گفت آنچه را روایت کرده‌اند بگیریید و آنچه را که برای خود آورده‌اند رها کنید^(۲).

شلمغانی در ابتدای شروع بدعت جماعتی از بزرگان بغداد را حرامانه بطرف خود خواند و در بدو امر بنام حسین بن روح اخباری منتشر میکرد و خود را بامامیه بعنوان باب او معرفی مینمود.

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری چنین روایت میکند که: «شلمغانی بمناسبت اقبالی که حسین بن روح باو کرده و او را در نزد مردم محترم نموده بود پیش پسران بسطام^(۳) مقرب بود و چون آغاز ارتداد کرد هر دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برایشان نقل مینمود و ایشان آنرا از او می پذیرفتند تا آنکه قضیه او بر حسین بن روح مکشوف گردید و حسین بن روح بانکار آنها قیام کرد و پسران بسطام را از شنیدن سخنان او نهی فرمود و امر بلعن و تبری از او داد ولی ایشان گوش فرادادند و کماکان بدوستی

(۱) مقصود از بنی فضال سه پسر ابو محمد حسن بن علی بن فضال کوفی (متوفی سال ۲۲۴) اند که

هر سه مثل پدر خود از فقهای فرقه فطحیه محسوب میشوند و اسامی این سه پسر به قرار ذیل است:

۱ - احمد بن حسن بن علی بن فضال متوفی سال ۲۶۰؛

۲ - محمد بن حسن بن علی بن فضال؛

۳ - ابو الحسن علی بن حسن بن علی بن فضال.

این سه نفر رافطحیه از فقهای بزرگ خود میسرند و فقهای مزبور مخصوصاً علی در تأیید این منعب کتب

بسیار تألیف کرده بوده‌اند و عدد تألیفات ابو الحسن علی بر مبی کتاب بالغ میشده (برای احوال ایشان

رجوع کنید برجال نجاشی صفحات ۲۵ - ۲۶ و ۵۹ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و رجال کشی صفحات ۳۱۹

و ۳۲۸ - ۳۲۹ و غیره). (۲) غیبت طوسی ص ۲۵۴

(۳) خاندان بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده‌اند که در دستگاه خلفای بغداد و امرای اطراف در

جزء کتاب و عمال دیوانی عهده داریارهای مشاغل میشده‌اند و از آن خانواده ابو العباس احمد بن محمد بن بسطام

و پسرانش ابو القاسم علی و ابو الحسن محمد بآل فرات بستگی داشتند و ابو الحسن محمد داماد حامد بن

العباس وزیر بود. این طایفه ابتدا مثل آل فرات از فرقه امامیه طرفداری میکردند ولی پس از قیام

شلمغانی پیرو عقیده او شدند و بهمین جهت قاهر خلیفه در سال ۳۲۱ مأمورینی مخصوص گذاشت تا

خانه های ابو القاسم علی و ابو الحسن محمد را تحت نظر بگیرند.

اوباقی مانندند چه شلمغانی بایشان گفته بود که چون من بکتمان سربکه بر شما نموده‌ام عهد کرده‌ام اگر راز فاش شود از مقام اختصاصی که یافته‌ام محروم و بدوری دوچار خواهم گردید و این مقام مقامی بس عظیم است و بار آنرا جز ملکی مقرب یا پیغمبری مرسل یا مؤمنی ممتحن نتواند کشید، و باین بیانات مطلب را در پیش چشم ایشان بزرگ کرده بود. حسین بن روح کاغذی پسران بسطام نوشت و بر کسانی که بمتابعت قول یا دوستی او قیام نمایند لعن فرستاد و بتبری از او خواند، چون پسران بسطام نوشته را بشلمغانی نمودند بگریه در آمد و گفت که لعن حسین بن روح در حق من متضمن باطنی عظیم است و لعنت در اینجا بمعنی دور گرداندن است و اینکه گفته است لعنه الله غرض او اینست که خداوند مرا از عذاب و آتش دور گرداند. اینک من مقام و منزلت خود را شناختم. پس گونه‌های خود را بر خالک مالید و پسران بسطام را بکتمان این امر خواند.

ام کلثوم میگوید که: «روزی پیش مادر جعفر بن بسطام رفتم دیدم اوزیاده از اندازه در استقبال و تعظیم من کوشید تا آنجا که بقدم من افتاد و بر پایم بوسه داد، من این حرکت او را زشت شمردم و گفتم از این کار دست بدار که کاری ناپسند است و دست او را نگاه داشتم. شروع بگریستن کرد و گفت چگونه خود داری میتوانم که تو خاتون من فاطمه باشی، گفتم چطور؟ گفت ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی پیش ما آمد و گفت سرب دارم که در کتمان آن عهد کرده‌ام و اگر فاش شود معاقب خواهم شد، با و قول دادم که آنرا بر کسی کشف نکنم ولی پیش خود تصمیم داشتم که فقط شیخ حسین بن روح را از آن راز آگاه نمایم، شلمغانی گفت که روح رسول الله بیجسد پدیرت ابو جعفر محمد بن عثمان انتقال یافته و روح امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ابوالقاسم حسین بن روح و روح خاتون ما حضرت فاطمه بی بدن تو [یعنی ام کلثوم] بنابراین چگونه من ترا بزرگ بشمارم. گفتم از این بیان دروغ دست بدار گفت شلمغانی از ما در کتمان این سرب قول گرفته است و میترسم که اگر آن افشا شود بعذاب دوچار شوم و اگر مرا بکشف آن وادار

نمیگردی هرگز آنرا نه بتو و نه باحدی دیگر نمیگفتم . چون از پیش او بیرون آمدم
 بخدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شتافتم و رقه را بر او نقل کردم . چون بمن
 وثوق داشت آنرا پذیرفت و گفت باید دیگر با این زن مراوده نکنی و اگر رقه ای
 بتو نوشت جواب ندهی و فرستاده او را نپذیری و بعد از این بیانات کفر آمیز بملاقات
 او نروی چه این مرد ملعون در دل این جماعت القاء کفر و الحاد کرده و مدعی شده
 است که خداوند در او حلول نموده و با خداوند یکی شده است و این همان قول مسیحیان
 در باب عیسی و عقاید پیروان حلاج است . از این تاریخ بعد دیگر از پسران بسطام
 دوری گزیدم و رشته مراوده با ایشان را قطع کردم و عذرشان را نپذیرفتم و مادرشان
 را نیز ملاقات ننمودم . این خبر در میان آل نوبخت شیوع یافت و حسین بن روح
 يك يك ایشان را دید و لعن شلمغانی را بهريك نوشت و همگی را از دوستی و پذیرفتن
 اقوال و تکلم با او منع نمود سپس توفیق حضرت قائم در لعن و تبری از او بر دست
 حسین بن روح صدور یافت (۱) .

عین این توفیق که حسین بن روح آنرا در تاریخ ذی الحجه ۳۱۲ از محبس خود
 در دستگاه مقتدر خلیفه از جانب امام غایب صادر کرده و برای انتشار در میان امامیه
 پیش ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی فرستاده (۲) در کتاب احتجاج طبرسی و با اختلاف
 روایت در کتاب الغیبه طوسی مندرج است (۳) و ما آنرا عیناً نقل میکنیم :

« عَرَفَ اطال الله بِقَاك وَعَرَّفَكَ اللهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ مِنْ تَنَقُّ بِدِينِهِ وَتَسْكُنَ
 اِلَى نَيْتِهِ مِنْ اِخْوَانِنَا اِذَا اللهُ سَعَادَتُهُمْ بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالسَّلْمَتَانِي عَجَّلَ اللهُ
 لَهُ الثَّقَمَةَ وَلَا اِمَهْلَهُ قَدَارَ تَدَّ عَنْ الْاِسْلَامِ وَفَارَقَهُ وَالْحَدْفِي دِينَ اللهِ وَادَّعَى مَا كَفَرَمَعَهُ
 بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى وَافْتَرَى كَذِباً وَزُوراً وَ قَالَ يَهْتَاناً وَ اِنَّمَا عَظِيماً كَذَبَ الْعَادِلُونَ
 بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَ خَسِرُوا خَسِرَاناً مَبِيناً وَ اَنَا بَرُّنَا اِلَى اللهِ تَعَالَى وَ اِلَى رَسُوْلِهِ

(۱) غیث طوسی ۲۶۳ - ۲۶۵ (۲) ذیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب (۳) احتجاج ص ۲۴۵
 و غیث طوسی ص ۲۶۸ - ۲۶۹ اگر چه تاریخ صدور این توفیق ذی الحجه سال ۳۱۲ یعنی مقارن
 اوایل حبس حسین بن روح است ولی از قرائن معلوم میشود که اجازه انتشار آن اندکی قبل از نجات او
 از حبس که در ۳۱۷ واقع شده صادر گردیده است (غیث طوسی ص ۲۶۸)

صلوات الله عليه و سلامه و رحمته و بركاته منه و لعنناه عليه لعائن الله تنزى في الظاهر منا و الباطن في السر و الجهر و في كل وقت و على كل حال و على كل من شايعه و تابعه و بلغه هذا القول منا فاقام على تولاه كم الله اننا في التوقي و المحاذرة منه علي مثل ما كتبنا عليه ممن تقدمه من نظرائه من الشيعي (۱) و الثيوري (۲) و الهلالي (۳) و البلال (۴) و غيرهم و عادة الله جل ثناؤه و مع ذلك قبله و بعده عندنا جملة و به ثنق و اياه نستعين و هو حسبنا في كل امورنا و نعم الوكيل .

بعد از آنکه لعن شلمغانی بر دست حسین بن روح صادر گردید امامیه بغداد از او دوری جستند و همه حکایت لعن او را در مجالس و محافل نقل میکردند و شلمغانی برای اثبات حقایق خود و معارضة با حسین بن روح و متقاعد کردن امامیه طرفدار او سعی مینمود و کتاب الغیبه خود را در این ایام تألیف کرده و در آن بتعریض حسین بن روح پرداخته و مدعی همقدمی با شیخ ابوالقاسم توبختی در تهیه اسباب کار

(۱) ابو محمد حسن شریعی از صحابه امام دهم و یازدهم بود و او اول کسی است که بعد از امام یازدهم با دعای بایت برخاسته و بالتعاد و کفر منسوب شده و توقیفی در لعن او صادر گردیده است ، بیروان او را شریعه میکوبند و ایشان از فرق غلاة و حلولیه اند (رجوع کنید بکتاب النیة ص ۲۴۸ و مقالات اشعری ص ۱۴-۱۵ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و تبصرة العوام ص ۴۱۹ و احتجاج ص ۲۴۴) .

(۲) محمد بن نصیر ثمیری از اصحاب امام یازدهم بود و پس از وفات امام مدعی مقام ابوجعفر عمری گردید و با دعای نبوت و رسالت برخاست طرفداران او را تشویه میکوبند . ایشان نیز از غلاة و حلولیه اند رجوع کنید برجال کثی ص ۲۲۴ و غیبت طوسی ص ۲۵۹-۲۶۰ و مقالات اشعری ص ۱۵ و تبصرة العوام ص ۴۱۹ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و احتجاج ص ۲۴۴ و صفحات ۱۴۴ و ۱۴۷ از همین کتاب) .

(۳) ابوجعفر احمد بن هلال عبرتانی کرخی (۱۸۰-۲۶۷) از غلاة و از اصحاب امام یازدهم که بعد از وفات آن حضرت منکر و کالت ابوجعفر عمری گردید (برای احوال او رجوع کنید بنبیت طوسی ص ۲۶۰ و رجال کثی ص ۴۳۲-۴۳۳ و رجال نجاشی ص ۶۰-۶۱ و فهرست طوسی ص ۵۰ و احتجاج ص ۲۴۵) .

(۴) ابوطاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام یازدهم و از متکرین و کالت ابوجعفر عمری که خود را بجای ابوجعفر وکیل امام غایب میخوانده است (رجوع کنید بکتاب النیة طوسی ص ۲۶۰-۲۶۱ و احتجاج ص ۲۴۵) .

وکالت و نیابت بوده است ولی اکثریت امامیه بدعاوی او گوش فرا ندادند و در لعن او کوشیدند. (۱)

مقارن واقعه قتل شلمغانی موقعیکه رؤسای شیعه در خانه ابو علی بن مقله وزیر جمع بودند و لعن او را از جانب حسین بن روح نقل میکردند بایشان گفت که بین من و او ملاقاتی ترتیب دهید تا من و او دست یکدیگر را بگیریم، اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و او را نسوخت پس هر چه او در حق من میگوید بجاست. چون خبر این ادعا بر ارضی خلیفه رسید امر داد تا شلمغانی را دستگیر کنند. (۲)

اما دستگیری شلمغانی بسهولت میسر نشد چه ابو علی بن مقله مدتی بامر خلیفه در پی شلمغانی میگشت و چون او پنهان میزیست و از نقطه ای بنقطه دیگر میگریخت عمال وزیر و خلیفه موفق بجلب او نمیشدند تا آنکه بالاخره در شوال سال ۳۲۲ بر او دست یافتند و ابن مقله او را محبوس ساخت و خانه او را جست و از پیروان مهم او مثل حسین بن قاسم بن عبیدالله بن وهب و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیب زبایات و احمد بن محمد بن عبدوس در آنجا مراسلاتی یافت که همه او را بخطابهائی که لایق شان خداوند است خوانده بودند. در محضر خلیفه آن خطوط را بمردم نمودند و صحت آنها باثبات رسید و شلمغانی نیز اقرار آورد که این خطوط از پیروان اوست ولی مضامین آنها را رد نمود و از دین خود دست بر داشته اظهار اسلام کرد.

خلیفه احمد بن محمد بن عبدوس و ابراهیم بن ابی عون را نیز در حضور شلمغانی خواست و امر داد که خداوند خود را بسیلی بزنند. ایشان از این کار خود داری نمودند. چون خلیفه آنانرا باین حرکت مجبور ساخت احمد بن محمد بن عبدوس او را بسیلی زد ولی ابراهیم بن ابی عون را در این اقدام دست بر عشه افتاد و بر ریش شلمغانی بوسه داد و او را بخطابهائی مانند الهی و سیدی و رازقی خواند. راضی شلمغانی را مخاطب ساخته گفت اگر تو دعوی خدائی نداشتی پس این بیانات چیست. او در پاسخ

گفت از ابن اظهارات ابن ابی عون بجای بر من نیست، خدا میداند که من هرگز پیش ایشان خود را خدا نخوانده بودم. ابن عبدوس شهادت داد که شلمغانی دعوی خدائی ندارد بلکه خود را بجای حسین بن روح باب امام منتظر میداند (۱).

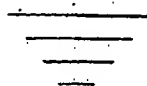
شلمغانی و طرفداران او را بامر خلیفه در حضور قضاة و فقها و کتاب ورؤسای لشکری چند باز محاکمه کردند (۲)، عاقبت حکم قتل او با اتفاق آراء نصیب و صادر گردید. قبل از اجرای این حکم شلمغانی از قضاة سه روز مهلت خواست تا از آسمان یا حکم تبرئه او صادر شود و با دشمنان او بعد از دوچار کردند ولی فقها خلیفه را امر بتعجیل در قتل او کردند و خلیفه دستور داد که در سه شبۀ ۲۹ ذی القعدة سال ۳۲۲ شلمغانی و ابن ابی عون را بضرب شلاق زدند بعد گردن ایشانرا برداشتند سپس جسد ایشانرا بدار آویختند و آخر از همه نعش آن دو نفر را سوخته خاکستر آنرا بآب دجله دادند (۳) و حسین بن قاسم را نیز در آخر ذی القعدة همان سال در شهر رقه کشته سرش را ببغداد آوردند (۴).

عزاقریه بعد از قتل شلمغانی باز دست از دعاوی خود برنداشتند مخصوصاً در خاندان بنی بسطام طرفدارانی از ایشان بودند و بعد از قتل شلمغانی يك نفر بنام بصری جانشینی او را ادعا کرد و مدعی شد که روح شلمغانی در او حلول کرده و او مقام الوهیت دارد و چون او در سال ۳۴۰ مرد از وی اموال بسیاری که عزاقریه باو تقدیم نموده بودند ماند، ابو محمد حسن بن محمد مهلبی وزیر معز الدولة دیلمی را از واقعه فوت بصری و مایملک او خبر کردند، مهلبی امر داد تا ترکه او را مهر و موم نمایند و پیروان او را دستگیر سازند تا کسی که بجانشینی او قیام مینماید چیزی در اختیار نداشته

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲ (۲) برای تفصیل محاکمه ایشان رجوع کنید بکتاب الفرق بین الفرق ص ۲۵۰ که از بعضی اغلاط تاریخی خالی نیست.

(۳) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۷ والفرق بین الفرق ص ۲۵۰ (۴) ابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲ تاریخ قتل شلمغانی را عموم مورخین مثل یاقوت و ابن الاثیر و ذهبی در سال ۳۲۲ نوشته اند ولی در کتاب الغیبة طوسی در ۳۲۴ مذکور است و این ظاهراً صحیح نباشد.

باشد. دفاتری از ایشان بدست آمد که مطالبی از آئین خود بر آنها نوشته بودند، جوانی از ایشان ادعا میکرد که روح علی بن ابی طالب در او حلول کرده و زنی همین دعوی را در باب حلول روح فاطمه زهرا در خود داشت و از نوکران بنی بسطام یکی دعوی داشت که روح میکائیل باو انتقال یافته، مهلبی دستور داد که ایشانرا بگیرند و بسختی تنبیه کنند اما ایشان بمعزالدوله چنین القاء شبیه کردند که از شیعیان علی بن ابی طالب اند معزالدوله امر بخلاص آن جماعت داد؛ مهلبی هم از نرس آنکه مبادا بترك تشیع متهم شود دیگر یایی عزاقریه نشد (۱).



فصل دوازدهم

ابوالحسن موسی بن کبریا

(نیمه اول قرن چهارم)

موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ملقب و معروف باین کبریا نوبختی از علما و منجمین و از رجال اَیام غیبت صغری و از معاصرین شیخ ابوالقاسم حسین بن روح است و ابونصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار و کلای اربعه از او اخبار نایب سوّم امام غایب را روایت می نموده و سه فقره از این اخبار که منقول از ابن کبریا است در کتاب الغیبه طوسی موجود است (۱).

بگفته نجاشی ابن کبریا در نجوم معرقتی کامل داشته و در آن باب از او کلام بسیار باقی است و با وجود علم و عقیده بنجوم مردی متدّین و دارای عقیده ای نیکو بوده و در نجوم نیز تألیفاتی داشته است و یکی از آن جمله کتاب کافی است در احداث از منه (۲).

از سه فقره روایتی که ابونصر هبة الله کاتب مستقیماً یا بواسطه امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمری از ابوالحسن موسی بن کبریا نقل کرده است معلوم میشود که این شخص از معاصرین امّ کلثوم و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بعد از وفات نایب سوّم امام غایب نیز هنوز حیات داشته است.

(۱) صفحات ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰ و جارا الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ نقل از فرج الهموم.

فصل سیزدهم

ابو محمد حسن بن حسین

(۳۲۰-۴۰۲)

ابو عبدالله حسین بن علی بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که در فصل دهم احوال او و پدرش ابوالحسین علی گذشت پسری دارد بنام ابو محمد حسن که در سال ۳۲۰ یعنی شش سال قبل از فوت پدر خود تولد یافته و از او از محدثین و رواة اخبار فرقه امامیه مثل پدر خود و از کتاب و منشیان و از راویان اخبار است چنانکه راوی قسمتی از اخبار و اشعار ابونواس بوده (۱) و ابوالحسین هلال بن محسن صابی کاتب (۳۵۹-۴۴۸) از او بعضی وقایع را روایت مینموده است (۲).

ابو محمد در حدیث بشهادت خطیب بغدادی بیشتر از ابوالحسن علی بن عبدالله مبشر قصاب واسطی و ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی بغدادی (۲۳۵-۳۳۰) مشهور بقاضی تعاملی روایت مینموده و در حدیث شاگردان بسیار داشته و مشهور ترین کسانی که از او روایت میکردند اند اشخاص ذیلند:

۱ - ابو بکر احمد بن محمد بزقانی خوارزمی (۳۳۶-۴۲۵)؛

۲ - ابوالفرج حسن بن علی طنجیری (۳۵۰-۴۳۹)؛

۳ - ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیرفی آذهری (۳۵۵-۴۳۵)؛

۴ - قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی (۳۶۵-۴۴۷)؛

۵ - ابوالقاسم بن الحلال؛

۶ - ابوالحسن احمد بن محمد عتبی (۳۶۷-۴۴۱)؛

و از این جمله سه نفر اول جزء مشایخ حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی

(۳۹۲-۴۶۳) صاحب تاریخ بغداد معروف معدودند و بنابراین خطیب بغدادی بیک

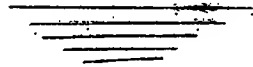
(۱) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۴۳ (۲) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۲۲۹

واسطه شاگرد ابو محمد حسن بن حسین نوبختی بوده و او برای تحقیق عقیده قطعی ابو محمد نوبختی بشاگردان او که استادان خطیب میشده اند توسل جسته و از ابوالقاسم از هری و ابوبکر برقانی در این باب سؤالاتی کرده است. از هری نوبختی را رافضی و زردی المذهب شمرده و برقانی گفته است که نوبختی معتزلی و مایل بتشیع و باتمام این احوال در روایت خود صدوق بوده و ابوالحسن عتیقی او را در حدیث ثقه و مایل باعتزال میدانسته (۱) و خود خطیب بغدادی سماع او را صحیح می‌شمارد (۲) و عین بیانات خطیب را در باب نوبختی سماعی در انساب و ابن الجوزی در المنتظم و ابن کثیر در البدایه و اللّهایة نقل کرده‌اند و قاضی نورالله شوشتری در اینکه ایشان ابو محمد را شیعی متمایل باعتزال شمرده‌اند برایشان تاخته و گفته است که: «اهل سنت چون فرق میان حق و باطل نمیکنند لاجرم شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی از ایشانرا بنام دیگری میخوانند و الا فرق مابین الفرق والقدم و بین الوجود و العدم است (۳)».

این بیانات لابد ناشی از تعصب قاضی نورالله در شیعه تراشی است که بآن اشتهاار کامل یافته و الا بشرحیکه سابقاً نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که يك نفر شیعی متمایل باعتزال یا يك نفر معتزلی متشیع باشد و این امر در تاریخ کلام نظایر بسیار دارد و از آل نوبخت یکی دو نفر دیگر هم بهمین سمت معروف بوده‌اند و از میان معتزله بغداد بسیاری مثل ابو جعفر اسکافی و ابو عبیدالله مرزبانی و قاضی ابوالقاسم تنوخی و ابوالقاسم کعبی بلخی درباره از عقاید خود بشیعه نزدیک و جزء «متشیعه معتزله» شمرده میشده‌اند (۴) حتی ذهبی ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی را هم با اینکه از رؤس متکلمین شیعه اش میدانند باسم معتزلی میخواند (۵).

- (۱) منتظم ابن جوزی (خطی) (۲) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ (۳) مجالس المؤمنین، مجلس ۴
(۴) رجوع کنید بالا تنصاع ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد ج ۲ ص ۱۳۶ و فوات الوفيات ج ۲ ص ۶۸
(۵) تاریخ الاسلام f. 60 b (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

وفات ابو محمد حسن بن حسین نوبختی در روز جمعه دو روز باآخر ذی القعدة
مانده در سال ۴۰۲ اتفاق افتاده و او آخرین کسی است از خاندان نوبختی که ما را
از حال او اطلاع محلی در دست است و بعد از او اثر این خانواده جلیل در ظلمات
تاریخ ناپدید میشود (۱).



(۱) برای احوال او رجوع کنید به تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ و ۴۴۳ و منتظم ابن الجوزی و البدایة
والنهایة در وقایع سال ۴۰۲ و انساب سمانی f. 569b و مجالس المؤمنین، مجلس ۵ و میزان الاعتدال
نهی ج ۱ ص ۲۲۵.

فصل چهاردهم

سایر افراد خاندان نوبختی

غیر از مشاهیر اشخاصی از این خاندان که شرح احوال ایشانرا در فصول سابق از روی منابعی که در دست داشتیم ذکر کردیم نام چند نفر دیگر نیز از این سلاله جلیل در کتب مذکور است که اطلاع ما در حق آنان بدبختانه چندان زیاد نیست حتی سلسله نسب بعضی از آن جماعت را هم با معلومات ناقصی که در این باب داریم نمیتوانیم تعیین کنیم و آن عده بقرار ذیلند :

۱ - ابو عبد الله احمد بن عبد الله بن ابی سهل بن نوبخت ، نواده ابوسهل اول منجم مشهور که از شرای کتّاب بوده و دیوان شعری داشته است شامل صد ورقه (۱) ؛

۲ - حسن بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ، پسر اسماعیل ندیم و جامع اشعار ابو نواس ، از معاصرین ابن شاعر که او را مدح گفته (۲) ؛

۳ - احمد بن ابراهیم ، از رجال اواخر دوره غیبت صغری که منشی مخصوص شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و او جواب مسائلی را که امامیه از شیخ ابوالقاسم نوبختی میپرسیده و شیخ املا میکرد مینوشته است (۳) .

احمد بن ابراهیم ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری نایب دوم امام غایب را در ازدواج خود داشته و جدّه مادری ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب مشهور بوده یعنی مادر ابونصر هبة الله از طرف پدر خود ، یعنی احمد بن ابراهیم ، از خاندان نوبختی و از طرف مادر خویش یعنی ام کلثوم از خاندان ابوجعفر عمری است و ابونصر از جدّ نوبختی خود یعنی احمد بن ابراهیم روایت می کرده (۴) ؛

(۱) الفهرست ص ۱۶۸ (۲) دیوان چایی ابونواس ص ۱۰۵-۱۰۶ (چاپ ۱۳۲۲) و شرح دیوان ابونواس ج ۱ f.189b (۳) غیت طوسی ص ۲۴۲ و ۲۴۴ (۴) غیت طوسی ص ۲۴۲

۴ - ابو جعفر عبد الله بن ابراهيم ، برادر احمد بن ابراهيم مذکور در نمره ۳ (۱)؛

۵ - ابو ابراهيم جعفر بن احمد بن ابراهيم ، پسر احمد بن ابراهيم و برادر زاده ابو جعفر عبدالله که خالوی ابو نصر هبة الله کاتب میشده است (۲)؛

۶ و ۷ و ۸ حسن بن اسحاق کاتب ، گویا پسر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل نوبخت از اصحاب حضرت امام هادی ، و دو پسر حسن بن اسحاق یعنی احمد و محمد که هر دو از معاصرین ابو جعفر عمری و از جمله کسانی بوده‌اند که نام ایشانرا در ردیف اشخاصی که بر رؤیت حضرت امام غائب نایل آمده‌اند می‌بردند (۳)؛

۹ - ابو علی بن جعفر ؛ در کتاب الغیبة شیخ طوسی نام شخصی از آل نوبخت مذکور است با اسم ابو علی بن جعفر نوبختی و معروف به ابن زهومة (۴) که مطابق قراین مذکور در همان کتاب در نیمه اول قرن چهارم هجری می‌زیسته (۴) ، مقصود از عنوان (ابن زهومة) را نفهمیدم ، شاید در متن کتاب چاپی تحریفی وارد شده باشد. در جزء اعلام عربی زهومة هست و در تجارب الامم هم نام کاتبی مذکور است بعنوان (ره‌مه) که او را در سال ۳۲۹ بجکم بابک عدّه دیگر از کُتاب و عمّال و وزیر خود ابو جعفر بن شیر زاد دستگیر کرده (۵) و شاید اگر منابعی دیگر بدست آید بتوان از میان این اطلاعات متفرّق حقیقت مطلب را روشن کرد .

ذکر يك نفر ابو علی نوبختی در ضمن وقایع سال ۳۳۱ در تکملة تاریخ طبری تألیف محمد بن عبد الملك همدانی تاریخی هست و از آن چنین بر می‌آید که ابو علی نوبختی جزء عمّال حاجب سابق بجکم یعنی عدل محسوب میشده و از طرف او که از جانب محمد بن طغج اخشید بر نواحی اطراف فرات علیا و شهر رتبه حکومت می‌کرده در این سرزمین عامل بوده است ولی چون عدل در همین سال بدست کسان ناصر الدولة حمدانی اسیر شد و ماران او امان طلبیدند (۶) ابو علی نوبختی هم از شغل سابق

(۱) غیبت طوسی ص ۲۴۳ (۲) رجوع کنید بصفحه ۱۸۱-۱۸۳ از همین کتاب (۳) کمال الدین ص ۲۴۶ (۴) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۵) تجارب الامم ج ۵ ص ۴۱۰ (۶) حاشیه تجارب الامم ج ۶ ص ۳۹ بنقل از تکملة تاریخ الطبری

افتاد و کمی بعد در خدمت توزون از امرای ترك که در واسط مقیم بود و در همین سال بمقام امیرالامرائی رسید داخل شد و بمقت کتابت او را یافت ولی این شغل هم چندان دوامی نکرد چه پس از قلیل مدتی در همان سال ۳۳۱ توزون نوبختی را معزول کرده مقام دبیری خود را بابو اسحاق قراریطی وا گذاشت (۱).

این ابو علی نوبختی با قرب احتمالات همان ابو علی بن جعفر مذکور در کتاب الغیبة طوسی است و او ظاهراً پسر ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم نوبختی باشد؛
۱۰ - حسن بن جعفر کاتب، که صیقل جاریه امام یازدهم تاییدست سال واندی بعد از رحلت امام در خانه او پنهان میزیسته و بنا برین حسن بن جعفر تا حوالی ۲۸۵ که معتضد خلیفه صیقل را از خانه او بیرون آورد حیات داشته است (۲).

۱۱ - ابو طالب نوبختی، از معاصرین ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) و ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی (مقتول در ۳۲۲). حمزه اصفهانی مقداری از اخبار ابو نواس را (قبل از سال ۳۲۶ که سال سفر سوم حمزه است بیغداد جهت جمع دیوان ابو نواس) از ابو طالب نوبختی گرفته (۳). و این همان کسی است که در سال ۳۲۰ از جانب قاهر خلیفه با ابو یعقوب اسحاق نوبختی برای فروش بعضی از استغالات بوکالت منصوب شده (۴)؛

۱۲ - محمد بن روح نوبختی، از راویان اخبار ابونواس جهت حمزه اصفهانی (۵) که شاید برادر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح باشد؛

این خلکان از شاعری نام میبرد بنام ابوالحسن علی بن احمد بن نوبخت که در شعبان سال ۴۱۶ در مصروفات کرده (۶). معلوم نشد که این شاعر هم از خاندان مشهور نوبختی بوده و یا شخص دیگری است که جد او نام نوبخت داشته است.

(۱) حاشیه تجارب ج ۶ ص ۴۵ (۲) صفحه ۱۰۸ - ۱۰۹ از همین کتاب. (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۲ f. 271 b (۴) صفحه ۱۸۷ از همین کتاب. (۵) شرح دیوان ابونواس ج ۳ f. 281 a-b (۶) این خلکان ج ۱ ص ۴۹۹ (چاپ پاریس)

فصل پانزدهم

فهرست اسامی فرق شیعه

یا

منتسبین بایشان

در خاتمه کتاب مناسب چنین دانستیم که فهرستی القبائی از جمیع فرقی که از میان طایفه شیعه اعم از امامیه یا زیدیه یا غلاة یا فروع این فرق برخاسته اند و یا مقالاتی شبیه بمقالات شیعه داشته و مخالفین این طایفه آنها را بشیعه بسته اند با منابعی که ذکری از ایشان یا از مقالاتشان در آنها مذکور است بدست دهیم تا طالبین این قبیل مباحث را راهنمایی باشد. توضیحاً خاطر نشان میشود که نگارنده این کتاب بخصوص این موضوع را تتبع و استقصا نکرده است تا فهرستی که بدست میدهد جامع و شامل جمیع فرق منسوب بطایفه شیعه باشد بلکه این فهرست فقط حاوی اسامی فرقه هائی است که نگارنده در ضمن تحقیق احوال آل نوبخت بآنها بر خورده و نام ایشانرا یاد داشت نموده است و غرض از ذکر آنها هم در اینجا آن است که بعد ها منتسبین این گونه مسائل آنرا تکمیل کنند و اگر کسانی دیگر در خصوص فرق معتزله و خوارج و اصحاب حدیث و سنت و مرجئه و متصوفه و سایر ملل اسلامی نیز همین روش را تعقیب نمایند بتدریج فهرستی کامل از کلیه فرقه هائی که از اسلام منشعب شده اند و مقالاتی که از طرف ایشان انتشار یافته است فراهم خواهد گردید و این خود خدمتی بزرگ بعلم تاریخ ادیان و معرفت ملل و نحل است و از مطالعه اجمالی آنها میزان قوای فکری و تمایلات نفسانی و درجه استعداد مردم در باب حقایق دینی و اصول عقاید و تظاهراتی که از ملل مغلوبه اسلام در مقابل این آئین بروز کرده معلوم خواهد شد و از نظر تاریخ فکری قوم ایرانی نیز این بحث از شیرین ترین مباحث است چه در تصادم بین دو عنصر ایرانی آریائی که سرشته تعلیمات اخلاقی و دینی مذهب زردشتی با

آئین مانوی و مزدکی و آشنا بمنطق و فلسفه یونان و دارای آداب ملی و قومی خاص بوده و طبعاً با وجود تقبّل اسلام سالهای سال نمیتوانسته است فرا گرفته های خود را بسهولت در خاک کند، همانطور که لشکریان و مبارزان این دو قوم در میدانهای جنگ بایکدیگر دست و پنجه نرم کرده و ایران نظامی و سیاسی محکوم عرب گردیده است، در میدان مجادله افکار و بحث و جدل نیز این محاصره شدیدتر بروز نموده و مدتها هم دوام داشته است. مطالعه فهرست اسامی اکثر فرق منتسب بشیعه و خواندن احوال کسانی که در این راه بتأسیس مذهبی قیام کرده اند بنظری در حکم مطالعه کشمکشهای فکری قوم آریائی نژاد ایرانی است با فکر عرب و مدافعین آن و در غالب آنها حس ایران پرستی اجداد ما که بعموم و نایل در صدد کشیدن انتقام مغلوبیت سیاسی و نظامی خود از عرب بوده و در پی ایجاد افکاری که طبع آریائی ایشان بتواند آنها را بپذیرد میکوشیده اند ظاهر است. اینکه ایرانی در این مبارزه تا چه حد پیشرفت مقصود خویش نایل آمده و دامنه فتوحات او تا چه اندازه وسعت داشته علی العجالة از موضوع بحث ما خارج است. اگر روزگاری تاریخ تمدن اسلامی با نظر فلسفی و از روی بیغرضی و انصاف مقنون شود حلّ این نکته نیز مبسّر خواهد شد و شاید کتاب حاضر ما هم مقداری بروشن کردن این مسئله کمک کند.

برای منابعیکه از فرق مذکور در ذیل آنها ذکر می هست علامات اختصاری ذیل را اختیار می نمائیم:

۱ - مقالات بجای مقالات الاسلامیین و اختلاف المضلین تألیف ابوالحسن

علی بن اسماعیل اشعری؛

۲ - الفرق * الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی؛

۳ - کشی * اختیار معرفة اخبار الرجال تألیف ابو عمر و کشی و انتخاب

شیخ ابو جعفر طوسی؛

۴ - ابن حزم * الفصل فی الاهواء والتخل تألیف ابو محمد علی بن احمد بن حرم

- ٥ - شهرستاني » الملل و النحل تأليف محمد بن عبد الكريم شهرستاني ؛
٦ - غيبت » كتاب الغيبة تأليف ابو جعفر محمد بن حسن طوسي ؛
٧ - كال الدين » كال الدين و تمام النعمة تأليف شيخ صدوق محمد بن بابويه قمي ؛
٨ - فرق » فرق الشيعة كه باسم ابو محمد حسن بن موسى نوبختي بطبع

رسيدہ

- ٩ - تبصرہ » تبصرة العوام في مقالات الانام تأليف مرتضى بن داعي حسيني ؛
١٠ - بيان » بيان الاديان تأليف ابو المعالي محمد بن عبيد الله ؛
١١ - خطط » المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار تأليف تقى الدين

مقرئى

- ١٢ - انساب » كتاب الانساب تأليف عبد الكريم بن محمد سمعاني .
١٣ - منهاج » منهاج السنة النبوية تأليف احمد بن عبد الحلیم مشهور

بابن تيميه .

بقية منابع را هم بتمام اسم نام ميبريم .

الف

از فرق زیدیه (خط ج ۴ ص ۱۷۰، بیان ص ۱۰۲، تبصره ص ۲۲۶ و مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) که گویا تحریفی است از بثریه و در «بثریه» بیاید.

از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر) .

آن طایفه از شیعه که پدوازده امام قائلند در مقابل سبیه یافعت امامیان و ایشان اثنتی عشریه :
 منهم اثنتی عشر قبیلاً و «قطعناهم اثنتی عشرة أسباطاً اماماً» و «ان عدة الشهور عند الله اثنتی عشر شهراً» و میگویند که سال دوازده ماه و کلمه «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» و «علی بن ابی طالب» و «امیر المؤمنین» هر یک دوازده حرف باشند. اسامی دوازده امام پیش طایفه اثنتی عشریه این است : علی بن ابی طالب ، حسن بن علی ، حسین بن علی ، علی بن حسین زین العابدین ، محمد بن علی الباقر ، جعفر بن محمد الصادق ، موسی بن جعفر الکاظم ، علی بن موسی الرضا ، محمد بن علی بن موسی ، ابوالحسن علی بن محمد ، حسن بن علی و مهدی منتظر . این طایفه منتظر ظهور فرزند غایب امام یازدهمند که قبل از رحلت آن امام تولد یافته و پس از یک دوره غیبت شصت و نه ساله با اسم «غیبت صغری» که در آن دوره چهار نفر بین او و طایفه اثنتی عشریه سقی و وکیل بوده و او اسر و دستور های امام غایب را بشکل «توقیع» بایشان میرسانده اند دوره وکالت و غیبت صغری را ختم و دوره «غیبت کبری» را که هنوز نیز دوام دارد شروع نموده است (انساب ۴۱۹ a-b و همین کتاب ص ۵۸ و ۷۴-۷۵ و برای اعتقادات ایشان در باب فروع رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۲-۱۶۳ و امالی صدوق ص ۳۷۹-۳۸۸ و اعتقادات صدوق و غیره).

از فرق امامیه قائل بامامت احمد بن موسی بن جعفر دارای مقاله ای شبیه بقطیبه (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۲ و فرق ص ۷۲) .

از فرق غلاة و ایشان گویند که این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردی است که او را علی الأزدی خوانند و آن علی که امامست او را فرزند نباشد که صانع است (بیان ص ۱۰۸) .

از فرق کیسانیه منسوب باسحاق بن عمرو (مفاتیح العلوم ص ۲۱ و بیان ص ۱۰۸) .

بیروان اسحاق بن زید بن حارث از اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن امام جعفر صادق، از فرق غلاة که علی بن ابی طالب را در نبوت باحضرت رسول شریک میدانستند و طرفدار اباحت و اسقاط تکالیف بودند این فرقه گویا همان شریکیه باشند که بعد ذکر خواهد شد (ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۹-۳۱۰، تلخیص ابلیس ص ۲۲-۲۴) .

اسحاقیه:

از غلاة و از فروع فرقه علیائیه، اصحاب ابویسحق اسحاق بن محمد بن ابان
نخعی کوفی ملقب باجر متوفی سال ۲۸۶ (ص ۱۳۵-۱۳۶ از همین کتاب).

اسماعیلیه:

نام عمومی جمیع فرقی که بامامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق بجای
امام موسی کاظم قائلند و او را که در حیات پدر فوت کرده دارای این

مقام میشناسند. از این فرق جمعی او را زنده و قائم منتظر میدانند و میگویند که خبر فوت او از
جانب امام جعفر صادق بجهت مصلحتی بوده است. فرقی دیگر میگویند که اسماعیل پس از انتخاب
پسرش محمد بامامت فوت کرده و متحد بعد از حضرت صادق امام است. بعضی دیگر از فرق اسماعیلیه
معتقدند که حضرت صادق محمد بن اسماعیل را بامامت منصوب و منصوب نموده. اسماعیلیه را قرامطه
و باطنیه و تعلییه و سبئی و ملاحده نیز میگویند. رجوع کنید بهر يك از این القاب.

اسماعیلیه خالص:

آن فرقه از اسماعیلیه که میگویند که اسماعیل نمیدرد مگر آنکه عالم را
مسخر خود سازد و اداره امر مردم یردازد و او را باشاره پدر خود قائم
و وارث او میدانستند (فرق ص ۵۸).

اصحاب الکساء:

[طرفداران] از فرق علیائیه و معتقد بحلول و غلو که میگویند اصحاب کاه
یعنی پنج تن آل به یک چیز بیش نیستند و روح بالسویه در ایشان حلول

کرده و احدی را بر دیگری فضلی نیست و از روی همین عقیده فاطمه را هم بدون هاء تأنیت فاطمه
نام میدهند (شهرستانی ص ۱۳۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

امامیه:

نام عموم فرقی که بامامت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او
معتقدند و میگویند که دنیا از امام خالی نتواند ماند و منتظر خروج یکی

از علویانند که در آخر الزمان خروج و دنیا را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از عدل
و قسط بر کند. این لقب بیشتر بر طایفه اثنی عشریه اطلاق میشود و مفهوم آن از شیعه محدودتر
است. فرق شیعه را تا اتمام مسمودی هفتاد و سه فرقه و امامیه را سی و سه فرقه تعداد کرده بودند
(مروج الذهب ج ۲ ص ۱۷۸).

امریه:

از فرق غلاة که میگویند علی در امر رسالت یا حضرت رسول شریکست
(تلبیس ابلیس ص ۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

اهل افراط:

یا غلو: فرقی از شیعه که بعضی از ائمه خود را بخداوند تعالی مانند میکنند
(شهرستانی ص ۶۵) - رجوع کنید بنایه.

اهل ایمان:

لقبی که شیعه امامیه بخود میدادند زیرا که فقط خود را مؤمن و بقیه
مسلمانان را مسلم میخواندند (بیان ص ۱۶۲-۱۶۳، تبصره ص ۲۷۰).

و همین کتاب ص ۵۶).

اهل تقریط:

یا مُسَبِّه یا اهل قصیر: فرقی از شیعه که خداوند را بیک تن از مخلوق
تشبیه میکنند (شهرستانی ص ۶۵) رجوع کنید بشبیه.

اهل فترت:

فرقه ای از شیعه امامیه که پس از رحلت امام یازدهم بفترة یعنی خالی
ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند (ص ۱۶۳ از همین کتاب).

عموم فرقی که بیدار حق تعالی در دنیا یا آخرت معتقد بوده‌اند و در میان
 شیعه چند نفر مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم و ابوالقیحیه بر ویت خدا در قیامت
 بیستم سر منسوب شده‌اند (تبصره ص ۴۲۱، ص ۷۸ و ۸۰ از همین کتاب).

ب

بابکیه :

در خرمیه بیاید.

باطنیه :

نام دیگر اسماعیلیه و این اسم را بآن جهت بر این فرقه نهاده بودند که ایشان
 می‌گفتند که هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری هست و باطنی، ظاهر
 بتزله یوست است و باطن بمثابة منز و این آیه را دلیل سازند که «بَابِ بَاطِنِهِ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ
 قَبْلِ الْعَذَابِ» و می‌گفتند که ظاهر قرآن و حدیث در نظر خیال بشکل صوری جلی جلوه میکند در صورتی
 که عتلا آنها را و آموز و اشاراتی بر حقایق نهانی میداند و کسیکه عقلش از غور در مسائل نهانی و اسرار
 و بواطن خود داری کند و بظواهر فانی شود در زنجیر تکلیفات شرعی مقید می‌ماند ولی اگر کسی
 بطن باطن را باید تکلیف از او ساقط میگردد و از زحمت و مشقات آن میرهد و می‌گفتند غرض خداوند
 از این آیه: «وَوَيْضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ایشانند و بیشتر در عراق ایشان را باین
 اسم میخوانده‌اند (تبصره ص ۴۲۴ و تلخیص ابلیس ص ۱۰۸ و بیان ۱۵۹ - ۱۶۱ و غیره).

باقریه :

کسانی که برجست حضرت امام محمد باقر معتقد بوده‌اند (شهرستانی ص ۱۲۵).

بتریه :

از فرق زیدیه (همان ابتریه) که ایشان را صالحیه نیز میخواندند شیعه بقره
 سلیمانیه، اصحاب حسن بن صالح بن حنی و کثیر التواء شاعر معروف

که او را ابتر لقب داده بودند، این فرقه حضرت علی بن ابی طالب را بعد از حضرت رسول افضل مردم
 می‌شمردند و بیعت مردم را با عمر و ابوبکر خطا نمیدانستند و می‌گفتند که آن بیعت حضرت علی انجام
 یافته ولی در باب عثمان و حکم قتل او متوقف بودند و او را کافر نمی‌شمردند و منکر رجعت اموات
 بدنبا بودند و امامت امیر المؤمنین علی را از تاریخ بیعت مردم با او می‌گرفتند (مقالات اشعری ص ۶۸،
 فرق ص ۸-۹، کتبی ص ۱۵۲، انساب f. 65a). رجوع کنید با بتریه.

بدعیه :

از فرق شیعه معتقد بتشییه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰)

برکوکیه :

نام فرقه‌ای از حلوک و بومسلیه در مرو (الفرق ص ۲۴۱ و ۲۴۲).

برایغیه :

از فرق غلاة و از فروغ خطایه، اصحاب بزیغ بن موسی الحائک که بزیغ
 را رسول ابوالخطاب محمد می‌پنداشتند و امام جعفر صادق را خدا میدانستند

و می‌گفتند که آن حضرت در اختیار صورت فعلی بدرم تشیه کرده و معتقد بودند که در میان ایشان
 مردمانی وجود دارند که از جبرائیل و میکائیل و حضرت رسول افضلند و می‌گفتند که هیچکس از

ایشان بشیرد (مقالات اشعری ص ۱۲، فرق ص ۳۹ - ۴۰، شهرستانی ص ۱۳۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، بیان ص ۱۰۷، رجال ابوهلی ص ۳۶۰).

بَسَلَمِیَّة: یا خلائیة از فرق راوندیه یعنی شیمان بنی عباس که امامت را بعد از حسین و محمد بن الحنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سقاچ حق ابوسلمه حقم بن سلیمان خلّاک وزیر و صاحب مؤسس خلافت عباسی میدانستند و هاشم بن حکیم مُقَمَّم صاحب ماه معروف نخشب ابوسلمه را خدا میدانست و میگفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و ۱۷۸، مفتاح العلوم ص ۲۲).

بَشِیرِیَّة: از فرق غلاة و از فروع مفوضه و واقفه، اصحاب محمد بن بشیر اَسَدی، معتقد برنده و قایب بودن امام موسی بن جعفر و نردن و حبس نشدن آن حضرت. این فرقه محمد بن بشیر و بعد از او پسرش سَیِّم را امام میشمرند (فرق ص ۷۰، کُشی ص ۲۹۷ - ۳۰۰، همین کتاب ص ۱۴۵).

بَقَلِیَّة: طایفه ای از قرامطه (صلة عرب ص ۱۲۷ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۱).

بَلالِیَّة: از فرق غلاة (رجوع کنید بصفحه ۲۴۵ از همین کتاب).

بُومُسَلِمِیَّة: از شیمان راوندیه معتقد بامامت ابو مسلم خراسانی و حیات جاوید او، این فرقه جمیع فرائض را ترک کرده و همه چیز را حلال میشمرده اند و ایمان پیش ایشان فقط شناختن امام خود بود. مخالفین ایشان آن فرقه را از فروع خرمیه شمرده اند (فرق ص ۴۱ - ۴۲، تبصره ص ۴۲۲ - ۴۲۳، مقالات اشعری ص ۲۲، الفرق ص ۲۴۲).

بِیَانِیَّة: از فرق غلاة، پیروان بیان بن سَمان تَبِی تَهْدی که ادعای نبوت کرده و معتقد بتناسخ و رجعت بوده و او در ابتدا خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه میدانست بعد راه غلو رفته و امیر المؤمنین علی را خدا شمرده است. بیان از معاصرین امام محمد باقر بوده و در سال ۱۱۹ بقتل رسیده (مقالات اشعری ص ۵ - ۷، فرق ص ۳۰، شهرستانی ص ۱۱۳ - ۱۱۴، الفرق ص ۲۴۱، تبصره ص ۴۱۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۵ - ۱۷۶، و انساب f. 98a، منهاج ج ۱ ص ۲۴۸ و تواریخ معتبر در وقایع سال ۱۱۹).

ت

تَعْلِیْمِیَّة: نام دیگر فرقه اسماعلیّه که میگفتند عقاید را نمیتوان حجت قرار داد و ناچار باید حقایق را از راه تعلیم از معصوم آموخت و در هر عصری باید امامی معصوم و غیر جایز الخطا باشد که دوچار لغزش نشود تا آنچه را که از علم باو میرسد بدیگران بیاموزد. اسماعلیّه را بیشتر در خراسان تعلیمیه میخواندند. (صفحه ۵۵ از همین کتاب و انساب f. 107a و تلیس ابلیس ص ۱۱۲، شهرستانی ص ۱۴۷ و غیره).

تَمِیمَه : یا زَرَّارِیَه از فرق غلاة و مُشَبَّه شیعه اصحاب زَرَّارِیَه بن اَعِین که طم و قدرت و حیات و سم و جگر را برای خدای تعالی حادث میدانسته و در باب امامت نیز از واقعه بوده (مقالات اشعری ص ۲۸ و ۲۶ ، مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، کُشی ص ۸۸-۱۰۷ ، کمال الدین ص ۴۴ ، انساب f. 273b ، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۰) .

ج

جارودیّه : یا سَرَحَوِیَه از فرق زیدیه اصحاب ابوالجارود یا ابوالتخیم زیاد بن الکنذر البَیْدی که میگفتند حضرت رسول امیر المؤمنین علی را بوصف با امامت منصوب کرده نه باسم و مزدوم را در اختیار ابوبکر با امامت و نشناختن وصف امام کافر میدانستند و جارودیّه پس از زید بن علی ، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام میدانستند . بعضی از ایشان میگفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد ، بعضی دیگر محمد بن قاسم علوی صاحب طالقان ری و بعضی دیگر یحیی بن عمر صاحب کوفه را در همین مقام می پنداشتند (مقالات اشعری ص ۶۷ ، شهرستانی ص ۱۱۸ ، کُشی ص ۱۵۰ ، الفهرست ص ۱۷۸ ، انساب f. 119a ، فرق ص ۴۸ ، ۴۹-۱۱۹ ، بیان ص ۱۵۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۴۷ ، تبصره ص ۴۲۶) .

جَریرِیَه : در سلبائیه نیاید .

جعفریه : کسانی که با امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بوده اند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از مؤلفین و متکلمین شیعه بوده (شهرستانی ص ۱۵۲ و الفهرست ص ۱۹۸ و خطط ج ۴ ص ۱۷۷) و این فرقه را نباید با فرقه جعفریه از فرق معتزله یعنی اصحاب جعفر بن حرب و جعفر بن مبسر اشتباه کرد .
جعفریه : نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری که در فروع دین تابع احکام امام جعفر صادق بوده اند .

جعفریه : معتقدین با امامت جعفر کذاب برادر امام یازدهم امامیه بجای فرزند صغیر غایب آن حضرت (ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۶۲ از همین کتاب) .

جَنَاحِیَه : از فرق غلاة ، اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن امام جعفر صادق که بلقب ذُو الْجَنَاحِیْن ملقب بوده ، این فرقه معتقد بودند که علم در قلب عبدالله

مانند علف در صحرا میروید و بتناسخ نیز عقیده داشتند و عبدالله را خدا و رسول میدانستند و بفنای دنیا معتقد بودند و اکل میته و شرب شراب و بعضی محرمات دیگر را حلال میشدند و میگفتند که روح خداوند در صلب انبیا گردیده تا بجدا لله رسیده و عبدالله زنده و همان مهدی قائم منتظر است (مقالات اشعری ص ۶ ، انساب f. 136a ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۲ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶ ، شهرستانی ص ۱۱۲ ، الفرق ص ۲۳۵-۲۳۶ و ۲۴۲) .

جَوَالِیقَیْه: از فرق مشبهه شیعه، اصحاب هشام بن سالم جوالیقی (مفاتیح العلوم ص ۲۰، صفحه ۲۸ از همین کتاب). رجوع کنید نیز به شامیه و مشبهه و اهل رؤیت.

ح

حَارِثِیْه: از فرق کیسانیه و از غلاة اصحاب عبدالله بن حارث مدائنی معتقد بامامت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بعد از ابوهاشم و ایشان میگفتند که هر کس امام را شناخت هر چه بخواهد میتواند بکند (فرق ص ۲۹)، شهرستانی (ص ۱۱۳) این فرق را همان فرقه اسحاقیه منسوب باسحاق بن زید بن حارث انصاری میدانند و میگویند که حارثیه میگفتند که روح عبدالله بن معاویه در اسحاق حلول کرده.

حَرْبِیْه: از فرق کیسانیه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کتبی کوفی بعد از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و معتقد بحلول روح ابوهاشم در او. این طایفه بعد از تصدیق کذب ادعای عبدالله بن عمرو از او برگشته بعد از عبدالله بن معاویه گردیدند و بقیده حارثیه درآمدند (مقالات اشعری ص ۲۲، مفاتیح العلوم ص ۲۲، خطط ج ۴ ص ۱۷۸، بیان ص ۱۵۸، ابن خزم ج ۴ ص ۱۸۷-۱۸۸).

حَسِیْنِیْه: از فرق شیعه و شعبه ای از طرفداران امامت ابو منصور که پس از او پسرش حسین بن ابی منصور را صاحب این مقام میشمرند (مقالات اشعری ص ۲۴).
حَسِیْنِیْه: از فروع فرقه زیدیه که ائمه را چنین تعداد میکرده اند، ۱ - علی بن ابی طالب، ۲ - حسین بن علی، ۳ - زید بن علی بن حسین، ۴ - یحیی بن زید، ۵ - عیسی بن زید، ۶ - محمد بن عبدالله بن حسن و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مرگم را بطاعت خدا بخواند (فرق ص ۵۱-۵۲).

حَلَّاجِیْه: از فرق امامیه حلوائیه، اصحاب ابو منینح حسین بن منصور حلاج یبضائی (صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۶ از همین کتاب و کتب دیگر از تواریخ و ملل و نحل).

حَلَوِیْه: جمیع فرقی که بحلول روح خداوند در آدم و از آدم بانیاه و ائمه معتقد بودند و در میان شیعه چند فرقه مثل یائیه و جناحیه و منصوریه و خطائیه و عزاقریه و حلاجیه این عقیده را داشتند (انساب f173a، الفرق ص ۲۴۱، بعد).

حَلَوِیْه: از غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

خ

خَرْمِیْه: یا خرم دینان یا بابکنیه یا مُحَرِّمَه، اصلاً نام اصحاب بابک خرمی است که در عصر مأمون خروج کرد و بدست افشین سزدار معتصم دستگیر و مقتول شد. چون بعضی از مقالات بومسلمیه و اساعیلیه و غلاة بمعتقدات این فرقه شبیه بوده ایشان را هم

مُحَمَّدِ بْنِ بَابِنِ اسْمِ خَوَانِدَه اَنْد (شهرستانی ص ۱۱۳ و ۱۳۲، تیسره ص ۴۲۲، فرق ص ۳۲، تلخیص ابلیس ص ۱۰۹ و ۱۱۲ انساب f.196a).

یا سُرَخَایَه اصحاب سُرخاب طبری از فرق زیدیه که بکدک مختار بن ابی عید تقفی خروج کردند و چون سلاخی جز چوب (حَسَب) نداشتند باین اسم خوانده شده اند و بعضی گفته اند که چون ایشان چوبه داری را که زید بن علی بر آن آویخته شد حفظ کرده بودند باین اسم خوانده شده اند (مفاتیح العلوم ص ۲۱، انساب f.199b، بیان ص ۱۵۷، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۲۸، منهاج ج ۱ ص ۸).

از فرق قَلَاة و از فروع اسماعیلیه اصحاب ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اَجْدَع کوفی که معتقد بنبوت ابوالخطاب بوده اند و می گفتند که اثمه یس از رسیدن بمقام پیشبری بر تبه الوهیت نیز می رسند و حضرت صادق را خدا می شمردند. ابوالخطاب مامور خلیفه بود و بدست عمال از قتل رسید (مقالات اشعری ص ۱۰-۱۱، فرق ص ۲۷ و ۳۸-۴۰ و ۵۸-۶۰ و ۶۴، رجال کشی ص ۱۸۷-۱۹۹، الفرق ۲۳۶ و ۲۴۲، شهرستانی ص ۱۳۶-۱۳۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶-۱۸۷، منهاج ج ۱ ص ۲۳۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ و کتب تواریخ و رجال معتبره).

از فرق زیدیه اصحاب خلف بن عبد الصمد (مفاتیح العلوم ص ۲۱، بیان ص ۱۵۷).
از فرق شیعه که نیاز را پشت سر غیر امام جایز نمیدانستند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

ذ

از فرق زیدیه اصحاب ذَکِیْر بن صفوان (بیان ص ۱۵۷).
طایفه ای از غلاة شیعه که جبرئیل را منقذ می کردند در اینکه بجای آوردن وحی بحضرت علی بن ابی طالب آنرا بر حضرت زسول نازل کرده (تلخیص ابلیس ص ۱۰۴).

فرقه ای از غلاة شیعه مدعی الوهیت علی بن ابی طالب. این فرقه حضرت رسول را دشنام میداده و ذم می کرده و می گفته اند که حضرت علی، حضرت محمد بن عبدالله را از جانب خود مأمور کرده و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش اذها نموده است و علی بن ابی طالب را باین شکل راضی ساخته که شوهر دختر و مولای او باشد (انساب f.240a، الفرق ص ۲۳۸-۲۳۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

ر

رافضه: در ابتدا اسم فرقه‌ای از مردم کوفه از اصحاب زید بن علی بن حسین بود که چون او امامت مفضول اظهار عقیده کرد از دوز او متفرق شدند و او را ترک گفتند و بهین جهت رافضه خوانده شدند. اهل تسنن عموم فرق شیعه را بعات آنکه امامت خلفای ثلاثه را ترک نموده‌اند رافضه میخوانند. مغیره بن سعید رئیس فرقه مغیره هم پس از آنکه رأی مخصوص خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن ظاهر کرد و شیعه از او رو گرداندند ایشان را رافضه نامید. (فرق ص ۵۴، تبصره ص ۲۷۰ و ۴۱۸. مقالات اشعری ص ۱۶، منهاج ج ۱ ص ۸ و ۱۷۱، تلخیص ابلیس ص ۱۰۲).

راوندیه: اسم دیگر شیعه آل عباس یا عباسیه است که امامت را بارت بعد از رسول الله حق فرزندان عباس عم آن حضرت میدانستند و ایشان اصحاب عبدالله راوندی باشند و باید دانست که این فرقه بهیچوجه با بن الراوندی مشهور نسبتی ندارد. از راوندیه جماعتی نیز بالومیت مفضول خلیفه عقیده داشتند (فرق ص ۴۶-۴۷، مقالات اشعری ص ۲۱، مفاتیح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۴۴۳، ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۱ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۷).

رجعیه: از فرق غلاة شیعه که میگفتند علی بن ابی طالب بر خواهد گشت و انتقام خود را از دشمنان خویش خواهد کشید (تلخیص ابلیس ص ۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

رزامیه: از فرق کیسانیه راوندیه یعنی شیعیان آل عباس اصحاب مردی بنام رزام معتقد بگشته شدن ابو مسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرآ و بعضی نیز از این فرقه بگشته نشدن ابو مسلم و حلول روح خداوند در او عقیده داشتند و این فرقه همان بومسلمیه هستند و مقبضه و میبضه نیز از میان ایشان بر خاسته‌اند (فرق ص ۲۴، مقالات اشعری ص ۲۱-۲۲، انساب f.251b، تبصره ص ۴۲۳، خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

ز

زراریه: رجوع کنید بتباییه.

زیدیه: اسم عمومی جمیع فرقی که بعد از حضرت امام علی بن حسین زین العابدین بجای امام محمد باقر و سر دیگر آن حضرت یعنی زید بن علی را امام میدانستند و چون زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود زیدیه در اصول پیرو اهل اعتزال شده‌اند (رجوع کنید بصفحه ۵۰ و ۷۵ - ۷۶ از همین کتاب).

س

سابه: کسانی که حتی در عصر خلافت حضرت علی بن ابی طالب ابوبکر و عمر را سب میکردند و ابوالسوداء از ایشان بوده است. (رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۲۴۰ الفرق ص ۲۲۵ و خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

سبائیه: با سبیه، اولین فرقه از فرق غلاة طرفداران عبدالله بن سبا که پیش از هر کس باظهار طعن ابوبکر و عمر و عثمان پرداخته و معتقد بحیات جاوید و رجعت حضرت علی والوهیت او بوده اند. امیر المؤمنین علی عبدالله بن سبا را بقتل رساند. فرقه نصیریّه از یازماندگان سبائیه بوده اند (ص ۱۴۷ از همین کتاب، کثی ص ۷۱، فرق ص ۲۰، مقالات اشعری ص ۱۵، تبصره ص ۴۹۶، کتاب الاولال ابو هلال عسکری ۱۹۲۸، بیان ص ۱۰۸، منهاج ج ۱ ص ۲۳۹، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۲۵، الفرق ص ۲۲۳-۲۲۶، شهرستانی ص ۱۳۲-۱۳۳، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۵، سمائی ۴. 288a).

سبعیه: نام دیگر اسماعیلیه و ایشان را بلین جهت سبعیه میگفتند که در باب شمار اثنه بدور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بوده بملاوه تدبیر عالم سفلی را با کواکب سبیه میسر دهند (نلیس ابلیس ص ۱۰۹) رجوع کنید باسماعیلیه و باطنیه و تعلیمیه.

سرحوبیه: از فرق زیدیه، همان چارودیه یعنی اصحاب ابوالجارود زیاد بن منذر ملقب بسرحوب (رجوع کنید بچارودیه).

سرخابیه: رجوع کنید بهضبیّه.

سگاکیه: اصحاب ابوجعفر محمد بن خلیل سگاک از متکلمین شیعۀ امامیه (ص ۸۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۴۹۰).

سلمانیه: از غلاة معتقد بالوهیت سلمان فارسی (مقالات اشعری ص ۱۳).

سلیمانیه: اتباع سلیمان بن جریر از فرق زیدیه، همان جریریّه معتقد باینکه امامت بشوری حاصل میشود و همینکه دوتقر از اختیار امت بر آن اتفاق کردند

شرعی است. امامت مفضول یعنی امامت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و میگفتند که مسلمین باینکه در بیعت امیر المؤمنین علی ترك اصلاح کرده اند فاسق و کافر شمرده نمیشوند (مقالات اشعری ص ۴۸ و الفرق ص ۲۳ - رجوع کنید بجریریّه).

سمطیه: یا سَمِطِیّه یا سَمِطِیّه، اصحاب یحیی بن ابی السبط معتقد بامامت محمد

بسر دیگر امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم و معتقد بامامت پسران محمد (ص ۵۲ از همین کتاب، مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۵، شهرستانی ص ۱۲۶، اکال-الدین ص ۶۰، خطط ج ۴ ص ۱۷۲).

سَنَبَادِيَّةٌ : اصلاً نام پیروان سَنَادِ مجوسی ولی مخالفین غلاة ایشانرا خصوصاً در ری
باین لقب میخواندند (شهرستانی ۱۳۲).

سَيَابِيَّةٌ : از فرق اهل کلام شیعه اصحاب عبدالرحمن بن سیاه از اصحاب امام جعفر
صادق که در باب صفات عالم وحی و قادر و سميع و بصیر از صفات ایزدی
میگفتند که هر چه امام جعفر صادق در این باب بگوید همان صحیح است و قوی دیگر را در این خصوص
صواب نمیدانستند (مقالات اشعری ص ۳۶ و کثی ص ۲۴۷ و رجال استرآبادی ص ۱۹۲).

ش

شَاعِيَّةٌ : از فرق غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

شَاكِيَّةٌ : از فرق مشبهه شیعه (خطط ج ۲ ص ۱۷۰).

شَرِيعِيَّةٌ : از غلاة حلوئیه اصحاب ابوجعفر محمد بن حسین شریعی (تبصره ص ۴۱۹ و ص ۱۳۵
از همین کتاب).

شَرِيكِيَّةٌ : از غلاة شیعه که علی بن ابی طالب را شريك حضرت رسول میشردند
(خطط ج ۴ ص ۱۷۷). رجوع کنید بامریه.

شَلَمْعَانِيَّةٌ : از غلاة حلوئیه، اصحاب ابوجعفر محمد بن علی بن ابی الزافر شلمغانی،
نام دیگر این فرقه عَراقِيَّة است (ص ۲۲۲-۲۳۸ از همین کتاب).

شَيْطَانِيَّةٌ : یا نَعْمَانِيَّة اصحاب ابوجعفر محمد بن نعمان احوال ملقب بیؤمن الطاق یا
شیطان الطاق از متکلمین شیعه امامیه (انساب ۳۴۶a و همین کتاب ص ۷۷).

شِيعَةٌ : اسم عمومی برای جمیع فرقی که بامامت حضرت علی بن ابی طالب گرویده‌اند
و ایشان را ابتدا شیعه علی و بعد از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس

شیعه حلوئیه میگویند. (رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۵-۱۵۷ و صفحات ۴۹، ۵۱ و همین کتاب
و عنوان اثنی عشریه و امامیه).

شیعه عَبَّاسِيَّةٌ : رجوع کنید براوندیه.

ص و ط

صَائِدِيَّةٌ : از غلاة اصحاب صائدهندی از معاصرین حضرت صادق و این شخص و
بیان هندی از فرقه کرئیه بوده و عقیده داشتند که محمد بن الحنفیه مهدی

منتظر است (فروق ص ۲۵ و رجال کثی ص ۱۹۵ و ۱۹۷).

صَبَاحِيَّة: از فرق اسماعیلیه طرفداران حسن صباح (یان ص ۱۶۱، تبصره ص ۴۲۴).
 صَبَاحِيَّة: از فرق شیعه زیدیه و امامیه که ابوبکر را امام میدانستند و میگفتند که
 علی با آنکه افضل است نصی بر خلافت او نیست (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).
 طَيَّارِيَّة: با طَيَّارَه از فرق غلاة منسوب بجعفر طَيَّار (مفاتیح العلوم ص ۲۲، کشتی
 ص ۲۰۸).

ع

عَبَّاسِيَّة: یا شیعه آل عباس یا راوندیه رجوع کنید بر او ندیده.
 عَجَلِيَّة: از فرق زیدیه اصحاب هارون بن سعید عَجَلی که از جهت عقاید شیبه بفرقه
 بتریه بوده اند (فرق ص ۵۰، رجال کشتی ص ۱۴۹ و ۱۵۱).
 عَشَرِيَّة: از فرق مشبهه شیعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).
 عَلَوِيَّة: عموم غلاتی که بحضرت علی بن ابی طالب مقام الوهیت میداده اند و یا رسالت
 را از آن آن حضرت می پنداشتند در مقابل محمدیه (مروج الذهب ج ۲
 ص ۱۴۴، تلخیص ابلیس ص ۲۳).
 عَلَیَاوِيَّة: یا عَلَیَّانَه از فرق غلاة اصحاب علیاء بن ذراع دوسی یا آسَدی که حضرت
 امیر المؤمنین علی را خدا میدانستند و حضرت رسول را پیغمبری میشماردند
 که از جانب او بر سالت آمده و باغلاة دیگر مثل مَخِيسَة و مُحَمَّدِيَّة در پاره ای از عقاید اشتراك داشتند
 و کسی که در انتشار این مقاله سعی بسیار داشت بشار شعیری از ماصرین حضرت صادق بود که خود را
 بنده علی بن ابی طالب و از جانب او رسولی میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با خطایه یعنی اصحاب
 ابوالخطاب در چهار کس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین توافق داشت و میگفت که معنی فاطمه و
 حسن و حسین تلخیص است و غرض حقیقی در این اسامی علی است چه او در امامت بر این سه شخص تقدم
 دارد. علیاویه در اباحت و تناسخ و تعطیل با خمس تفاوتی نداشتند ولی نبوت پیغمبر اسلام و رسالت سلمان فارسی
 را از جانب او چنانکه محمدیه میگفتند قبول نمیکردند بلکه محمد بن عبدالله را بنده علی بن ابی طالب
 میشماردند. محمدیه میگفتند که چون بشار شعیری رسالت سلمان و ربوبیت حضرت رسول را منکر گردید
 بصورت مرغی که عَلَیَاء نام داشت مسخ شد و فرقه طرفدار او بهمین جهت علیانیه خوانده شدند.
 خمس و علیاویه و محمدیه خطایه میگفتند که هر کس خود را بآل محمد منتسب دارد در این ادعا دروغگو
 و نسبت بخدا مقلد است مثل یهود و نصاری در این آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ
 وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ». چه محمد بن عبدالله بعقیده محمدیه
 و علی بن ابی طالب بعقیده علیاویه پروردگارانی باشند که نه از کسی زاده اند و نه ایشانرا فرزندی

باشد (رجال کثی ص ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶) .

عَمَّارِيَّة: از فروغ فطحيه اصحاب عمار بن موسی ساباطی (کثی ص ۱۶۴ و ۱۷۲، نجاشی ص ۲۰۶، مقالات اشعری ص ۲۸) .

عَمَلِيَّة: از فروغ مشبهه شيعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰) .

عَمِيرِيَّة: از غلاة و از فروغ خطايه، اصحاب عَمير بن يابن عَجَلِي که از حيث عقايد شيعه بفرقه بزيه بوده اند ولي برک خود عقیده داشتند و مثل يعمریه امام جعفر صادق را خدا ميدانستند (مقالات اشعری ص ۲۱-۱۳، شهرستاني ص ۱۳۷، الفرق ص ۲۴۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴) .

عَيْنِيَّة: از فروغ غلاة که علي بن ابي طالب را در الوهيت بر محمد مقدم ميداشتند (زجوع کنيد بسيله) .

غ

غَالِيَّة: يا غَلَاة اسم عام جهت عموم فرقي که در حق حضرت رسول يا ائمه بخصوص حضرت علي بن ابي طالب غلو کرده و يا ايشان مقام الوهيت داده اند و از ايشان بعضی

مُحَمَّدِيَّة بوده اند يعنی محمد بن عبدالله را خدا ميشردند و بعضی عَلَوِيَّة طرفدار الوهيت علي بن ابي طالب (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) .

غُرَابِيَّة: از فرق غلاة و از فروغ خطايه که ميگفتند حضرت علي بر رسول الله از غراب يراب شيعه نراست و بهمين جهت جبرئيل بقلط پيش محمد رفته و فرمان رسالت را باو رسانده است (مفاتيح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۱۹، تليس ابليس ص ۱۰۳، الفرق ص ۲۳۸، مقالات اشعري ص ۱۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷، بيان ص ۱۵۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۳) .

غَمَامِيَّة: از غلاة که ميگفتند خدا در هر بهاري بشکل ابر (غمام) بر زمين فرود می آيد و دنيا را دور ميزند (مفاتيح العلوم ص ۲۴) و گویا اين فرقه از فروغ سبائيه بوده اند چه ايشان علي بن ابي طالب را خدا و دز ابر مقيم ميدانستند و ميگفتند که رعد صوت و برق شلاق اوست و هر وقت ياد علي می افتادند برابر صلوات مي فرستادند (انساب f. 288a و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰) .

فوق

فَاطِمِيَّة: از فروغ فرقه بومسليه که پس از قتل ابو مسلم برک او قطع کردند و بامامت دختر او فاطمه گرويدند (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷) .

فَطْحِيَّة: يا اَفْطَحِيَّة، معتدين بامامت عبدالله بن امام جعفر صادق ملقب باَفْطَح الزَّاس يا اَفْطَح الرَّجُلَيْن (فرق ص ۶۵، مقالات اشعري ص ۲۷-۲۸، کثی

ص ۱۶۴-۱۶۵ و ۲۴۵ و همین کتاب ص ۱۴۵۰۵۲ و انساب f. 429b) .

فَطْحِيَّةٌ خَالِصٌ: فرقه‌ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتیکه اکبر آنها پیری نداشته باشد جایز می‌شمردند و بهین نظر بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌نمیداشتند (فرق ص ۹۴، غیت ص ۱۴۰، ۱۶۲ و همین کتاب ص ۱۶۴).

فَاسْمِيَّةٌ: از فرق زیدیه اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطبائی الرّسی (متوفی سال ۲۶۴) از ائمه زیدیه بن صاحب کتبی بر ردّ رافضه و ردّ کتابی منسوب باین المقم (الفهرست ص ۱۹۳ و شرح حال ابن المقم تألیف نگارنده این سطور ص ۶۲-۶۴).

قَرَامِطَه: از فرق اسماعیلی و از غلاما صاحب شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه قتل امامات محدّبن اسماعیل بن امام جعفر صادق و معتقد بزننده بودن و منتظر قیام او. این فرقه می‌گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردیده. (فرق ص ۶۱، تلخیص ابلیس ص ۱۱۰، مقالات اشعری ص ۲۶ و de Goeje, Mémoire sur les Carmathes و کتب ملل و نحل و تواریخ مشهوره).

قَطْعِيَّةٌ: فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل واقفه برحلت امام موسی بن جعفر قطع کرده‌اند و اثنی عشریه از فرق قطعیّه محسوبند (فرق ۶۷، مقالات اشعری ۱۷-۱۸، الفرق ص ۴۹، شهرستانی ص ۱۲۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱).

قَوْلِيَّةٌ: از القاب غلاة در آذربایجان (شهرستانی ص ۱۳۲، تبصره ص ۴۲۳).

كَوْل

کَامِلِيَّةٌ: اصحاب آبی کامل که مردم را در ترک اقتداء بحضرت علی و آن حضرت را در ترک طلب کافر میدانستند و منکر خروج برائمه جور بودند. بشار بن برد شاعر از این فرقه بوده (مقالات اشعری ص ۱۷، تبصره ص ۴۹۶، انساب f. 478a، شهرستانی ص ۱۳۲، الفرق ص ۳۹، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۲، بیان ص ۱۰۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

کَرَبِيَّةٌ: از فرق کیسانیه اصحاب ابوکرب ضریر معتقد بزننده بودن محدّبن الخفیه در جبل رضوی و منتظر خروج او، کثیر شاعر معروف از پیشقدمان فرقه بتریه از این طایفه بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹، فرق ص ۲۰، مفاتیح العلوم ص ۲۱، الفرق ص ۲۷، بیان ص ۱۰۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۸). بعضی هم این فرقه را گریّه و نام مؤسس آنرا ابوکرب ضبط کرده‌اند.

کَسَفِيَّةٌ: همان فرقه منصوریه از فرق غلاة اصحاب ابو منصور عجلای از مردم کوفه که خود را وصی امام پنجم شیعه امام ابو جعفر محدّبن علی باقر میدانسته و ائمه قبل از خود را پیغمبر می‌شمرد و خود نیز ادعای نبوت کرده. اصحاب او می‌گفتند که منصور عجلای باسان صعود کرده و خدا دست بر سر او مالیده و فارسی با او تکلم کرده، آنگاه بر زمین آمده و عقیده ایشان این بود

که آنچه خدا میفرماید که ، «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا قُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ» مراد ابومنصور عجل است و بهین جهت این فرقه را کِسْفَه میخوانده اند (تبصره ص ۱۹۹ ، تلخیص البلیس ص ۱۰۳ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۵ ، مقالات اشعری ص ۹ ، فرق ص ۳۵-۳۴ ، شهرستانی ص ۱۳۵ - ۱۳۶ ، کتبی ص ۱۹۶ ، انساب f. 543b ، الفرق ص ۲۳۴-۲۳۵ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ - ۲۳۹ ، بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶) .

کِیَالِیَه: از فرق شیعه اصحاب آخندین کِیَال که مدعی رسالت و قائمی بوده و مقاله ای خلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از این مقاله تصنیفاتی بهری و فارسی در دست مردم وجود داشته (شهرستانی ص ۱۳۸ - ۱۴۲) .
کِیْسَانِیَه: اسم عمومی جیم فرقی که بامامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر امیر المؤمنین علی عقیده داشتند بنام کِیْسَان که بقول لقب محمد بن الحنفیه و بگفته بعضی دیگر لقب مختار بن ابی عید تقی داعی این مذهب بود و مختار بآن جهت کِیْسَان خوانده شده بود که صاحب شرطه او ابو غمره کِیْسَان نام داشته است و بعضی دیگر کِیْسَان را غلام امیر المؤمنین علی و شاکر محمد بن الحنفیه دانسته اند (مقالات اشعری ص ۱۸ ، یبمد ، فرق ۲۰-۲۱ ، الفرق ص ۲۷ ، یبمد ، شهرستانی ص ۲۰۹ ، بیان ص ۵۵۷ - ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۱) .
کِیْسَانِیَه خُلَص: همان فرقه مختاریه .

کودیه: از اسامی غلاة که در اصفهان باین فرقه مبدادند (شهرستانی ص ۱۳۲) .
کورکیه: از فرق خرمیه و بومسلیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷) ، گویا این کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشد با برکوکیه یکی باشد .
لا عنیه: از فرق غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عائشه را لعن میکردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۲ ، تلخیص البلیس ص ۲۴) .

م

مبارکیه: از فرق اسماعیلی معتقد بامامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق اصحاب مبارک غلام اسماعیل - این فرقه بعد از محمد بن اسماعیل فرزندان او را امام میدانستند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۵۸ ، الفرق ص ۴۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۳) .
میضیه: یا سید جامکان یا مَقْتَبَه از فرق منبّه شیعه و از فروع فرق بومسلیه و بلسیه اصحاب هاشم بن حکیم مَرَوَزی ملقب بمَقْتَم که چون لواء اصحاب او بر خلاف مسوده یعنی طرفداران بنی عباس سفید بوده ایشان را مَقْتَبَه خوانده اند و در بخارا ایشان را سید جامکان میگفتند و هاشم مَقْتَم رئیس ایشان همان است که ماه معروف را که ماه سیام یا ماه نخب میگویند ساخته و ابوریحان بیرونی اخبار او را از کتابی فارسی بهری ترجمه کرده و در

کتاب اخبار میضه و قرامطه از تألیفات خود گنجانده بوده است (مفاتیح العلوم ص ۲۰، انساب ۵۰۶a، الآثار الباقیه ص ۲۱۱، الفرق ص ۲۴۳-۲۴۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، تبصره ص ۴۲۵، ترجمه تاریخ بخارا نرشی ص ۶۳-۷۴).

نام جماعتی از شیعه که منتظر (مترقی) خروج مهدی بودند و در این انتظار در هر عصری یک نفر را بولایت امر بر میگزیدند و او را مهدی می پنداشتند و همینکه او میرد دیگری را باین ست بر میداشتند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸ و تلیس ابلیس ص ۲۴).

عموم فرقی که در توحید بتجسیم قائل بودند و از شیعه نیز جماعتی باین عقیده منسوب شده اند.

فرقه ای از مرجه واصحاب حدیث که بامامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شده و این عقیده را فقط برای پیشرفت کار دین و از راه نصیح اختیار کرده بودند و پس از رحلت امام هشتم بنقیده خود برگشتند. (فرق ص ۷۳).

طرفداران امامت محمّد بن امام علی الهادی (ص ۱۰۹ از همین کتاب).

نام جماعتی از غلاة که حضرت رسول را خدا میدانستند (رجوع کنید بآیه).

از غلاة شیعه منتظر رجعت محمّد بن عبدالله حسن بن امام حسن. این فرقه می گفتند که امام محمّد باقر جانشینی خود را بابو منصور وا گذاشته و این مقام بعد از ابو منصور بآل علی بر میگردد و انتظار رجعت محمّد بن عبدالله بن حسن را بعنوان قائم میکشیدند و از فروع مشربیه بودند (مقالات اشعری ص ۲۴-۲۵، انساب f. 512b و الفرق ص ۴۲-۴۳ و ۲۳۲).

رجوع کنید بخرمیه.

یا کیسایه خلص اصحاب ابواسحاق مختار بن ابی عبید ثقفی داعی فرقه کیسایه (فرق ص ۲۴ و ۲۵، بیان ص ۱۰۸، الفرق ص ۳۱-۳۲، بخارا الانوار ج ۱).

فرقه ای از غلاة شیعه که می گفتند جبرئیل در فرود آوردن وحی خطا کرده (خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

فرقه ای از غلاة که می گفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر فقاری و عمر بن امیه صبری از طرف خداوند مأمور اداره مصالح عالمند و سلمان مقام رسالت میدادند (کشی ص ۲۰۳، رجال استرآبادی ص ۲۲۰، بنقل از رجال ابن التضایری).

از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴).

از القابی که مخالفین یعضی از فرق غلاة میدادند مخصوصاً درری (شهرستانی ص ۱۳۲).

- مستثنیه:** از فرق مشبهه شیعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).
- مسوده:** اصحاب دولت بنی عباس (رجوع کنید بر او ندبه و ص ۶۰ از همین کتاب)
- مشبهه:** عموم فرقی که در توحید بنشیه قائل بوده و از شیعه نیز جداعتی را باین عقیده منتسب کرده اند.
- معتزله شیعه:** کسانی از معتزله که با شیعه در مسئله امامت قریب العقیده بوده و یا شیعیانی که در بعضی از اصول عقاید باهل اعتزال نزدیک میشده اند (صفحات ۱۰۲۰، ۱۰۲۸، ۱۰۲۸ از همین کتاب).
- معتزله:** لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره بفرقی که از خداوند تفی اسماء وصفات میکردند میداده و باطنیه بیشتر باین اسم خوانده شده بودند (منها ج ۱ ص ۲۴۱)
- معمریه:** از فرق غلاة و از فروغ خطایه اصحاب مغیر بن حثیم که خود را جانشین ابوالخطاب رئیس فرقه خطایه میدانسته و مدعی مقام نبوت بوده. این فرقه نیز مثل جناحه بتجلیل محرمات و تناسخ عقیده داشتند و معمرا مثل ابوالخطاب می پرستیدند و نماز را نیز ترك گفته بودند. (مقالات اشعری ص ۱۱، فرق ص ۳۹ - ۴۰، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، شهرستانی ص ۱۲۷).
- مغیریه:** از فرق غلاة اصحاب مغیره بن سعید عجلّی که بعد از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امام می پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را بعنوان مهدی داشتند. مغیره در آخر کار ادعای نبوت کرد و خالد بن عبدالله قسری او را کشت (مقالات اشعری ص ۶ - ۷ و ۲۳، فرق ص ۵۵، تلبیس ابلیس ص ۹۲، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸، الفرق ص ۲۲۹-۲۳۳، شهرستانی ص ۱۳۴-۱۳۵، خطط ج ۴ ص ۱۷۶، و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰۹ و انساب f. 538b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸ و کشف ص ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۹۶، ۱۹۷ و تواریخ معتبر).
- مفضلیه:** کسانی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر ترجیح می نهادند (رسائل ابن تمیظه ج ۱ ص ۲۴).
- مفضلیه:** از فرق موسویه، اصحاب مفضل بن عمر و جعفری کوفی (مقالات اشعری ص ۲۹، شهرستانی ص ۱۲۶-۱۲۷، و کشف ص ۲۰۶-۲۱۱).
- مفضلیه:** از غلاة خطایه اصحاب مفضل صیرفی معتقد بالو هیئت امام جعفر صادق که چون امام از ابوالخطاب بتری جست ایشان نیز با خطایه مخالف شدند (مقالات اشعری ص ۱۳، الفرق ص ۲۳۶، شهرستانی ص ۱۳۷، خطط ج ۴ ص ۱۷۴).
- مفوضه:** یا مقوضه از فرق شیعه که امور تکوینیّه عالم و مسائل تشریعیّه را بحضرت رسول یا یکی از ائمه مفوض میدانستند یا کسانی که در مقابل جبریه انسان را

مختار نفس خود میسر دهند و فر این مورد معانی فاسده تفویض بنفس یعنی استقلال و استبداد و سلب قدرت از خداوند را در ملک خود اراحه میگردند و جمعی از ایشان میگویند که خداوند محدثین عبدالله را خلق کرد و تدبیر عالم را باو وا گذاشت و وا گذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند ایجاد کرده ، سپس محدث تدبیر عالم را بحضرت علی تفویض کرده و علی مدبّر ثالث است (فرق ص ۲۱ ، انساب f.528b ، تلیس ابلیس ص ۲۴ و ۱۰۳ ، الفرق ص ۲۳۸ ، تبصره ص ۴۲۱ ، خط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تعریفات جرجانی ص ۹۸) .

مقنعه: رجوع کنید بمقنعه .

ملا حیده: نام دیگر اسماعیلیه رجوع کنید باسماعیلیه .

مطوره: اسم دیگر واقفه و این اسم را موقعیکه یونس بن عبدالرحمن قی و ابوالحسن علی بن اسماعیل بن میثمی متکلمین امامیه باواقفه مناظره میکردند ابوالحسن میثمی تمار از راه طعن برایشان نهاده و خطاب باواقفه گفته است که شما مثل کلاب ممطوره (سگهای باران خورده) باشید و امامیه این عنوان را جفظ کردند .

منصوریه: رجوع کنید بکسوفیه .

منهالیه: از مشبهه شیعه ، اصحاب منهال بن میدون (خط ج ۴ ص ۱۶۹) .

موسائیه: یا موسویه طرفداران امامت امام موسی بن جعفر کاظم و منتظر رجعت آن حضرت که از فرق غلاة واقفه محسوب میشوند (انساب f.544b و الفرق ص ۴۶) .

مولفه: فرقه ای از اصحاب امام رضا که پس از رحلت آن حضرت مجدداً برای واقفه برگشتند با اینکه درابتدا برحلت امام موسی کاظم و امامت حضرت رضا قائل شده بودند (فرق ص ۷۲) .

میمیه: از فرق غلاة که امیر المؤمنین و حضرت رسول هردو را نبی میدانستند ولی محدثین عبدالله را در الوهیت مقدم میسر دهند درمقابل عیبه که این حق تقدم را بعلی نسبت میدادند (شهرستانی ص ۱۳۴ ، خط ج ۴ ص ۱۷۷ ، رجوع کنید بحمیدیه) .

میمونیه: از فرق اسماعیلی اصحاب عبدالله بن میدون قداح (الفهرست ص ۱۸۶) و این فرقه را نباید با فرقه میدونیه از فرق عجاره خوارج اشتباه کرد .

ن و و

ناصریه: از فرق اسماعیلیه ، پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو شاعر مشهور فارسی و داعی مذهب اسماعیلی در ماوراء النهر و خراسان و طبرستان (بیان ص ۱۶۶ و تبصره ص ۴۲۰) .

- تحلیه:** اصحاب حسن بن علی خطی که امامت را فقط در اولاد امام حسن صحیح میدانستند و در افریقای شیلی و مرکزی بودند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۲)
- ناووسیه:** از فرق شیعه امامیه قائل بحیات جاوید و امامت امام جعفر صادق و منتظر ظهور آن حضرت بعنوان مهدی، بیرو شخصی از مردم بصره بنام
- عجلان بن ناووس (فرق ص ۵۷، مقالات اشعری ص ۲۰، انساب f.552a؛ شهرستانی ص ۳۲۶، غیت ص ۲۰، الفهرست ص ۱۹۸، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰).**
- لصیریه:** از فروع فرقه سبائیه و اسحاقیه و نبریه، اصحاب شخصی بنام نصیر (انساب f.562b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۸، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸، ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰۹).
- زده:** از فرق زیدیه، اصحاب نیمین بنان، این فرقه امیر المؤمنین علی را بعد از حضرت رسول افضل تائب میدانستند با این حال میگفتند که مسلمین در ترک بیعت آن حضرت یعنی ترک اهلکار نیستند بلکه خطا کارند. از عثمان و مخالفین علی تبری میجویند و ایشان را کافر میسر دند (مقالات اشعری ص ۶۹).
- نفیسیه:** از فرق امامیه (رجوع کنید به صفحه ۱۵۲ و ۱۶۴ از همین کتاب).
- نمیری:** از غلاة اصحاب محمد بن نصیر نمیری. رجوع کنید به صفحه ۲۳۵ از همین کتاب.
- نور ساعیه:** از فرق خرمیه و بومسلیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷ چاپ مصر).
- واقعه:** اسم عام برای هر کسی که بر خلاف جهود در یکی از مسائل امامت در قبول رأی اکثریت توقف میکرد مثلاً جماعتی از معتزله مثل ابوعلی جبائی و برش ابوهاشم را که نه علی بن ابی طالب را بر سایر صحابه و نه سایر صحابه را بر او افضل میدانستند و اقی میخواندند (فصول سید مرتضی)، همچنین کسانی را که بعد از رحلت امام یازدهم در میان امامیه نه امامت جعفر برادر او را پذیرفتند نه امامت یسر غایب منتظر او را. اصطلاحاً نام عموم فرقی است از شیعه که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شده و امامت را بآن حضرت ختم و در این بابت متوقف مانده اند. امامیه فرقه اخیر را معطوره میخوانند (مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۸، رجال کسینی ص ۳۸۴ - ۲۸۸، شهرستانی ص ۱۲۷).
- ه:**
- هاشمیه:** از فرق راوندیه عباسیه، اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه که بعد از او امامت را با اولاد عباس منقل میدانستند. بعقیده این فرقه امام هر چیز را میداند و در جمیع امور مانند حضرت رسول است و کسی که امام را نشانند مثل این است که خدا را نشانخته و کافر باشد (فرق ص ۴۶).

از راوندیه، طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب هم حضرت رسول باری
هر یزیدیه: و معتقد بولایت و عظمت مقام ابومسلم خراسانی و غلو در حق عباس و اولاد
او (فرق من ۴۲، خطط ج ۴ من ۱۷۳، تبصره من ۴۲۲) این فرقه را عباسیه خلص نیز میخواندند
و ایشان اصحاب ابوهیره راوندی بودند.

از فرق اهل کلام و از مشبهه شیعه شامل دو طایفه، هشامیه اول اصحاب
هشام بن الحکم و هشامیه ثانی اصحاب هشام بن سالم جوالیقی (= جوالیقیه)
و این دو فرقه را نباید با هشامیه معتزله اصحاب هشام بن عمرو الفوطی اشتباه کرد (انساب ۴۵۹۰b، تبصره
من ۴۱۹، الفرق من ۴۷-۲ و ۲۱۵-۲۱۶، مقالات اشعری من ۲۶، خطط ج ۴ من ۱۶۹).
اصحاب احمد بن حلال غیر تائی (رجوع کنید بصفحه ۲۴۰ از همین کتاب
هلالیه: و کئی من ۴۲۲).

ی

از فرق شیعه که میگویند فرزندان امام حسین همگی در موقع اقامه نماز مقام
یزیدیه: امام دارند و تا یکی از ایشان باقیست چه فاجر باشد چه صالح نماز پشت سر
غیر ایشان جایز نیست (تلیس ابیس من ۲۴)

از فرق شیعه امامیه معاصرین ابومحمد هشام بن الحکم (کئی من ۱۷۲،
مقالات اشعری من ۴۹).

از فرق زیدیه پیروان یعقوب بن علی کوفی که ابوبکر و عمر را ولی
خود میشمردند ولی از کسانی هم که از این دو خلیفه تبری داشتند تبری
نیستند و منکر رجعت اموات بودند و از معتقدین باین عقیده نفرت میورزیدند (مقالات اشعری
من ۶۹، الفرق من ۲۴، مروج الذهب ج ۲ من ۱۴۴ چاپ مصر).

از فرق غلاة شیعه اصحاب محمد بن یعقوب، گویا همان فرقه غسالیه که
یعقوبیه: میگویند که امیر المؤمنین علی در میان ابر بدنیا میآید (یان من ۱۵۷).

همان معریه (مقالات اشعری من ۱۱).

از فرق زیدیه اصحاب محمد بن یحیی کوفی (مروج الذهب ج ۲ من ۱۴۴)

از مشبهه شیعه اصحاب ابومحمد یونس بن عبدالرحمن قی از متکلمین امامیه
یونسیه: (صفحه ۸۲ از همین کتاب، خطط ج ۴ من ۱۶۹ و ۱۷۲ انساب ۴۶۰۳b)

تبصره من ۴۲۰، الفرق من ۵۴-۵ و ۲۱۶، مقالات اشعری من ۳۰، تعریفات جرجانی من ۱۱۴ و این
فرقه را نباید با یونسیه از فرق مرجئه اصحاب یونس شمیری اشتباه کرد.

منابعی که در نوشتن این کتاب بآنها مراجعه شده

اسم مؤلف	اسم کتاب	عدد مجلدات و محل و سال طبع
ابن ابی اصیبعه ابن ابی الحدید (عزالدین) ابن ابی طاهر (احمد بن ابی طاهر طیفور) ابن الاثیر (عزالدین) ابن تبیته (تقی الدین احمد بن عبدالحلیم)	عیون الانباء فی طبقة الاطباء شرح نهج البلاغه کتاب بغداد الکامل فی التاريخ مجموعه رسائل	۲ ج مصر ۱۲۹۹-۱۳۰۰ ۴ ج مصر ۱۳۳۰ ۶ لایپزیک ۰۱۹۰۸ م ۱۲ ج مصر ۱۲۹۰ ۲ ج مصر ۱۳۲۲
« «	منهاج السنة النبویة فی قضیة کلام الشیعة والقدریة کتاب الاذکاء	۴ ج مصر ۱۲۳۱ ۱ ج مصر ۱۳۰۴
ابن الجوزی (ابوالفرج عبدالرحمن)	المنتظم (خطی)	نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران
« «	تقدیر العام والعلما یا لمیس ابلیس	۱ ج مصر ۱۳۴۰
حر عاملی (محمد بن حسن) ابن حمز ظاهری (علی بن محمد) حسین بن رضا حسینی ابن خردادبه (عبیدالله بن عبیدالله)	امل الاّمل فی ملایجیل عامل (خطی) الفصل فی الملل والاهواء والنحل نخبة المقال فی علم الرجال المسالک والممالک	نسخه متعلق بکارنده چاپی ذیل رجال استرآبادی و ابوعلی ۵ ج مصر ۱۳۱۲-۱۳۲۱ ۱ ج طهران ۱۳۱۳ ۱ ج لیدن ۰۱۸۸۹ م
ابن خلکان (قاضی شمس الدین احمد برمکی) « « ابن الزومی (علی بن الباس) « « ابن شهر آشوب (محمد بن علی سروی)	وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان « « « دیوان اشعار « « مناقب الطالیین	۲ ج طهران ۱۲۸۴ ۱ ج یاریس ۰۱۸۴۲ م ۱ ج مصر ۱۳۳۵ ۳ ج مصر ۰۱۹۲۴ م ۴ ج بمبئی ۱۳۱۳
« «	«	۱ ج طهران

سیدین طاوس (رضی الدین)	فرج المہموم (خطی)	نسخہ متعلق بکتابخانہ آستانہ رضویہ مشہد
ابن الطقطقی (فخر الدین محمد بن علی)	الفخری فی الآداب السلطانیہ والدول الاسلامیہ	۱ ج مصر ۱۳۴۰
ابن العبری (ابوالفرج اللطیف)	تاریخ مختصر الدول	۱ ج بیروت ۱۸۹۰ م
ابن الفوطی (کمال الدین عبدالرزاق)	الحوادث الجامعہ	۱ ج بغداد ۱۳۰۱
ابن القارح (ابوالحسن علی بن منصور)	رسالة الى ابي العلاء المعری	در جزء مجموعہ رسائل البلقاء (ص ۲۰۰-۲۰۱) مصر ۱۳۲۶
ابن قتیبہ (عبدالله بن مسلم الدینوری)	الشعر والشعراء	۱ ج لندن ۱۸۷۵ م
ابن کثیر (اسمعیل بن عمر شامی)	البداية والنهاية	(خطی)
ابن منظور (جمال الدین محمد بن مکرم مصری)	اخبار ابي نواس	۱ ج مصر ۱۳۴۳
ابن التمیم (ابوالفرج محمد بن اسحاق وراق بغدادی)	« (خطی) »	نسخہ متعلق بآقای آقا سید عبدالرحیم خلغالی
« »	کتاب الفهرست	۱ ج لایپزیک ۱۸۷۱ م
« »	« بآملحات »	۱ ج مصر ۱۹۲۱ م
ابن واضح یعقوبی	« البلدان »	۱ ج لندن ۱۸۶۱ م
ابوتام (حید بن اوس طائی)	دیوان الحماسة	۴ ج مصر ۱۲۹۶
ابوالحجاج بلوی (یوسف بن محمد)	الف باء	۲ ج مصر ۱۲۸۷
ابوعلی کربلائی (محمد بن اسمعیل)	منتہی المقال فی احوال الرجال	۱ ج طهران ۱۳۰۲
ابوالفرج اصفہانی (علی بن الحسین الاموی)	کتاب الاغانی	۲۰ ج قاہرہ ۱۹۰۵ م
ابوالمعالی محمد بن ہبیدالله	یان الادیان	در جزء منتخبات فارسی شفر
ابونواس (حسن بن ہانی)	دیوان اشعار	۱ ج ۱۳۱-۱۷۱ (ص)
استرآبادی (میرزا محمد)	« »	۱ ج مصر ۱۸۹۸ م
اشمری (ابوالحسن علی بن اسماعیل)	منہج المقال فی علم الرجال مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین	۱ ج طهران ۱۳۰۲
		۲ ج استانبول ۱۹۲۹ م

١ ج مصر ١٩٢٨ م	معجم المطبوعات العربية والعربية	البان سركيس (يوسف)
١ ج بيروت ١٩١١ م	ديوان اشعار	بختری (ابو عبادة وليد بن عبيد)
٢ ج ١٩١٠ م	ديوان الحساس	« « «
١ ج قاهره ١٣٢٨	الفرق بين الفرق	ابو منصور عبدالقاهر اشعري
		شدادی
١ ج لايزريك ١٩٢٣ م	الآثار الباقية	ابورحان احمد بن محمد البيروني
١ ج كونا ١٨٨٧ م	تحقيق مال الهند من نقالة	« « «
٢ ج استانبول ١٢٧٧	شرح مقاصد الطالبين	فتنازاني (ملا سعاد الدين)
١ ج طهران ١٣١٨	نقد الرجال في علم الرجال	نقريشي (سيد مصطفى الحسيني)
١ ج مصر ١٩٢١ م	نشوار المعاصرة	تنوخي (قاضي ابو علي محسن)
١ ج لندن ١٩٠٠ م	كتاب الغلاء	جاحظ (عمرو بن بحر)
١ ج مصر ١٣٠٦	كتاب التشرقات	جرجاني (مير سيد شريف)
٢ ج استانبول ١٢٣٩	شرح مواقف	« « «
١ ج صيدا ١٣٣١	السيرة و فنون الاسلام	سيد حسن صدر
نسخة كتابخانه آي پارس بنشانه	شرح ديوان ابونواس (خطي)	حمزة بن حسن اصفهاني
arabe 4829	جلد اول	« « «
4830	جلد دوم	« « «
4831	جلد سوم	« « «
١٤ ج مصر ١٣٤٩	تاريخ بغداد	خطيب شدادی (ابوبكر
		احمد بن علي)
٤ ج مصر ١٢٩٦	شرح ديوان حماسه	خطيب تبريزي (جعبي بن علي)
٧ ج لايبزيك ١٨٣٠ -	كشف الظنون	حاج خليفة كاتب چلبی
١٨٥٨ م		
١ ج مصر ١٣٤٢	مفاتيح العلوم	خوارزمي (ابو عبد الله محمد بن
		احمد)
١ ج مصر ١٣٤٤	الاتصار	ابو الحسين خياط (عبدالرحيم
		بن محمد)
١ ج طهران ١٢٨٧	روضات الجنات	ميرزا محمد باقر خونساري
٢ ج مصر ١٣٠٦	حياة الحيوان الكبرى	دميري (كمال الدين محمد بن
		موسي)
٢ ج لندن ١٨٨٨ و ١٩١٢ م	الاخبار الطوال	دينوري (ابو جعفر احمد بن داود)
٣ ج مصر ١٣٢٥	ميزان الاعتدال في نقد الرجال	ذهبي (شمس الدين محمد)

نسخة كتابخانه ملی پاریس بنشانه 1581 arabe	تاریخ الاسلام (خطی)	ذمبی (شس الدین محمد بن احمد)
۱ ج گونا ۱۸۴۸-۲۰۴۰	آثار البلاد و اخبار العباد	ذکریائی قزوینی
۱ ج لندن ۲۰۱۹۱۲	کتاب الانساب	سمعی (عبدالکریم بن محمد)
۱ ج مصر ۱۳۲۶	بنیه الوعاه فی طبقات اللغویین والتعاه	جلال الدین سیوطی
۱ ج لندن ۲۰۱۸۳۹	طبقات المفسرین	‘ ‘
۱ ج لایپزیک ۲۰۱۹۲۲	الملل والتعل	شهرستانی (محمد بن عبدالکریم)
۱ ج لندن ۲۰۱۹۰۴	تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء	صابی (هلال بن محسن)
۱ ج بیروت ۲۰۱۹۱۲	طبقات الامم	قاضی صاعد اندلسی
۱ ج تبریز ۱۲۹۷	اعتقادات	شیخ صدوق (محمد بن بابویه)
۱ ج طهران ۱۳۱۱	کمال الدین و تمام النعمه	‘ ‘
۱ ج طهران ۱۲۷۰	عیون اخبار الرضا	‘ ‘
۱ ج طهران ۱۳۰۰	کتاب الامالی	‘ ‘
نسخة کتابخانه ملی پاریس بنشانه arabe 4836	کتاب الاوراق (خطی)	صولی (ابوبکر محمد بن یحیی)
۱ ج طهران ۱۳۰۲	کتاب الاحتجاج	طبرسی (ابومفضول احمد بن علی)
۱۲ ج لندن ۱۸۷۶-۱۹۰۱ م	تاریخ الامم و الملوک	طبری (ابوجعفر محمد بن جریر)
۱ ج طهران ۱۳۲۱	مجمع البحرین و مطلع الثیرین	طریحی (فخر الدین نجفی)
۱ ج طهران ۱۳۱۷	عده الاصول	شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن حسن)
۱ ج تبریز ۱۳۲۲	کتاب النبیة	‘ ‘
۱ ج کلکته ۱۸۵۳ م	فهرست کتب الشیعه	‘ ‘
۱ ج کلکته ۱۸۴۵ م	اصطلاحات الصوفیه	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی
نسخة کتابخانه ملی پاریس بنشانه 5985 arabe	کتاب الاوائل (خطی)	ابو هلال عسکری (حسن بن عبدالله)
لندن ۲۰۱۸۹۷	صلة تاریخ الطبری	عرب بن سعید قرطبی
نسخ متعلق باستانه و کتابخانه مجلس و آقاي شیخ الاسلام زنجانی	انوار الملکوت (خطی)	علامه حلی (حسن بن مطهر)
۱ ج طهران ۱۳۱۱	خلاصه المقال فی علم الرجال	‘ ‘
۱ ج تبریز ۱۲۶۸	الفین	‘ ‘
۱ ج لایپزیک ۲۰۱۹۰۴	اخبار الحکماء	قطعی (جال الدین علی بن یوسف)
۴ ج مصر ۲۰۱۹۲۵	زهر الاداب و نثر الالباب	فیروانی (ابو اسحاق حصری)
۱ ج طهران ۱۳۰۷	کنز الفوائد	کراچکی (ابوالفتح محمد بن علی)

ج ۱ مصر ۱۲۲۶	رسائل البلاء	محمد كرد علي
ج ۱ بیثی ۱۲۱۷	معرفة اخبار الرجال	کشی (ابو عمرو محمد بن عمر)
ج ۱ طهران ۱۲۸۱	اصول کتافی	کلینی (محمد بن یعقوب)
ج ۱ کلکه ۱۲۳۰	مکتشف العجب والاسرار	کتوری (احیاز حسین)
ج ۲ طهران ۱۳۰۱	هنر لیساء الکتاب والاسفار	مجلسی (محمد باقر اصفهانی)
ج ۱ طهران ۱۲۶۹	بحار الانوار	« « «
ج ۲ بغداد ۱۳۴۸	النساء والعالم ج ۱۴ بحار	محمد مهدی اصفهانی
ذیل قصص الملک طهران ۱۳۳۷	احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه	مرقزی بن داعی الحسینی
ج ۱ مصر ۱۳۴۳	تبصرة العوام فی مقالات الانام الموشح	مرزبان (ابو سعید الله)
ج ۱ لندن ۱۸۹۳-۲۰۴	التقیه والاشراف	مسعودی (ابو الحسن علی)
ج ۱ پاریس ۱۸۶۱-۲۰۷۱	مروج الذهب	« « «
ج ۲ مصر ۱۲۸۲	« « «	« « «
ج ۳ لندن ۱۹۱۳-۱۹۱۲	تجارب الامم	ابو علی مسکویه
ج ۵ و ۶ مصر ۱۳۲۴	« « «	« « «
ج ۱ بیثی ۱۲۰۳	ارشاد الطالبین	فاضل مقداد
ج ۱ تبریز ۱۲۹۶	شرح باب حادی عشر	« « «
ذیل تعریفات جر بلانی چاپ شده	اصطلاحات الصوفیه	حمید الدین بن عربی
ج ۳ پاریس ۱۸۹۹-۱۹۰۶ م	البداء والتاریخ	مقدسی (مظهر بن طاهر)
ج ۱ برلین ۱۳۴۱	زاد المسافرین	ناصر خسرو
ج ۱ بیثی ۱۳۱۷	کتاب الرجال	نجاشی (احمد بن علی)
ج ۱ طهران ۱۲۸۱	شرح اشارات	غواجه نصیر الدین طوسی
نسخه متعلق بنکارنده	مجالس المؤمنین (خطی)	قاضی نور الله شوشتری
نسخه مکتبخانه ملی پاریس	تکملة تاریخ الطبری (خطی)	همدانی (محمد بن عبد الملك)
بنشانه ۱۴۶۹ arae	« « «	تاریخی
نسخه متعلق بنکارنده	تجارب السلف (خطی)	هندو شاه کیرانی تخبجوانی
ج ۷ لندن ۱۹۰۹-۱۹۱۶ م	معجم الادیاء	یاقوت حموی
ج ۱ لایپزیک ۱۸۶۶-۲۰۷۲ م	معجم البلدان	« « «
درجه قطعات تاریخ عرب	کتاب البیون	« « «
لندن ۱۸۶۹ و ۱۸۷۱ م	« « «	« « «
ج ۱ استانبول ۱۹۳۱ م	فرق الشیعه منسوب بنوبختی	« « «

فهرست تعریفات و القاب و اسامی فرقه‌ها

- آجال ، ۱۳۰ ، ۱۷۶ .
 آلام و اعراض ، ۱۷۴ .
 اباحت (یا تحلیل محرمات) ، ۲۶۴ ، ۲۵۹ .
 ابتریه ، رجوع کنید بترتیه .
 ابناء احرار ، ۶۲ .
 ابتهاج ، ۱۷۷-۱۷۹ .
 ابرقه (فرقه -) ، ۲۴۹ .
 ابلیس یا صند ، ۲۲۸-۲۲۹ .
 اتنی عشریه (امامیه) ، ۱۰۹۱۰۶۰۵۷۰۳۰۲۰۱ .
 ۱۱۱۰۱۵۹۰۱۶۲۰۴۴۹۰۲۵۰۰۲۶۱ .
 اجتهاد ، ۱۱۸۰۱۱۷۰۹۴ .
 اجسام (حدوث و قدم -) ، ۱۲۰ .
 اجسام (تماثل -) ، ۱۷۲ .
 اجسام (رؤیت -) ، ۱۷۲ .
 اجسام (خلوق آن از طعوم و الوان و غیره) ، ۱۷۲ .
 اجماع ، ۱۰۳۰۷۶۰۵۵۰۴۰ .
 اجماع (اهل -) ، ۵۷۰ .
 احباط ، ۱۷۵ .
 احمدیه ، ۲۴۹ .
 احکام اصلی یا اعتقادی ، ۳۸ .
 احکام فرعی یا عملی ، ۳۸ .
 اخباریون ، ۷۷۰۷۴۰۷۲ .
 ادله سنییه یا نقلیه ، ۱۷۲۰۱۰۳۰۷۶۰۵۵۰۴۰ .
 ادله عقلیه یا یقینیه ، ۲۳۰۱۰۳۰۱۰۲۰۷۶۰۵۵۰۴۰ .
 ارجاء ، ۱۳۷۰۱۲۳۰۳۱ .
 ارزاق ، ۱۷۶۰۱۳۰۰ .
 ازارقه ، ۳۴۰۳۲ .
 ازدریه (فرقه -) ، ۲۴۹ .
 اسحاقیه (اصحاب ابویعقوب اسحاق بن محمد) ، ۱۳۵-
 ۲۵۰۰۱۳۶ .
 اسحاقیه (اصحاب اسحاق بن زید بن حارث) ، ۲۴۹۰
 ۲۵۴ .
 اسحاقیه (اصحاب اسحاق بن عمرو) ، ۲۴۹ .
 استحسان ، ۷۰۰ .
 استطاعت ، ۱۲۰۰۱۱۹۰۱۰۲۰۸۲۰۷۸ .
 اسعار ، ۱۷۶۰۱۳۰۰ .
 اسلام ، ۲۲۶ .
 اسماء و احکام ، ۱۲۳۰۹۰۰ .
 اسماعیلیه یا باطنیه یا تطبیعیه یا سبئیه یا ملاحده ، ۴۹
 ۲۵۲۰۲۵۱۰۲۵۰۰۷۰۰۶۹۰۵۸۰۵۶۰۵۵۰۵۲ .
 ۲۶۴۰۲۵۹۰۲۵۷۰۲۵۵۰۰۲۵۴ .
 اسواران ، ۶۷۰۶۲ .
 اشتریه ، ۴۷۰۴۴-۴۸-۴۹۰۵۵۰۱۶۸۰۹۱۰۵۵۰۴۸ .
 اصحاب الکساء (طرفداران -) ، ۲۵۰۰ .
 اصلح ، ۱۷۵۰۱۱۸ .
 اصول (مقابل فروع) ، ۵۶۰۳۸ .
 اصول (مقابل مصنفات) ، ۷۱۰ .
 اصول اربعمائه ، ۷۱۰ .
 اصول خمس ، ۳۷-۳۵ .
 اصولی ، ۳۸ .
 اعتزال ، ۲۴۱۰۹۰۰۵۰۰۳۵۰۰ .
 اعتزال (اهل -) ، رجوع کنید بمعترله .
 اعتقادات ، رجوع کنید باحکام اصلی .
 اعراض (اثبات -) ، ۱۲۲۰۱۲۰ .
 اعراض (انتقال و بقا -) ، ۱۷۲ .
 انطباع ، رجوع کنید بخطبه .
 افراط (اهل -) ، ۲۵۰۰ .
 انفال قلوب ، ۱۷۴ .
 الهام ، رجوع کنید بخطاب ملکی .
 الهی (علم -) ، ۳۹۰ .
 امام ، ۲۶۷-۲۴۹۰۱۷۶۰۷۵۵۰۴۰ .
 امام صامت ، ۵۶ .
 امام ناطق ، ۵۶ .
 امامت ، ۹۸۰۹۶۶۰۸۸۰۸۶-۸۴۰۷۶-۷۵۰۵۸۰۵۳۰۵۳ .

۲۵۲۰، بقله	۱۰۳-۱۰۲-۱۱۰۱-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۹-۱۴۸-۱۵۴
۲۵۲۰، ۲۳۵۰، بلایه	۱۶۳-۱۶۵-۱۷۶-۲۳۱
۲۶۲۰، ۲۶۰۰، ۲۵۶۰، ۲۵۴۰، ۲۵۲۰، بومسلته	امامت مفصول، ۲۵۷۰، ۷۴۰، ۵۷۰
۲۵۲۰، بیایه	امامیه، ۹۷۰، ۹۶۰، ۵۸۰، ۵۵۰، ۵۳۰، ۵۰۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰، ۰
تجسیم، ۲۶۲۰، ۸۰۰، ۴۰، ۳۶۰، رجوع کنید بهجسته.	۱۱۰۰، ۱۰۰، ۹۰، ۱۰۰، ۷۰، ۱۰۰، ۶۰، ۱۰۰، ۵۰، ۱۰۰، ۲۰، ۱۰، ۰
تسلسل (ابطال -)، ۱۷۲۰	۱۲۸۰، ۱۲۳۰، ۱۲۲۰، ۱۲۱۰، ۱۱۶۰، ۱۱۳۰، ۱۱۲۰، ۱۱۱
تستن (منهـ) -، ۸۰، رجوع کنید باهل سنت وحديث.	۱۶۲۰، ۱۵۹۰، ۱۵۷۰، ۱۵۳۰، ۱۴۹۰، ۱۴۰۰، ۱۳۸۰، ۱۳۴
تشیه، ۲۶۴۰، ۲۵۰، ۱۰۸۰، ۷۸۰، ۷۵۰، ۴۰، ۳۶۰، رجوع	۲۱۵۰، ۲۱۲۰، ۲۱۰، ۱۹۳۰، ۱۷۷۰، ۱۷۱۰، ۱۶۷۰، ۱۶۶
کنید بشیعه.	۲۳۶۰، ۲۳۵۰، ۲۳۳۰، ۲۳۱۰، ۲۲۹۰، ۲۲۲۰، ۲۱۹۰، ۲۱۷
تشیع (منهـ) - رجوع کنید بشیعه.	۲۶۱۰، ۲۵۹۰، ۲۵۷۰، ۲۵۴۰، ۲۵۳۰، ۲۵۰۰، ۲۴۹۰، ۲۴۰
تعجیز (اهل -)، ۱۳۲۰، ۸۷۰	۲۶۳
تعطیل، ۲۶۴۰، ۲۵۹۰	امر بعروف و نهی از منکر، ۱۷۶۰، ۹۳۰، ۳۶۰
تعلیقه، ۲۵۲۰، ۵۵۰، رجوع کنید باسماعلیه.	امریه (فرقه -)، ۲۵۰۰
تقریط (اهل -)، ۲۵۰۰	انسان، ۱۳۴۰، ۱۳۰۰، ۱۲۲۰، ۱۲۰۰
تقویض، ۲۶۴۰، ۷۵۰، ۳۵۰، ۳۲۰	انصار، ۵۶۰
تقصیر (اهل -)، ۱۱۸۰	ایمان، ۱۷۵۰، ۳۱۰
تقیه، ۷۵۰، ۶۶۰، ۵۹۰	ایمان (اهل -)، ۲۵۰۰
تکلیف، ۲۳۰۰، ۲۲۹۰، ۱۷۴۰	باب یا سفیر یا وکیل یا نائب، ۲۱۴۰، ۲۱۲۰، ۱۱۱۰
تنبیه یا زرداریه، ۲۵۶۰، ۲۵۳۰	۲۱۵
تناسخ، ۲۵۹۰، ۲۵۴۰، ۲۲۷۰، ۲۲۵۰، ۱۴۶۰، ۱۳۴۰، ۷۵۰	بابکیه، رجوع کنید بخرمیه.
۲۶۴۰	باطلیه، ۲۵۱۰، رجوع کنید باسماعلیه.
تنزیه، ۱۳۰۰	بافریه، ۲۵۱۰
تنزیه (اهل -)، ۴۰۰	بت پرستان، ۱۷۶۰
تواین، ۶۱۰	بتریه، ۲۶۱۰، ۲۵۱۰، ۲۴۹۰
توحید، ۱۲۳۰، ۱۲۱۰، ۱۲۰۰، ۱۰۴۰، ۹۳۰، ۸۲۰، ۷۸۰، ۳۵۰	بداء، ۲۳۱۰، ۸۰۰، ۷۵۰
۲۶۴۰، ۲۳۱۰، ۱۷۵۰، ۱۷۳۰، ۱۳۰	بدعیه، ۲۵۱۰
التوحید والصفات (علم -)، ۲۸۰	براهمه، ۱۳۹۰، ۲۶۰
توحید و عدل (اهل -) رجوع شود بمعترله و اهل	برغویه، ۱۳۷۰
اعتزال.	برکوکیه، ۲۶۲۰، ۲۵۱۰
توقیع، ۲۴۹۰، ۲۵۳۰، ۲۳۴۰، ۲۱۸۰، ۲۱۲۰، ۱۲۴۰	بریه، ۲۵۱۰
ثبوت، ۱۷۶۰، ۱۳۹۰، ۹۰۰، ۸۷۰، ۸۶۰، ۸۴۰	بسلویه، ۲۶۲۰، ۲۵۲۰
چارودیته، ۲۵۷۰، ۲۵۳۰	بشیریته، ۲۵۲۰، ۱۴۵۰
جبر، ۲۶۴۰، ۱۲۲۰-۱۲۱۰، ۸۰۰، ۷۵۰، ۳۲۰	بمنت (جواز -)، ۱۷۶۰
جبریه یا مجبر، ۱۷۵۰، ۱۱۹۰، ۱۱۷۰، ۷۵۰، ۳۶۰، ۳۳۰، ۳۲۰	بناه و فناء، ۹۰۰

- ریاضت . ۴۱۰
زراریه (فرقه -) رجوع کنید بشیعه .
زردشتیان (مجوس) . ۱۷۶۰۱۳۹۰۲۳۰۳۳۰۲۶۰
زنادقه (مانویه) . ۷۰۰۶۹۰۴۰۰۳۹۰۳۸۰۳۷۰۲۵۰
۸۶۰۸۴۰۷۳
زندقه . ۱۲۸۰
زیدیه (فرقه -) . ۷۳۰۷۰۰۶۹۰۶۵۰۶۴۰۵۸۰۵۶۰۵۰۰
۲۴۹۰۲۴۶۰۱۱۷۰۱۱۰۰۱۰۹۰۹۴۰۹۲۰۸۵۰۷۴
۲۶۱۰۲۵۹۰۲۵۷۰۲۵۶۰۲۵۵۰۲۵۳
سایه (فرقه -) . ۲۵۷۰
ساجیه . ۲۰۷-۲۰۵
سبائیه (فرقه -) . ۲۶۰۰۲۵۷۰۱۴۷۰
سبیته . همان اسماعیلیه . ۲۵۷۰۲۴۹۰
سداد (کتب -) . ۹۱۰
سرحوشه (فرقه -) . ۲۵۷۰۲۵۳۰ رجوع کنید بجارودیه
سرخایه (فرقه -) رجوع کنید بخشیته .
سگا کته (فرقه -) . ۲۵۷۰۸۲۰
سلطان . ۶۸۰
سلمایه (فرقه -) . ۲۵۷۰
سلمایه (فرقه -) . ۲۵۷۰۲۵۳۰
سمیه . ۲۶۰
سبطیه . ۲۵۷۰۵۲۰
سنبادیه (فرقه -) . ۲۵۸۰
سنت و حدیث (اصحاب -) یا اهل تسنن یا عاقله . ۲۰۰
۷۰۰۵۸۰۵۵۰۴۹۰۴۸۰۴۷۰۴۶۰۴۰۰۳۹۰۳۷۰۲۱
۱۱۷۰۱۰۹۰۱۰۳۰۹۸۰۹۷۰۸۹۰۸۶۰۷۵۰۷۲
۲۶۴۰۲۶۳۰۲۴۶۰۱۲۲۰۱۱۹۰۱۱۸
سوقسطایه . ۱۲۹۰
سیایه (فرقه -) . ۲۵۸۰
شاعیه . ۲۵۸۰
شافعی (اصحاب امام شافعی) . ۱۲۱۰
شاکیه . ۲۵۸۰
شریقه . ۲۵۸۰۲۳۵۰
شریکه . ۲۵۸۰۲۴۹۰
- شلمانیج یا عزافریه ۲۳۲-۲۳۸ .
شهادت . ۲۴۰۰
شهرکاتان . ۶۷۰
شیخ التکلمین لقب ابوسهل اسماعیل توبختی . ۱۰۱۰
شیطانیه یا نساویه . ۲۵۸۰۷۸۰
شیمه . ۴۹۰۴۸۰۴۷۰۴۶۰۴۴۰۴۳۰۳۸۰۲۸۰۲۷۰۸۰
۱۱۳۰۱۱۲۰۱۱۱۰۱۰۷۰۱۰۲۰۱۰۹۸۰۹۷۰۹۶
۲۴۶۰۲۱۲۰۱۶۷۰۱۶۶۰۱۶۲۰۱۶۱۰۱۳۹۰۱۲۴
۲۶۸-۲۴۶۰۲۴۱۰۲۲۰۰۲۱۷
شیمه عباسیه . رجوع کنید پراوندیه .
شیمه علویه . ۲۵۸۰۶۵۰۶۰۵۰۱۰
صائیه . ۲۵۸۰
صابین . ۱۲۹۰
صاحب الزمان . ۱۱۴۰
صالحیه . ۲۵۱۰
صانع (اثبات -) . ۱۷۴۰
صباحیه . ۲۵۹۰
صباحیه (از فرق زیدیه) . ۲۵۹۰
صفات خداوندی . ۱۷۳۰
صفات (اثبات -) . ۱۶۸۰۱۱۹-۱۱۷۰۴۱۰
صفاییه یا اصحاب صفات . ۱۱۹-۱۱۷۰
صفات ازلیه . ۱۶۸۰۱۱۸۰
صفات خبریه . ۱۱۸۰
صفات ذات . ۱۱۸۰
صفات فعل . ۱۱۸۰
صفریه . ۳۴۰
صلاح . ۱۱۸۰
صلاح (کتب -) . ۹۱۰
صند (عقیده -) . ۲۲۹-۲۲۸۰۲۲۵۰
طایع (انفال -) . ۱۳۲۰
طفره . ۱۶۹۰
طیاریه (فرقه -) . ۲۵۹۰
ظاهریه یا اهل ظاهر . ۱۱۲۰
عالم (حدوث و قدم -) . ۲۰۲۰۹۳۰۹۲۰

۲۶۰۰۲۴۹۰۲۳۲	هالم (عدم ابدیت -) ۱۷۲۰
قطبیه خالص، ۲۶۰۰۱۶۴۰۱۰۵۴	مباحثه رجوع کنید بر او ندیده
فته، ۳۸۰	عنایتیه، ۹۲۰۸۴
فته اکبر، ۳۸۰	عجلیه (فرقه-)، ۲۵۹۰
فلاحیه، ۱۳۸۰۱۲۳۰۱۳۱-۱۲۰۰۱۲۸۰۱۲۲	عدل، ۱۷۵۰۱۷۴۰۱۰۳۰۳۶۰
۱۸۰۰۱۷۹۰۱۷۸۰۱۷۷۰۱۳۹	عزاقریه، رجوع کنید بشلماقیه
قائم، ۲۵۰۰۲۳۴۰۲۱۵۰۳۱۲۰۱۵۴-۱۴۸۰۵۲	مشربه (فرقه-)، ۲۵۹۰
۲۶۳۰۲۶۲۰۲۵۳	عصمت، ۲۳۰۰۱۷۶۰۵۸۰
قاسیه، ۲۶۱۰	علم (حدوث و قدم -)، ۱۲۲۰۹۲۰۸۰۰
قدر، ۱۳۱۰۷۵۰۳۵۰۳۲	علم (حد و تقسیم و علم بدلیل و علم بدلول) ۱۷۲۰
قدریه، ۱۳۷۰۳۲۰	علویه، ۲۶۰۰۲۵۹۰
قدیبتین، ۱۱۷۰	علیویه (علیانیه)، ۲۶۰-۲۵۹۰۲۵۰۰۱۴۶۰
قرآن (بحث در باب -)، ۹۰۰۷۵۰۶۹۰۴۳۰۳۹۰	عقاریه، ۲۶۰۰
۲۳۱۰۱۳۰۰۹۳	عقلیه، ۲۶۰۰
قرائین، ۱۱۸۰	عمیریه، ۲۶۰۰
قوامیه، ۲۵۲۰۲۲۳۰۲۱۹۰۵۲	عینیه، ۲۶۰۰
قطبیه، ۲۶۱۰۱۵۱۰۱۱۷۰۱۰۶۰۰۲۰۱۰۱۰۷۹۰۵۳	غالبه یا غلامه، ۱۱۷۰۱۰۳۰۸۲۰۷۲۰۷۰۰۵۸۰۵۰
قوییه، ۲۶۱۰	۱۱۸-۱۱۹-۱۳۵۰۱۳۴-۱۳۶-۱۴۰۰۱۷۶۰۱۷۴۰۲۴۶۰
قیاس، ۱۱۹-۱۱۷۰۷۰	۲۵۹۰۲۵۸۰۲۵۷۰۲۵۴۰۲۵۳۰۲۵۲۰۲۵۰۰۲۴۹
قیاس جلی، ۷۰۰	۲۶۳۰۲۶۲۰۲۶۱۰۲۶۰
قیاس خفی، ۷۰۰	غراییه، ۲۶۰۰
کافر، ۲۶۱۰۲۵۲۰۲۵۱۰۳۶۰۳۴۰	غلز، ۲۶۰۰۲۵۶۰۲۵۷۰۲۵۰۰۲۲۵۰۰۱۴۷۰
کاملیه، ۲۶۱۰	قمامیه، ۲۶۰۰
کتمان ۶۶-۶۷	غیت، ۲۳۱۰۲۱۲۰۱۱۱-۱۰۶۰۷۵۰
کرامات (جواز ظهور -)، ۱۷۶۰	غیت صغری، ۲۱۲۰۱۸۳۰۱۲۵۰۱۲۴۰۱۰۶۰۹۶۰
کریمیه، ۱۱۸۰	۲۴۹۰۲۴۴۰۲۳۹
کریه، ۲۶۱۰۲۵۸۰	غیت کبری، ۲۴۹۰۲۱۲۰
کسب، ۱۶۹۰	فاسق، ۳۶۰۳۴۰
کسیه یا منصوبیه، ۲۶۱۰	فاطمیه، ۲۶۰۰
کشف (اهل -) یا منصوبه، ۱۲۲۰۴۹۰۴۲۰۴۱	فترت (اهل -)، ۲۵۰۰
۲۴۶	فروع، ۵۶۰۳۸۰
کلام (علم -)، ۷۲-۴۹۰۴۸-۳۷	فروعی، ۳۸۰
کلام تقسانی، ۱۷۴۰۱۶۹۰	فسق، ۱۷۵۰۳۴۰
کورکویه، ۲۶۲۰	قطبیه یا انطلیه، ۱۵۴۰۱۴۵۰۱۰۹۰۷۲۰۷۱۰۵۲

سرایا . ۱۳۲	کتابه . ۲۶۲
مرجه . ۱۳۷۰۷۹۰۷۰۰۰۵۸۰۵۶۰۴۹۰۳۴۰۳۲۰۳۱	کتابت . ۲۶۱۰۲۵۴۰۲۴۹۰۷۰۰۶۹۰۶۵۵۰۶۵۱
۲۶۳۰۲۴۶۰۱۳۸	۲۶۲
سریه . ۲۶۳	کتابت خالص . رجوع کنید بختاره .
سرزبانان . ۶۷۰۶۲	لاعتبه . ۲۶۲
سرفیوتیه . ۶۹۰۳۹۰۳۸۰۲۵	لذت و الم . ۱۸۰-۱۷۷۰۱۷۴۰۱۷۰
سروایه . ۹۲۰۸۵	لطف . ۱۷۵۰۵۵
سزدکته . ۲۶۳	لطف عام . ۵۵
مستشیه . ۲۶۳	لطف خاص . ۵۵
مسلمین . ۱۳۱۰۹۳۰۸۹۰۵۴۰۳۰۰۲۹۰۲۷۰۲۶	مبارکته . ۲۲۶۰۵۲
۲۵۷۰۲۵۰۰۱۸۳۰۱۳۶	میضه . ۲۶۲۰۲۵۶
مسوده . ۲۶۳۰۲۶۲۰۶۵	مترجمه . ۲۶۲
مشبه . ۲۶۲۰۲۵۴۰۲۵۳۰۲۵۰۰۱۱۹۰۸۲۰۴۰	منشیه معتزله . ۲۶۴۰۲۴۱
۲۶۲	منصوّه . رجوع کنید باهل کشف .
مشرك . ۳۴	متکلم . ۳۹
مشیت . ۲۳۱	مجاهده . ۴۱
مصنفات (در مقابل اصول) . ۷۱	مجمعه . ۲۶۳۰۱۴۶۰۴۰
معتزله اول . ۳۰	محدث . ۳۶
معتزله یا اهل اعتزال یا اهل توحید و عدل . ۲۸۰۲	محدثه . ۲۶۳
۴۸۰۴۷۰۴۶۰۴۵۰۴۴۰۴۳۰۴۲۰۴۱۰۰۳۹۰۳۷-۳۲	محکمی . ۱۲۳
۷۷۰۷۵۰۷۴۰۷۲۰۷۰۰۶۹۰۵۸۰۵۶۰۵۵۰۵۴۰۴۹	محدثه . رجوع کنید بسلین
۹۲۰۹۱۰۹۰۰۸۹۰۸۸۰۸۵۰۸۴۰۸۱۰۸۰۰۷۹۰۷۸	محدثه (طرفداران امامت محمد بن امام علی الهادی)
۱۲۸۰۱۲۳۰۱۰۹۰۱۰۳۰۱۰۲۰۱۰۱۰۹۴۰۹۳	۲۶۳۰۱۰۹
۲۴۱۰۱۸۰۰۱۷۹۰۱۷۸۰۱۶۹۰۱۳۷۰۱۳۴۰۱۳۳	محدثه . معتقدین بالوحدیت حضرت رسول . ۲۵۹
۲۵۶۰۲۵۳	۲۶۳۰۲۶۰
معجزه (شرایط -) . ۱۷۶	محدثه (طرفداران امامت محمد بن عبد الله بن حسن بن
مغرت . ۲۳۱۰۱۷۲۰۱۲۲۰۸۲	امام حسن) . ۲۶۳
محصیت . ۷۸	محرره . رجوع کنید بخرمیه
معطله . ۲۶۴۰۱۱۸	محنة . ۴۶۰۴۵۰۴۳
معلم . ۵۵	مختارته یا کتابت خالص (اصحاب مختارین ابی عید
معمریه یا بصریه . ۲۶۷۰۲۶۴	تقی) . ۲۶۳
مغیریه . ۲۶۴	مخطوئه . ۲۶۳۰۲۶۲
مفضلیه . ۲۶۴	مخلوق . ۱۱۹۰۱۰۲
مفضلیه . ۲۶۴	مخسسه . ۲۶۳۰۲۵۹

نص ۱۷۶۰۸۲۰۷۵۰۵۸-۵۷۰	مقوضه ۲۶۵-۲۶۴۰۲۵۲
نص (امل -) ۵۷۰	مقیه ۲۶۵۰۲۶۲۰۲۵۶
نص جلی ۱۰۲۰۸۶۰۷۶-۷۵۰۵۸	ملاحده رجوع کنید با اسماعیل
نص خفی ۱۷۶۰۱۰۲	ملل و نحل یا مقالات (علم - کتب -) ۸۶۰۳۰۲
نصیریه ۲۶۶	۱۴۲-۱۳۷۰۱۳۴۰۱۲۸
نظر (ماهیت -) ۱۷۲۰	مطوره رجوع کنید بواقفه
نظر (اینکه - مفید علمست) ۱۷۲	منجین یا اصحاب قلک و نجوم ۱۳۳۰۱۳۰-۱۲۹۰
نیم اهل جنت ۱۳۲	۱۷۶۰۱۳۹
نصیه ۲۶۶	المنزلة بین المنزلین ۱۳۱۰۳۶۰۳۵
نقی و اثبات ۱۷۲	منصوریه رجوع کنید بکسفیته
نقیصیه ۲۶۶۰۱۶۴	منطق (امل -) ۱۳۴۰۱۲۸۰۱۰۵
نصیریه ۲۶۶۰۲۳۵۰۱۴۷۰۱۴۴	منهالیه ۲۶۵
نورساخته ۲۶۶	مروالی ۷۵۰۶۳۰۶۰۲۳۰
نواب ارسه ۲۱۲-۲۱۳-۲۲۱۰۲۲۹۰۲۲۹۰۲۴۹	موسائیه یا موسویه ۲۶۵۰۲۶۴
واقفه ۱۶۴۰۱۴۸۰۱۱۷۰۱۰۳۰۷۹۰۷۲۰۷۱۰۵۳	مؤلفه ۲۶۵
۲۶۶۰۲۶۱۰۲۵۲	مهاجرین ۵۶۰
واسوس ۴۱۰	مهدی ۲۶۴۰۲۶۳۰۲۵۳۰۲۴۹۰۵۲۰۵۱۰
وعد و وعید ۱۷۵۰۱۳۱۰۳۶	میته ۲۶۵۰۲۶۶
هاجس رجوع کنید بخطاب قسانی	میوویه ۲۶۵
هاشیه ۲۶۶	موجود ۱۷۲-۱۷۲۰۹۰
هریریه ۲۶۷	مؤمن ۲۵۰۰۱۷۵۰۵۶۰۳۵۰۳۴۰۳۱۰۳۰
هشامیه ۲۶۷۰۲۵۴۰۸۰	ناصریه ۲۶۵
هلالیه ۲۶۷۰۲۳۵	ناووسیه ۲۶۶۰۵۱
یزیدیه ۲۶۷	نبوت رجوع کنید برسات
یعقوبیه ۲۶۷	نخاریه ۱۳۷۰
یعقوبیه ۲۶۷	نجدات ۵۴۰۳۴۰
یهود ۲۵۹۰۱۷۶۰۱۱۹۰۹۳۰۹۰۸۹۰۷۳۰۲۶۰	نخلیه ۲۶۶
یونس ۲۶۷۰۸۲۰	نصاری یا عیسویان ۲۵۹۰۱۸۳۰۱۷۶۰۷۳۰۲۶۰

فهرست اسامی کتب مذکور در متن (۱)

الایته والاعاده (ابن الرأوندى) ۹۰۰	الآثار الباقیه (ابوریحان بیرونی) ۲۲۵۰
الایتهاج (ابواسحاق نوبختی) ۱۷۷۰-۱۸۰۰	الآراء والدیانات (ابومحمد حسن بن موسی نوبختی)
ابطال قیاس (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل	۰۱۴۰-۱۳۶۰۱۳۴۰۱۳۰۰۱۲۶۰۷۶۰۸۰۰۳۰۲

(۱) این فهرست فقط شامل اسامی کتبی است که در متن یا حواشی بناسبتی ذکرى از آنها بیان آمده .

- نوبختی ۱۱۸۰ .
 اجتهد رأی (کتابی در -) از ابن الرّاوندی، ۹۴۰ .
 احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (کتابی در -) از
 ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۹۰ .
 احکام نجومی (نوبخت)، ۹۰۰ .
 « (ابوسعید دامغانی)، ۲۱۰ .
 اخبار و کلاه اربعه (ابوالعباس سیراف)، ۲۲۱۰ .
 اختلاف الشیعه (ابوعلی و راق)، ۱۶۰۰، ۸۶۰ .
 ارجاء (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی،
 ۱۲۳۰ .
 ارجوزه در شرح یافوت (شهاب الدین عاملی)،
 ۱۷۷۰ .
 الارزاق والآجال والاسعار (ابو محمد حسن بن
 موسی نوبختی)، ۱۴۰۰ .
 ارشاد الطالبین (فاضل مقداد)، ۱۲۳۰ .
 الارکان فی دعائم الدین (شیخ مفید)، ۷۳۰ .
 الاستبانه (بالآغاثه) از ابوالنّاسم کوفی، ۱۳۷۰ .
 استطاعت (کتابی در -) از ابو جعفر سگاک، ۹۲۰ .
 « « از ابو محمد نوبختی، ۸۲۰ .
 الاستبفاء (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۶۰ .
 الاسماء والاحکام (ابن الرّاوندی)، ۹۰۰ .
 الاعتبار والتبیر والانتصار (ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی)، ۱۳۰۰ .
 الاعتبار (عزالدین بن ابی الحدید)، ۱۷۰۰ .
 الاغانی (ابوالفرج اصفهانی)، ۱۹۶۰، ۹۰ .
 الانصاح (شیخ مفید)، ۸۶۰ .
 الإمامة (ابن الرّاوندی)، ۹۱۰ .
 « (عیسی بن روضه)، ۷۵۰ .
 « (شلمغانی)، بزرگ، ۲۳۱۰ .
 « « کوچک، ۲۳۱۰ .
 امامت (کتابی در -) از ابوعلی و راق، ۸۴۰-۸۵۰ .
 « « از ناشی، اصغر، ۱۰۵۰ .
 امل الآمل (حرّ عاملی)، ۲۲۲۰، ۱۸۷۰ .
 الاتصال (ابو الحسن خنیاط)، ۸۵۰ .
- الانساب (سمانی)، ۲۴۸۰، ۲۴۱۰، ۸۳۰ .
 الانصاف (ابن قبه)، ۹۴۰ .
 الاقناذ (سوسنچردی)، ۱۰۶۰ .
 انکار رؤیت باری تعالی (کتابی در -) از ابو محمد
 حسن بن موسی نوبختی، ۱۳۱۰ .
 الانوار (حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت)، ۲۰۰۰ .
 الانوار (ابوعلی اسکافی)، ۲۵۱۰ .
 « (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۲۱۵۰، ۷۱۰ .
 « (شلمغانی)، ۲۳۱۰ .
 انوار الملکوت (علامه حلی)، ۱۶۷۰، ۱۶۶۰، ۱۲۴۰، ۲۰۲۰ .
 ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۷۰ .
 الاوائل (ابو عبیدالله مرزبانی)، ۴۸۰ .
 اوائل المقالات (شیخ مفید)، ۱۶۸۰ .
 الاوراق (کتاب -) از ابو بکر ضوی، ۱۹۴۰ .
 الايضاح (شلمغانی)، ۲۳۱۰ .
 بحار الانوار (علامه مجلسی)، ۱۶۷۰، ۱۴۱۰، ۱۹۰۰ .
 البداء والمشیة (شلمغانی)، ۲۲۱۰ .
 البدايه والتهایة (ابن کثیر شافعی)، ۲۴۱۰، ۱۲۵۰ .
 بصائر الدرجات (سعد بن عبدالله اشعری)، ۱۴۱۰ .
 البقاء والفناء (ابن الرّاوندی)، ۹۰۰ .
 البهجة (ابوالمظفر محمد نبی)، ۱۴۱۰ .
 بیان الادیان (ابوالمعالی محمد بن عبیدالله)، ۲۴۸۰ .
 التاج (ابن الرّاوندی)، ۱۲۰۰، ۹۳۰، ۹۲۰ .
 تاریخ ابن الاثیر، ۲۲۵۰ .
 تاریخ الاسلام (شمس الدین ذهبی)، ۱۳۰۰ .
 تاریخ بغداد (احمد بن ابی طاهر)، ۱۸۰۰ .
 « « (خطیب بغدادی)، ۲۴۰۰، ۱۳۵۰، ۱۱۰۷۰ .
 تاریخ طبری، ۸۰۰ .
 تاریخ حلب (ابن شحنه)، ۲۲۲۰ .
 تاریخ یحیی بن ابی طیّ، ۲۲۱۰، ۲۱۴۰ .
 تبصرة العوام (سید مرتضی بن داعی)، ۱۲۹۰، ۸۰۰ .
 ۲۴۸۰ .
 تبئیت الرسالة (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۹۰ .
 تجارب الامم (ابوعلی مسکویه)، ۲۴۴۰، ۲۲۵۰ .

- تجارب السلف (هندو شاه فنجوانی) ۱۶۶۰ .
تحقیق ماآلفه لکیمی فی المقالات (ابوالقاسم علی کوفی) ۱۲۷ .
التدبیر (علی بن منصور) ۸۳۰ .
التسلیم (شلغانی) ۲۳۱۰ .
التشبه والتمثیل (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳۰ .
تلیس ابلیس (ابن الجوزی) ۱۳۹۰، ۱۲۵۰، ۱۳۰۰ .
التکلیف (شلغانی) ۲۲۹۰-۲۳۰۰ .
تکلمة تاریخ الطبری (محمد بن عبد الملك همدانی) ۲۴۴ .
التنبیه (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۶۰، ۱۱۰۲۸۰ .
تنزیه و ذکر متشابه قرآن (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۰۰ .
توحید (کتابی در-)، کوچک، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۲۰۰ .
توحید (کتابی در-)، بزرگ، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۲۰۰ .
توحید (کتابی در-)، از ابو جعفر سگاک ۱۳۰۰ .
« از ابن الرآوندی ۹۳۰ .
« از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۲ .
الجامع (کتاب) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۲۹ .
جزء لا یتجزأ (کتابی در-)، بزرگ، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۰۰ .
جزء لا یتجزأ (کتابی در-)، مختصر، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۱۰ .
جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۳۰ .
جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۳۰ .
الجمال (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷۰ .
الحاسة السادسة (شلغانی) ۲۲۹۰، ۲۲۸۰ .
الحجج (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۹۰ .
حدث العالم (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۰۰ .
« (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۲۲۰ .
الحکایة والمحکایة (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۲۳۰ .
« (جعفر بن میسر) ۱۲۲۰ .
« (ابن جثی) ۱۲۳۰ .
« (ابن قتیبه) ۱۲۳۰ .
الحوادث الجامعة (ابن الفوطی) ۱۶۶۰ .
الحکم علی سورة لم یکن (ابوعیسی رزاق) ۸۶۰ .
خبر واحد (کتابی در-) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۳۰ .
خصوص و عموم (کتابی در-) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۳۰ .
خصوص و عموم (کتابی در-) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۱۰ .
خلق القرآن (ابن الرآوندی) ۹۰۰ .
الخواطر (کتاب -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۲ .
الدأغ (ابن الرآوندی) ۹۲۰ .
الدیریه الی اصول الشریعة (سیدمرتضی) ۱۷۰۰ .
الرافضة (کتاب -) از جاحظ ۸۵۰ .
ربیع الاررار (زغشری) ۲۰۰ .
رد بر ابن الرآوندی در باب انسان از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۰۰ .
رد بر ابوالعتاهیه از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۰۰ .
رد بر رد ابوعلی جیانی از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۳۰ .
رد بر ابوعیسی رزاق از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۲۰ .
رد بر ابوالهذیل علاف در باب نیم اهل جنت از محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۲۰ .
رد بر ابوالهذیل علاف در باب معرفت از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۲۲۰ .
رد بر اصحاب تناسخ از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۴۰ .

- رد بر اصحاب صفات از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۱۸
- رد بر اصحاب المنزلة بین التزلین از ابو محمد حسن بن موسی . ۱۲۱
- رد بر اهل تعجیز از ابو محمد حسن بن موسی . ۸۷
- رد بر اهل منطق از ابو محمد حسن بن موسی . ۱۳۴
- رد بر ثابت بن قره . ۱۳۴
- رد بر جبریه از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۱۹
- رد بر جعفر بن حرب از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی . ۱۲۹
- رد بر الحکایة والحکمی ابن جثی از سید مرتضی . ۱۲۳
- رد بر الحکایة والحکمی ابن قتیبه از شیخ مفید . ۱۲۳
- رد بر طاطری از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۱۷
- رد بر عیسی بن ابان در باب قیاس از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۱۷
- رد بر عیسی بن ابان در باب اجتهاد از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۱۸
- رد بر غلاة (ابوسهل اسماعیل نوبختی) . ۱۱۷
- رد بر عیسی بن ابان در باب قیاس از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۳۴
- رد علی الفرق الثلاث من التصاری (ابو عیسی وراق) . ۸۷
- رد بر فرق شیعہ بجز امامیه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی . ۱۲۴
- رد بر محمد بن الازهر (ابوسهل اسماعیل نوبختی) . ۱۱۷
- رد بر مجسمه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) . ۱۲۵
- رد بر منجبین . ۱۳۲
- رد بر منکرین وجوب امامت بنص (ابو جعفر سگاک) . ۸۲۰۷۶
- رد بر واقفه (ابوسهل اسماعیل نوبختی) . ۱۱۷
- رد بر واقفه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) . ۱۱۷
- رد بر هشام بن سالم جوانیقی از هشام بن الحکم . ۷۸
- رد بر جسی بن اصفح از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی . ۱۱۹
- رد بر یهود (ابوسهل اسماعیل نوبختی) . ۱۱۹
- رجال کتبی . ۱۴۰-۱۴۳-۱۴۸-۱۵۵-۱۶۵
- رجال نجاشی . ۱۴۰-۱۱۶-۱۲۹-۲۵۰-۲۲۹
- رساله ابن القارح . ۲۲۵
- « (امام شافعی) . ۱۲۰
- رساله ای از شلمغانی خطاب بابوعلی اسکافی . ۲۲۰
- « از قطب الدین راوندی . ۷۷
- « در باب لذت (ابن ابی الحدید) . ۱۷۸
- روضات الجنات (خونساری) . ۲۲۲
- ریاض العلماء (عبدالله افندی) . ۱۶۷
- زاد المسافرین (ناصر خسرو) . ۱۷۹
- الزاهر بالحجج العقلیة (شلمغانی) . ۲۳۰
- الزمرد (ابن الراوندی) . ۹۳
- الزهاد والتوحد (شلمغانی) . ۲۳۱
- زهر الاداب (قیروانی) . ۱۶۴-۱۶۷
- الزیدیة (کتاب -) از جاحظ . ۸۵
- السبک (ابوسهل اسماعیل نوبختی) . ۱۲۰-۹۲
- سر الحیاء (ابوالحسن مسمودی) . ۱۶۱
- السقیفه (کتاب -) از ابوعلی وراق . ۸۶
- سیاست نامه (خواجه نظام الملک) . ۱۵۶
- شافی (سید مرتضی) . ۸۰-۸۵-۹۴
- شاهنامه فردوسی . ۶۰
- شرح انوار الملوکوت (سید عمید الدین حلّی) . ۲۰
- شرح حال حسین بن منصور حلاج (لونی ماسین یون) . ۱۲۲
- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) . ۹۴-۸۰-۲۰
- شرح نهج البلاغه (قطب الدین راوندی) . ۷۷

- مجالس ابوعیسی و راق' ۸۶ .
 محال بودن رؤیت حق تعالی (ابوسهل نوبختی)
 ۱۲۲ .
 المدخل (ابوسهل بن نوبخت) ۱۲۰ .
 مرایا (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی ۱۲۲ .
 المرجان (ابن الرّاوندی) ۹۴ .
 الروایحه (کتاب -) از جاحظ ۹۳ .
 مروج الذهب (مسعودی) ۸۶ ، ۱۳۹ ، ۱۹۹ .
 مسائل ابومحمد حسن بن موسی نوبختی یا ابوعلی جیانی
 ۱۲۲ .
 المسائل الثمانیه (جاحظ) ۸۵ .
 المستثبت (ابن قبه) ۹۵ .
 مستدرک الوسائل (میرزا حسین نوری) ۱۴۳ .
 المسترشد (ابوالقاسم کمی) ۹۴ .
 المشرقی (ابوعیسی و راق) ۸۷ .
 المعارف (کتاب -) از شلمغانی ۲۳۱ .
 معجم الادبیه (یاقوت حموی) ۱۵ ، ۱۹۶ ، ۲۲۵ .
 المعرفة (کتاب -) از ابوجعفر سگاک ۸۲ .
 « از ابوسهل اسماعیل نوبختی
 ۱۲۲ .
 المغنی (قاضی عبدالجبار همدانی) ۸۵ .
 مقالات الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) ۸۶ ، ۱۲۸ .
 ۲۴۷ .
 مقالات (ابوعیسی و راق) ۸۶ ، ۱۲۸ .
 « (ابوالقاسم کمی) ۸۶ ، ۱۲۲ ، ۱۳۸ .
 « (احمد بن حسن مصمبی) ۱۲۸ .
 « (ابو محمد عبدالله خالدی) ۱۲۸ .
 « (زرقان) ۸۶ ، ۱۲۲ .
 « (عبّاد بن سلیمان صیّری) ۱۲۷ .
 مقالات غیر الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) ۱۳۸ .
 مقالات (محمد بن شیب) ۱۲۷ .
 « (محمد بن عیسی برغوث) ۱۳۷ .
 « (محمد بن الهیصم) ۸۶ .
- مقالات (القاشی الاکبر) ۱۳۸ .
 المقالات فی اصول الدیانات (ابوالحسن مسعودی)
 ۸۶ ، ۱۳۸ ، ۱۶۱ .
 الملل والنحل (شهرستانی) ۱۴۴ ، ۱۴۸ ، ۱۵۴ .
 ۲۴۸ .
 مناقب الطالیین (ابن شهر آشوب) ۲۱۴ .
 مذهبیات کتاب یاقوت (یکی از علمای امامیه) ۱۲۷ .
 المتخل (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳ .
 المنتظم (ابن الجوزی) ۲۴۱ .
 منهاج السنه النبویه (ابن تبتیه) ۱۳۴ ، ۱۴۳ ، ۲۴۸ .
 المواعظ والاعتبار (مقریزی) ۲۴۸ .
 الموالید (ابوسهل بن نوبخت) ۱۲ .
 الموضح (ابومحمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۹ .
 نصرت مذهب معمر بن عبّاد (ابومحمد حسن بن موسی
 نوبختی) ۱۲۳ .
 نظم القرآن (شلمغانی) ۲۳۱ .
 نت الحکمه یا عبث الحکمه (ابن الرّاوندی) ۹۳ .
 نفس الرّحمن (میرزا حسین نوری) ۱۴۲ .
 نقی و اثبات (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل
 نوبختی ۱۲۲ .
 نقض رساله امام شافعی از ابوسهل اسماعیل نوبختی
 ۱۲۰ .
 نقض عبث الحکمه از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۰ .
 نقض مسئله و راق در باب قدمت اجسام از ابوسهل
 اسماعیل نوبختی ۱۲۰ .
 نقض المستثبت (ابوالقاسم کمی) ۹۵ .
 نقض مقاله محمد زکریّا در باب لذت از شهید بلخی ۱۸۰ .
 نقض منطق (ناشی اکبر) ۱۰۵۰ .
 نقض نقض شهید از محمد زکریّا ۱۸۰ .
 التّوح علی البهائم (ابوعیسی و راق) ۸۷ .
 الوافی بالوفیات (صلاح الدین صفدی) ۲۲۲ .
 و فیات الاعیان (ابن خلکان) ۲۲۵ .
 یاقوت (ابواسحاق ابراهیم نوبختی) ۲۸۲ ، ۲۸۶ ، ۱۸۰ .
 الیهبطان (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳ .

فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی

- آب، ۲۱۴۰
آدم، ۲۲۸۰
آذربایجان، ۲۶۱۰
ابان بن قلوب، ۵۲۰
ابراهیم یغمبر، ۲۴۸۰۹۳
ابراهیم نوبختی، ۲۴۴-۲۴۳۰۱۷۰
ابراهیم بن عبدالله المحض، ۹۰۸
« مالک الاشر، ۶۲
« مهدی خلیفه (ابو اسحاق)، ۱۷۰
« نوبخت (ابو اسحاق)، ۱۶۶۰۱۳۳۰۲۰۲-۱۸۱
ابن ابی اصدیه (احمد بن قاسم)، ۱۴۰
ابن ابی الحدید (ابو حامد عزالدین عبدالحمید)، ۲۰
۱۴۷۰۱۲۸۰۹۴۰۹۳۰۸۶۰۸۰۰۴۸۰۲۸
۱۷۹۰۱۷۱۰۱۷۰۰۱۶۷۰۱۳۹
« (قاضی موفق الدین قاسم)، ۱۶۶۰
ابن ابی دؤاد (احمد)، ۴۲۰-۴۶۰۴۵۰۴۴-۴۶۰
ابن ابی التوارب (قاضی علی بن محمد)، ۱۰۸۰
ابن ابی طلی (ابوزکریا یحیی)، ۲۲۲۰۲۲۱۰۲۱۴
بنی ابی طلی، ۲۲۲۰
ابن ابی عقیل عثمانی (حسن -)، ۱۱۷۰
ابن ابی العوجاء (عبدالکریم)، ۳۷۰
ابن ابی عون (ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون)
۲۳۷-۲۳۶۰۲۲۴
ابن الاثیر (عزالدین)، ۲۲۷۰۲۲۵۰۲۲۲۰۱۸
ابن اخشید (ابوبکر احمد بن علی بن اخشید)، ۴۷۰
ابن بابویه (ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه)، ۱۴۱۰
« (ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن
موسی بن بابویه)، ۲۳۰۰
« (شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن
حسن بن بابویه)، ۱۶۱۰۱۱۶۰۱۱۱۰۹۴۰۲۸۰
ایقورس، ۱۴۰۰
- احمد بن ابراهیم نوبختی، ۲۴۳۰۱۷۰۰
« احسن بن اسحاق کاتب نوبختی، ۲۴۴۰۱۸۳۰
« سهل مصمعی، ۱۸۲۰
« حنبل (امام -)، ۱۱۹۰۴۶-۴۳۰۴۰۰
« عبدالله بن ابی سهل بن نوبخت (ابو عبدالله)
۲۴۳
« کتال، ۲۶۲۰
« محمد بن عدوس، ۲۴۷-۲۴۶۰۲۲۴۰
« « بشر بن زید، ۱۴۵۰
« امام موسی کاظم، ۲۴۹۰
« یحیی جلخت (ابو الفرج)، ۱۸۷۰۱۸۶۰
« اخفش (ابوالحسن علی بن سلیمان)، ۱۹۹۰
« ادریس یغمبر، ۲۲۸۰
« ارسطو، ۱۲۹۰۱۲۸۰
« ازهری (ابو القاسم عبدالله بن احمد صیرفی)، ۲۴۰۰-۲۴۱
« اسامه بن زید بن حارث، ۳۰۰
« اسپانی، ۲۳۰
« استانبول، ۱۴۱۰
« اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، ۱۹۳۰۱۸۰
« ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن
« ابی سهل بن نوبخت (ابو یعقوب)، ۳۰۲۰
۲۰۲۰۲۰۰۰۱۹۸۰۱۹۶۰۱۹۱۰۱۸۱۰۷
۲۴۵۰۲۱۹
« اسماعیل بن ابی سهل بن
نوبخت، ۲۴۴۰۱۹۳۰۱۸۳۰۱۸۱۰
« حنین (ابو یعقوب)، ۱۲۹۰۱۲۷۰
« زید بن حارث انصاری، ۲۵۴۰۲۴۹۰
« محمد بن احمد بن ابان نخعی کوفی (ابو یعقوب)
۲۵۰۰۱۳۶-۱۳۵
« عمرو، ۲۴۹۰
« ابو اسحاق نوبختی، رجوع کنید بابر ابراهیم بن نوبخت
الازدري (علی)، ۲۴۹۰

- اسدي (محمد بن بشير كوفي) ۱۴۵۰-۱۴۶۰-۱۵۰۱
 ۲۵۲۰۱۵۸۰۱۵۷
 اسکافي (ابو جعفر محمد بن عبدالله معتزلی) ۸۱۰
 ۲۴۱۰۱۳۷۰۸۵
 « (ابو علی محمد بن احمد بن جند) ۱۱۷۰
 « (ابو علی محمد بن همام بن رادی) ۲۱۵۰
 ۲۳۴۴۲۳۰۲۲۷
 اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ۱۲۵۰-۱۸-۱۵۰۱۲
 ۱۹۳۰۱۸۲
 « (امام جعفر صادق) ۲۵۰۰-۴۸۰
 « شرف الدین عودی عاملی (شیخ شهاب
 « الدین) ۱۷۷۰
 « عبّاد (صاحب ابوالقاسم) ۴۸۰۱۷
 « علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت
 (ابوسهل) ۸۹۰۷۷۰۷۶۰۲۴۰۱۸۰۶۰۲۰۲
 ۱۶۲۰۱۲۳۰۱۲۸-۱۲۵۰۱۲۴-۱۶۶۴-۱۹۳
 ۱۹۴۰۱۹۲۰۱۸۳۱۸۱۰۱۶۹۰۱۶۸۰۱۶۵
 ۲۱۴۰۲۱۷۰۲۱۰۵۲۱۳۰۲۱۲۰۱۹۹۰۱۹۸
 اسواری (علی) ۸۱۰
 « (یونس) ۳۳۰
 اشعری (ابوالقاسم سعد بن عبدالله قی) ۱۴۱۰
 ۱۶۰-۱۴۲
 « (ابوالحسن علی بن اسماعیل) ۵۰۰-۴۷۰
 ۱۷۰-۱۶۷۰۱۴۱۰۱۳۸۰۱۲۸۰۱۱۹۰۸۶
 ۲۴۷
 اصفهان ۲۶۶۰۵۸۰
 افریقه ۲۶۶۰۵۸۰
 انشین سردار معتصم ۲۵۴۰
 افطح (عبدالله بن امام جعفر صادق) ۲۶۰۰۱۴۵۰۵۲۰
 الیس (مستر) ۱۴۲۰۱۴۱۰
 امین (محمد بن هارون الرشید) ۱۹۰
 بنی امیه ۸۵۰۶۵-۶۴۰۶۰۵۹۰۳۴-۳۲۰
 انبار ۱۰۵۰
 انباری (ابوطالب عبدالله بن محمد) ۱۴۰۰
- انطاکیه ۱۸۳۰
 اهواز ۱۹۰۰۱۸۹۰۱۲۰۰۱۱۶۰۱۱۴۰۱۰۸۰۱۰۴۰۱۰۴۰
 ۲۰۸۰۲۰۷۰۲۰۵-۲۰۲
 ایتالیا ۲۵۰
 ایران ۲۵۰
 بابک خرمی ۲۵۴۰
 بافطانی (ابو عبدالله) ۲۱۵۰
 بجکم امیر الامراء ۲۴۴۰۲۰۸۰۲۰۷۰۲۰۴۰
 بختری (ابو عبادة ولید بن غید) ۱۰۴۰۹۶۰۴۰۱۰
 ۱۹۸-۱۹۶۰۱۹۴۰۱۹۲۰۱۸۴-۱۸۳
 ۲۱۱
 ابی جحر (جند حسین بن روح نوبختی) ۲۱۴۰
 بخارا ۲۶۲۰۲۲۵۰
 برامکه ۶۷۰
 برفوث (محمد بن عیسی) ۱۳۷۰
 برفانی (ابوبکر احمد بن محمد) ۲۴۱۰-۲۴۰۰
 بریدی (ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)
 ۲۰۹۰۲۰۷۰۲۰۵۲۰۳۰۲۰۱۰۱۸۹۰۱۸۸
 « (ابوالحسن علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)
 ۲۰۷۰۱۸۹
 « (ابو یوسف یعقوب بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)
 ۲۰۰۰۱۸۹
 بزینغ (موسی الخانک) ۲۵۱۰
 بزوفری (ابوالعلا محمد بن علی) ۱۰۰۰-۹۹۰
 بسطام (یسران -) ۲۸۳۰۲۳۴-۲۲۲۰۲۲۴۰
 ابن بسطام (ابوالباس احمد بن محمد) ۲۳۲۰
 « (ابوجعفر -) ۲۲۴۰
 « (جعفر -) ۲۳۲۰
 « (ابوعلی -) ۲۲۴۰
 « (ابوالقاسم علی بن احمد بن محمد) ۲۳۲۰
 « (ابوالحسن محمد بن علی بن احمد بن محمد) ۲۳۲۰
 بشرین معتمر (ابوسهل) ۳۶۰
 بصره ۱۹۰۰۱۸۹۰۱۶۴۰۱۱۶۰۱۰۵۹۰۵۸۰۳۴۰
 ۲۱۰-۲۰۷۰۲۰۵-۲۰۱

٢٦٦٠١٦٩٠١٣٤ .
جئانی (ابو هاشم عبدالسلام بن محمد) ٨٩٠٨٨٠٤٧
٢٦٦٠١٦٩٠٩٣ .
آل جراح ٩٨٠ .
جرائنة (آل -) ٢٢٢٠ .
جرجان ٦١٠٦٠ .
جزیرین حازم ازدی ٢٦٠ .
الجزیرہ ٦١٠٦٠٠٥٩٠٥٨٠ .
جعفر بن درهم ٤٤٠٣٣ .
جعفر بن احمد بن ابراهيم نوبختی (ابو ابراهيم) ٢٤٤٠ .
٢٤٥ .
« حرب معتزلی (ابو الفضل) ٨١٠٤٠٥٣٧٠ .
٢٣٥٠١٢٩ .
« امام علی الهادی ملقب بکذاب ١٠٩٠١٠٨٠ .
١٤٩-١٥٤-١٥٩٠١٦٣٠٢٥٣ .
« مبشر معتزلی (ابو محمد) ١٣٧٠١٢٣٠٢٧٠ .
٢٥٣ .
« محمد الصادق (امام ابو عبدالله) ٥٢٠٥١٠ .
٦٥-٦٦-٦٩٠٦٦-٧٠٠٧٠٧٧٠٧٤-١٥٠٠٨٣٠٧٧٠٧٤ .
٢٤٩٠١٥٩-٢٥١-٢٥٣-٢٥٥٠٢٥٨٠٢٥٥٠ .
٢٦٦٠٢٦٤٠٢٥٩ .
ابن جئانی (ابو الفتح عثمان) ١٢٣٠ .
جوالیقی (هشام بن سالم) ٢٥٠١٨١٠٨٠٠٧٨٠٥٢ .
٢٦٢٠٢٥٤ .
جویر (نهر -) ٩٠ .
جوذرز رجوع کفید بکودرز .
جوز جئاتن ٧٨٠ .
ابن الجوزی (جال الدين ابو الفرج عبد الرحمن)
١٢٩٠١٢٥٠١٣٠٠٨٩ .
جهم بن صفوان ١٢٩٠٧٩ .
حامد بن العباس وزیر ٩٩٠-١٠١٠١٤١٠١١٧٠٢٢٣٠ .
٢٣٢ .
حجاج بن يوسف ثقفی ٦٤٠٦٣٠٢٤ .
حجاز ٢١٩٠٦١٠٥٩٠٥٨٠ .
حداد (ابو حفص عمرو نیشابوري) ٩٠٠٨٣٠ .

بصری ٢٣٧٠ .
بطایح ٢٦٠ .
بطائنی (ابو الحسن علی بن حمزة) ٧٢٠ .
بغداد ٩٩٠٩٧٠٨٠٠٦٨٠٤٢٠٤١٠٢٣٠١١٠٩٠٨٠ .
١٩٢٠١٨٩٠١٨٥٠١٤١١٢٠١٠٩١٠٨ .
٢١٠٠٢٠٩٢٠٧٠٢٠٦٢٠٣٠٢٠١٠٢٠٠ .
٢٣٢٠٢٢٤٠٢٢٣٠٢٢١-٢١٩٠٢١٧ .
٢٣٧٠ .
ابوبکر صديق (خليفة اول) ٥٧٠٥٠٠٤٩٠٣٠٠ .
٢٦٧٠٢٦٤٠٢٥٧٠٣٥٠١٢٢٨ .
ابوبکر اصم معتزلی ٥٤٠ .
بلالی (ابو طاهر محمد بن علی بن بلال) ٢٢٥٠١٦٢٠ .
بلخ ٩٤٠ .
بیان بن سیمان تمیمی نهدي ٢٥٨٠٢٥٢٠ .
یب رجوع کفید بگیو .
بيت الحکمه يا خزائن الحکمه ١٢٠ .
بشر مبدون ١٢٠ .
بیرونی (ابو ریحان احمد بن محمد) ٢٦٢٢٢٥٠٨٦٠ .
تنوخی (قاضی ابو القاسم علی بن محسن -) ٢٤٠٠ .
٢٤١ .
توحیدی (ابو حیان علی بن محمد) ٨٩٠١٦٠ .
توزن ٢٤٥٠ .
ابن تیمیة (احمد بن عبد الحليم) ٢٤٨٠١٤٣٠ .
ثابت بن قرّة حرانی (ابو الحسن) ١١٩٠١٠٤٠ .
١٢٤٠١٢٧٠١٢٠ .
ثعلب نجوي (ابو العباس احمد بن يحيى) ١٠٥٠ .
ثقفی (ابو عبيد) ٦١٠ .
ثمامة بن اشروس ٤٢٠٢٧٠ .
جار بن یزید جمفی ٦٨٠ .
جاحظ (ابو عثمان عمرو بن بحر) ٨٠٠٥٥٠٣٧٠٢٣٠ .
٨٤٠٨١-٩٢٣٠٩٢٠١٢٣٠١٢٧٠١٢٧٠ .
١٩٧ .
جالوت ٢٢٨٠ .
جئانی (ابو علی محمد بن عبد الوهاب) ٨٩٠٨٨٠٤٧٠ .
١٢٢٠١٢٨٠١٢٧٠١٢٠٠١١٦٠١٠٤٠٩٣ .

- حدیث ما در امام یازدهم شیعیان امامی ۱۰۸۰ .
ابن حزم ظاهری (ابو محمد علی بن احمد) ۲۲۵۰ .
۲۴۷ .
حسن بن اسحاق کاتب نوبختی ۱۸۳۰-۱۹۳۰-۲۴۴۰ .
« اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ۲۴۳۰ .
« جعفر نوبختی ۱۰۸۰-۲۴۵۰ .
« حسین بن علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی
سهل بن نوبخت (ابو محمد) ۱۰۵۰-۲۴۴۰-۲۴۱۱ .
« سهل بن ابی سهل بن نوبخت ۲۰۰ .
« سهل سرخسی ۱۸۰۱۷۰-۲۰۰ .
« صالح بن حمی ۲۵۱۰ .
« علی بن ابی طالب (امام دوم شیعیان امامی)
۱۳۵۰-۶۸۰-۲۶۶۰-۲۵۰۹۰۲۴۶۰-۲۶۶۰ .
« علی المکری (امام یازدهم شیعیان امامی)
۱۰۶۰-۱۰۷۰-۱۴۸۰-۱۵۹۰-۱۶۱۰-۲۴۹۰-۲۳۵۰-۲۳۲۰-۲۲۷۰-۲۱۴۰-۲۱۳۰-۱۶۵۰
« علی الوجیه نصیبی (ابو عبدالله) ۲۱۷۰-۲۱۵۰ .
« موسی نوبختی (ابو محمد) ۵۰۰-۲۴۴۰-۳۰۲ .
۱۰۳۰-۱۰۲۰-۸۹۰-۸۷۰-۸۶۰-۸۵۰-۸۳۰-۸۰-۷۶
۲۱۴۰-۱۹۳۰-۱۸۲۰-۱۶۹۰-۱۶۵۰-۱۲۵۱۲۰
« یسار بصری ۳۴۰-۳۳۰ .
« حسین بن ابی منصور عجلی ۲۵۴۰ .
« روح نوبختی (ابو القاسم) ۹۹۰-۹۷۰-۳۰۰
۱۰۰۰-۱۱۰۰-۱۲۶۰-۱۱۲۰-۱۷۰۰-۲۰۰
۲۴۳۰-۲۳۹۰-۲۳۸۰-۲۱۲
« علی بن ابی طالب (امام ابو عبدالله الشهدی)
۲۵۴۰-۲۴۹۰-۲۲۶۰-۱۳۵۰-۶۰۰-۵۹۰-۵۰
۲۶۷۰-۲۵۹۰
« دلی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن
نوبخت (ابو عبدالله) ۱۹۸۰-۱۹۶۰-۱۹۳۰-۳۰۰
۲۴۲۰-۲۲۲۰-۲۱۹۰-۲۱۳۰-۲۱۱۰-۲۰۰
« قاسم بن عبدالله وزیر مقتدر خلیفه ۲۲۴۰
۲۳۳۷-۲۳۳۶
ابوالحسن بصری (محمد بن علی) ۱۷۰۰-۵۰۰-۴۸۰ .
- حصری قزوینی (ابو اسحاق) ۱۹۶۰-۱۹۴۰ .
حصری (ابو مالک ضحاک) ۸۱۰ .
حلاج (ابو منیث حسین بن منصور رضائی) ۹۹۰
۱۰۰۰-۱۱۰۰-۱۱۶۰-۱۲۲۰-۱۶۲۰
۱۶۴۰-۱۶۵۰-۲۲۴۰-۲۲۶۰-۲۵۴۰
حلب ۱۸۳۰-۱۸۴۰-۲۲۲۰ .
حلی (علامه حسن بن یوسف) ۱۲۳۰-۱۲۳۰-۲۸۰۲
« ۱۶۶۰-۱۶۷۰-۱۷۰۰-۱۷۱۰-۱۷۷۰-۲۳۰۰
« (سید عبدالدین عبدالمطلب) ۱۷۷۰-۲۰۰
« حماد همدانی ۴۸۰
« حمزه بن حسن اصفهانی (ابو عبدالله) ۱۸۰۱۷۰-۲۰۰
۲۴۵۰-۲۳۰۲۲
« حمید ۶۵۰
« ابوحنیفه ثیمان بن ثابت (امام) ۶۹۰-۲۲۰-۷۷۰
۱۱۷۰-۱۱۸۰-۱۲۱۰
« حسین بن اسحاق ۱۲۹۰
« حیر ۱۲۰
« خالد بن عبدالله قمری ۲۶۴۰-۳۲۰
« خالدی (ابو محمد عبدالله بن محمد) ۱۳۸۰
« خاقانی (ابو القاسم عبدالله بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن
یحیی) ۲۲۴۰-۱۸۴۰
« (ابوعلی محمد بن یحیی) ۹۹۰-۹۸۰
« خراسان ۲۶۵۰-۲۵۲۰-۲۵۰۶-۲۴۰۶-۲۰۰۵۸
« خراسان ۱۱۰-رجوع کنید بابو سهل بن نوبخت
« خزاز (علی بن طاحن) ۱۴۹۰
« خصیعی (ابو الیاس احمد بن عبدالله) ۱۸۵۰-۱۸۴۰-۱۹۰۰
« ابو الخطاب محمد بن ابی زینب کوفی ۲۵۱۰-۷۲۰-۵۲۰
۲۵۹۰-۲۵۵
« خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی) ۱۰۵۰-۷۰
۱۲۸۰-۱۳۰۰-۱۳۶۰-۱۹۸۰-۲۱۵۰-۲۴۰۰
۲۴۱
« خلّال (ابو سلمه حفص بن سلیمان) ۲۵۲۰-۶۵۰
« ابن خلّال (ابو القاسم) ۲۴۰۰
« خلف بن عبدالصمد ۲۵۵۰

- ابن خلکان (شمس الدین احمد) . ۲۵۰، ۲۲۵ .
 خلیج فارس . ۲۱۹ .
 حاجی خلیفه کتاب چلبی . ۹۰ .
 خوزستان . ۲۱۰، ۲۰۵ .
 خولیدن مره الهذلی (ابوخراس) . ۱۹۸-۱۹۷ .
 خیاط (ابوالحسن عبدالرحیم بن محمد معتزلی) . ۲۷۰ .
 ۹۳۰، ۹۱۰، ۹۰۸، ۹۰۸، ۸۵۰، ۸۰۰، ۴۴ .
 داود یغمبر . ۲۲۸ .
 داودین ابی سهل بن نوبخت . ۱۸۰ .
 اسدبصری (ابوالاحوص) . ۱۰۳، ۸۳، ۷۶ .
 ۱۲۷، ۱۰۳ .
 داود اصفهانی . ۱۱۹ .
 دجله (شط) . ۲۳۷، ۱۸۵، ۹۰ .
 دمشق . ۱۷۰ .
 ابن دیصان . ۳۹۰، ۳۷۰، ۲۵۰ .
 دیصان (نهر) . ۲۵۰ .
 دیصانی (ابوشاکر) . ۹۰، ۴۶۰ .
 ابوذر غفاری . ۲۶۳، ۴۹۰ .
 ذکاء . ۲۱۶ .
 ذکیر بن صفوان . ۲۵۵ .
 ذوالجناحین (عبدالله بن معاویه بن جعفر) . ۲۵۳ .
 ذوالکفایتین (علی بن محمد بن العبد) . ۱۶۰ .
 ذهبی (شمس الدین) . ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۳۶، ۱۲۸ .
 ۲۴۱، ۲۳۷، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۴ .
 ذیقر اطلیس . ۱۳۰ .
 رائق غلام معتضد خلیفه . ۲۰۱ .
 ابن رائق (ابوبکر محمد) . ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۰ .
 ۲۲۰ .
 (ابواسحاق ابراهیم) . ۲۰۱ .
 رازی (ابوبکر محمد بن زکریا) . ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۳۸ .
 ۱۸۰-۱۷۹ .
 راضی خلیفه . ۲۲۰، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۶۸ .
 ۲۳۷-۲۳۶، ۲۲۵ .
 راضی اصفهانی . ۱۲۱ .
 راوندی (ابوهریر) . ۲۶۷ .
 (عبدالله) . ۲۵۱ .
 (قطب الدین ابوالحسن سید) . ۷۷۰ .
 ابن الراوندی (احمد بن یحیی) . ۸۴، ۸۳، ۷۷-۷۵ .
 ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۹۳، ۱۰۲، ۹۴، ۸۷، ۸۵ .
 ۲۵۶، ۱۳۲، ۱۲۷ .
 ربه . ۱۹۱ .
 رجه . ۲۴۴ .
 رزام . ۲۵۶ .
 رسی (قاسم بن ابراهیم بن طباطبائی) . ۲۶۱ .
 رقه . ۲۳۷ .
 امام رضا زوج کفید یعلی بن موسی .
 رضوی (جیل -) . ۲۶۱ .
 روح بن ابی جحر (یدر حسین بن روح نوبختی) . ۲۱۴ .
 روم . ۱۸۵ .
 ابن الرومی (ابوالحسن علی بن عباس) . ۱۰۴، ۴۰، ۱۰ .
 ۱۹۹-۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۲۴ .
 ری . ۲۶۳، ۶۴، ۵۸ .
 ریش (هلوت) . ۱۴۱ .
 ریحانه . ۱۰۸ .
 زاب . ۶۵، ۱۸ .
 زبیر بن عوام . ۳۱، ۳۰ .
 زجاجی نحوی (ابوالعباس) . ۱۹۹ .
 زرار بن اعین . ۲۵۳ .
 زرقان معتزلی . ۱۳۸، ۱۳۷، ۸۶ .
 زرین زن نوبخت . ۲۱ .
 زغشری (ابوالقاسم محمود بن عمر) . ۴۸، ۲۰۰ .
 زنبور کاتب . ۲۲ .
 بنی زهر . ۲۲۲ .
 الزیات (ابن شیب) . ۲۳۶، ۲۲۴ .
 ابن زیاد (عبدالله) . ۶۱ .
 زید بن امام علی بن حسین . ۱۶۵، ۱۱۰، ۶۴، ۵۱، ۵۰ .
 ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳ .
 ابوزید مروزی . ۱۶ .

- ساباط (بلاش آباد) ١٩٧٠ .
ساباطی (عقارین موسی) ٢٦٠٠ .
سرحوب (ابوالجارودق یادین المنذر العبدی) ٢٥٣٠
٢٥٧ .
سرخاب طبری ٢٥٥٠ .
سر من رأی ١٠٧٠ .
سعدین ابی وقاص ٣٠٠ .
سعدین یعقوب دمشقی (ابوعثمان) ١٢٩٠١٢٧٠ .
ابوسعدین منصور بن علی دامغانی ٢١٠ .
سقاح (ابوالجاس) ٦٦٠ .
سفان ١١٩٠ .
سکاک (ابوجعفر محمد بن خلیل) ٨٣٠٨١٠٧٦٠ .
سلیمان فارسی ٢٦٣٠٢٥٩٠٨٢٠٤٩٠ .
علنی (ابوعمر و معمر بن عباده) ٢٥٧٠١٣٣٠١٣٢٠ .
سلیم بن قیس هلالی ١١٠٠ .
سلیمان بن ابی سهل بن نوبخت (ابوایوب) ١٨٠-٢١٠ .
» حسن (ابوالقاسم) ٢٠٥٠٠ .
» جریر ٢٥٧٠ .
سیماع بن مهران ٧٢٠ .
سمری (ابوالحسن علی بن محمد) ٢١٣٠٠ .
سمانی (عبدالکریم بن محمد) ٢٤٨٠٢٤١٠٨٢٠ .
ابن ابی السبط (یحیی) ٢٥٧٠٥٢٠ .
سمیع بن محمد بن بشیر کوفی ٢٥٢٠١٤٦٠ .
سنباد مجوسی ٢٥٨٠ .
سنویه اسواری ٣٢٠ .
سواد ١٨٥٠ .
ابوالسوداء ٢٥٧٠ .
سوسن ١٠٨٠ .
سوسنجدی (ابوالحسن محمد بن بشر) ١٠٦٠٩٤٠٢٨٠ .
سوق المطارین ٢٢١٠ .
آل سهل ٦٧٠ .
ابوسهل بن نوبخت ٢٤٣٠١٩٢٠٢٥٠-١١٠٣٠٢٠١ .
سهل بن ابی سهل بن نوبخت ٢٠٠ .
سینه مادر مقتدر ٢٢١٠١٩٥٠ .
سیرانی (ابوالجاس احمد بن علی بن نوح) ٢٢١٠ .
- ابن سینا (ابوعلی حسین) ١٢١٠٠ .
سیوطی (جلال الدین) ٢٢٢٠٠ .
شام ٢٠٦٠١٨٥٠٣١٠٢٥٠ .
شافعی (ابوالحسن محمد بن ابراهیم) ٨٥٠٠ .
» (امام محمد بن ادریس) ١٢١٠١٢٠٠٤٠٠ .
ابن شحنه (ابوالفضل محمد حلبی) ٢٢٢٠٠ .
شرعی (ابومحمد حسن) ٢٥٨٠٢٣٥٠ .
ابوشعيب معتزلی ١٧٨٠٠ .
شمیری (بشار) ٢٥٩٠٠ .
شلغان ٢٢٤٠٠ .
شلغانی (ابوجعفر محمد بن علی بن العزاقر) ١٦٢٠٠
٢٥٨٠٢٤٠٠-٢٢٢٠٢١٨٠٢١٦٠ .
شوشتر ١١٤٠٠ .
ابن شهر آشوب (محمد بن علی سروی) ٢١٥٠٠ .
شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالکریم) ٨٦٠٠٠
٢٥٤٠٢٤٨٠١٦١٠١٤٧٠١٤٤٠ .
» (سید هبة الدین) ١٤٢٠١٤١٠١٢٦٠٠ .
شهیدین حسین بلخی (ابوالحسن) ١٨٠٠٠ .
شیانی (ابوعلی عبدالله بن بکیر) ٧٢٠٠٠ .
شیطان الطاق رجوع کفید، مؤمن الطاق محمد بن نعمان .
ضائد نهدي ٢٥٨٠٠ .
صابی (نابت بن ابراهیم) ١٢٧٠٠ .
» (ابوالحسن هلال بن حسن) ٢٤٠٠٠ .
صاحب الزنج ١٠٨٠٠ .
صالح یغیبر ٢٢٨٠٠ .
صباح (حسن) ٢٥٩٠٠ .
صدوق رجوع کفید، بابن ابویه محمد بن علی .
صفدی صلاح الدین خلیل بن آیه ٢٢٢٠٠ .
صفین ٣١٠٠٠ .
صیقل ٢٤٥٠١٠٨٠٠ .
صولی (ابوبکر محمد بن یحیی) ١٩٤٠١٠٦٠٢٣٠٠
٢٢٠٠١٩٧٠١٩٦٠ .
صیمری (عمر بن امیه) ٢٦٣٠٠ .
ضبی (ضرار بن عمرو) ٧٥٠٠٠ .

- طابق (محلة نهر -) ٩٠ .
طاطري (ابو الحسن علي بن حسين بن محمد طائي)
١١٧٠٨١٠٧٢ .
طاق محامل ٧٢٠ .
ابن طلاس (سيد رضی الدين علي) ١٩٠ ١٣٣٠٢٠٠١٩٠ .
ابوطالب نوبختي ٢٤٥٠١٨٧٠٢٤٠٣٠٢ .
آل ابي طالب ٢٢٨٠٩٧٠ .
طبرستان ٢٦٥٠ .
طبري (ابو جعفر محمد بن جرير) ١٨٠١٧٠ .
طلحه ٣١٠٣٠٠ .
طنجيري (ابو الفرج حسن بن علي) ٢٤٠٠ .
طوس ٩٤٠ .
شيخ طوسي (ابو جعفر محمد بن حسن) ٧١٠٢٨٠٠ .
١٤٤٠١٤٣٠١٣٦٠١١٦٠١١٤٠١٠٦ .
١٧١٠١٧٠٠١٥٩٠١٥٨٠١٥٥٠١٤٧ .
٢٤٧٠٢٣١٠٢٣٠٠٢٢٥٠٢٢١ .
طيارث ١٤٠ .
عائشه (ام المؤمنين) ٣١٠٣٠٠٩٠ .
عباد بن سليمان بن صيدري ١٣٧٠ .
بنی عباس ٢٢٨٠٩٧٠٨٤٠٦٥٠٥٧ .
عباس بن اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت ١٩٣٠ .
« عبدالمطلب ٢٦٧٠٢٦٦٠٨٤٠٥٧٠٥٦ .
عبد الجبار بن احمد همداني اسدآبادي (قاضي ابو الحسن)
٩١٠٨٥٠٤٨ .
عبدالرحمن بن سيابة ٢٥٨٠ .
« عيسى بن جراح ٢٥٥٠ .
« محمد جعفري ٢٥٣٠ .
عبدالقاهر اشعري بغدادی (ابو منصور) ٢٤٥٠٨٦٠ .
٢٤٧ .
عبدالله بن ابراهيم نوبختي (ابو جعفر) ٢٤٤٠١٧٠٠ .
« ابي سهل بن نوبخت ١٨٠١٣٨٠٢٠٠١٩٠٣٠ .
« حارث مدائني ٢٥٤٠ .
« حمدان (ابو الهيجا) ٢٢٤٠٢١٨٠ .
« زبير ٦١٠٠ .
- عبدالله بن سبا ٢٥٧٠١٥٧٠١٥٥٠١٤٧٠ .
« عمر ٣٠٠٠ .
« عمرو بن حرب كندی ٢٥٤٠ .
« فطیح كوفي ١٤٥٠ .
عبدالله المحض ٦٦-٦٥٠ .
عبدالله بن محمد بن الحنفية (ابو هاشم) ٢٥٢٠٦٤٠٥١٠ .
٢٦٦٠٢٥٤ .
« معاوية بن عبدالله بن جعفر ٢٥٤٠٢٤٩٠٢٥٤٠ .
عبدالله افندي ١٦٧٠ .
ابو عبدالله محمد كاتب ٢١٥٠ .
حاج ميرزا ابو عبدالله زنجانى ١٤٢٠١٣٠ .
عبدالمالك بن سروان ٦٣٠٦٢٠٢٢٠ .
عبدالواحد بن موقق ١٩٩٠ .
ابن العبري (ابو الفرج فطحي) ٢٠١٨٠١٤٠٠ .
عبدالله بن زياد ٨١٠٠ .
« يحيى بن خاقان ١٠٨٠٠ .
ابو العتاهيه (اسماعيل بن قاسم) ١٢٢٠١٣٠٠ .
عتبي ١٢٣٠٠ .
عتبي (ابو الحسن احمد بن محمد) ٢٤١٠٢٤٠٠ .
عثمان (خليفة سقوم) ٢٦٦٠٨٥٠٣٠٠ .
عثمان بن عيسى (ابو عمرو) ٧٢٠٠ .
ابو عثمان دمشق رجوع كندی به سعيد بن يعقوب
عجلي (عمير بن بيان) ٢٦٠٠٠ .
« (متيرة بن سعيد) ٢٦٤٠٢٥٦٠٢٢٠٠ .
« (ابو منصور) ٢٦٤٠٢٦١٠٢٥٤٠٠ .
« (هارون بن سعيد) ٢٥٩٠٠ .
عدل (حاجب بجكم) ٢٤٤٠٠ .
عراق ١٤٢٠١٤١٠٨١٠٦٥٠٦١٠٠ .
عربستان ٣٠٠٠ .
عمرو بن مرة الهذلي ١٩٨٠٠ .
علاف (محمد بن هذيل) ١٢٣٠٨١٠٧٥٠٤٢٠٢٦٠٠ .
عليان ذراع اسدي ٢٥٩٠٠ .
علي بن ابي سهل بن نوبخت (ابو الحسين) ٢٢٠١٩٠٠ .
« ابي طالب (امير المؤمنين) ٣١٠٣٠٠٢٢٠٩٠٠ .

- بنی فصال ۲۴۲۰۷۲۰
ابن فصال (احمد بن حسن بن علی) ۲۳۲۰
« (ابو محمد حسن بن علی) ۲۳۲۰
« (علی بن حسن بن علی) ۲۳۲۰
« (محمد بن حسن بن علی) ۲۳۲۰
خضل بن ابی سهل بن نوبخت (ابوالباس) ۲۰۰۱۴۰۳
« سهل ذوالریاستین ۲۰۰۱۸۰۱۷
میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی ۱۴۴-۱۴۲
۱۰۵۷-۱۶۸۱۶۷۰۱۶۱۰۲۲۲۰
فورون لذی ۱۷۹۰
قوطلی (هشام بن عمر) ۲۶۷۰۱۳۷۰۵۴۰۳۷۰
ابن القوطلی (کمال الدین عبدالرزاق) ۱۶۶۰
قید ۱۲۰
ابن القارح ۲۲۵۰
قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب ۱۹۹۰
ظاهر خلیفه ۱۸۶۰-۱۹۵۰۱۹۱۰۲۳۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
۲۴۵۰
ابن قبه (ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن رازی) ۹۶۰-
۱۲۳۰۱۲۸۰۹۵۰
ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم دینوری) ۱۲۳۰
قتیب بن مسلم باهلی ۶۴۰۶۳۰
قداح (عبدالله بن میمون) ۲۶۵۰
قراریطی (ابو اسحاق محمد بن احمد اسکافی) ۲۰۱۰-
۲۰۲۰
قرمطویه یا کرمتویه ۲۶۱۰۵۲۰
قریه النعمان ۱۲۴۰
قطری بن النجاء ۳۳۰
قفطی (علی بن یوسف) ۲۰۰۱۳۰
قلانسی (ابوالباس) ۱۱۹۰
قم ۲۱۴۰۱۱۲۰۱۱۱۰
قتسورین ۱۸۴-۱۸۳۰
ابن قولویه (محمد بن جعفر) ۱۴۵۰۱۴۱۰
کارون ۲۴۰
ابی کامل ۲۶۱۰
- ابن کربلاء نوبختی رجوع کنید بوسی بن حسن
ابن کثیر شامی ۲۶۱۰۱۲۵۰
کثیر شاعر ۲۶۱۰۲۵۱۰
ابو کرب منور ۲۶۱۰
کرخی (ابو جعفر محمد بن قاسم) ۲۰۵۰
کشی (ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز) ۱۴۰۰
۲۴۷۰۲۱۴۰۱۵۹۰۱۵۸۰۱۵۵۰
کعبی (ابو القاسم عبدالله بن احمد بلخی) ۵۵۰۴۷۰
۱۲۸۰۱۲۷۰۹۵۰۹۴۰۹۳۰۸۸۰۸۶۰۸۵۰۸۰
۱۳۷۰۱۳۴۰
کلای (عبدالله بن سعید) ۱۱۹۰
« (عثمان بن عیسی) ۱۴۵۰
ام کلثوم ۲۳۹۰۲۳۴-۲۳۲۰۲۲۷۰۲۲۱۰۲۱۵
۲۴۳۰
کلیز ۱۸۰
کلواذانی (ابو القاسم عبدالله بن محمد) ۱۸۷۰۱۸۵۰
کوفی (ابو عبدالله احمد بن علی) ۲۰۴۰۲۰۲۰۱۹۰۰
۲۱۰-۲۰۸
« (ابو القاسم علی بن احمد) ۱۳۷۰
« (علی بن زید خارجی) ۷۹۰
کوفه ۸۱۰۷۹۰۷۸۰۷۷۰۶۴۰۶۱۰۶۰۵۹۰۵۸۰۱۲
۲۵۶
کوکبی (ابو علی حسین بن قاسم) ۱۰۶۷۰
کیسان ۲۶۲۰۵۱
کودرز (جودرز) ۷۶۰
کیو (یب) ۷۶۰
ابن اللجلاج طیب ۱۲۰
ماسین یون (استاد لوثی) ۲۲۲۰۱۹۹۰۱۲۲۰
مأمون خلیفه ۶۸۰۵۴۰۴۵-۴۲۰۳۹۰۲۷۰۲۰۱۷
۲۵۴۰۹۷
مانی ۲۹۰۲۷۰۲۵۰
ماوراءالنهر ۲۶۵۰۶۴۰۶۰
مبارک ۲۶۲۰۵۲
مفتی (ابو طیب احمد بن حسین) ۱۹۵۰

- متوکل خلیفہ ١٠٨٠، ٦٨٠، ٦٤٠، ٤٢٠ .
 مجلسی (علامہ محمد باقر) ١٤٣٠، ١٤١٠، ٢٨٠، ١٩٠ .
 ١٦٧٠، ١٥٥٠ .
 محاسبی (حارث بن اسد) ١١٩٠ .
 محتاملی (قاضی ابو عبد اللہ حسین بن اسماعیل) ٢٤٥٠ .
 محسن بن ابی الحسن بن القرات ٢١٩٠، ١٠٠٠، ٩٩٠ .
 ٢٢٤-٢٢٣ .
 محمد بن ابراہیم صوفی (ابو حمزہ) ٤١٠ .
 « ابی سهل بن نوبخت ١٩٠ .
 « الازہر ١١٧٠ .
 « اسماعیل بن امام جعفر صادق ٢٥٠٠، ٢٥٠ .
 ٢٦٢، ٢٦١ .
 « بشیر کوفی، رجوع کنید باندی .
 « امام جعفر صادق ٢٥٧٠ .
 « حسن ١٦٢، ١٦٠ .
 « الحسن العسكري (امام، قائم و مہدی) ٣٤٩، ٢١٢ .
 « حسن بن اسحاق کاتب نوبختی ٢٤٤، ١٨٣ .
 « الحنفیہ ٢٦٢، ٢٦١، ٥٠٠ .
 « خلف نیرمانی (ابو عبد اللہ) ١٨٨-١٨٧ .
 « داود اصفہانی (ابوبکر) ١١٤، ١١٣، ١١٠ .
 « روح نوبختی ٢٤٥، ٢٤٠ .
 « شیرزاد (ابو جعفر) ٢٤٤، ١٨٨-١٨٧ .
 « عبد اللہ (حضرت رسول) ٤٩٠، ٢١٠، ٢٩٠، ٨٠ .
 ٢٦٧، ٢٤٩، ٢٢٧، ٢٢٦، ٩٣، ٨٢، ٥٨، ٥٠ .
 « عبد اللہ شیب (ابوبکر) ١٣٨، ١٢٧٠ .
 « « المحض النفس الزکیہ ٢٥٣، ٨٠ .
 ٢٦٣، ٢٥٦، ٢٥٤ .
 « عبد اللہ بن مطلب (ابو الفضل) ٢٢٩، ٢٢٤ .
 « عبد اللہ (ابو المعالی) ٢٤٨٠ .
 « علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابو جعفر) ١٩٩-١٩٨، ١٩٣، ١٢٥، ١٢٤، ١٠٤، ١٨ .
 « علی بن عبد اللہ بن عباس بن عبد المطلب ٦٤، ٥١ .
 « علی باقر (امام ابو جعفر) ٢٤٩، ٦٧، ٥١٠ .
 ٢٦٤، ٢٦١، ٢٥٢، ٢٥١ .
 محمد بن علی جواد (امام ابو جعفر) ٢٤٩، ٥٣٠ .
 « امام علی ہادی ١٦٣، ١٥٣-١٤٩، ١٠٩ .
 ٢٦٣، ٢٤٩ .
 « عیسیٰ بن عید ١٤٥٠ .
 « فضل بن تمام ٢٣٥٠ .
 « فضل موصلی ٢١٧٠ .
 « قاسم علوی ٢٥٣٠ .
 « قاسم بن عبد اللہ بن وہب (ابو القاسم) ١٨٨-١٩٠ .
 « مسلمہ انصاری ٣٠٠ .
 « یاقوت (ابوبکر) ٢٠٥-٢٠١ .
 « یعقوب ٢٦٧٠ .
 مختار بن ابو عید ثقی ٢٦٢-٢٦٢، ٦٣-٦١، ٥١ .
 « میدان ١٩٧، ٦٤ .
 « مدینہ ٨٠ .
 « مرتضیٰ بن داعی حسنی ٢٤٨، ٨٠ .
 « سید مرتضیٰ (سید اجل علم الہدی ابو القاسم علی بن حسین شریف) ٨٩٠، ٨٧٠، ٨٦، ٨٥، ٧٧، ٢٨٠ .
 ١٣٨، ١٢٣، ١٢٣، ١٠٦، ١٠٣، ٩٤، ٩١ .
 ١٧١، ١٧٠، ١٤٢ .
 « مرد و ایچ بن زیار دیلمی ٢٠٤٠ .
 « سرزانی (ابو عبد اللہ محمد بن عمران) ١٨٢، ٤٨٠ .
 ٢٤١ .
 « سرقیون ٣٩٠، ٣٧٠، ٢٥٠ .
 « سر کلیوت ١٩٦، ١٦٠ .
 « سرو ٢٢٥٠ .
 « آل مروان ٨٥٠ .
 « سرو الروذ ٨٧٠ .
 « سروزی (ابوزید) ١٧٠ .
 « مشکویہ (ابو علی احمد بن یعقوب رازی) ٢٢٥٠ .
 « مسلم بن عقیل بن ابی طالب ٦١٠ .
 « ابو مسلم خراسانی ٢٦٧، ٢٥٦، ٢٥٢، ٢٦٦-٦٥٠ .
 « مسہمی متکلم ١٣٨ .
 « مسعودی (ابو الحسن علی بن حسین) ٩٠٠، ٨٦، ٧٩٠ .

- ابن مقله (ابو علي محمد بن علي) ١٨٩-١٨٦
٢٣٦'٢٢٠'٢٠٩'٢٠٦-٢٠٢'١٩٥.
« (ابو الحسين) ٢٢٠'٢٠٤-٢٠٣'
مفتي (هاشم بن حكيم مروزي) ٢٦٢'٢٥٢'
مكتفي خليفة ١٩٩.
مكة ٦١'١٢.
ابن مملك (ابو عبدالله محمد بن عبدالله اصفهاني)
١٢٤'١٢٨.
« منج ١٨٤.
منجيك شاعر ٩٣.
منصور خليفة ٢٥٦'٧٥'٦٦'١٢-٧٥'
ابن منظور مصري ١٨.
منهال بن مديون ٢٦٥.
موسي كليم الله ٢٢٦'١٤٧'٩٣'
موسي بن جعفر كاظم (امام) ١١٧'٨٣-٧٨'٥٢'
٢٥٧'٢٥٢'٢٥٠'٢٤٩'١٤٦-١٤٥
٢٦٥'٢٦٣'٢٦١.
« حسن بن كبرياء نوبختي (ابو الحسن) ٣'
٢٢٩'١٩٣'١٢٦-١٢٥.
موصل ٢٢٤'٢٠٦'٢٠٣'٦٤'
مؤمن الطاق (ابو جعفر محمد بن نعمان = شيطان الطاق)
٢٥٨'٨٨-٧٧'٧٦'٥٢.
مونس المظفر ٢١٨'٢٠١'١٩١'١٨٨-١٨٥'
مهدي خليفة ٣٩'٣٧.
مهلب بن ابني صفة ٣٤.
مهلب (ابو محمد حسن بن محمد) ٢٢٨-٢٣٨.
مهلب بن يوت بن مزرع ٢٣.
« (ابو سالم) ٨٠.
ميثمي تار (ابو الحسن علي بن اسماعيل) ٧٥٠'
٢٦٥'٨١-٨٠'٧٦.
ناشي اصغر (ابو الحسين علي بن عبدالله) ٢٨'
١١٣'١٥٥.
ناشي اكبر (ابو الباس عبدالله بن محمد بن شرشير)
١٢٨'١٥٥.
- ١٢١٠'٣٩٠'١٣٨٠'١٣٥٠'١٢٩٠'١٢٨٠'١٠٤'
١٩٩'١٦٢.
سليح ٢٢٥.
مصر ٢٥.
مصعب بن زبير ٦٢.
مطيع بن اياس ٢٥٠.
مظفر بن محمد باغي (ابو الجيش) ١٠٥'٢٨.
« ياقوت ٢٥٠.
مطوية بن ابي سفيان ٨٥'٦٩'٥٩'٣١'.
معيد جهني ٣٢-٣٢.
معتصم خليفة ٢٥٤'٤٥.
معتضد خليفة ٢٤٥'٢٠١'١٠٩'٦٨'.
معتد خليفة ١٠٩'١٠٧'.
معري (ابو العلاء احمد بن سليمان) ٨٩'.
معز الدولة ديلملي (ابو الحسن علي بن بويه) ٢٠٢'
٢٢٨-٢٣٧'٢٠٨'٢٠٧'٢٠٥.
معمر بن اوس البارقي ٩'.
معلابا ٢٢٤.
معمر بن خيثم ٢٦٤.
مفضل بن صيرفي ٢٦٤.
« عمر جعفي ٢٦٤.
شيخ مفيد (ابو جعفر محمد بن محمد بن نعمان) ٢٨'
١١٦'١٠٦'١٠٥'٨٦'٨٥'٧٧'٧٣'٧١'
١٥٣'١٤٧'١٤٤'١٤٣'١٣٦'١٣٣'١٢٢'
١٧٠'١٦٨'١٦٤'١٦٠'١٥٩'١٥٧'١٥٤'
٢٣٠.
مقاتل بن سليمان ١٣٩.
ابن مقاتل (ابوبكر) ٢١٠-٢٠٨'.
مقتدر خليفة ١٨٤'١١٣'١٠٩'١٠٠-٩٧'٦٨'.
٢٠١'٢٠٠'٦٩٥'١٨٩'١٨٨'١٨٦'
٢٢٤'٢٢١'٢١٩-٢١٨.
مقداد بن الاسود ٢٦٣'٤٩'.
مقداد (فاضل) ١٢٣'.
مقرزي (تقي الدين) ٢٤٨'٢٢٢'.
ابن المفتح (عبدالله) ٢٦'.

- ناصر الدوله حسن خدانی ۲۴۴۲۲۴ .
 ناصر خلیفه ۶۸ .
 ناصر خسرو (جیدالدین) ۲۶۵۱۷۹۱۳۴ .
 ناقم بن ازرق ۳۳ .
 نقار (حسن بن محمد) ۱۳۷ .
 نجاشی (احمد بن علی) ۱۲۳۱۱۶۱۰۶۱۴ .
 ۷۳۹۲۲۴۲۲۱۲۱۵ ۱۳۶۱۳۳ .
 نجف اشرف ۸۳ .
 نعلی (حسن بن علی) ۲۶۶ .
 ابن التمیم (ابوالفرج محمد بن اسحاق وراق) ۸۱ .
 ۱۳۶۱۲۸۱۲۴۱۱۱۱۰۱۸۱۳ .
 ۱۹۶۱۹۴ .
 نرجس ۱۰۸ .
 نصر بن احمد سامانی (ابوالحسن) ۲۲۵ .
 « خدانی (ابو السرایا) ۱۹۱ .
 « صباغ (ابوالقاسم بلخی) ۲۴۰ .
 نصیر ۲۶۶ .
 خواجہ نصیر الدین طوسی ۱۷۱۱۶۶۱۳۳ .
 نظام (ابراہیم بن نیاز) ۸۱۷۵۴۲۳۸۳۷ .
 ۱۶۹۱۳۷۱۳۱ .
 نعمان بن طلوت ۹۰ .
 نعمانیہ ۹ .
 نسیم بن حماد ۱۳۹ .
 « یدان ۲۶۶ .
 نسیمی (ابوالمظفر محمد بن احمد) ۱۲۱ .
 نقیس غلام امام علی ہادی ۱۶۴۱۵۳ .
 نبیری (محمد بن نصیر) ۱۵۶۱۵۵۱۴۷۱۴۴ .
 ۲۶۶۲۳۵۱۵۷ .
 ابونواس (حسن بن ہانی) ۲۴۱۵۱۳۴۱ .
 ۲۴۳۲۴۰۱۹۷۱۹۶۱۸۳۱۸۲۱۰۴ .
 ۲۴۵ .
 نوبخت ۱۰۵۳۱ .
 نوبختیہ ۲۲۱۹ .
 نوح یغمبر ۲۲۸ .
- قاسمی نور اللہ شوشتری ۲۴۱ .
 خوری (ساج میرزا حسین) ۱۴۲ .
 خروان ۳۱ .
 خروانیات ۱۸۵ .
 واتق خلیفہ ۴۶-۴۵۴۳۲۱۱۷ .
 واسط ۱۹۰۱۸۶۱۸۵۰۱۰۰۹۹۰۷۹۰۶۴۰۹ .
 ۲۴۵۰۲۲۲۲۰۹۰۲۰۷-۲۰۰ .
 واسطی (ابوالحسن علی بن عبد اللہ) ۲۴۰ .
 واصل بن عطا (ابو حذیفہ) ۲۵۶۰۵۰۰۴۲۰۳۷-۳۳ .
 وراق (ابو عیسیٰ محمد بن ہارون) ۸۳۰۷۳۰۷۵۰ .
 ۱۰۳۰۱۰۲۰۹۴۰۹۰۸۹۰۸۸۰۸۷-۸۴ .
 ۱۴۰۰۹۳۸۰۱۳۲۰۱۲۹ .
 ابو الوفاء بن عقیل ۸۹ .
 ہارون برادر موسیٰ کلیم اللہ ۲۲۸ .
 ہارون بن ابی سہل بن نوبخت ۱۹ .
 ہارون الرشید ۴۴۰۳۷۰۲۰۱۲ .
 ہارون بن غریب ۱۲۰۱۲۰۰ .
 بنی ہاسم ۹۸ .
 ہبہ اللہ بن محمد کاتب (ابو نصر) ۱۱۴۰۱۱۰۰ .
 ۲۴۳۰۲۳۹۰۲۲۱۰۱۶۵ .
 ہشام بن الحکم (ابو محمد) ۷۸۰۷۶۰۷۵۰۵۰۲۰۲۶۰ .
 ۲۶۷۰۲۵۱۰۱۳۹۰۸۳۰۸۲۰۸۱۰۸۰-۷۹ .
 ہشام بن سالم ، رجوع کفید بجوالیقی .
 « عبد اللہ ۱۸۵۰ .
 « عبد الملک خلیفہ ۸۲۵۰۰۴۴۰۳۳ .
 ہلالی (ابوجعفر محمد بن ہلال) ۲۶۷۰۲۳۵۰۱۶۲۰ .
 ہمدانی (محمد بن عبد الملک) ۲۴۴۰ .
 ہندو شاہ بن سنجر نخجوانی ۱۶۶ .
 ہولا کو ۱۶۶ .
 ابن الہیصم کرامی (محمد) ۸۶ .
 یاقوت بن عبد اللہ حوی ۲۳۷۰۲۲۵۰۱۹۶۱۹۴ .
 یاقوت حاجب مقتدر خلیفہ ۲۰۹۲۰۵۲۰۱ .
 یحییٰ بن اصفح (ابوزکریا) ۱۲۹ .
 « خالد برمکی ۷۹ .

يعقوب بن ليث صقار، ۱۰۸.	يحيى بن زيد بن امام زين العابدين، ۲۵۴.
« علي كوفي، ۲۶۷.	« عدي، ۸۷.
يمان بن رباب، ۱۳۷.	« عمر صاحب كوفه، ۲۵۳.
يمن، ۶۱، ۵۹، ۵۸.	يزيد بن عبد الملك خليفه، ۳۷.
يوسف بن ابراهيم كاتب (ابو الحسن)، ۱۷.	« معاويه، ۶۱، ۵۹.
« عمر، ۶۴.	يعقوب بن اسحاق بن اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت
يوشع بن نون، ۱۴۷.	۱۹۳، ۱۸۳-۱۸۲، ۲۴، ۳.
يوثان، ۳۹.	« اسحق بن ابي سهل اسماعيل بن علي بن
يونس بن عبد الرحمن قمي، ۲۶۷، ۲۶۵، ۸۳-۸۲، ۷۶.	اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت (ابو الفضل)،
يونس شمري، ۲۶۷.	۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۲-۱۹۱، ۱۸۲، ۶، ۳، ۲.



Iranian Culture and Literature

43

KHANADAN - I NAWBAKHTI

BY
ABBAS IQBAL

Second impression,
1966

A. GH. Tahuri
Publisher & Bookseller

Avenue Shahabad No. 67 & 88
Branch No. 2 Avenue Shah Reza
Opposite Tehran University No. 282
Telephone 33044
Tehran - Iran